



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	تفسیر حکیم جلد ۴
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	ادامه سوره بقره
۱۶	تفسیر آیه ۹۹-۱۰۰-۱۰۱
۱۷	اشاره
۱۸	شرح و توضیح
۱۸	اشاره
۱۸	۱- روشن بودن آیات قرآن برای همگان
۲۱	۲- عهدشکنی دائم یهود
۲۳	۳- ترک عمل به آیات کتاب خدا
۲۵	تفسیر آیه ۱۰۲-۱۰۳
۲۵	اشاره
۲۶	شرح و توضیح
۲۶	سلیمان پیامبر
۲۷	سلیمان از دیدگاه حضرت صادق (ع)
۳۰	داستانی شگفت در رابطه با سلمیان
۳۱	داستانی دیگر
۳۲	شیاطین و تعلیم سحر
۳۳	سحر
۳۵	آموزش سحر برای ابطال سحر
۳۶	دانش مایه آزمایش است :
۳۶	حرمت انتخاب سحر به عنوان شغل
۳۹	عاقبت ساحر

۳۹	باز بودن راه توبه بر ساحر
۴۰	ایمان و تقوا
۴۱	تفسیر آیه ۱۰۴
۴۱	اشاره
۴۱	شرح و توضیح
۴۱	خطاب تشریفی
۴۲	ذلت و مسکنت، پادشاهی و مکنت
۴۳	راعنا
۴۵	انظرنا
۴۶	لزوم شنیدن حق
۴۷	تفسیر آیه ۱۰۵
۴۷	اشاره
۴۷	شرح و توضیح
۴۷	دشمنی و حسادت یهود و نصاری و مشرکین با مؤمنان
۵۲	رحمت و احسان و فضل عظیم حق بر شایستگان
۵۵	تفسیر آیه ۱۰۶-۱۰۷
۵۵	اشاره
۵۵	شرح و توضیح
۵۵	نسخ آیه
۶۰	قدرت و فرمانروائی مطلقه حق بر ظاهر و باطن هستی
۶۵	تفسیر آیه ۱۰۸
۶۵	اشاره
۶۵	شرح و توضیح
۶۵	درخواست های بیجا و نامعقول
۶۸	نمونه ای از خواسته های غیر معقول
۷۰	درخواست های معقول و منطقی

۷۲	تفسیر آیه ۱۰۹
۷۲	اشاره
۷۲	شرح و توضیح
۷۲	تلاش اهل کتاب برای باز گرداندن مسلمانان به کفر
۷۶	حسد عامل تلاش منفی
۷۸	روایات و حسد
۸۱	حسد قاتل حسود است
۸۳	حسد یا آتش خانمانسوز
۸۵	حسد سبب قتل اولیاء خداست.
۸۹	داوری امیرمؤمنان نسبت به یک حسود
۹۳	زنگ هشدار.
۹۳	روشن بودن حق برای دشمنان
۹۴	شناخت فرصت در رویارویی با دشمن
۹۶	تفسیر آیه ۱۱۰
۹۶	اشاره
۹۶	شرح و توضیح
۱۰۰	تفسیر آیه ۱۱۱
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	شرح و توضیح:
۱۰۰	آرزوها و ادعاهای بی دلیل
۱۰۲	قبول مسائل متکی به دلیل و برهان
۱۰۴	آرزوی بیجا و دست نیافتنی
۱۰۶	تفسیر آیه ۱۱۲
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	شرح و توضیح
۱۱۲	تفسیر آیه ۱۱۳

- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ شرح و توضیح:
- ۱۱۲ اختلاف یهود و نصاری با یکدیگر
- ۱۱۳ زشتی اختلاف و آثار شوم آن
- ۱۱۷ واژه شیعه در قرآن مجید.
- ۱۱۹ شیعه در حدیث و سنت پیامبر
- ۱۲۰ روایات و مسئله شوم اختلاف
- ۱۲۳ اتهام بی مورد نادانان مشرک به مکتب حق
- ۱۲۵ داوری خدا در قیامت میان اهل اختلاف
- ۱۲۶ تفسیر آیه ۱۱۴-۱۱۵
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۶ شرح و توضیح
- ۱۲۶ ارزش و جایگاه مساجد
- ۱۳۰ جایگاه مساجد در روایات
- ۱۳۴ ستمکارترین مردم
- ۱۳۸ همه جا وجه خداست.
- ۱۴۲ تفسیر آیه ۱۱۶-۱۱۷
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ شرح و توضیح:
- ۱۴۲ گزینش خدا فرزندی برای خویش
- ۱۵۲ مملوک بودن و مطیع بودن همه موجودات در پیشگاه او.
- ۱۵۳ آفرینش آسمان ها و زمین بدون سابقه نقشه، مدت، و مایه های عنصری
- ۱۵۷ اراده حق بر تحقق خلق
- ۱۶۰ تفسیر آیه ۱۱۸-۱۱۹
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ شرح و توضیح

۱۶۰ اشاره
۱۶۰ ۱- جهل و نادانی ریشه خواسته های غیر معقول
۱۶۳ ۲- رسالت پیامبر همراه با دو هدف اساسی
۱۸۰ تفسیر آیه ۱۲۰-۱۲۱
۱۸۰ اشاره
۱۸۰ شرح و توضیح
۱۸۲ تنها منبع هدایت قرآن است.
۱۸۷ امکان راه یابی آراء باطل و هواهای شیطانی یهود و انصار در امور مسلمین
۱۸۸ تلاوت شایسته
۱۹۰ راهیابی به حقایق قرآن.
۱۹۵ تفسیر آیه ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴
۱۹۵ اشاره
۱۹۶ شرح و توضیح:
۱۹۶ ۱- ابراهیم
۱۹۶ اشاره
۲۰۶ تولد شگفت انگیز ابراهیم
۲۱۲ ۲- آزمایش و امتحان
۲۱۲ اشاره
۲۲۲ روایات ابتلا و امتحان
۲۲۷ ۳- رهبری و پیشوائی
۲۴۰ ۴- نفی امامت و رهبری از ستمکاران
۲۴۶ تفسیر آیه ۱۲۵
۲۴۶ اشاره
۲۴۶ شرح و توضیح
۲۴۶ بیت و آثار آن
۲۵۲ کعبه اولین معبد الهی

- ۲۵۳ جایگاه جغرافیائی کعبه -
- ۲۵۴ وحدت و یگانگی در کنار کعبه -
- ۲۵۵ کعبه مظهر خدا خواهی -
- ۲۵۶ کعبه و تمایل بین مردم -
- ۲۵۶ مقام ابراهیم -
- ۲۶۰ طهارت ظاهری و باطنی -
- ۲۶۵ مقام عابدان حقیقی -
- ۲۶۷ تفسیر آیه ۱۲۶ -
- ۲۶۷ اشاره -
- ۲۶۷ شرح و توضیح: -
- ۲۶۷ دعای ابراهیم برای امنیت و اقتصاد شهر مکه -
- ۲۷۸ تفسیر آیه ۱۲۷ -
- ۲۷۸ اشاره -
- ۲۷۸ شرح و توضیح -
- ۲۷۸ بنای بیت الله به دست دو پیامبر -
- ۲۹۲ دعا و آثار آن -
- ۲۹۵ ارزش دعا -
- ۲۹۸ آداب و شرایط دعا -
- ۳۱۰ موانع اجابت -
- ۳۱۰ دعای مستجاب -
- ۳۱۱ شرط اجابت دعا -
- ۳۱۲ دعای مستجاب غلامی سیاه -
- ۳۱۴ تأخیر اجابت دعا -
- ۳۱۵ حاجت بزرگ -
- ۳۱۸ اخلاص در عمل -
- ۳۲۱ قبولی عمل -

۳۲۲	عرض دین به وسیله حضرت عبدالعظیم به امام هادی
۳۲۶	تفسیر آیه ۱۲۸
۳۲۶	اشاره
۳۲۶	شرح و توضیح
۳۲۶	تسلیم بودن در برابر حق
۳۲۹	دعای خیر برای ذریه و دودمان
۳۳۰	مناسک حج
۳۳۰	میقات
۳۳۲	لباس احرام
۳۳۳	نیت
۳۳۳	تلبیه
۳۳۶	اجابت دعوت با تسلیم جان
۳۳۸	محرمات احرام
۳۳۸	اشاره
۳۳۸	۱- صید حیوانات
۳۳۹	۲- نگاه در آئینه
۳۳۹	۳- بوی عطر
۳۴۰	۴-۵-۶- لمس بدن همسر و نامحرم- آمیزش- بوسیدن
۳۴۲	۷- پوشاندن روی پا
۳۴۳	۸- سوگند خوردن
۳۴۴	۹- انگشتر برای زینت
۳۴۴	۱۰- لباس زینت برای زن
۳۴۵	۱۱- پوشانیدن سر
۳۴۶	۱۲- کندن موی بدن
۳۴۶	۱۳- دروغ و مفاخرت و ناسزا
۳۴۷	۱۴- سرمه کشیدن

- ۳۴۸ ۱۵- رو گرفتن زن
- ۳۴۸ ۱۶- روغن مالیدن به بدن
- ۳۴۹ ۱۷- زیر سایه بودن
- ۳۵۰ ۱۸- آزار رساندن به جانوران
- ۳۵۱ ۱۹- استمناء
- ۳۵۱ ۲۰- عقد و شاهد آن بودن
- ۳۵۲ ۲۱- پوشیدن لباس دوخته
- ۳۵۲ ۲۲- ۲۳- ۲۴ دندان کشیدن، ناخن گرفتن، خون از بدن بیرون آوردن
- ۳۵۳ ۲۵- حمل اسلحه
- ۳۵۳ طواف عمره تمتع
- ۳۵۵ طواف حج تمتع
- ۳۵۸ طواف نساء یا هفت منزل سلوک
- ۳۵۹ سعی صفا و مروه
- ۳۶۰ عرفات
- ۳۶۰ مشعر الحرام
- ۳۶۱ منی
- ۳۶۱ رمی و ذبح
- ۳۶۱ تراشیدن سر
- ۳۶۱ بازگشت خدا به انسان و بازگشت انسان به خدا.
- ۳۶۴ تفسیر آیه ۱۲۹
- ۳۶۴ اشاره
- ۳۶۴ شرح و توضیح
- ۳۶۵ تفسیر آیه ۱۳۰
- ۳۶۵ اشاره
- ۳۶۵ شرح و توضیح
- ۳۶۷ تفسیر آیه ۱۳۱

۳۶۷ اشاره

۳۶۷ شرح و توضیح

۳۶۷ مقام تسلیم

۳۷۰ تفسیر آیه ۱۳۲

۳۷۰ اشاره

۳۷۰ شرح و توضیح

۳۷۰ توجه انبیا و اولیاء به فرهنگ و حقوق خدا

۳۷۲ سفارش انبیاء و اولیا به فرزندانها نسبت به دین

۳۷۲ وصیت پیامبر به امیرمؤمنان

۳۷۴ وصیت پیامبر به ابوذر غفاری

۳۷۵ وصیت پیامبر به معاذ

۳۷۵ وصیت پیامبر به امت

۳۷۶ وصیت امیرمؤمنان به همه مردم

۳۷۷ وصیت امیرمؤمنان به فرزندانها و همه انسان ها

۳۸۰ تفسیر آیه ۱۳۳

۳۸۰ اشاره

۳۸۰ شرح و توضیح

۳۸۲ یعقوب و دغدغه او نسبت به آینده دینی نسلش

۳۸۴ تفسیر آیه ۱۳۴

۳۸۴ اشاره

۳۸۴ شرح و توضیح

۳۸۵ حضرت رضا (ع) و زید النار

۳۸۷ خواب عجیب رسول خدا

۳۹۰ تفسیر آیه ۱۳۵

۳۹۰ اشاره

۳۹۰ شرح و توضیح

۳۹۳	تفسیر آیه ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸
۳۹۳	اشاره
۳۹۳	شرح و توضیح
۳۹۴	بیان آیه شریفه
۳۹۹	خطاب حق به همه انسان ها و به ویژه یهود و نصاری در رابطه با هدایت
۴۰۰	رنگ خدائی
۴۰۱	تفسیر آیه ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱
۴۰۱	اشاره
۴۰۱	شرح و توضیح:
۴۰۷	تفسیر آیه ۱۴۲-۱۴۳
۴۰۷	اشاره
۴۰۷	شرح و توضیح
۴۰۸	خبر از تغییر قبله
۴۰۸	رأی سبک مغزان در برابر حکم حق
۴۰۹	همه جهات هستی از خداست
۴۱۰	صراط مستقیم
۴۱۰	امت وسط گواه بر مردم
۴۱۲	گواه بودن پیامبر
۴۱۲	تغییر قبله نوعی آزمایش حق
۴۱۳	حفظ ایمان و عبادت مؤمنان به وسیله خداوند
۴۱۳	رأفت و رحمت حق
۴۱۶	تفسیر آیه ۱۴۴-۱۴۵
۴۱۶	اشاره
۴۱۷	دعا و آثار آن
۴۱۹	تفسیر آیه ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸
۴۱۹	اشاره

۴۱۹	شرح و توضیح
۴۲۱	تفسیر آیه ۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱
۴۲۱	اشاره
۴۲۲	شرح و توضیح
۴۲۳	تفسیر آیه ۱۵۲
۴۲۳	اشاره
۴۲۳	شرح و توضیح
۴۲۴	ذکر خدا از نگاه قرآن مجید.
۴۳۱	روایات اهل بیت در باب ذکر
۴۳۵	شکر و کفران نکردن
۴۳۵	شرح و توضیح
۴۴۱	چهره ملکوتی شهید در روایات
۴۴۵	تفسیر آیه ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷
۴۴۵	اشاره
۴۴۵	شرح و توضیح:
۴۴۵	موارد پنج گانه ی امتحان
۴۴۹	برخورد صابران با مصائب
۴۵۰	الطاف حضرت حق به صابران
۴۵۲	شأن نزول آیات امتحان و استرجاع
۴۵۶	پاداش صبر
۴۵۷	روحیه صبر و مقاومت در برابر مصیبت
۴۵۹	درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدید آور: تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱؛ ج. ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹؛ ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۲، ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۴) (فپا).

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

مندرجات: ج. ۱. سوره حمد، سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری. - ج. ۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری. - ج. ۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره: BP۹۸/الف ۸۵۷ت ۱۳۹۳۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۱۰۳۹۵

ص: ۱

ادامه سوره بقره

تفسیر آیه ۹۹-۱۰۰-۱۰۱

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ.

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

و قطعاً به سوی تو آیاتی روشن نازل کردیم و به آنها جز فاسقان کافر نمی شوند.

آیا چنین نیست که هر گاه یهود پیمانی (با خدا و رسولانش) بستند، گروهی از آنان آن را شکستند؟ (اینان نه فقط عهد شکنند) بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند.

و زمانی که فرستاده ای از سوی خدا به سویشان آمد که تصدیقکننده کتابی است که با آنان است گروهی از آنان که (دانش) کتاب عطایشان کردیم (با کمال گستاخی) کتاب خدا را پشت سر انداختند و در حقیقت با همه آیاتش به مخالفت برخاستند گویی از این که این کتاب کلام خداست بی خبرند.

شرح و توضیح:

اشاره

از آیات شریفه مورد توضیح سه مطلب استفاده می شود:

۱- روشن بودن آیات قرآن برای همگان ۲- عهدشکنی دائم یهود. ۳- ترک عمل به آیات کتاب از جانب یهود.

۱- روشن بودن آیات قرآن برای همگان

قرآن مجید در ضمن آیاتی از وجود خودش و از تورات و انجیل تعبیر به نور و روشنائی می کند، و به عبارت دیگر نازلکننده کتاب های آسمانی و ملکوتی، یعنی حضرت حق از قرآن و تورات و انجیل به عنوان نور و روشنائی یاد می نماید.

نور حقیقتی است که در پرتو آن همه چیز قابل دیدن و همه چیز قابل درک می شود.

نور چنانچه حسی و مادی باشد مانند نور خورشید و نور شعله ور در لامپ ها و چراغ ها از برکت آن اشیاء و عناصر قابل رؤیت می گردند و انسان به آسانی به وسیله آن اشیاء و عناصر را از یکدیگر تشخیص و تمیز می دهد.

و چنانچه معنوی باشد مانند نور عقل و نور وحی که تابشش، حقایق معنوی، و امور هستی، و مسائل اعتقادی، و احکام و قوانین و اخلاقیات و برنامه هائی را که موجب سعادت دنیا و آخرت است برای انسان واضح و روشن می سازد، به صورتی که جای ابهام برای آدمی باقی نمی گذارد، و فهم آنها برای هر منصفی بسیار آسان می شود، و نهایتاً حجت عقلی و شرعی برای انسان ثابت و کامل می شود.

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا: (۱)

و نور روشن گر و واضح کننده ای به سوی هم همه شما نازل کردیم.

وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ: (۲)

و انجیل را که سراسر آن هدایت و نور است به عیسی بن مریم عطا کردیم.

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ: (۳)

کتابی را که موسی آورده چه کسی نازل نموده؟ کتابی که برای مردم روشنگر حقایق و سراسر هدایت است.

تورات و انجیل با توجه به این که خدای مهربان از هر دو تعبیر به نور کرده برای همه مردم زمان نزولشان تا عصر بعثت پیامبر اسلام قابل فهم و درک بوده،

ص: ۳

۱-۱ - نساء ۱۷۴.

۲-۲ - مائده ۴۶.

۳-۳ - انعام ۱۹۱.

و عذر هر کس به بهانه این که ترک عمل به آیاتش بخاطر عدم فهم آن بوده، هرگز در پیشگاه حق چه در دنیا و چه در آخرت قابل قبول نخواهد بود.

قرآن نیز مانند کتاب های آسمانی پیش از خودش منبع نور و هدایت است، و فهمش با کمک عقل و ابزار دیگری که در جهت شناخت بکار گرفته می شود برای همگان آسان، و عدم رجوع به آن و عمل به آیاتش به بهانه غیر قابل درک بودنش عذر بدتر از گناه و غیر قابل پذیرش در دادگاه الهی است.

قرآن مجید مسائل اعتقادی، و توحیدی، و احکام مربوط به عبادت، و سیاست، و اقتصاد، و خانواده، و حقایق تاریخی و اجتماعی، و واقعیات اخلاقی و روانی و امور مربوط به خیر و شر، و سعادت و شقاوت، و آنچه که در رشد و کمال انسان، و تأمین خیر دنیا و آخرتش نقش دارد به روشنی بیان کرده، و در این زمینه جای ابهامی برای کسی باقی نگذاشته است.

اگر عالمی یهودی و دانشمندی که در عصر نبوت پیامبر اسلام زمان یهود زمان خود را بر عهده داشت به نقل ابن عباس به پیامبر اعظم و رسول مکرم و هادی انسان ها و منبع شرف و کرامت گفت: کتابی که برای ما قابل فهم و درک باشد، و ما بتوانیم از حقایقش بهره مند شویم برای ما نیاورده ای، و خدا نشانه آشکار و روشنی بر تو نازل ننموده تا ما از تو پیروی کنیم و به اطاعت از دستوراتت بر خیزیم (۱) گفته ای بی منطق، و سخنی بی دلیل، و کلامی واهی و پوچ از سر عناد و لجاجت گفته، و بر خلاف عقل و فطرتش و ضد بصیرت و وجدانش زبان در دهان چرخانیده و رحمت دیگری شده و عرض خود را بباد داده است.

ص: ۴

سخن بی پایه ابن صوریاء و امثال او سخن بی سواد کافر و فاسق نبوده، بلکه سخن عالمی بوده که آیات قرآن را درک می کرده، و حقایق این کتاب هدایتگر را می فهمیده، ولی به خاطر حفظ چند روزه ریاستش بر قوم یهود، و تداوم داشتن سرازیر شدن پولی اندک و متاعی ناچیز به وسیله یهود به کیسه و جیبش به انکار نور و کفر به حق برخاسته، و از تورات که در آیاتش بیان صفات پیامبر و بشارت بر بعثت آن حضرت موج می زده روی برتافته، و قرآن مجید را که کتاب هدایت و روشنگر حقایق است منکر شده و به آن کفر ورزیده، و بدتر از این کار این که سخن و اطوار و منشش سبب ماندن یهود در یهودی گری، و روی نیابردنشان به اسلام و ایمان به قرآن شد!

و این همه جنایت، علتش خروج از مدار انسانیت، و بیرون رفتن از گردونه طاعت حق، و فضای نورانی، فرمانبرداری از پروردگار جهان بود.

وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ:

۲- عهدشکنی دائم یهود.

اکثر قوم یهود که در گذشته قومی حس گرا، و پای بند به امور مادی و حریص به دنیا و مال و منال آن، و بنده شهوات بودند. و نسل به نسل تا این زمان این حالات حیوانی و شیطانی را در خود حفظ کرده اند، تمایلی در وفای به عهد و پیمان و وفاداری به میثاق در آنان پای نگرفته، لذا با هر کس پیمانی ببندند چه با خدا و چه با مردم، خود را به وفای به آن ملزم نمی دانند، و هر گاه منافع مادی، یا اجتماعی، یا سیاسی آنان اقتضا کند گرچه آن منافع صد در صد نامشروع باشد به شکستن پیمان و نقض عهد برمی خیزند، و تعهد خود را بی اعتبار و غیر قابل اجرا اعلام می کنند!

آنان تمام پیمان های خود را با خدا در زمان موسی و پس از موسی، و پیمان های خود را با موسی و پیامبران بعد از او، و پیمان خود را با آیات توارت که بر نبوت پیامبر اسلام بشارت داشت و متعهد شده بودند با بعثت پیامبر مسلمان شوند، و پیمان هائی که تا زمان حیات رسول خدا با مسلمانان بستند با کمال گستاخی و بی پروائی شکستند، و امروز هم تا جائی که نویسنده این تفسیر در مدت عمر اجتماعی اش از رسانه های خبری شنیده هر پیمانی را با هر نهادی یا ملتی یا مملکتی بستند فقط بخاطر منافع نامشروعشان شکستند.

ابن جریر از ابن جریح در توضیح **نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ** نقل می کند که ابن جریح گفته: عهد و پیمانی در کره زمین نبوده که یهود متعهد به آن شوند مگر این که شکستند، آنان قومی هستند که امروز با طرف مقابل خود عهد می بندند و فردا آن عهد را پشت سر انداخته و به نقض و شکستن آن برمی خیزند. (۱)

از جمله **أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ** و جمله **لَا يُؤْمِنُونَ** با توجه به این که فعل مضارع **لَا يُؤْمِنُونَ** در آیه شریفه دلالت بر استمرار دارد استفاده می شود که اخلاق شیطانی پیمان شکنی اکثر یهود اخلاق دائمی است، و پیمان شکنان این قوم بنای بازگشت از این رذیله روانی را ندارند، و توبه از این عمل ناروا به قلب آنان خطور نمی کند، به این خاطر همه مسلمانان بخصوص آنان که رو در روی صهیونیست از این قوم قرار دارند باید یقین صد در صد داشته باشند که این ملت بی شرم به هیچ عهد و پیمانی با هر که ببندند وفادار نیستند و بلکه پیمان بستنشان با اقوام دیگر به ویژه با مسلمانان جز خدعه و فریب و مکر و حيله چیزی نیست.

ص: ۶

۳- ترک عمل به آیات کتاب خدا

علمای یهود بر اساس آیات تورات، توراتی که بفرموده حضرت حق نور و هدایت است، تا پیش از بعثت پیامبر اسلام، قوم خود را به آمدن آن حضرت خبر می دادند، و بشارت بر رسالتش را اعلام می داشتند و صفات و مشخصات و ویژه گی های او را روشن و آشکار بیان می نمودند، ولی زمانی که خورشید رسالت او از افق فرمان حق طلوع کرد، از آیات تورات که مورد تصدیق قولی و عملی پیامبر اسلام بود روی برتافتند، به صورتی که گویا توراتی نازل نشده، و چنین کتابی ابداً وجود نداشته!

راستی منیت و خودپرستی، و دنیاخواهی و غرور، و عناد و لجاج، و آلودگی به هوا و هوس با انسان چه می کند، که زمانی با همه وجود بر اساس آیات تورات به آمدن پیامبر بشارت می دهند، و از او و نشانه هایش سخن می گویند، و عاشقانه برای شناساندن او به قوم یهود تبلیغ می کنند، و پس از ظهور پیامبر به انکار او برمی خیزند، و آنچنان کتاب الله یعنی تورات و انجیل و قرآن را ندیده می گیرند که انگار این کتاب ها از اصل وجود نداشته و از طرف حق نازل نشده، آنهم کتبی که آیاتش برای همگان روشن و آشکار بوده است.

انکار جاهل و ترک عمل نادان به کتاب خدا جای تعجب ندارد، تعجب از کسانی است که خدا در آیه مورد شرح و توضیح آنان را آگاهان به کتاب الله دانسته و به عنوان عالم و دانشمند از آنان یاد کرده است!!

اینان با این کردار ناپسندشان سد و مانع راه دیگران از ورودشان به اسلام شدند، و گناه کفر قوم زمانشان و نسل های بعد را که به آئین تحریف شده یهودیت باقی ماندند به گردن گرفتند، و در برابر متاع اندک دنیا و ثروت ناچیز آن که آنهم از راه مکر و حيله از کیسه قوم خود غارت می کردند آخرت خود را فروخته و عذاب جاودان و آتش همیشگی را برای خود خریدند. پشت سر

انداختن کتاب خدا که کنایه از ترک عمل به آن، و خالی نگاه داشتن زندگی از آن منبع خیر و سعادت است، در حقیقت جدا شدن از توحید، و کفر به قیامت و انکار و فرشتگان و تکذیب رسالت، و تعطیل احکام، و دور ماندن از احکام و اخلاق و حقایق مسلم اعتقادی و باطنی است، و از دست دادن این همه مایه فضیلت، و زمینه کرامت، و سرمایه خوشبختی در دنیا و آخرت در برابر حفظ ریاست پوشالی، و به دست آوردن اندکی از مال دنیا آنهم به حرام کاری جاهلانه، عملی شیطانی، و حرکتی ضد انسانیت، و آتش زدن به خرمن آدمیت، و تخریب دنیا و آخرت و گناهی عظیم و معصیتی کبیر و خطائی به سنگینی کوه ها، و اشتباهی غیر قابل جبران است.

دانشمندان و علمای یهود که از دانش و علم خود جز کسب درآمد مادی نظری نداشتند، و علم خود را علاوه بر این که در هدایت قوم خود بکار نگرفتند، بلکه علم خویش را سبب حجاب و مانع میان قوم یهود و نبوت پیامبر قرار دادند، دانششان را فاسد، و خود را در اختیار هوای نفس نهاده، و در چاه کفر و فسق و تکذیب و کتمان حق که روزنه ای به سوی عذاب ابد دارد سرنگون نمودند.

وَ اتَّبِعُوا مَا تُلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكُمْ سُبْحَانَ وَ مَا كَفَرَ سُبْحَانَ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

و یهود از آنچه شیاطین در زمان پادشاهی سلیمان از دانش سحر بر مردم می خواندند پیروی کردند، و «سلیمان دست به سحر نیالود تا کافر گردد» سلیمان کافر نشد ولی آن شیاطین که به مردم سحر می آموختند کافر شدند.

و نیز یهود از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در شهر بابل نازل شد پیروی کردند، و حال آن که آن دو فرشته به هیچ کس سحر نمی آموختند مگر آن که می گفتند ما فقط مایه آزمایشیم و دانش سحر را برای مبارزه با ساحران و باطل کردن سحرشان به تو می آموزیم پس با بکار گرفتن در مواردی که ممنوع و حرام است کافر مشو، ولی آنان از آن دو فرشته مطالبی از سحر می آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدائی می انداختند، در حالی که آنان به وسیله سحر جز به اذن خدا قدرت آسیب رسانیدن به کسی را نداشتند و همواره چیزی را می آموختند که به آنان آسیب می رسانید و سودی به حالشان نداشت، و بی تردید

یهودی می دانستند که هر کس خریدار سحر باشد در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارد، و یقیناً بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند اگر به این خرید و فروش زیانبار آگاهی می داشتند و اگر آنان از روی حقیقت ایمان می آوردند و از سحر و جادوی زیانبار پرهیز می کردند، و تقوا را سر لوحه زندگی خویش قرار می دادند بهتر بود اگر به این حقیقت معرفت می داشتند.

شرح و توضیح

مسائل و مطالبی که از دو آیه مورد بحث استفاده می شود عبارت است از ۱- سلیمان پیامبر ۲- شیاطین و تعلیم سحر. ۳- سحر ۴- آموزش سحر برای ابطال سحر. ۵- دانش مایه آزمایش است. ۶- حرمت انتخاب سحر به عنوان شغل. ۷- عاقبت ساحر. ۸- باز بودن راه توبه بر ساحر. ۹- ایمان. ۱۰- تقوا.

سلیمان پیامبر

سلیمان (ع) فرزند حضرت داود از پیامبران الهی و انسان والائی است که علاوه بر سلطنت معنوی و مقام با عظمت نبوت، از حکومت و پادشاهی ظاهری هم نصیب و بهره داشت.

آن بزرگوار از قدرتی که در پادشاهی و حکومت داشت به نفع تمام مردم زیر مجموعه حکومتش استفاده کرد، و همه را در حد ظرفیتشان از چشمه با برکت عدالت و رحمت و مهربانی سیراب نمود، و شیرینی شربت حکومت بر اساس حق و عدل، و بر پایه قوانین الهی را به تمام مردم مملکتش چشانید.

او بر اساس آیات قرآن مجید که در هر یک جایگاه خاص خودش شرح و توضیح داده خواهد شد، در فضای ملکوتی گیرندگی و اخذ وحی بود، (۱) باد به

ص: ۱۰

اراده حق با قدرت جابجا کردنش در اختیار آن حضرت قرار داشت، (۱) و شیاطین نیرومند برای او غواصی و ساختمان سازی می کردند، (۲) از جانب حضرت حق دانش ویژه به او عطا شده بود، (۳) و منطق پرندگان را به او آموخته بودند. (۴)

سلیمان از دیدگاه حضرت صادق (ع)

حضرت صادق (ع) داستانی عبرت آموز را در رابطه با سلیمان نقل می کنند که دانستنش خالی از فایده نیست.

داود به فرمان حضرت حق، می خواست سلیمان را به جانشینی خود انتخاب کند، هنگامی که این حقیقت را به بنی اسرائیل خبر داد، آنان نسبت به این مسئله به فریاد و جنجال برخاستند، و گفتند: می خواهد جوانی نو رسیده را به جانشینی خود انتخاب کند در حالی که میان ما بزرگ تر و مسن تر از او وجود دارد؟!

داود قبیله های بنی اسرائیل را خواست و فرمود گفتار و جنجال شما نسبت به مسئله جانشینی به من رسیده، عصاهایتان را به من ارائه کنید، هر عصائی که ثمر داد صاحبش جانشینی پس از من است.

قبائل به این پیشنهاد رضایت دادند، داود گفت: لازم است هر کدام از شما نامش را بر عصایش بنویسد همه نامشان را بر عصایشان نوشتند، سلیمان هم عصایش را در حالیکه نامش را بر آن نوشته بود حاضر کرد، همه را در خانه ای جای دادند و درش را بستند و رؤسای قبائل به حفاظت از خانه همت گماشتند،

ص: ۱۱

۱-۱ - انبیا ۸۱.

۲-۲ - انبیا ۸۲.

۳-۳ - نمل ۱۵-۱۶.

۴-۴ - نمل ۱۵-۱۶.

چون صبح شد و داود نماز را با آنان خواند پیش آمد و در خانه را باز کرد و عصای همه را بیرون آورد در حالی که عصای سلیمان به میوه نشسته بود، پس همه قبائل به جانشینی سلیمان از داود تسلیم شدند، آنگاه داود سلیمان را در حضور بنی اسرائیل نسبت، به عقل و فهم و دانشش امتحان کرد، پس به او گفت: فرزندانم چه چیزی از هر چیزی سردتر و خنک تر است؟ «آن سردی و خنکی که با طبع آدمی ملائم است»؟ سلیمان پاسخ داد گذشت و عفو خدا از مردم، و گذشت و عفو مردم از یکدیگر، پرسید پسر چه چیزی شیرین تر است؟ گفت: عشق و محبت که نسیم الهی در وجود بندگان اوست داود در حالی که تبسم نمود در رابطه با مسئله جانشینی آرام گرفت و سلیمان را میان بنی اسرائیل برد و گفت: این است جانشینی من در میان شما پس از من. (۱)

حضرت صادق (ع) درباره مهمان نوازی سلیمان و کرم و سخایش می فرماید:

«کان سلیمان یطعم اضیافه اللحم بالحواری و عیاله الخشکار، و یاکل هو الشعیر غیر منخول:» (۲)

سلیمان همواره مهمانانش را با گوشت همراه با بهترین نان که از آرد سپید چند بار الک شده بود پذیرائی می کرد، در حالی که خانواده اش از نانی که آردش الک نشده بود استفاده می نمودند، و خود از آرد جوی که الک نکرده بودند بهره می گرفت.

ثعلبی روایت می کند: مکتوبی از آسمان ممهور به مهری از طلا که در آن سیزده مسئله بود به داود نازل شده و به او وحی شد در رابطه با این مکتوب از فرزندت سلیمان بپرس، چنانچه از آنها خبر داد پس او جانشین پس از توست، داود هفتاد رهبر مذهبی و هفتاد عالم را خواست و سلیمان را برابر آنان نشانید و

ص: ۱۲

۱-۱ - بحار چاپ دارالتعارف ج ۶، ص ۲۷.

۲-۲ - دعوات الراوندی ۱۴۲ ج ۲۶۳.

گفت: فرزندم مرا خبر ده از نزدیک ترین اشیاء، و دورترین اشیاء و مأنوس ترین اشیاء و وحشتناک ترین اشیاء و نیکوترین اشیاء و زشت ترین اشیاء و کمترین اشیاء و بیشترین اشیاء و دو حقیقت برپا چیست و دو حقیقت در رفت و آمد کدام است و دو چیز خشمگین بر یکدیگر کدام است، و آن کاری که وقتی انسان انجام می دهد بر دیگر کار خدا را سپاس می گوید چیست، و آن کاری که انسان مرتکب می شود و بر دیگر کار به مذمت و سرزنش می نشیند کدام است؟ سلیمان پاسخ گفت: نزدیک ترین اشیاء آخرت است، و دورترین اشیاء مقدار عمری است که از دنیا از دست رفته، و مأنوس ترین اشیاء جسدی است که روح ناطق در آن است، و وحشتناک ترین اشیاء جسد بدون روح است، و زیباترین اشیاء ایمان بعد از کفر است، و زشت ترین اشیاء کفر پس از ایمان است، و کمترین اشیاء یقین و بیشترین اشیاء شک است، دو حقیقت برپا آسمان و زمین است، دو حقیقت در رفت و آمد شب و روز است، دو دشمن یکدیگر مرگ و حیات است، و کاری که انسان انجام می دهد و دیگر کار را سپاس می گوید بردباری بر ضد خشم است، و کاری که انسان مرتکب می شود و دیگر کار را سرزنش می کند دشمنی بر اساس غضب است. (۱)

از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده:

«ما بعث الله نبيا قط الا- عاقلاً، و بعض النبيين ارجح من بعض و ما استخلف داود سليمان حتى اختبر عقله، و استخلف داود سليمان و هو ابن ثلاثة عشر سنه و مكث في ملكه اربعين سنه:» (۲)

ص: ۱۳

۱-۱ - عرائس المجالس ۲۵۷-۲۵۸.

۲-۲ - محاسن ۱۹۳.

خدا هرگز پیامبری را معبوث به رسالت نکرد مگر این که آن پیامبر عاقل و خردمند بود و عده ای از پیامبران بر عده ای دیگر برتری دارند، و داود سلیمان را به جانشینی خود انتخاب نکرد مگر این که عقلش را آزمایش نمود، و هنگامی که او را جانشین خود نمود بیش از سیزده سال نداشت.

داستانی شگفت در رابطه با سلیمان.

این داستان که راوندی دانشمند بزرگ شیعه در کتاب دعوات نقل می کند اگر اتفاق افتاده باشد برای همه مردم در اطمینان به رزق حلال که به وسیله حق از طریق کوشش مثبت به انسان می رسد و تخلفی در آن صورت نمی گیرد بهترین درس و عبرت و پند و موعظه است:

سلیمان کنار ساحل دریا نشسته بود، چشمش به مورچه ای افتاد که دانه گندمی را با خود به جانب دریا میبرد، سلیمان چشم از او برنداشت تا به آب رسید، ناگهان قورباغه ای سر از آب بیرون کرد و دهان گشود، مورچه به دهان قورباغه رفت و قورباغه شناکان به داخل دریا رفت، در حالی که زمانی طولانی بر این داستان گذشت و سلیمان در این مسئله با شگفتی در اندیشه بود!

پس از گذشت زمان معین قورباغه از آب بیرون آمد و دهان باز کرد و مورچه از دهانش خارج شد و دانه گندم با او نبود.

سلیمان مورچه را خواست و از حال و وضع و این که کجا بود پرسید؟ مورچه گفت: ای پیامبر خدا در قعر دریائی که می بینی سنگی میان تهی است و در آن کرم کوری قرار دارد، خدا او را در آنجا آفریده و او قدرت بیرون آمدن از آن را برای طلب معاش ندارد، مرا حضرت حق کار گزار روزی او قرار داده است و من روزی اش را برای او میبرم البته پروردگار این قورباغه را مأمور حمل من قرار داده و آبی که در دهان اوست زیانی به حال من ندارد، چون قورباغه به سنگ می رسد دهانش را به روزنه سنگ می گذارد و من وارد آن می شوم، پس از

این که روزی او را به او رسانیدم از روزنه بیرون آمده وارد دهان قورباغه می شوم و او مرا از دریا بیرون می آورد.

سلیمان به مورچه گفت: آیا از آن کرم کور تسبیحی شنیده ای؟ مورچه گفت: آری می گوید:

«یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخره تحت هذه اللجه برزقک لا تنس عبادک المؤمنین برحمتک:»

ای خدائی که مرا در دل این سنگ زیر این دریای عمیق نسبت به رزق و روزی ات فراموش نمی کنی، برحمتت ای مهربان خدا بندگان مؤمنت را فراموش مکن. (۱)

داستانی دیگر

نقل شده: سلیمان گنجشک نری را دید به ماده اش می گوید برای چه علتی خود را از من باز می داری و مانع می شوی که حق تمتع من از تو معطل بماند، من کسی هستم که اگر بخواهم گنبد بارگاه سلیمان را به منقارم از جای بر کنم و به دریا بیندازم میتوانم! سلیمان از گفته مورچه خندید، سپس هر دو را خواست و به گنجشک نر گفت: تو قدرت بر کاری را که گفتی داری؟ پاسخ داد نه ای پیامبر خدا ولی مرد گاهی در برابر همسرش به جلوه گری می پردازد و خود را نزد او بزرگ نشان می دهد و عاشق را به چیزی که می گوید سرزنش نمی کنند، سلیمان به گنجشک ماده گفت: چرا او را از تمتع و بهره گیری از خود مانع می شوی در حالی که تو را دوست دارد؟ گنجشک ماده گفت: ای پیامبر خدا او عاشق نیست مدعی عشق است زیرا به غیر من هم عشق می ورزد! کلام گنجشک که کلام پرمعنائی بود در قلب سلیمان اثر گذاشت، و به شدت گریست و چهل روز از میان مردم به خلوت و گوشه پنهان نشست و از حضرت حق درخواست کرد

ص: ۱۵

دلش را نسبت به آن ذات مقدس برای جای گرفتن محبت کامل او خالی کند و دلی قرار دهد که محبت خدا در آن با محبت غیر نیامیزد. (۱)

امیر مؤمنان (ع) درباره پایان کار سلیمان می فرماید:

«و لو ان احداً يجد الى البقاء سلماً، او لدفع الموت سيلاً لكان ذلك سليمان بن داود، الذي سخر له ملك الجن و الانس مع النبوه و عظيم الزلفه، فلما استوفى طعمته و استكمل مدته رمته قسي الفناء بنال الموت و اصبحت الديار منه خاليه، و المساكن معطله، و رثها قوم آخرون:» (۲)

و اگر احدی به سوی جاوید شدن نردبانی می یافت، یا برای دفع مرگ وسیله و راهی پیدا می کرد، هر آینه آن شخص سلیمان بن داود بود، که برای او سلطنت و پادشاهی بر جن و انس و نیز منصب پیامبری و بزرگی قرب و منزلت فراهم بود، ولی زمانی که رزق و روزی اش را کامل کرد، و مدت عمرش را به پایان برد، کمان های فنا به تیرهای مرگ او را از پا انداختند، شهرها از وجودش خالی شد، و مسکن ها نسبت به او معطل ماند، و قومی دیگر وارث آنها شدند!

شیاطین و تعلیم سحر

اصولاً- لفظ شیطان چنان که در آیات مربوط به حضرت آدم توضیح داده شد به معنای موجود دور از حق و حقیقت، انجام دهنده کارهای نامناسب، وجودی پلید و خبیث و بدطینت و سرپیچ و نافرمان نسبت به قوانین و دستورات خداست چه این که این موجود انسان باشد یا پری یا حیوان، و یا دیو و عفريت.

شیاطین در آیه مورد شرح و توضیح احتمال دارد شیاطین انسی و جنی هر دو باشند.

ص: ۱۶

۱-۱ - بحار، ج ۱۴، ص ۹۵.

۲-۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

اینان با تعلیم دادن سحر به مردم یعنی علمی که عموماً به زیان مردم به کار گرفته می شد، مردان و زنان و جوانان و خانواده ها و حتی جامعه را دچار مشکلات گوناگون می کردند، و از طرفی به عقاید و افکار و اندیشه ها و بخصوص دین مردم و وحدت جامعه ضربه می زدند، و از این راه هم خود دچار گناه بزرگی می شدند و هم دیگران را به عرصه ظلمانی گناه و معصیت که عاقبتی جز خواری دنیا و عذاب آخرت ندارد می کشانیدند.

سحر

سحر در لغت به معنای فریب دادن، جادو کردن، ربودن دل، باطل را به صورت حق جلوه دادن، فساد و تباهی آمده است.

این علم در زمان موسی بن عمران در اوج خود قرار داشت تا جائی که ساحران آن زمان قاطعانه به فرعون وعده دادند ما در مبارزه با موسی یقیناً به پیروزی دست خواهیم یافت.

و در زمان سلیمان بخصوص در شهر بابل رواج دوباره پیدا کرد تا جائی که به دست شیاطین و شاگردانشان به عنوان ابزاری مؤثر بر ضد مردم به کار گرفته شد.

صاحب المیزان درباره علم سحر و علوم می که هم مرز یا در پایه علم سحر است می نویسد:

علوم می که از عجائب و غرائب آثار بحث می کند بسیار است، بطوری که نمی توان در تقسیم آنها ضابطه ای کلی دست داد، لذا در این بحث معروف ترین آنها را که در میان متخصصین آنها شهرت دارد نام می بریم:

۱- یکی از آنها علم سیمیاست، که موضوع بحثش هماهنگ ساختن و خلط کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی است، و ثمره اش برای دست یابی و

تحصیل قدرت در تصرفات عجیب و غریب در امور طبیعی که یکی از اقسام آن تصرف در خیال مردم است، که آن را سحر دیدگان می نامند، و این فن از تمامی فنون سحر مسلم تر و صادق تر است.

۲- علم لیمیاست، که از کیفیت تاثیرهای ارادی در صورت اتصالش با ارواح قوی و عالی بحث می کند، که مثلاً اگر اراده من متصل و مربوط شد با ارواحی که موکل ستارگان اند چه حوادثی می توانم پدید آورم؟ و یا اگر اراده من متصل شد به ارواحی که موکل بر حوادث اند. و بتوانم آن ارواح را مسخر خود کنم و یا اگر اراده ام متصل با اجنه شد و توانستم آنان را مسخر خود کنم و از آنان کمک بگیرم چه کارهایی می توانم انجام دهم؟ که این علم را علم تسخیرات نیز می گویند.

۳- سوم علم هیمیا، که در ترکیب قوای عالم بالا با عناصر عالم پائین بحث می کند تا از این راه به تأثیرهای عجیبی دست یابد و آن را علم طلسمات نیز می گویند. چون کواکب و اوضاع آسمانی با حوادث مادی زمین ارتباط دارند، همان طوری که عناصر و مرکبات و کیفیات طبیعی آنها اینطورند.

پس اگر اشکال و یا بگو نقشه آسمانی که مناسب با حادثه ای از حوادث است با صورت و شکل مادی آن حادثه ترکیب شود آن حادثه پدید می آید، مثلاً اگر بتوانیم در این علم به آن شکل آسمانی که مناسب با مردن فلان شخص یا زنده ماندنش و یا باقی ماندن فلان چیز مناسب است، با شکل و صورت خود این نامبرده ها ترکیب کنیم منظور ما حاصل می شود، یعنی اولی می میرد، دومی زنده می ماند، و سومی بقا می یابد و این معنای طلسم است.

۴- علم ریما است و آن علمی است که از استخدام قوای مادی بحث می کند تا به آثار عجیب آنها دست یابد به طوری که در حس بیننده آثار خارق العاده ای در آید و این را شعبده هم می گویند. (۱)

آموختن این علوم برای زیان زدن به مردم چه زیان به جسم و جانشان چه زیان به آبرو و مالشان از دیدگاه اسلام حرام قطعی و گناه دست اندرکارش مساوی با کفر است.

آموزش سحر برای ابطال سحر

اگر راهی برای ابطال سحر ساحران جز آموختن این علم در میان نباشد در صورتی که انسان آراسته به ایمان و تقوا باشد، و در فضائی به سر برد که از اطمینان به خود که آن را جز در ابطال سحر به کار نمی گیرد مطمئن باشد آموختنش کار غیر شرعی نیست، بلکه لازم است مدتی را هزینه به دست آوردن این علم کند، و آن را برای دفع و رفع زیان از خیمه حیات مردم به کار اندازد، چنان که دو فرشته حق هاروت و ماروت از جانب حضرت پروردگار مأموریت داشتند این علم را برای مبارزه با ساحران به تعدادی از بابلیان بیاموزند و موکداً به آنان بگویند:

ما برای شما جنبه آزمایش و امتحان داریم و این امتحان به این است که این علم برای دفع زیان بکار رود تا نزد حق نمره قبولی آورید، و اگر جز این باشد مردود شده و به رسوائی دنیا و عذاب آخرت دچار خواهید شد.

ص: ۱۹

توجه به این نکته که تفصیلش در آیات قرآن و روایات اهل بیت آمده لازم است که هر نوع دانشی و هر گونه نعمتی، و هر موقعیتی و حتی شکل و قیافه در این دنیا برای انسان جنبه آزمایش و امتحان الهی دارد.

کسی که دانش، یا مال، یا آبرو، یا نعمت، یا صورت ظاهر خود را هماهنگ با خواسته های حق در راه مثبت به کار گیرد، و به این وسیله به رشد و کمال خود و سعادت دنیا و آخرت خویش و کمال سعادت دیگران بیفزاید قطعاً از آزمایش پیروز و رستگار بیرون آمده و شایسته پاداش و رحمت خدا شده است، و اگر آنچه در اختیار دارد هزینه هوا و هوس و شهوات و مطامع شیطانی و حالات حیوانی خود کند، و از دیگران هم در این زمینه ها برای تأمین لذات نامشروع خود سوء استفاده کند در امتحان مردود شده و خود و هر که را در این جهت برای او کارگری کرده مطرود رحمت حق قرار داده و از فیوضات الهیه محروم نموده، و به خزی دنیا و عذاب آخرت گرفتار کرده است.

حرمت انتخاب سحر به عنوان شغل

از آنجا اکثر نفوس از تقوا برخوردار نیستند و با اندک جاذبه مادی یا اجتماعی در مسیر انحرافی قرار می گیرند، و با کمترین کینه و دشمنی به درگیری و نزاع با مردم برمی خیزند و سحر و جادو در این زمینه ها کاربرد دارد و از جمله دانش هائی است که اکثراً مورد سوء استفاده واقع می شوند، آئین پاک اسلام و فرهنگ سعادت بخش حضرت حق انتخاب سحر را به عنوان شغل ممنوع کرده و بر آن مارک و مهر حرمت زده است.

در این زمینه روایات بسیار مهمی امثال روایات زیر در کتاب های مهم حدیث نقل شده است.

عیسی بن شفق که شغلش ساحری بوده و از این راه معاش خود را تأمین می کرده، و از طریق سحر و جادو از مردم پول می گرفته بر حضرت صادق (ع) وارد شد و گفت: فدایت شوم حرفه من ساحری است و درآمد روزانه و تأمین معاش و زندگی ام از این راه است و با این درآمد و پول جمع شده حج بجا آورده ام و خدا دیدار تو را بر من منت نهاده است و اکنون هم از این شغل و حرفه توبه کرده ام، آیا برای من راه خروجی از این گناه وجود دارد؟ امام صادق (ع) به او فرمود با این دانشی که داری گره ها را از مشکلات مردم بگشای و به کار اینان گره نزن. (۱)

«قال رسول الله (عليهما السلام): ثلاثة لا يدخلون الجنة: مد من خمر، و مد من سحر، و قاطع رحم:» (۲)

رسول خدا فرمود: سه نفر وارد بهشت نمی شوند: ادامه دهنده شراب خواری، و ادامه دهنده حرفه سحر و جادوگری، و قطع کننده با رحم و خویشان.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«من تعلم شيئاً من السحر قليلاً او كثيراً فقد كفر و كان آخر عهده بربه وحده ان يقتل الا ان يتوب:» (۳)

کسی که چیزی از علم سحر را «برای تخریب زندگی مردم» بیاموزد یقیناً کافر شده، و پیوند و ارتباطش با پروردگارش به خاطر کار غیر شرعی اش قطع می شود و باید به جرم آموختن این حرفه کشته شود یا به حقیقت توبه کند.

از حضرت صادق (ع) از پدرانش از امیرمؤمنان (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

ص: ۲۱

۱- ۱) - تهذیب ج ۶، ص ۳۶۴، ح ۱۰۴۳.

۲- ۲) - وسائل ج ۱۷، ص ۱۴۸، ح ۲۲۲۱۲.

۳- ۳) - قرب الاسناد ص ۷.

«نحن اهل بيت عصمنا الله من ان يكون فتانين، او كذابين، او ساحرين او زيافين فمن كان فيه شيء من هذه الخصال فليس منا و لا نحن منه:» (۱)

ما اهل بيتی هستیم که خدا ما را از این که فتنه گر و دروغ گو یا جادو گر و متکبر و خودخواه باشیم حفظ کرده است، پس کسی که چیزی از این خصلت های زشت در او باشد از ما نیست و ما هم از او نیستیم.

یهود از حکم حرمت انتخاب سحر و جادو برای ضربه زدن به مردم که در تورات بیان شده بود کاملاً آگاه بودند و می دانستند. که در تورات آمده:

«من اشتری السحر و ترک دین الله ماله فی الآخره من خلاق:» (۲)

کسی که جادوگری را به قیمت رها کردن دین خدا بخرد در آخرت هیچ بهره و نصیبی نخواهد داشت.

این نکته بسیار مهم را نیز نباید از نظر دور داشت که میان آنچه از انبیا و اولیا و تربیت شدگان مکتب توحید و نبوت صادر می شود و آنچه به دست شیاطین و تابعانشان از سحر و جادو و کهنانت انجام می گیرد تفاوت اصولی و ذاتی است.

معجزات و کرامات و خوارق عادات که نشأت گرفته از قدرت بی نهایت خدا است از افق وجود انبیا و اولیا به خواست حق ظهور می کند و همه و همه زنجیرهای معنوی هستند که انسان را به وسیله آنها به بهشت می کشانند، و سحر و کهنانت و شعبده بازی و امثال آنها همه و همه از شیاطین است که در حقیقت زنجیرهایی هستند که شیاطین به وسیله آنها مردم را به دوزخ می برد، ذات معجزه از طریق هدایت و ذات سحر و جادو از راه ضلالت است، منشأ معجزه صفا و

ص: ۲۲

۱-۱ - تفسیر فرات کوفی ۶۲.

۲-۲ - جامع البیان طبری ج ۱، ص ۵۳۴.

پاکی درون و ارتباط با نفس با حق و از افاضات رب به عبد است، و منشأ سحر و جادو کدورت و تاریکی نفس و آلودگی آن و نتیجه ارتباط با شیاطین است. (۱)

عاقبت ساحر

تجربه تاریخ حیات انسان این حقیقت را به اثبات رسانیده و آیات قرآن و روایات هم آن را تأیید می کند که هیچ خلاف کاری و عصیان گری، و ستم پیشه ای که یکی از مصادیق آنها ساحر و جادوگر است عاقبت به خیر نشده، و زندگی بی دغدغه ای نداشته و نهایتاً دچار خسارت های دنیائی و آخرتی شده و گوی سعادت را از دست داده و به ویژه خود را در آخرت از هر گونه بهره و نصیب الهی و بهشتی محروم نموده است، و با این عمل زشت و کار ناپسندش خود را به عذاب ابد و دوزخ همیشگی فروخته است، چنان که قرآن می فرماید:

مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: (۲)

برای ساحر و جادوگر در آخرت هیچ نصیبی نیست، و یقیناً بد چیزی است آنچه خود را به آن فروختند اگر آگاهی و معرفت می داشتند.

باز بودن راه توبه بر ساحر

سحر و جادوگری از گناہانی نیست که توبه نداشته باشد و راه جبران به رویش باز نباشد، و حضرت حق هم به مقتضای کرم و لطف و احسان و رحمتش توبه ساحر را می پذیرد و او را مورد عفو و مغفرت قرار می دهد چنان

ص: ۲۳

۱-۱) - مواهب الرحمن ج ۱، ۳۶۰، به صورت اختصار.

۲-۲) - بقره ۱۰۲.

که توبه ساحران زمان موسی را پذیرفت و آنان را مورد گذشت قرار داد و به درجات رفیعه معنوی رسانید.

ایمان و تقوا

بازگشت ساحر از شغل ساحری و جبران گذشته اش با توبه واقعی و آراسته شدنش به ایمان و تقوا سبب پاداش مهم و بزرگی از جانب خدا است، مسئله توبه و ایمان و تقوا در توضیح آیات مربوطه به این سه مسئله به طور مفصل گذشت.

ص: ۲۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

ای مؤمنان (هنگام سخن گفتن پیامبر) مگوئید راعنا [یعنی در ارائه احکام و قوانین امیال و هوس های ما را رعایت کن] بگوئید انظرنا یعنی مصلحت دنیا و آخرت ما را در ارائه احکام لحاظ کن، و [فرمان های خدا و پیامبرش را برای بکار گرفتن] بشنوید و برای کافران [که روی گردان از دستورات و احکام و حلال و حرام خدا هستند] عذابی دردناک است.

شرح و توضیح

در این آیه چهارم موضوع مطرح است ۱- خطاب تشریفی، ۲- راعنا. ۳- انظرنا. ۴- لزوم شنیدن حق.

خطاب تشریفی

این اولین آیه ای است که با خطاب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** آراسته شده و حدود هشتاد و هفت آیه دیگر با چنین خطابیی در کتاب خدا که در حقیقت تکریم و احترام به اهل ایمان در این امت است جلوه گری می کند.

امت های پیش از امت پیامبر تحت عنوان قوم یاد شده و یا بگفته ابن عباس در آیات تورات با خطاب یا ایها المساکین مخاطب گشته اند. (۱)

امت محمد را چون ندا داد به ندای شرف و مدحت ندا داد و گفت: ای مؤمنان، ای گرویدگان، ای باور دارندگان و این گونه خطاب از نظر لعنت و شرع

ص: ۲۵

مدح و تمجید است، و یهود را در عصر موسی خطاب به مسکنت کرده و در عهد رسول اسلام با تازیانه مسکنت ادب نمود:

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ (۱)

ذلت و مسکنت، پادشاهی و مکت

در حکایات الصالحین آمده: مردی بود بنام عیسی بن زادن، مجلس وعظ و نصیحت و موعظه و ارشاد داشت، و پیره زنی بود بنام مسکینه الطفاویه که پیوسته ملازم مجلس او بود، و شرکت در آن را رها نمی کرد، یک دو نوبت از حضور پیره زن خبری نشد، واعظ گفت: آن پیره زن کجاست؟ گفتند: بیمار است، چون از کرسی وعظ به زیر آمد گفت: به عیادتش برویم، با جماعتی به عیادت او حاضر شد، چون ببالینش نشست او را در حال جان کندن دید، به حالش گریست در حالی که پیره زن لب می جنبانید و چیزی می گفت، گوش به نزدیک لبش برد، شنید می گوید: کار کردم عمر به سر آمد، رنج بردم به میوه نشست، دوست جستم خبر آمد واعظ گفت پیره زن آگاه است و می داند که کجا می رود آنگاه نفسی چند برآورد و جان بداد، عیسی بن زادن به کارش قیام کرد و او را دفن نمود.

چون شب در آمد و بخفت او را در عالم رؤیا دید که تاج کرامت بر سر نهاده و حله های بهشت پوشیده تبختر کنان به او گفت: ای مسکینه این توئی؟ گفت: آری ولی دقت کن تا مرا از این پس مسکینه نخوانی که:

«ذهب المسکنة و جاءت الممکله:»

ص: ۲۶

درویشی و مسکنت به پایان رسید و از خیمه حیاتم رخت بر بست و پادشاهی و سرافرازی آمد. (۱)

ابونعیم اصفهانی از علمای اهل سنت در کتاب حلیه الاولیاء از ابن عباس روایت می کند که پیامبر خدا فرمود:

«ما انزل الله آیه فیها **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** الا و علی رأسها و امیرها:» (۲)

هیچ آیه ای را خدا در قرآن نازل نکرد که در آن **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** باشد مگر این که علی در رأس و امیر آن است.

راعنا

مفسرین و اهل لغت در رابطه با راعنا مسائلی را به این صورت مطرح کرده اند.

۱- ابن عباس می گوید: در ابتدای ظهور اسلام هنگامی که پیامبر بزرگوار به سخن گفتن در باب معارف و حقایق و تلاوت و بیان آیات و توضیح احکام می پرداخت، بعضی از او درخواست می کردند با کندی و تانی و شمرده شمرده سخن بگوید تا بتوانند مسائل را به راحتی بفهمند، و مطالب را آنگونه که باید درک کنند، و زمینه طرح سئوالات و خواسته های خود را داشته باشند، برای این درخواست جمله **رَاعِنَا** را که در ریشه لغوی به معنای مهلت دادن است استعمال می کردند.

ص: ۲۷

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج ۱، ص ۹۳.

۲- ۲) - الدر المنثور ج ۱، ص ۲۵۴.

ولی یهود این کلمه را که در عبری سب و ناسزا است با دستاویز قرار دادن قول مسلمانان با پیامبر به گفتگو برمی خواستند ولی در باطنشان این جمله را به قصد اهانت و ناسزای به آن حضرت به کار می گرفتند.

با نزول این آیه شریفه مؤمنان از گفتن این جمله که مورد سوء استفاده یهود بود منع شدند و از آنان خواسته شد به جای آن از انظرنا استفاده کنند.

۲- رَاعِذًا در مرحله دیگر به این معنا است که: ای پیامبر تو به سخنان و خواسته های ما گوش فراده، تا ما هم به سخنان و خواسته های تو گوش دهیم. در حقیقت می خواستند برنامه ها و خواسته های خود را بر پیامبر تحمیل کنند و در صورت تحقق قبول خواسته هایشان از طرف پیامبر، خواسته های او را بپذیرند، در حالی که مسئولیت پیامبر رسانیدن پیام های خدای مهربان به مردم است، و مسئول پذیرش سخنان و خواسته های مردم که اکثر آنها ناشی از جهل و کم ظرفیتی مردم است نیست، این مردم هستند که صلاح دنیا و آخرتشان در اطاعت از پیامبر است، و بر آنان واجب است که در همه امورشان به حضرت اقتدا کنند و مأموم بودن خود را در هر شرایطی نسبت به پیامبر حفظ کنند نه این که پیامبر از طرفی امامشان و از طرف دیگر مأمومشان باشد، و چه خواسته غیر منطقی و غیر معقولی است که مردم از پیامبر بزرگ که عقل کل و هادی سبیل و اعلم از ثقلین است بخواهد که به خواسته ها و سخنانشان گردن نهد و از آنان اطاعت نماید تا آنان هم از او اطاعت کنند و در حقیقت معامله ای پایاپای انجام گیرد!!

۳- راعنا به این معناست که در ارائه احکام و مسائل و قوانین و دستورات خواسته ها و امیال ما را رعایت کن نه آنچه خود صلاح می بینی، زیرا ما نمی خواهیم در تنگنای قوانین و دستورات تو بدون این که خواسته ها و امیال ما رعایت شود قرار بگیریم، ما دینی و آئینی مطابق و هماهنگ با امیال و شهوات

خود می خواهیم که قبول و پذیرشش و اجرا و عملش بر ما بسیار بسیار آسان باشد، در اینجا به چنین مردمی باید گفت چنین دینی در حقیقت دین شماسست نه دین خدا که بر اساس خیر دنیا و آخرت شما نظام داده شده، بسیاری از احکام و قوانین دین خدا بر خلاف خواسته ها و امیال مردم است، زیرا بسیاری از خواسته ها و امیال حیوانی و شیطانی و مادی صرف است و تحققش جز زیان و خسارت برای دنیا و آخرت مردم ندارد، چنانچه دین بر اساس خواسته ها و امیال مردم تنظیم شود حلال ها حرام و حرام ها حلال خواهد شد، و دین از اصل و بنیان در معرض خطر و نابودی قرار خواهد گرفت.

انظرنا

مفسرین و بزرگان از اهل عقل و درایت و دانش و بینش در رابطه با انظرنا چنین می گویند:

۱- با تأنی و کندی آیات را بر ما بخوان، و مسائل و احکام را برای ما بیان کن و نهایتاً به ما مهلت بده که به درک آیات و مسائل الهی موفق شویم و نیز زمینه پرسش و بیان مطالب خود را برای یافتن حق داشته باشیم.

۲- مصلحت همه امور ما و صلاح دنیا و آخرت ما را منظور نظر داشته باش که آنچه با توجه به پیامبری و رسالت تو برای ما مهم است تأمین خیر دنیا و آخرت ما و اصلاح همه برنامه های زندگی ما اعم از مادی و معنوی است.

راستی بر همه مؤمنان و مردان و زنان امت لازم است که با رهبر آسمانی و معلم واقعی، و هدایت گر حقیقی خود خاتم پیامبران چنین برخورد منطقی و معقولی داشته باشند و از حضرتش جز رعایت مصلحت دنیا و آخرتشان را نخواهند، در این صورت است که عنوان امت بر آنان صادق، و راه نجات و سعادت در دنیا و آخرت به رویشان باز خواهد بود، و با چنین خصوصیتی

می توانند رضایت حضرت حق را جلب، و بهشت عنبر سرشت را برای خود فراهم آورند.

لزوم شنیدن حق

قوانین و فرمان ها و احکام و حلال و حرام خدا ریشه در علم و حکمت و عدالت حق دارد، و بر پایه محبت خدا به بندگانش و خیر و سعادت همه جانبه آنان پایه ریزی شده است، و هماهنگی با فطرت و عقل سالم و بر اساس ایجاد رشد و تکامل در انسان نظام گرفته و به صورتی است که حجت حق را بر همه انسان ها تمام کرده و راه عذر و بهانه ای برای فرار از عمل به آنها باز نگذاشته است، روی این حساب، آیه مورد بحث به همه مردان و زنان امر واجب می کند که فرمان های خدا و پیامبرش را برای عملی کردن بشنویید و پی گیری کنید، و بدانید برای انکار کنندگان حقایق و آنان که ادب شنیدن را در برابر خدا و پیامبر رعایت نکنند عذاب درناکی است.

ص: ۳۰

﴿يُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

کافران از اهل کتاب و نیز مشرکان دوست ندارند که هیچ خیری از سوی پروردگارتان بر شما نازل شود، در حالی که خدا هر که را بخواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فضل بزرگی است.

شرح و توضیح

از آیه مورد شرح دو حقیقت استفاده می شود:

۱- دشمنی و حسادت یهود و نصاری و مشرکین با مؤمنان

۲- رحمت و احسان و فضل عظیم حق بر شایستگان.

دشمنی و حسادت یهود و نصاری و مشرکین با مؤمنان

کافران از یهود و نصاری و بت پرستان با ظهور اسلام و طلوع قرآن و جلوه گر شدن خورشید رسالت و نبوت پیامبر خاتم، آرزوهای خود را بر باد رفته می دیدند، و قدرت شیطانی خود را که به وسیله آن مردم را به بردگی می کشیدند رو به افول مشاهده می کردند، و زمینه غارت گری خویش را نسبت به اموال و دسترنج مردم نابود شده می پنداشتند و در یک کلمه با توجه به پیشرفت اسلام، و نفوذ قرآن در قلوب، و محبوبیت پیامبر در اعماق دل ها عمر حلیه گری، و دسیسه بازی، و دست اندازی به عقل و اندیشه مردم را پایان یافته حس می کردند، از این جهت در مرحله اول نسبت به پیامبر عزیز اسلام و در مرحله بعد نسبت به اهل ایمان ظرف وجودشان پر از کینه و عداوت شد، و به دنبال این کینه و عداوت که

رشته خطرناکی از حسادت است به اعمالی غیر معقول، و اموری غیر منطقی بر ضد مؤمنان روی آوردند، تا شاید به خیال خود از رسیدن خیر که عبارت از هر خیر دنیائی و آخرتی از جمله نزول وحی است جلوگیری کنند، و به گمان خود نگذارند اهل ایمان با دریافت وحی و شریعت الهی از طریق نبوت پیامبر به رشد و کمال عقلی برسند، و به عقاید حقه آراسته گردند، و متخلق به اخلاق حسنه شوند، و در فضای پاک انجام اعمال صالحه و کردار شایسته قرار گیرند!!

این بی خردان از قدرت مطلقه حق غافل و بی خبر بودند که حضرت رب العزه که مقام ربوبیتش توجه به رشد و تربیت و کمال مملوکش را دارد، اراده حتمیه و مشیت قطعیه اش اقتضا کرده که بر بنده ویژه اش وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله قرآن را نازل کند و از افق قلب پاکش حکمت و علم جامع طلوع دهد تا زمینه هدایت بندگان به سوی توحید، و باور کردن معاد، و رسیدن به حیات طیبه، و مزین شدن نفوسشان به حسنات اخلاقی، و منور شدن اعضا و جوارحشان به اعمال صالحه فراهم گردد، و از برکت قرآن و رسالت حضرت رحمه للعالمین امتی بیدار، ملتی بینا، جامعه ای رشید و آزاد، قومی عالم و آگاه قدم به عرصه وجود گذارد، و حجت حق بر سایر ملل گردد.

این کینه ورزان خیالباف که به غلط فکر می کردند اگر با پیامبر مؤمنان به خصومت برخیزند، و با عداوت و دشمنی با اهل خدا معامله کنند ریاست چند روزه، و اندک مالی که با حيله گری از مظلومان به چنگ آورده اند برای آنان باقی می ماند، ولی بر خلاف انتظارشان ریاست پوشالی آنان و بخشی از اموالشان با روی آوردن مردم به اسلام از دستشان رفت، و گروهی از آنان در جنگ با مؤمنان کشته شدند و سر از عذاب ابد در آوردند، و باقی مانده ها هم به زندگی نکبت بار و ذلیلانه ای دچار شدند، در صورتی که اگر مانند دیگران با قلبی پاک و دلی

صاف به محضر ملکوتی پیامبر می آمدند، و به دست آن چهره آسمانی و فرستاده الهی به قرآن و مفاهیمش ایمان می آوردند، و پیشانی بندگی بر درگاه حضرت حق به خاک می سائیدند، و درون را از رذائل اخلاقی پاک می کردند، و منبعی از اعمال صالحه می شدند مانند دیگر مؤمنان به خیر دنیا و آخرت می رسیدند و گوی سعادت و سلامت ابدی را از میدان زندگی میبردند و از رحمت ویژه حضرت حق بهره مند می گشتند چنان که در آیه شریفه به این حقیقت اشاره شده است: وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

اینان به جای کینه و عداوت و دشمنی و حسد می توانستند با دلی نرم و قلبی با محبت پذیرای اسلام و شریعت حق شوند و خود را ویژه دریافت رحمت واسعه الهی کنند و از فضل عظیم خدای مهربان بهره مند گردند، ولی به خاطر تعصب بیجا و غرور و کبرشان برای حفظ چند روزه ی ریاستشان بر مشتی عوام، و دل خوش بودنشان به متاع اندک و بسیار ناچیز دنیا، آخرتشان را از دست دادند، و خود را به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی دچار نمودند!

در هر صورت آیه شریفه با بیان این معنی که کافران از یهود و مشرکان دوست ندارند هیچ خیری از جانب خدا به شما برسد به همه مؤمنان و گرویدگان به اسلام و امت پیامبر عظیم الشان هشدار جدی می دهد، که دست دوستی در هیچ زمانی به سوی این دشمنان قسم خورده دراز نکنید، و هرگز میل قلبی به آنان نداشته باشید، و فریب خوش زبانی و وسوسه های آنان را برای ایجاد ارتباط با خود نخورید، و به خواسته های آنان که برای شما جز زیان خسارت ندارد گوش ندهید، و حتی از پذیرش آنچه برای شما از متاع دنیا می آورند بپرهیزید، زیرا تعصب جاهلی آنان و نژادپرستی و حس گرائی این نابکاران و کینه

و حقد و حسدشان نسبت به شما پایان ندارد و پیوسته در مقام وارد آوردن ضربه های مادی و معنوی به شمایند.

کافران از اهل کتاب و مشرکان در صدر اول اسلام و پس از آن بخصوص در این زمان که این فقیر مشغول نوشتن این شرح و توضیح است در دشمنی با مؤمنان و امت اسلامی اصرار و پافشاری دارند، و جداً نمی خواهند اهل قرآن از کرامت و شرف و عزت و سربلندی و داشتن هر نوع خیر و خوبی برخوردار باشند، و وجود این معاندان لج باز و دنیاپرستان خائن و ستمگران بی رحم در همه جای دنیا برای امت پیامبر اسلام هم چون آفتی خطرناک و به راستی مانند میکرب جذام هستند که اگر مسلمانان برای ورود به زندگی خود به آنان راه دهند، یقیناً به تخریب همه جوانب حیات آنان برمی خیزند، و کمترین رحم و شفقتی بآنان روا نخواهند داشت، و برای فرو ریختن بنیان زندگی امت به غارت عقل و فرهنگ و زبان و معادن و ارزش های دینی آنان دست خواهند زد، چنان که بارها به این نوع جنایات اقدام کرده و مسلمانان پس از بیداری طردشان کرده اند.

آنان ایمان مسلمانان و ارزش های اخلاقی آنان و روی کردشان را به قرآن و معارف الهیه مانع هواها و شهوات و تمایلات و ستم گری های خود می دانند و به همین خاطر فعالیت همه جانبه می کنند تا پایه های ارزشی امت اسلام را به وسیله رواج فحشا و منکرات و از طریق رسانه ها و روزنامه ها و مجلات و ایجاد مجالس عیش و عشرت در هم فرو ریزند، و روی هم رفته راه و روزنه هر خیر دنیائی و آخرتی را به روی امت مسدود کنند چنان که قرآن می فرماید: **مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ...**

در پاورقی تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول صفحه ۲۶۰ آمده:

«روز طلوع اسلام آئین مسیح را مسیحیان وسیله به بردگی کشیدن مردم، و دولت مقتدر رم آن را وسیله استعمار ملل گرفته بودند، و یهودیان کیش موسی را وسیله برتری و قومیت اسرائیل ساخته بودند بدین جهت با دعوت اسلام که دعوت تسلیم به خدای همه خلق است (نه خدای اسرائیل و نه خدائی که یگانه فرزندش مسیح است و نه خدای حامی ستمگران) به دشمنی برخاستند.

امروز هم سرّ دشمنی آنان با اصول و فروع متقن و فطری اسلام همین است، با آن که اینان به چشم خود می بینند هشیارانی که به وضع استعمارگران و هم دستی آنان با دستگاه های مسیحیت آشنا هستند می گویند: بیشتر این دستگاه ها دانسته یا ندانسته عامل استعمارند، اینان زیر چهره نمایندگی مسیح صلح جو و ناجی بشریت، در میان ملل راه می یابند تا به اوضاع نفسانی و منابع طبیعی آنان آشنا گردند، تا پسران و دختران بی سرپرست و سرخورده و آرزومند و بی پناهی را در پناه خود گیرند و در قیافه رسالت الهی و عواطف بشری، آنان را وسیله کار خود و دول خود گردانند، با آن که بررسی های چندین ساله ثابت کرده و در گزارش هائی که داده اند ثبت شده که با آن همه کوشش ها و مصارف همراه با دعا و سرود و سرپرستی بیماران و وسائل دیگر جز چند تن از مسلمان های غافل را در سراسر کشورهای اسلامی نتوانستند مسیحی پابرجا گردانند و غسل تعمیدشان دهند، پس این کوشش روز افزون برای چیست؟ از بعضی اعترافات و نتیجه مشهود کارشان معلوم است که علاقه و امیدی به مسیحی شدن مسلمانان ندارند، تنها هدفشان این است که سدهای مقاومت عقاید اسلامی را فرو ریزند، چنان که همین که گروه مردم در کشورهائی که قرن ها در زیر سلطه ی کنائس بوده از آئین مسیح بیرون می روند، و دستگاه های مسیحیت را به باد مسخره می گیرند، چرا تا این اندازه نیروهای گوناگون تبلیغاتی و عواطف بی شائبه!! انسانی و

مسیحی خود را به دیگران معطوف می دارند؟! با آن همه حساب گری در اقتصاد و حساسیت و پافشاری درباره آن که منشأ این همه جنگ ها شده، این بودجه های سنگین برای اعزام مبشرین با تجهیزات کامل به خارج برای چیست؟ اینها می خواهند حضرت مسیحی را به دنیا و مسلمانان بشناسانند که خود او را نشناخته و نمی توانند معرفی نمایند و به اصول و فروع دعوت او پای بند نیستند. مگر مسلمانان، مسیح و دعوت او را با بیان رسای قرآن بهتر و عقلانی تر از آنچه در انجیل است نمی شناسند؟ از قرآن محکم تر و مثبت تر برای شخصیت مسیح چیست؟ چرا مسیحیان در برابر مسلمانان با یهودیان که هر تهمتی را به مسیح روا داشته و آن مرد حق پیامبر خدا را به گفته خود با دزدان و رهنان به کشتن دادند همکاری می کنند؟!

دول استعماری با ترویج فحشا کوشیده اند تا سدهای اخلاقی مسلمانان را بشکنند و راه خیانت و جاسوسی را باز کنند و در راهی که برای رسیدن به این مقصود پیش گرفته اند بسی توفیق یافته اند.»

این است نتیجه شوم کینه و عناد کافران از اهل کتاب و مشرکان، کافران و مشرکانی که هیچ گونه خیری را برای امت اسلام نمی پسندند، این گمراهان شیطان صفت تا برپا شدن حکومت عدل جهانی به وسیله مهدی اهل بیت دست از سر امت اسلامی برنمی دارند، و پیوسته آتش کینه و عنادشان بر ضد مؤمنان شعله ور است، و با همه وجود می کوشند تا مکتب شرک را برای تخریب اساس توحید بر آنان تحمیل کنند، و عقاید پاک و صحیح را به انحراف بکشند، و زمینه پیاده شدن خواسته ها و احکام حق را در زندگی مسلمانان نابود سازند.

رحمت و احسان و فضل عظیم حق بر شایستگان

اینکه حضرت حق می فرماید: رحمتش را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد، و به عبارت دیگر معدود بندگانی هستند که از رحمت ویژه او بهره مند

می شوند نه بخاطر این است که در آن حریم مقدس و مبارک و در آن پیشگاه با کرامت بخلی وجود دارد که به سبب آن دیگران از دسترسی به آن رحمت محروم اند، که جمله

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ نشان دهنده این معناست که رحمت او که عین ذات است، و احسان و فضلش بی نهایت است و به هر صورتی که هزینه کند کمبودی در آن پیدا نمی شود، بلکه اختصاص رحمت به تعدادی خاص فقط و فقط بخاطر لیاقت و شایستگی آنان است، که با تکیه بر عقل و اندیشه و ادب در رفتار و متانت در منش و انجام عمل صالح و پای بندی به حقایق، و آراسته بودن به صدق و درستی به دست آورده اند، و از این طریق خود را به جایگاهی رسانیده اند که مطلع الفجر طلوع رحمت خاص حضرت الله شدند و مقام رسالت و نبوت و پیشوائی و رهبری بر جمیع مردم، و مایه جذب خیر مطلق، در دنیا و آخرت را کسب کردند.

به راستی چه زیباست که انسان مدتی محدود برای ظهور لیاقت و شایستگی بکوشد، و با انتظاری به حق و امیدی مثبت برای به دست آوردن رحمت خاص حضرت رب حوصله بخرج دهد، تا بر اساس وعده غیر قابل تخلفی که خدای رحمان داده، رحمتش در خیمه حیات انسان تجلی کند و برای ابد از آن سفره بی نهایت و فضل و احسان نامحدود استفاده نماید.

رسیدن رحمت خاص حضرت محبوب به شایستگان مسئله ای قطعی و حقیقتی حتمی است که عناد معاندان، و حسد حاسدان، و دشمنی دشمنان، و کینه ستیزه جویان و قدرت اهریمنان هرگز نمی تواند مانع آن شود، خدا هر شایسته ای را که بخواهد مورد رحمت خاصش قرار می دهد که احسان و فضلش بی نهایت و لطفش قدیم و رحمتش عمیم است.

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده نرفت از در او بی مقصود

ص: ۳۸

اشاره

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
 أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

هر آیه ای را که [بر اساس حکمت و لحاظ کردن مصلحت مردم و بنا بر اقتضای زمان] از میان برداریم یا به فراموشی خاطره ها داده بهتر از آن یا ماندنش را می آوریم، آیا ندانسته ای که خدا بر هر کاری تواناست؟

آیا ندانسته ای که فرمانروائی و حکومت آسمانها فقط در سیطره ی اوست و شما را جز خدا هیچ سرپرست و یآوری نیست؟

شرح و توضیح

در دو آیه شریفه مطالب بسیار مهمی چون مسئله نسخ و جایگزینی آن و قدرت مطلقه ی حق و مالکیت او بر آسمانها و زمین و این که سرپرست و یار بندگان فقط اوست مورد توجه قرار گرفته است.

نسخ آیه

کلمه نسخ بنا به گفته ی اهل لغت به معنای زدودن و از میان بردن است، و در اصطلاح و گفتار شرع از میان برداشتن امری و حکمی و جایگزین نمودن امری دیگر و حکمی جدید به جای آن است.

این جابه جایی و جایگزینی نه بخاطر این است که از ابتدا بهتر بودن حکم دوم برای حضرت حق معلوم نبوده و سپس آشکار گشته، بلکه نسخ یک آیه و یک حکم و یک برنامه، که در ظرف زمانی ویژه خودش خیر بوده بر اساس

حکمت و مصلحت بوده و نسخ آن و جایگزین شدن حکم دیگر به خاطر رسیدن منفعت و سود بیشتر به انسان است، زیرا تمام احکام خدا و همه تکالیف و مسئولیت هائی که از جانب حضرت حق متوجه انسان است بر اساس خیر و مصلحت آدمی، و زمینه رشد و سعادت و خوشبختی اوست، که گاهی در زمانی معین و روزگاری محدود مصلحت انسان اقتضا می کند که حکمی و فرمانی به عنوان تکلیف به او ارائه شود، و پس از انقضای آن زمان و به پایان آمدن روزگار معین مناسب و اولی است که آن حکم و فرمان و آن تکلیف و مسئولیت از عرصه حیات دینی اش زدوده شود و حکمی و آیه ای و وظیفه ای بهتر و سودمندتر برای او مقرر گردد. در اینجا به این نکته بسیار مهم باید توجه داشت که آیه و حکمی که به جای منسوخ قرار می گیرد علاوه بر این که حاوی مصالح منسوخ است از مصالح بیشتر و افزون تری در جهت منفعت انسان برخوردار است.

نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا: چون آیه و حکمی نسخ شود حکمی بهتر از آن یا مانند آن که مشقت و سختی اش کمتر ولی با پاداش بیشتر است جایگزین آن می شود، یا حکمی و فرمانی که از نظر عمل و انجام دادن، مشقتش بیشتر و ثوابش عظیم تر و سعادت بخشی اش افزون تر است به جای آن متوجه انسان می گردد، در هر صورت در میدان تشریح فرمانروائی و حاکمیت حق و آگاهی اش به مصلحت بندگان اقتضا دارد که حکمی را به خاطر پایان ظرف زمانش نسخ و حکمی دیگر را به جای آن در خیمه تکلیف و مسئولیت انسان قرار دهد، روی این حساب هیچ ایراد و اشکالی ندارد که با از دنیا رفتن پیامبری شریعت او را که بر پایه مصالح امت برای زمانی معین و روزگاری محدود تشریح شده بود نسخ

نموده و شریعت بهتری بر اساس خیر بندگان و منافع آن پایه گذاری کند، و جای هیچ تردید و شکی نسبت به این حقیقت نیست که با بعثت پیامبر اسلام شریعت همه پیامبران گذشته را که محدود به زمان معین بود نسخ کرده و شریعت بهتر و کامل تر که تا قیامت پاسخ گوی انسان و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت اوست جایگزین همه شرایع گذشته نموده، شریعتی که بر پایه کمال و جامعیتش و فراگیری قوانینش نسبت به همه زوایای حیات مادی و معنوی بشر مصالح شرایع گذشته و افزون تر از آن را در خود دارد.

توجه به این نکته لازم است که مسئله نسخ فراگیر به امور تشریحی و تکوینی است، برداشتن یا زدودن حکم تشریحی در فرهنگ دین و شریعت یقیناً صورت گرفته و روایات بسیاری از پیامبر و امامان معصوم نقل شده که دلالت قطعی بر وجود ناسخ و منسوخ دارد.

و نیز رفع عذاب و پراکنده شدن ابرهائی که همراه با صاعقه مرگبار بوده از قوم یونس بخاطر توبه و رجوعشان به حق از قبیل نسخ آیه تکوینی است.

در هر صورت احکام و قوانین الهی یا امور تکوینی از نظر در برداشتن مصالح دارای اختلاف و مراتب است، و به این جهت حکم و قانون ناسخ به سبب در برداشتن مصالح بیشتر و سود فراوان تر برای مکلف بهتر از حکم و آیه و قانون منسوخ است.

در اینجا لازم است به این حقیقت اشاره شود که انسان پس از مبعوث شدن پیامبر اسلام به شریعت کامل و فرهنگ جامع که حاوی حقایق ابدیه شرایع گذشته بود، و بیش از پیش مصالح وی و خیر دنیا و آخرتش در این آئین آسمانی تأمین گشته بود نیازی به بقای احکام و قوانین شرایع گذشته که ویژه زمان

خودش بود نداشت لذا همه آنها نسخ گشت و بهتر از آنها و همانند آنها به شکلی دیگر جایگزین شد.

کدام خردمند با انصاف و عاقل با وجدان است، که در صورت مطالعه قرآن و دقت در آیاتش، که نشانگر شریعتی کامل و آئینی جامع است نفهمد که با بودن قرآن و شریعت کامل محمدی اولاً نیازی به دیگر شرایع پیش از اسلام نیست، و ثانیاً همه احکام و قوانین این فرهنگ الهی بهتر، یا از نظر حفظ مصالح و در صورت عمل به آن با پاداش بیشتر افضل از همه شرایع گذشته است؟

امیرمؤمنان علی (ع) با توضیح اهداف و آثار و منافع قرآن همگان را به این معنا توجه می دهد که قرآن ناسخ همه شرایع و احکام و قوانینش بهتر از قوانین ادیان گذشته است، و با بودن قرآن روی گردانی از آن و پای بند بودن به احکام و قوانینی غیر از آن ناشی از تعصب جاهلانه و حسد ورزی به اسلام و تکبر و رو در روئی با حق است.

امام (ع) در بخشی از خطبه بسیار مهمی در نهج البلاغه قرآن را با اوصاف خاص و ویژه اش که جایگزین همه کتاب های آسمانی است و با قوانین کاملش بهتر از همه کتاب های نازل شده است به این صورت معرفی می کند:

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ، وَ مِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَ شِعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَ فُرْقَانًا لَا يُخَمِّدُ بُرْهَانَهُ وَ بُنْيَانًا لَا تَهْدِمُ أَرْكَانَهُ وَ شِفَاءً لَا تُخْسَى أَسْقَامُهُ، وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ وَ حَقًّا لَا تُخَدَّلُ أَعْوَانُهُ، فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بُحْبُوحَةُ، وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ، وَ رِيَاضُ الْعَدْلِ وَ عُدْرَانُهُ، وَ آثَا فِيهِ الْإِسْلَامِ وَ بُنْيَانُهُ، وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غَيْطَانُهُ، وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَ عُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا

الْمَاتِحُونَ، وَ مَنَاهِلُ لَا- يُغِيضُهَا الْوَارِدُونَ، وَ مَنَازِلُ لَا- يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَ أَعْلَامٌ لَا يَغْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَ آكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ .

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَ رِيْبِيًّا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَ مَحَاجِّ لِمَنْ يَطْرُقُ الصُّلَحَاءِ، وَ دَوَاءً لِمَنْ بَعِيدُهُ دَاءٌ، وَ نُورًا لِمَنْ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَ حَبْلًا- وَثِيقًا عَزُوتُهُ، وَ مَعْقِلًا مَنِيْعًا ذُرْوَتُهُ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَ سَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ هَيْدِيًّا لِمَنْ ائْتَمَّ بِهِ، وَ عُذْرًا لِمَنْ ائْتَحَلَّهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ فَلَجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَ جَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَّامَ، وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى (۱)»

آنگاه قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغ هایش خاموش نمی شود، و نوری که افروختگی اش کاهش نمی پذیرد، و دریائی که به قعرش نتوان رسید، و راهی که حرکت در آن گمراهی ندارد، و شعاعی که روشنی اش تاریک نمی گردد، و جدا کننده حق و باطلی که برهانش فرو نمی نشیند، و ساختمانی که پایه هایش ویران نمی گردد، و داروهائی که بیم بیماری ها بر آن نمی رود، و بلند مرتبه و پر قدرتی که یارانش را شکست نمی رسد، و حقی که مددکارانش خوار نمی گردند، پس قرآن معدن ایمان، و میان سرای آن، چشمه های دانش و دریا های آن، باغ های عدل و داد و حوض های آن، پایه های اسلام و اساس آن، وادی های حق و دشت های سرسبز آن است.

دریائی است که آب برداران آبش را با کشیدن تمام نمایند، و چشمه هائی است که آب کشان آب آنها را به پایان نرسانند، و آبشخورهائی است که واردان بر آن از آن کم نکنند، و منازلی است که مسافران راه به سوی آن را گم نمایند، و

ص: ۴۳

نشانه هائی است که از چشم راهروان پنهان نمانند، و تپه هائی است که روندگان از آنها نگذرند، خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داده، و بهار برای قلوب بینایان، و مقصد برای راه های شایستگان، و داروئی که پس از آن بیماری نیست، و نوری که همراه آن تاریکی وجود ندارد، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، و حصار و قلعه با بنیانی که آفات را بر اوج آن راه نیست، و برای دوستدارانش قدرت و عزت، و برای وارد بر آن صلح و امنیت، و برای اقتدا کننده به آن راهنما، و برای آن که آن را مذهب خود قرار دهد دلیلی استوار، و برهان برای کسی که با کمک آن سخن گوید، و شاهد کسی که به وسیله آن به جدال و گفتگوی علمی با دشمن برخیزد، و پیروزی آن که به آن حجت آورد، و راهبر کسی که به آن عمل نماید، و مرکب آن که آن را به کار اندازد. و نشانه واضح برای کسی که نشانه جوید، و سپر باز داردنده از بلا برای آن که آن را بکار گیرد، و دانش برای کسی که آن را در گوش جان جای دهد، و خبری صحیح برای آن که آن را روایت نماید، و حکمی حق برای کسی که با آن به حکم دادن و قضاوت بنشیند.

قدرت و فرمانروائی مطلقه حق بر ظاهر و باطن هستی

از آنجا که قدرت و فرمانروائی حضرت حق بی نهایت و چنین قدرت و فرمانروائی فقط در انحصار اوست، و هر قدرت و فرمانروائی شعاعی بسیار بسیار اندک از قدرت اوست و استقلال و اطلاق ندارد، پس تصرف مطلقه و همه جانبه در هر امری فقط و فقط در حیطه اراده، و در دست اوست، و بر این اساس بدون این که چون و چرائی در کارش راه یابد، حق اعتراضی بر کسی ثابت باشد، آزاد است که آیه ای از آیات تشریح، یا نشانه ای از نشانه های تکوین را از میان بردارد، و از لوح خاطره ها بزدايد، یا تحققش را در میدان عمل و عینیت به تأخیر اندازد و بهترش یا نمونه و مثلش را بر پایه مصلحت بیاورد.

او مالک و فرمانروای هستی است، و مالکیت و فرمانروائی اش مقید و محدود نیست، هر وقت و هر زمانی و در هر شرایطی بخواهد با رعایت حکمت و

مصلحت در مملکتش دخالت می کند، و در این دخالت و تصرف استقلال دارد، و چون انسان استقلالش در همه امور تبعی و در حقیقت سایه ای از استقلال مالک و فرمانروای هستی است، و ذاتاً از خود استقلالی ندارد پس او ولی و سرپرست و یار انسان است، و بدون ولایت و سرپرستی و یاری او به اندازه ذره ای و کمتر از ذره ای هیچ کاری از دست او بر نمی آید، و هیچ حرکتی از او صادر نمی شود، و هیچ تصمیمی برای او نمی آید، و هیچ عملی از او به ظهور نمی رسد.

برای این که به گوشه ای ناچیز از قدرت مطلقه و فرمانروائی حضرتش پی ببرید به اموری در رابطه با جهان آفرینش و ایجاد پاره ای از آفریده ها اشاره می شود.

کتاب تأثیر علم که از کتاب های ارزشمند در رابطه با عرصه گاه خلقت است می نویسد:

ما در منطقه شلوغ آسمان اول هستیم، در کهکشان که ۳۰۰ میلیون ستاره دارد، این کهکشان یکی از مجموعه کهکشان هائی است که ۳۰ میلیون آن تا کنون شناخته شده، فاصله میان دو کهکشان دو میلیون سال نوری است، در عین حال ثانیه ای ۱۴ هزار میل از هم دور می شوند، دورترین کهکشان ها فاصله اش با ما پانصد میلیون سال نوری است.

منظومه شمسی که فضای نخست است در داخل فضای دوم مانند یک خال است و فضای دوم در سوم چون یک خال، در فضای دوم نزدیک ترین ستاره آلفای سنتوری است که ما ۳/۴ سال نوری فاصله دارد، یعنی اگر کسی با سفینه ای در ثانیه سیصد هزار کیلومتر به طرف آن برود سه هزار سال دیگر به آنجا میرسد! !

نور خورشید بر اثر احتراق و تبدیل هیدروژن به هلیوم به وجود می آید، این تغییر و تحول برای تأمین نور است.

ثانیه ای ۶۳۰ میلیون تن هیدروژن به ۶۲۵ میلیون تن هلیوم تبدیل می شود که ۴/۶۰۰ میلیون تن نور به دست می آید که مختصری از آن به زمین میرسد و همین مختصر نور ضامن حیات در کره خاکی است. (۱)

درخت های سرسبز و دیاتومه های میکروسکپی سالیانه معادل ۱۵۰ میلیارد تن کربن را با ۲۵۰ میلیارد تن ئیدروژن ترکیب می کنند و ۴۰۰ میلیارد تن اکسیژن آزاد می نمایند.

ثابت شده که در میان کره های جهان بزرگ کره زمین دارای هوای ثابت است، ضخامت هوای دور کره زمین را از صد کیلومتر تا هشتصد کیلومتر تخمین زده اند.

هوا جسمی است لطیف، شفاف و ناپیدا و دارای ۵۹۰۰ میلیارد تن وزن است، هوا پر ارزش ترین موجود برای حیات انسان است.

انسان و سلسله جانوران و سلسله گیاهان برای زندگی نیاز به تنفس دارند و تنفس بی وجود هوا ممکن نیست.

پس اگر هوا نبود زنده ای نبود، اگر هوا نبود روشنائی ماه و روشنائی های دیگر نبودند و حس باصره از کار می افتاد، تنها نقاطی که برابر تابنده قرار می گرفت و می توانست نور را منعکس کند روشن بود.

اگر هوا نبود صدائی و بانگی نبود، چون هوا وسیله نقل موج های صوتی است، در نتیجه حس سامعه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود خاک نبود، پس کشت و کار و زراعتی نبود چرا؟ اکسیژن جزئی از هواست، در سنگ آجر، فلز اثر می گذارد، سطح مواد ارضی در اثر ترکیب با

ص: ۴۶

اکسیژن نرم شده و از آن خاک نرم به وجود می آید، خاک را که هوای آرام درست کرده، باد به اطراف می برد و روی زمین می گستراند.

آری اگر هوا نبود، خوراکی یافت نمی شد و حس ذائقه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود آتش نبود، چون آتش در اثر اکسیژن هواست، وقتی بخواهند چاه نفت فروزانی را خاموش کنند، تولید خلأ می کنند یعنی هوا را نابود می نمایند، اگر آتش نبود زندگی بشر با نبودن آتش چگونه می شد؟ آیا آسایش در جهان بود؟

اگر هوا نبود بوئی در جهان نبود، زیرا بو عبارت است از پخش ذرات بودار در هوا، پس در اثر نبودن هوا شامه از کار می افتاد.

اگر هوا نبود رگ های بدن ما پاره می شد و خون بیرون می ریخت، دیگر حیاتی باقی نمی ماند، هوا فشار مخصوصی به بدن وارد می سازد، یعنی در هر سانتی متر مربع در حدود یک کیلوگرم، این فشار از پاره شدن رگ ها جلوگیری می کند، در نقاط بالا که فشار هوا کم است با وسائل مصنوعی فشار هوا را زیاد می کنند.

اگر هوا نبود کره زمین هر روزه به وسیله بیست میلیون سنگ های آسمانی بمباران می شد، سنگ هائی که در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه سرعت دارد، آیا در این صورت جاننداری روی زمین زنده می ماند؟ هوا این سنگ ها را در خود حل می کند تا به زمین نرسند.

اگر هوا نبود گرمای سوزان روزها، و سرمای سخت شب ها زنده ای باقی نمی گذارد و سودهای دیگر و بسیار آیا گران قیمت ترین چیز را در حیات جانداران، اینگونه رایگان تحت اختیار گذاردن نشانه قدرت نامتناهی، و رحمت نامتناهی، و حکمت نامتناهی سازنده جهان نیست؟ (۱)

ص: ۴۷

الکترون جزئی از هسته اتم است که بر گرد هسته مرکزی می گردد، اتم ها از نظر شماره الکترون ها یکسان نیستند و الکترون های این اتم با آن اتم یک اندازه نیستند، چنان که از نظر سرعت سیر، الکترون ها نیز یکسان نیستند، سرعت سیر الکترون های اورانیوم در هر ثانیه ۲۰۱۱۶۴ کیلومتر است!!

کیست که این موجود کوچک را در میدان کوچک به چنین سرعت وا می دارد؟ بشر که ماده تکامل یافته است، با این چشم خویش قادر بر دیدن الکترون نیست، پس چگونه می تواند این حرکت همیشگی را برای آن ایجاد کند، نیروی دیگری هم در عالم طبیعت نیست که بتواند الکترونی با این سرعت سیر بسازد، پس نیروئی ما فوق طبیعت در این جهان حکم فرماست نیروئی که قدرت دارد، دانش دارد، حکمت دارد. (۱) و قدرت و دانش و حکمتش مطلقه و بی نهایت است.

ص: ۴۸

اشاره

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۚ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.

آیا می خواهید از پیامبران [کارهای نامعقول و غیر منطقی برابر با میل های شخصی و اندیشه های بی پایه باقی مانده از جاهلیت] درخواست کنید همانگونه که پیش از این از موسی درخواست شد؟ و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند بدون تردید راه راست را گم کرده است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه کاری بسیار زشت که از رسوم و عادات یهود بود، و نزدیک بود مسلمانان هم دچار آن شوند، و آن عبارت از درخواست های بیجا، و غیر معقول از پیامبر اسلام بود به شدت مورد نکوهش قرار گرفته، و آن را زمینه ای برای تبدیل ایمان به کفر اعلام نموده است.

درخواست های بیجا و نامعقول

با توجه به نبوت پیامبران که ابلاغکنندگان پیام های حضرت حق به مردم برای رسانیدنشان به حیات طیبه و آخرت آباد بود، و هر یک برای تصدیق شدن نبوتشان و اثبات راستگویی و صدقشان معجزات لازم ارائه می کردند، به ویژه نبوت پیامبر عظیم الشان اسلام و معجزه جاویدانش قرآن، و دانش و بصیرتش که شعاع دانش و آگاهی حق بود، و نیز برخورداری احکام و مقررات و معارف الهیه آئینش از استحکام و استواری و منطبق بودن با حکمت و مصلحت، و این که واضح و روشن بود که فرهنگ جامع و کاملش ضامن خیر دنیا و آخرت است، باید انسان ها با تکیه بر تعقل و اندیشه صحیح، با همه وجود تسلیم آئین و

شریعت آنان می شدند، و راهی جز اقتدا به آن بزرگواران، و پیروی از دینشان نمی پیمودند، و از درخواست های نامعقول و غیر منطقی به شدت اجتناب می جستند، و از سئوالات بی مورد و بیهوده پرهیز می کردند.

ولی گروهی از مردم چه در زمان پیامبران گذشته و چه در عصر پیامبر اسلام به دور از عقل و منطق درخواست هائی داشتند که جز آزار روحی برای پیامبران ثمری نداشت، و درخواست های آنان نشان می داد که می خواستند راه گریزی از حق و حقیقت برای خود دست و پا کنند، آیه شریفه مسلمانان را که نزدیک بود چون لج بازان و متعصبان گذشته بخصوص قوم یهود در این وادی خطرناک بیفتند و بعضی هم در این مسیر انحرافی قرار گرفتند بر حذر داشت، و به آنان نسبت به این برنامه غیر منطقی هشدار داد، و به شدت از چنین برخوردی با پیامبر اسلام نکوهش کرد.

به راستی از انصاف و خردورزی دور است که انسان بر پایه تعصبات قومی و افکار جاهلی و اندیشه های انحرافی و خیالات فاسد، و امیال شخصی از پیامبر درخواست نامعقول و بیهوده داشته باشد، درخواست هائی که لازم است مردود شود و بی پاسخ بماند، و درخواست کنندگان طرد شوند.

انسان باید با تکیه بر عقل و منطق و بصیرت و بینش و پختگی و خردورزی، زمینه این گونه درخواست های نامعقول را از صفحه وجودش و میدان ذهنش پاک کند، و باطنش را که به نور فطرت آراسته اند مرکز درخواست های معقول و منطقی در جهت رشد و تکامل و رسیدن به سعادت ابدی و پرورشی و تربیت الهی و انسانی خود قرار دهد.

درخواست های بیجا و نامعقول پایه فکری و فطری و عقلانی ندارد، بلکه مایه و سبب جهل مرکب و لجاجت و عناد و دشمنی با حق و حقیقت، و باز کردن راه گریز از واقعیات و توجیه برای پشت کردن به حقایق است.

مسلمانان باید از رهبران دینی، و انسان های آسمانی در جهت تکامل بخشیدن به عقل و روح و نفس و باطن خود و آبادی دنیا و آخرتشان درخواست داشته باشند، و از درخواست آنچه نشدنی است و آنچه مفید هیچ فایده ای نیست و اگر هم انجام بگیرد دردی را دوا نمی کند، و مشکلی را حل نمی نماید، و گرهی را از زندگی و کار درخواست کننده باز نمی کند، بلکه جز توهین به حق و بازی گری، و فتنه افکنی نیست به شدت پرهیزند.

بدون تردید هرچه بر اصرار درخواست های نامعقول بیشتر شود، و این کار بیهوده دنبال گردد، درخواست کننده به تیرگی بیشتر روان و قلب دچار می شود و فاصله اش از حوزه هدایت و نور ولایت حق زیادتر می گردد، و راه هر گونه تردید و شک و شبهه بازتر می شود، و به ویژه زمینه شبهات و وسوسه های گمراهان را در قلب و مشاعر آماده تر می سازد، و بستر تبدیل ایمان به کفر را با پیگیری کفرپیشگانی چون یهود و نصاری با دنبال کردن شبهات و درخواست های نامعقولشان به وسیله مسلمانان فراهم می آورد.

بر همه مسلمانان واجب و لازم است در مسئله درخواست هایشان از شیوه های عقلانی و منطقی پیروی کنند، و روشی حکیمانه در این مورد انتخاب نمایند، نه این که با داشتن راهنمایی چون پیامبر و میزان های حقی چون معصومین و کتابی بی مانند چون قرآن که حاوی اصول و حقایق و معارف الهیه است و از هر جهت هدایتگر و سازنده خیر دنیا و آخرت است، از روش یهود لج باز و معاند که هر بار از پیامبر بزرگ خدا موسی بن عمران بدون تکیه بر علم و عقل و منطق

درخواست های نابجا و بیهوده می کردند و از این طریق آن رهبر آسمانی را هدف انواع آزارهای روحی و شکنجه های روانی قرار می دادند اجتناب ورزیده و جداً پرهیزند.

مسلمانان اگر خوشبختی خود و خیر دنیا و آخرتشان را می خواهند باید زمینه انحرافات فکری و بستر درخواست های نامعقول را از خدا و مردان راه حق که مایه از انحرافات یهود دارد در سرزمین حیاتشان بخشکانند، و روحیه اشکال تراشی های واهی، و بهانه جوئی های غیر منطقی را از عرصه گاه وجودشان دور نمایند، و از این که به دست خود و با کمک شبهات و وسوسه های دشمنان موجبات تبدیل ایمان را به کفر، و علل انحراف از صراط مستقیم و راه معتدل و میانه را فراهم نمایند دوری کنند و به این حقیقت که در قرآن در سوره مبارکه بقره مطرح است توجه داشته باشند که یهود با این روش انحرافی خود و عادت زشت و کردار ناپسندشان موجبات مغضوب شدن خود را در پیشگاه ربوبیت فراهم و خود و نسلشان را از رحمت واسعه حق محروم و دنیا و آخرتشان را بر باد، و جامعه خود را در بستر روزگار به ذلت و خواری و دربدری و ناامنی دچار ساختند.

نمونه ای از خواسته های غیر معقول

بنی اسرائیل مدتی طولانی بر اساس رحمت حق، و از برکت وجود موسی بن عمران بدون زحمت و مشقت منّ و سلوی به آنان داده می شد و آنان از این رزق پاک و فیض ویژه پروردگار بهره مند بودند، ولی سر از این رزق برتافتند و به موسی گفتند: دیگر برای ما صبر بر یک نوع غذا ممکن نیست، و طاقت ما در این زمینه تاب شده، و از چنین وضعی ناراحت و ناراضی هستیم از پروردگارت بخواه از آنچه زمین می رویاند از سبزی و خیار، و سیر و عدس و پیاز برای ما

آماده سازد!! موسی گفت آیا شما به جای غذای بهتر که رزق ویژه الهی است غذای پست تر را درخواست دارید!! از این پس رزق خاص حق بر شما ممنوع می گردد، به شهری در آئید که آنچه درخواست دارید در آن شهر برای خود تأمین کنید، با این درخواست نامعقولشان و اسائه ادبی که به حق روا داشتند، و در برابر موسی موضع گرفتند به خواری و بیچارگی دچار شدند، و سزاوار خشم خدا گشتند. . . . (۱)

یهود و نصاری بر اساس امیال شخصی و تعصبات قومی و قبیله ای، و کینه و عناد، و لجاجت و جهالت از تو درخواست می کنند که از آسمان کتابی غیر قرآن و مکتوبی مطابق میلشان نازل کنی، این بازی گران زشت باطن بزرگ تر از این خواسته را از موسی درخواست کردند و آن خواسته بزرگ تر این بود که به موسی گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده که با چشم سر او را بینیم، پس آنان را به کیفر ستمی که داشتند صاعقه مرگبار فرو گرفت. (۲)

خدای مهربان در قرآن مجید می فرماید: بنی اسرائیل را از دریائی که فرعون و فرعونیان را در آن غرق کردیم عبور داده به ساحل نجات رسانیدیم، پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت های خود ملازمت داشتند، گفتند: ای موسی همان گونه که برای آنان معبودانی هست تو هم برای ما معبودی قرار بده! موسی گفت [از درخواست بسیار نامعقول شما معلوم است] که بی تردید شما گروهی هستید که جهالت می ورزید. (۳)

ص: ۵۳

۱-۱ - بقره ۶۱.

۲-۲ - نساء ۱۵۳.

۳-۳ - اعراف ۱۳۸.

سبک مغزان بی انصاف، آلودگان به رذائل روحی خواسته نامعقولشان این بود که پیامبر و سفیر الهی باید از جنس مردم نباشد، و هیچ گونه آثار بشری در او دیده نشود سخن نامعقولشان و کلام دور از منطق و عقلشان چنانکه در سوره فرقان آمده این بود: این چه پیامبری است که غذا می خورد، و در بازارها راه می رود، چرا فرشته ای به او نازل نشده که در معیت او بیم دهنده باشد؟!

یا چرا گنجی به سوی او افکنده نمی شود، یا باغی برای او نمی باشد که از میوه های آن بهره مند شود؟! (۱)

درخواست های معقول و منطقی

مجموعه آیاتی که در قرآن مجید در قالب دعا آمده مانند آیه شریفه:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا: (۲)

بندگان شایسته خدا درخواستشان از حضرت حق این است: پروردگارا ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

همه مؤمنان را اینگونه آیات به درخواست های معقول و منطقی راهنمایی می کند.

و نیز درخواست های که در دعاها و زیارات آمده، مانند این دعا که در پایان زیارت چهارم امیرالمؤمنین از حضرت سجاد نقل شده:

«اللهم ارزقني عقلا كاملا، و لبا راجحا، و قلبا زكيا و عملا كثيرا، و ادبا بارعا. . .» (۳)

ص: ۵۴

۱-۱ - فرقان ۷-۸.

۲-۲ - فرقان ۷۴.

۳-۳ - مفاتیح الجنان زیارت چهارم امیرمؤمنان.

پروردگارا عقلی کامل، و مغزی ممتاز، و دلی پاک و عملی فراوان و ادبی برتر نصیب فرما.

اینگونه درخواست ها نیز انسان را به جانب درخواست های صحیح و منطقی و معقول راهنمایی می کند.

روایات بسیار مهمی از رسول خدا و اهل بیت رسیده که مردم را به درخواست های مشروع هدایت می نماید.

از پیامبر اسلام روایت شده:

«العلم خزائن و مفاتيحه السئوال فاستلوا رحمکم الله فانه يؤجر اربعة: السائل، و المتکلم، و المستمع، و المحب لهم:» (۱)

دانش مخازن و انبارها است، کلیدهای آن پرسش و درخواست فهم و تحصیل آن است، بنابراین به پرسش و سؤال روی آورید خدا شما را مورد رحمت قرار دهد زیرا در سؤال به چهار نفر پاداش می رسد: سؤال کننده، پاسخ دهنده، گوش دهنده، و دوستدار اینان.

علی (ع) می فرماید:

«القلوب اقفال و مفاتيحها السئوال:»

دل ها قفل ها هستند، و کلیدهای آن پرسش است.

ص: ۵۵

اشاره

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا
 حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بسیاری از اهل کتاب پس از آن که حق برای آنان روشن و آشکار گشت به سبب حسدی که در وجودشان قرار دارد، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر باز گردانند، هم اکنون (از ستیز و جدال با آنان) در گذرید و روی از آنان بگردانید تا خدا فرمانش را به (جنگ یا جزیه) اعلام کند، یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه به چند موضوع مهم اشاره دارد:

۱- تلاش اهل کتاب برای باز گرداندن مسلمانان به کفر.

۲- حسد عامل تلاش منفی.

۳- زنگ هشدار.

۴- روشن بودن حق برای دشمنان.

۵- شناخت فرصت در رویارویی با دشمن.

تلاش اهل کتاب برای باز گرداندن مسلمانان به کفر

تابناکی و درخشش اسلام، و حقایق استوار و حکیمانه اش قوانین فطری و واقعیات عقلی اش، هدایت گری همه جانبه قرآنش، سخنان سازنده و دستورات روح پرور و تربیت کننده پیامبرش، موعظه ها و نصیحت های سودمندش، دعوتش به خیر دنیا و آخرت، و مایه های سعادت بخش و نوارانی اش، سبب شد که اهل

خرد و انصاف با همه وجود و از عمق قلب و جان آن را بپذیرند، و در همه جهات زندگی بکار گیرند و قدمی ثابت و محکم و غیر قابل لغزش نسبت به این فرهنگ الهی و مقدس پیدا کنند چنان که از اضافه ایمان به ضمیر جمع کم استفاده می شود مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِكُمْ و از برکت این ایمان استوار به حقایق الهیه و معارف ملکوتیه از چاه ضلالت و گمراهی در آیند، و به منطقه نور باطن و علم و آگاهی و معرفت و کرامت وارد شوند و ذلت شرک گرائی را به عزت توحید و یکتا پرستی تبدیل کنند، و سلطه خطرناک فرهنگ جاهلیت را که محصولی جز اسارت عقل و جان و نابود کردن فطرت ندارد، به آزادی عقل از خرافات، و نجات نفس از هوا و هوس و تقویت فطرت، و ایجاد زمینه برای رشد و کمال و تربیت صحیح تغییر دهند، و از سرمایه پر مایه وحی، و هدایت گری عقل کل، خاتم رسل برای رسیدن به اوج انسانیت و قله کرامت بهره مند گردند.

این عاقلان منصف در سایه نور ایمان و پذیرش اسلام و اعتقاد به حقایق، و دلدادگی به نبوت پیامبر عظیم الشأن درهائی از علوم و معارف را به روی خود گشوده دیدند، و راه رسیدن به ملکوت را مفتوح مشاهده کردند، و دل را از زنگ شرک و بت پرستی پاک یافته و آن را آئینه تجلی توحید و معرفت به قیامت ملاحظه نمودند، و دانستند و یقین کردند که با کمک اسلام و یاری ایمان می توانند از همه موانع راه انسانیت عبور کرده و به فلاح و رستگاری برسند و در آینده نزدیک به پیروزی های چشم گیر ظاهری و باطنی و مادی و معنوی دست یابند، از این جهت هر چه بیشتر روی دل متوجه این فرهنگ ناب نمودند، و با قلب و جان به حفظ آن برخاستند، و در عرصه گاه عبادت حق و خدمت به خلق اقامت کردند، و تنها نه خود را به حقایق آن آراستند بلکه به تبلیغ این آئین الهی

اقدام نموده و برای اضافه کردن نیرو به فرهنگ حضرت حق به کوششی زایدالوصف برخاستند، تا جائی که بسیاری از یهود و نصاری و به تعبیر قرآن اهل کتاب از پدید آمدن نیروئی استوار و پایدار و مردان و زنانی خود ساخته و تربیت شده، و مؤمن و نیکوکار و معتقد و درست کار نسبت به وضع خود و هوا و هوسشان و فرهنگ منحط و تحریف شدشان، و ریاست مادی و سلطه شیطانی شان بر توده عوام خود، که تکیه گاه و نیروی ظلم و جنایاتشان بودند، و در اسارت آنان به سر می بردند ترسیدند، و برای حفظ میدان آمال و آرزوها و شهواتشان، با شور و نشاط و میل و رغبت و حرص شدید در مقام برآمدند که با وسوسه اندازی و فتنه گری و ایجاد زمینه و تبلیغات سوء و مکر و حيله اهل ایمان را قدم به قدم از نظر روحی و عملی به وضعی برسانند که نهایتاً سر از کفر درآورده و از توحید و ایمان به قیامت و اعتقاد به پیامبر تهی گردند و همانند خودشان به ذلت دچار آیند، و به خسارت بنشینند، و از فیوضات الهیه محروم گردند و این همه نبود مگر از آتش حسادتی که چون اخلاقی ذاتی از درونشان شعله می کشید و عزت و کرامت اسلامیان را بخاطر این حسد بر نمی تافتند و چشم دیدن این همه ارزش ها را بر مسلمانان مؤمن نداشتند، غافل از این که مؤمنان واقعی که با چشم دل حقیقت را دیده اند، و به بارگاه ربوبی راه یافته اند، و عزت انسانی را لمس کرده، و مزه حقیقت را چشیده اند گول فتنه گری دشمنان و وسوسه های شیطانی آنان را نمی خورند و دست از اسلام بر نمی دارند، و قرآن و نبوت و حقایق الهیه را با چیزی معامله نمی کنند که حرف «لَوْ» که امتناع را می رساند این واقعیات است لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ،

اهل کتاب با خیال باطل خود، و اندیشه منحرفشان در این نقشه شوم بودند مؤمنان را گرچه یهودی و نصرانی نشوند تابع خود سازند و ایمان آنان را که

موجب عزت و استقلالشان بود از آنان بگیرند و آن قدرتمندان با کرامت را به ذلت و ناتوانی بنشانند، آن سبک مغزان دون پایه این رغبت و علاقه ای که برای باز گرداندن اهل ایمان به کفر نشان می دادند نه بخاطر این بود که به برتری آئین خود عقیده داشتند و نه به سبب این که فرهنگ خود را حق می دانستند، بلکه عامل این جنایت هولناک و عمل خطرناک و تبلیغ سوء برای برگرداندن اهل ایمان به کفر که بدترین نوع تبلیغ است خودپرستی و خودخواهی و به انگیزه حسدی بود که از بدترین حالات روانی است که از درونشان شعله می کشید و می خواستند با این آتش خرمن ایمان اهل خدا را بسوزانند و از وجودشان خاکستری متعفن چون وجود خود به وجود آورند.

در شأن نزول این آیه در تفاسیر آمده: گروهی از متعصبان اهل کتاب، پس از واقعه احد که به ظاهر شکستی به مسلمانان رسید به عمار یاسر و حذیفه یمانی گفتند اگر پیامبر شما حق بود نباید این شکست به شما برسد، شما روی از او بگردانید و اعتقاد به وی را رها کنید که برای شما جدا شدن از پیامبر بهتر است، عمار به آنان گفت شما درباره شکستن عهد و نقض پیمان چه نظری دارید؟ گفتند شکستن عهد کاری بس سنگین و گناهی بزرگ است، عمار گفت: ما با خدای متعال عهد کرده ایم که هرگز به محمد کافر نشویم دشمنان گفتند این مرد صابی شد یعنی آئین پدران و گذشتگانش را رها کرد و به آئین جدید گروید، عمار در پاسخ آن یاوه گویان سبک مغز گفت:

«اما انا فقد رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بعلی اماما و بالقرآن کتابا و بالکعبه قبله و بالمؤمنین اخوانا:»

بدانید که من به حضرت الله به عنوان پروردگارم و به اسلام در جهت دینم و به محمد از نظر پیامبرم و به علی برای امام بودنم و به قرآن محض کتابم و به کعبه به عنوان قبله ام و به اهل ایمان به عنوان برادرانم راضی و خوشنودم.

سپس نزد پیامبر آمدند و آن حضرت را از این جریان خیر دادند، پیامبر بر آنان ثنا گفت و فرمود:

«اصبتما الخیر و افلحتما:»

به خیر رسیدید و رستگاری و فلاح یافتید. (۱)

حسد عامل تلاش منفی

حسد به معنای درخواست زوال و از بین رفتن نعمت از صاحب نعمت است، یا نفرت داشتن از این که نعمت در اختیار دیگران باشد، و شدیدترین حالت حسد، اندوه و غصه به خاطر این است که برای کسی خیر و خوشی وجود داشته باشد. (۲)

حسد بدون تردید درجه ای از کفر است، زیرا حسود در حقیقت از این که حضرت حق به کسی نعمت عنایت فرموده، و او را مورد لطف و احسانش قرار داده ناخشنود و متنفر است، و یقیناً ناخوشنودی از حق و نفرت از فعل حق مرتبه ای از کفر است.

مگر نه این است که حضرت حق رحمت و حکمت و لطف بی نهایت است، و هر کسی که لیاقت و شایستگی نشان دهد و از خود گنجایش لازم را بنمایاند مستعد گرفتن الطاف و نعمت های او می گردد، چه نعمت مادی و چه نعمت معنوی.

و یا بر اساس مصلحت عبد، و حفظ خیر دنیا و آخرت او به وی نعمت ظاهری و باطنی عنایت می شود، به راستی چه معنا دارد که انسان از خدای رحیم

ص: ۶۰

۱-۱ - تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲-۲ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴۵.

و پروردگار مهربان بخاطر این که به عبیدی از عبادش نعمت داده ناراضی باشد، و از فعل حکیمانه حق دلش غرق نفرت گردد، و نسبت به دارنده نعمت آلوده به ناراحتی و رنج درونی و کینه و دشمنی باشد، تا جائی که برای زوال و نابودی از او به نقشه های شوم و ترفندهای شیطانی روی آورد، و به ضربه زدن به صاحب نعمت دست زند و خود و دیگران را در مخمصه و مشکل قرار دهد.

متأسفانه گروهی از مردان و زنان در طول تاریخ دچار این حالت شیطانی بوده و چشم دیدن نعمت های مادی و معنوی را بر صاحب نعمت نداشته و حریصانه خواسته نامشروع و نامعقولشان این بود که به هر صورت ممکن نعمت از آنان زوال یابد، و با زوال نعمت به خاک سیاه نشسته و به دنیا یا به آخرتشان لطمه وارد شود.

اهل کتاب نسبت به اهل ایمان به خاطر کرامت و استقلال و آزادگی و عظمتشان و به ویژه جامعیت دینشان و کمال آئینشان به شدت حسد می ورزیدند و در مقام بازگردانیدن مؤمنان به کفر بودند.

آری هنگامی که آتش حسد در تنور باطن شعله ور شود، همه ارزش ها خوبی های حسود را می سوزاند و او را از چهارچوب انسانیت خارج و تبدیل به حیوانی وحشی و درنده می کند و او را منتظر فرصت می نماید تا علیه صاحب نعمت به کارهای زشت و منفی دست یازد، و اگر بتواند نعمت را از وی سلب و برای خود از این طریق باطل و فعل فاسد اندکی امنیت درونی ایجاد کند.

حسود باید بداند که وقتی آتش حسد ارزش ها و حسنات و خوبی های او را سوزانید، و به توبه و انابه هم موفق نشد تمام درهای نجات و رحمت به روی بسته، و درهای عذاب و کیفر به روی او باز می شود، و در هر حال حسود نه این که از حسادتش هیچ سودی نمیرد، بلکه به زیان و خسارت دچار می گردد و

آخرتش را از دست می دهد و در پیشگاه حق به عنوان ظالم و ستمگر قلمداد می شود، و به خاطر ستم و ظلمش ملعون گشته و از رحمت حضرت حق محروم می گردد.

روایات و حسد

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

«ایاکم و الحسد فان الحسد یا کل الحسنة كما تأکل النار الحطب:» (۱)

از حسد پرهیزید، زیرا حسد خوبی ها را می خورد چنان که آتش هیزم را می خورد.

«اما علامه الحاسد فاربعه: الغیبه و التملق و الشماته بالمصیبه» (۲)

اما نشانه های حسود چهار چیز است: غیبت از شخص مورد حسد، چاپلوسی، اظهار شادی و خوشحالی به مصیبتی که به محسود رسیده است.

از عطیه بن قیس نقل شده: هنگامی که عیسی به دنیا آمد رئیس شیاطین ابلیس از بخش مشرق نزد او آمد گفت آمده ام بگویم امشب در ناحیه من بتی نبود مگر این که سرنگون شد، سپس رئیس شیاطین مغربش آمد و مانند سخن رئیس شیاطین مشرق را گفت، به آنان فرمان داد بیرون روید و در هوا و دره ها بگردید که چه اتفاقی افتاده، رفتند و بازگشتند و گفتند چیزی نیافتیم، ابلیس خودش حرکت کرد، ناگهان فرشتگان را گرداگرد محراب عبادت تا آسمان دید، به سوی شیاطینش بازگشت و گفت آن کار مهم در زمین اتفاق افتاد، عیسی به دنیا آمد و

ص: ۶۲

۱- ۱) - بحار، ج ۷۳، ص ۲۵۲.

۲- ۲) - تحف العقول، ص ۲۳، چهارمین علامت در روایت نیامده است.

خدا او را در بندگانش ظهور داد تا حضرت حق پرستیده شود، اما وظیفه شما این است که با شکست آئین بت پرستی که آئین شرک است بروید و در میان مردم تجاوز به حقوق و حسد را بگسترانید، که این هر دو همتای شرک است. (۱)

امیر مؤمنان می فرماید:

«صحة الجسد من قله الحسد:» (۲)

سلامت جسم از ناچیزی و کمی حسد در درون انسان است.

و نیز فرموده:

«الحسد شرّ الامراض:» (۳)

حسد در میان بیماری ها بدترین بیماری است.

از رسول خدا روایت شده روزی به اصحاب خود فرمود:

«الا انه قد دب اليكم داء الامم من قبلکم و هو الحسد، ليس بحالق الشعر و لكنه حالق الدين، ينجي فيه ان يكف الانسان يده و يخزن لسانه و لا يكون ذا غمز على اخيه المؤمن:» (۴)

آگاه باشید محققاً به شما روی آورده بیماری و مرضی که امت های پیش از شما دچار آن بودند و آن حسد است، حسد موی بدن را نمی زداید، ولی نابود کننده دین است، آدمی از شر حسد وقتی در امان است که زبان و دستش را حفظ کند و به برادر دینی اش طعنه نزند، و نسبت به او سخن چینی نکند.

امیر مؤمنان فرمود:

«الحاسد يفرح بالشر و يغمم بالسرور:» (۵)

ص: ۶۳

۱-۱ - کشف الاسرار میبیدی، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲-۲ - غرر الحکم.

۳-۳ - غرر الحکم.

۴-۴ - وسائل باب جهاد النفس ۵۱۷.

۵-۵ - غرر الحکم.

حسود بر بلا- و مصیبتی که به طرف مقابله می رسد خوشحال می شود، و به خوبی و مایه خوشحالی که به انسان مورد حسدش نصیب می شود غصه دار می گردد.

حضرت صادق فرمود:

«لیست لبخیل راحه و لا لحسود لذه:» (۱)

برای بخیل راحت و برای حسود خوشی و لذت نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ایاکم ان یحسد بعضکم بعضا فان الکفر اصله الحسد:» (۲)

از حسد بر یکدیگر پرهیزید، زیرا ریشه کفر حسد است.

امیرمؤمنان فرمود:

«الحسود دائم السقم و ان کان صحیح الجسم:» (۳)

حسود پیوسته بیمار است، اگر چه از نظر بدن سالم باشد.

حضرت صادق به ابی جعفر بن نعمان احوال فرمود:

«ان ابغضکم الی المتراسون المشاؤون بالنمائم الحسده لآخوانهم، لیسوا منی و لا انا منهم، انما اولیائی الذین سلموا لامرنا و اتبعوا آثارنا و اقتدوا بنا فی کل امرنا ثم قال: و الله لو قدم احدکم ملاء الارض ذهبا علی الله ثم حسد مؤمنا لکان ذلک الذهب مما یکوی به فی النار.» (۴)

ص: ۶۴

۱-۱ - بحار، ج ۷۳، ص ۵۲.

۲-۲ - بحار، ج ۷۸، ص ۲۱۷.

۳-۳ - غرر الحکم.

۴-۴ - سفینه البحار باب حسد ج ص.

مبغوض ترین شما نزد من بزرگ منش هائی هستند که نسبت به برادرانشان سخن چین و حسودند، نه آنان از من هستند و نه من از آنانم، آنگاه فرمود: به خدا سوگند هر گاه یکی از شما به اندازه ی روی زمین طلا در راه خدا هزینه کند، پس از آن نسبت به مؤمنی حسد ورزد، به وسیله همان طلاها پوست بدنش را در دوزخ می گذازند.

امام هفتم به هشام بن حکم فرمود:

«یا هشام افضل ما تقرب به العبد الی الله بعد المعرفه الصلاه و بر الوالدین و ترک الحسد و العجب و الفخر:» (۱)

ای هشام بهترین واقعیتهای که پس از معرفت به حقایق مایه نزدیک شدن عبد به خداست نماز، و نیکی و احسان به پدر و مادر و وا گذاشتن حسد و خودپسندی و خودستایی است.

ابوبصیر از حضرت صادق روایت می کند:

«اصول الکفر ثلاثه: الحرص و الاستکبار و الحسد فاما الحرص فان آدم حین نهی عن الشجره حمله الحرص علی ان اکل منها، و اما الاستکبار فابلیس حیث امر بالسجود لادم فابی و اما الحسد فابنا آدم حیث قتل احدهما صاحبه:» (۲)

ریشه کفر سه چیز است، حرص، تکبر، حسد، اما حرص: آدم هنگامی که از درخت ممنوعه نهی شد حرص او را به خوردن از آن واداشت، اما تکبر: هنگامی که به ابلیس فرمان سجده به آدم داده شده به سبب تکبر امتناع ورزید، اما حسد چیزی است که بر اثر آن یکی از دو فرزند آدم دیگری را به قتل رسانید.

حسد قاتل حسود است

ص: ۶۵

۱- ۱) - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲- ۲) - جامع احادیث الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۷۶.

از بادیه نشینان عرب مردی نزد معتصم عباسی مکانت و منزلت ویژه ای یافت تا جائی که بدون اجازه معتصم به حرمرای وی وارد می شد، ملا احمدنراقی در کتاب خزائنش می نویسد: بادیه نشین پیوسته این سخن را می گفت: خدایا نیکوکار را پاداش ده، و کسی که بدی کرد، کردار بدش او را به کیفر می رساند.

وزیر تنگ نظر و حسود معتصم از پیشرفت بادیه نشین و قدر و منزلتی که در دربار حکومت یافته بود عذاب درونی و رنج روحی می کشید، در باطن آلوده خود گفت: اگر به همین زودی او را از دربار نرانم و به قدر منزلتش پایان ندهم و وی را از چشم معتصم نیندازم نفوذش در معتصم مرا از وزارت خواهد انداخت، ترفندی اندیشید که به او به شدت اظهار محبت کند، و ارادت زیادی نشان دهد تا بتواند او را در منزلش به مهمانی دعوت نماید، نهایتاً در روز معین از او دعوت کرد، و غذای خوش مزه ای آمیخته به سیر زیاد آماده نمود، عرب بدوی به اندازه ی لازم از آن غذا تناول کرد و سپس در کناری نشست، وزیر از باب دلسوزی و موعظه به او گفت: چون نزد معتصم رفتی بسیار مواظبت کن که بوی دهانت او را نیازارد، زیرا خلیفه از بوی آن بدش می آید و آزار می بیند، از طرف دیگر پیش از آن که عرب بدوی نزد معتصم برود خود را به معتصم رسانید و گفت: این مرد بدوی که به طور ویژه مورد محبت و علاقه تو قرار گرفته به مردم می گوید: معتصم دهانی بسیار بدبو دارد و من از بوی بد دهانش نزدیک است هلاک شوم!

عرب بی خبر از این قضیه تلخ و میوه گندیده حسد پس از ساعتی بر خلیفه وارد شد در حالی که دست جلوی دهانش نهاده بود تا هنگامی که در جایگاه مقررش می نشیند بوی سیر به مشام معتصم نرسد سپس نشست، معتصم وقتی این حالت را از عرب مشاهده کرد به یقین رسید که وزیر راست می گوید، نامه ای نوشت و به دست عرب داد و به او قاطعانه گفت این نامه را به فلان شخص

برسان در حالی که در آن نامه نوشته بود بی محابا و بدون ملاحظه آورنده نامه را گردن بزن!

هنگامی که با در دست داشتن نامه بیرون آمد با وزیر روبرو شد، وزیر چون وی را با نامه دید، تصور کرد معتصم برای عرب جایزه ای معین کرده تا پس از دریافت به بادیه برگردد، با مهربانی فوق العاده از عرب درخواست کرد برای گرفتن آنچه در نامه برایش مقرر شده خود را به زحمت نیندازد، بلکه مقرری را به دو هزار دینار نقد مصالحه کند و عرب پذیرفت، نامه را به وزیر داد و دو هزار دینار را گرفت، وزیر نامه را به شخصی که باید برساند رسانده و تحویل او داد، فرمان معتصم در حق وزیر اجرا شد و به قتل رسید، معتصم وقتی غیبت وزیر را طولانی دید گفتند به فرمان شما کشته شد، از مرد عرب جويا گشت گفتند در شهر است او را خواست و داستان برخوردش را با وزیر پرسید، بدوی همه جریان را گفت، معتصم پرسید تو درباره بوی دهان من چیزی به وزیر نگفته ای عرب گفت: چیزی که من میدانم و نفهمیده ام چگونه نسبت به آن قضاوت کنم، معتصم گفت چرا در فلان روز دهانت را نزد من گرفته بودی؟ پاسخ داد وزیر مرا دعوت کرده بود و غذائی آمیخته به سیر فراوان به من داد و گفت خلیفه از بوی سیر بسیار ناراحت می شود به این خاطر من دهانم را گرفته بودم که شما ناراحت نشوید معتصم گفت:

«قتل الله الحسد بدء بصاحبه:»

خدا حسد را نابود کند که در مرحله اول خود حسود را نابود می کند. (۱)

حسد یا آتش خانمانسوز

ص: ۶۷

۱-۱ - خزائن نراقی.

ابن ابی لیلی از قضات مشهور اهل سنت و معاصر با منصور دوانیقی بود، روزی منصور به او گفت: بسیار اتفاق می افتد که داستان های شنیدنی و عبرت آموز نزد قضات نقل می شود تا قاضی به داوری نسبت به آن بنشیند، دوست دارم یکی از آنها را برایم بگوئی.

ابن ابی لیلی گفت: همین طور است که می گوئی، روزی پیره زنی سالخورده و فرتوت نزد من آمد و با گریه و زاری از من خواست از حق بر باد رفته اش دفاع کنم و ستمگر بر او را به کیفر برسانم.

پرسیدم از چه کسی شکایت داری؟ پاسخ داد از دختر برادرم، فرمان دادم دختر برادرش را در دادگاه حاضر کنند، هنگامی که آمد زنی بسیار زیبا و خوش اندام بود، تصور نمی کنم جز در بهشت شبیهی بتوان برای او جست، پس از جویا شدن از جریان گفت: من دختر برادر این زن فرتوتم و او طبیعتاً عمه من است، در کودکی به علت زود مردن پدرم یتیم شدم و در دامن همین عمه بزرگ شدم و انصافاً او در تربیت و حفظ من دریغ نورزید، تا این که به حد رشد رسیدم، با رضایت خودم مرا به نکاح مردی طلاق فروش در آورد، زندگی بسیار راحت و آسوده ای داشتم، از هر جهت در رفاه و خوشی بسر میبردم، عمه ام به زندگی آرام و خوش من حسادت ورزید، همواره در این اندیشه بود که چنین وضعی را به سوی دختر خودش تغییر دهد، بر این اساس دائماً دختر خود را می آراست و در برابر دیدگان شوهرم جلوه می داد، تا جایی که همسرم را فریفت و او از دخترش خواستگاری کرد، عمه ام با شوهرم شرط گذاشت در صورتی با این وصلت تن دهد که اختیار من از نظر نگهداری و طلاق به دست او باشد آن مرد فریفته شده راضی شد، هنوز مدتی از ازدواج شوهرم با دختر عمه ام نگذشته

بود که عمه ام مرا طلاق داد و از همسرم جدا کرد، این داستان وقتی اتفاق افتاد که شوهر عمه ام در مسافرت بود، پس از بازگشت روزی برای دل‌داری من نزد من آمد، من هم آنقدر خود را آراستم و عشوه و طنازی به خرج دادم تا از او دل ربودم و قلبش را در اختیار گرفتم، از من درخواست ازدواج کرد، به این شرط راضی شدم که اختیار طلاق عمه ام در دست من باشد، رضایت خود را به این شرط اعلام داشت با صورت گرفتن ازدواج عمه ام را طلاق دادم و یک تنه بر زندگی او مسلط شدم، مدتی با این شوهر به سر بردم تا از دنیا رفت، روزی همسر اولم نزد من آمد و از خاطرات شیرین گذشته با من سخن گفت و اظهار داشت:

تو میدانی که من عاشق تو بوده و هستم اینک چه می شود که به آن زندگی شیرین و آرام باز گردی؟ گفتم: من به بازگشت به تو راضی هستم و مایلیم که دیگر بار با تو ازدواج کن به شرطی که طلاق دختر عمه ام را به دست من بسپاری، به این مطلب رضایت داد، برای بار دوم همسر او شدم و چون اختیار داشتم دختر عمه ام را نیز طلاق دادم، اکنون داوری کن آیا من هیچ گناهی جز این که حسادت بی جای عمه ام را تلافی کرده ام دارم!! (۱)

حسد سبب قتل اولیاء خداست.

ذرقان که همنشین و هم صحبت و دوست بسیار نزدیک احمد بن ابی داود قاضی روزگار معتصم عباسی بود، می گوید روزی احمد از نزد معتصم بازگشت در حالی که بسیار خشمگین و عصبانی به نظر می رسید، پرسیدم از چه روی

ص: ۶۹

چنین غرق در خشمی، گفت: از دست این سیاه چهره یعنی ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا!

آرزو داشتم بیست سال پیش از این مرده بودم و امروز را نمی دیدم، گفتم مگر چه شده؟

گفت: دزدی را نزد خلیفه آوردند که به اختیار خود اعتراف به دزدی می کرد، معتصم راه تطهیر و حدّ شرعی او را پرسید، این در حالی بود که بیشتر فقهاء در مجلس حاضر بودند و فرمان داد بقیه به ویژه محمد بن علی را هم حاضر کنند.

از همه ما فقها سؤال کرد حد دزد را چگونه باید جاری کرد و کیفیت قطع دستش به چه صورت است؟ من گفتم من الکرسّدع: دست دزد را باید از مچ جدا کرد پرسید به چه دلیل؟ گفتم به دلیل این که کلمه دست شام انگشتان و کف تا مچ می شود در آیه ششم سوره مائده هم در مسئله تیمم آمده:

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ

بسیاری از فقها مذهب ما در این نظریه با من موافقت کرده و حکم را تأیید نمودند، گروه دیگر گفتند باید دست را از مرفق برید.

معتصم پرسید به چه دلیل گفتند به دلیل همان آیه که درباره وضو گفته:

وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ

چون حدّ دست را خدا در این آیه تا مرفق معین نموده است.

برخی نیز فتوا به قطع از شانه دادند و استدلال بر این نمودند که دست شامل انگشتان تا شانه می شود.

در این هنگام معتصم روی به فرزند حضرت رضا کرد و گفت: شما در این مسئله مورد بحث نظرتان چیست؟

حضرت فرمود فقهاء شما نظر خود را گفتند مرا از فتوا دادن در این مسئله معذور بدار، گفت شما را به خدا سوگند می‌دهم نظر خود را بگوئید.

حضرت جواد فرمود اکنون که مرا قسم داده و ملزم به جواب نمودی می‌گویم: این حدود که علمای مذهب شما و بخصوص علمای حاضر در مجلس تعیین کردند همه اشتباه و خطاست، درباره دزد لازم است انگشتان او را به غیر ابهام برید، پرسید دلیل شما چیست؟ فرمود: رسول خدا گفته:

«السجود على سبعة اعضاء الوجه و الیدین و الرکتین و الرجلین فاذا قطعت ید من الکرسدع او المرفق لم یبق له ید یسجد علیها و قال الله تعالی: ان المساجد لله:»

پیامبر اسلام فرمود: سجده بر هفت محل تحقق می‌یابد پیشانی، دو دست، دو زانو و دو انگشت ابهام پا، هرگاه دست را از میچ یا مرفق جدا کنند دیگر دستی برای سجده نمی‌ماند در صورتی که قرآن می‌فرماید:

أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ: (۱)

مواضع سجود ویژه خداست.

«ما كان لله لم یقطع:»

هر چه برای خدا باشد بریده نمی‌گردد.

معتصم از این حکم شادمان گشت و آن را تصدیق نمود و فرمان داد انگشتان دزد را بر پایه نظر و فتوای حضرت جواد قطع کردند.

ذرقان می‌گوید: ابن ابی داود به شدت افسرده و ناراحت بود که چرا فتوای او مردود اعلام شد، او از حسادت بخود می‌پیچید، سه روز پس از این اتفاق نزد معتصم رفت و گفت: آمده‌ام تو را نصیحتی کنم، این نصیحت و خیرخواهی به سپاس محبتی است که به ما مبذول می‌داری و از این می‌ترسم که اگر نگویم

ص: ۷۱

کفران نعمت نموده و به آتش دوزخ بسوزم! معتصم گفت آماده شنیدن هستم، گفت: هنگامی که شما مجلسی از دانشمندان و فقیهان تشکیل می دهید تا امر مهمی از امور دینی مطرح شود، وزراء، امراء، صاحب منصبان لشگری و کشوری، خدم و دربانان حضور دارند، مذاکرات این مجالس در بیرون و در میان مردم گفتگو می شود، اگر در چنین مجلسی شما نظر فقها را ارزش نهدید و آن را قبول ننمائید و گفته محمدبن علی بن موسی را بپذیرید، به تدریج زمینه فراهم می شود که مردم به او توجه کنند، و از بنی عباس روی بگردانند تا جایی که خلافت را از تو گرفته و به او واگذارند، با توجه به این حقیقت که هم اکنون گروهی از مردم به امامت و لیاقت او برای پیشوائی امت اعتراف دارند.

حسد ابن ابی داود کارگر افتاد و سخن چینی او در معتصم اثر گذاشت و او را چنان تحت تأثیر قرار داد که احمدبن ابی داود را دعا کرد و گفت:

«جزاک الله عن نصیحتک خیراً»

روز چهارم فرمان داد یکی از نویسندگان از گروهی دعوت کند و حضرت جواد در آن مهمان حضور داشته باشد، ابتدا آن حضرت عذر خواست و فرمود میدانی که من در چنین مجالسی شرکت نمی کنم، به دعوت خود اصرار ورزید که این مجلس ویژه آشنائی شما با یکی از وزراء تشکیل می شود، بر اساس پافشاری دعوت کننده حضرت بناچار دعوت را پذیرفتند، به هنگام انداختن سفره غذای مسمومی برای ایشان آوردند، حضرت با خوردن آن غذا احساس مسمومیت نمودند، از جای برخاستند صاحب سفره اصرار کرد بمانید و به این سرعت مهمانی را ترک نکنید، حضرت فرمود: برای تو بهتر است که من زودتر این

میهمانی را ترک کنم، و نهایتاً حضرت جواد به فاصله یک روز بر اثر آن غذای مسموم به شهادت رسید.

داوری امیرمؤمنان نسبت به یک حسود

در روزگار حکومت فرزند خطاب دختر بچه یتیمی در حوزه سرپرستی مردی بود که بیشتر اوقات در مسافرت به سر می برد و از جمع خانواده دور می زیست، مدت ها سپری شد تا دختر به سن رشد و بلوغ رسید، دختر از زیبایی و ملاحظت لازم برخوردار بود، همسر مرد که همه امور خانه را عهده دار بود بر زیبایی و آراستگی دختر یتیم به شدت حسد می ورزید.

او چشم دیدن دختری یتیم را با نعمت ملاحظت و زیبایی نداشت و از طرفی گرفتار این دغدغه وسوسه بود که مبادا شوهرش فریفته جمال او شود و با وی ازدواج نماید.

به این خاطر در غیبت شوهر بر ضد دختر نقشه ای خائانه کشید، روزی زنان همسایه را جمع کرد و دختر را با خوراندن شراب بیهوش نمود و با انگشت بکارتش را از بین برد. هنگامی که شوهرش از مسافرت آمد و جویای حال دختر یتیم شد، زن گفت: ابداً حرف دختر را نزن او بر اثر زنا بکارتش را از دست داده!

شوهر پس از ملاقات با دختر هرچه از او پرسید او انکار کرد و سوگند خورد که هرگز دامنم آلوده نشده و من بیگانه ای را کنار خود ندیده ام، ولی بانوی خانه عده ای از همسایگان را به عنوان گواه و شاهد آورد و نهایتاً داوری را نزد پسر خطاب بردند و او هم نتوانست حقیقت را کشف کند.

مرد درخواست نمود آنان را نزد امیرمؤمنان ببرند، هنگامی که کاشف حقایق و آگاه به وقایع جریان را شنید به بانوی خانه گفت بر زنان این دختر شاهد داری؟ پاسخ داد آری زنان همسایه بر این مسئله گواهی می دهند، حضرت شاهدان را

خواست و شمشیر از نیام کشید و برابر خود گذاشت، یکی از زنان گواهی دهنده را خواست و از وی بر آن مسئله شهادت طلبید او در حالی که در پیچ و خم گفته های امیرمؤمنان گرفتار آمد بر شهادت خود اصرار ورزید، فرمان داد او را به محل مخصوصی ببرند، سپس یکی دیگر از زنان را خواست فرمود: ای زن تو مرا می شناسی که من علی بن ابی طالب هستم و این هم شمشیر من است زن اول گفت آنچه گفت و بازگشت و من به او امان دادم اگر به درستی و راستی سخن گفتی در امانی و گرنه با این شمشیر کیفر خواهی شد.

زن از گفتار امیرمؤمنان به لرزه افتاد، فریاد زد مرا عفو کن تا حقیقت جریان را بگویم فرمود بگو: گفت این دختر با بیگانه ای نیامیخته و زنا نکرده، چون از جمال و ملاحظت و زیبایی و آراستگی بهره داشت بانوی خانه به او حسد ورزید و از ترس این که شوهرش با او ازدواج نکند از ما دعوت کرد تا دختر را در حال بیهوشی نگه داریم و او بکارتش را زائل کند امام فریاد به الله اکبر برداشت و فرمود:

«انا اول من فرق بین الشهود الا دانیال:»

من اول کسی هستم که پس از دانیال میان گواهان جدائی انداختم.

امام فرمان داد زن را حد قذف بزنند و میان او و شوهرش با طلاق جدائی انداخت، بر عهده هر یک از شاهدان پرداخت چهار صد درهم لازم و واجب نمود، و این مبلغ صدق و مهریه ای است که در صورت وطی به شبهه باید پرداخت شود، بنا به فرمان حضرت مولا آن مرد که مدت ها سرپرستی دختر یتیم را به عهده داشت با دختر ازدواج کرد و از پرداخت مهریه معاف شد.

در این هنگام فرزند خطاب درخواست کرد داستان دانیال را از زبان امام بشنود.

حضرت فرمود: دانیال پسری یتیم بود که پدر و مادرش را از دست داده بود و در سرپرستی پیره زنی از قوم بنی اسرائیل قرار داشت، در آن روزگار پادشاهی بر بنی اسرائیل حکومت می کرد که دو نفر قاضی داشت، آن دو قاضی با مردی صالح و پاک رسته الفت و دوستی داشتند، گاه گاه مرد صالح نزد پادشاه می رفت و با او ساعتی می نشست، پادشاه در آن اوقات به شخصی مورد اعتماد که مأموریتی به او بدهد نیاز پیدا کرد، هر دو قاضی آن مرد صالح را به پادشاه پیشنهاد دادند، شاه او را به مأموریت فرستاد، لحظه رفتن نزد دو قاضی آمد و همسر خود را که بسیار با تقوا و عفیف و پاکدامن بود به آنان سپرد و درخواست کرد گاهی به در خانه اش سر بزنند و از وضع او آگاه گردند و چنانچه چیزی برای خانه خواست برایش فراهم نمایند.

روزی هر دو با هم برای سرکشی به خانه آن مرد صالح رفتند، و فریفته آراستگی و وقار و جمال او شدند، شدت دلباختگی هر دو به آن زن چنان بود که همان وقت از او درخواست کام جوئی کردند و زن در برابر اصرار نامشروع آنان ایستادگی کرده و به شدت امتناع ورزید، او را تهدید کردند که اگر پاسخ ما را ندهی و خواسته ما را جواب نگوئی نزد پادشاه به زنا دادنت شهادت می دهیم تا سنگسارت نمایند، زن باز هم نپذیرفت آنان به پادشاه خبر دادند که همسر آن مرد صالح دچار زنا شده و ما بر کار او گواه هستیم، شاه از شنیدن این جریان بسیار افسرده شد و گفت در عین این که شهادت شما پذیرفته است ولی سه روز برای اجرای حکم به من مهلت دهید در روز سوم مراسم رجم انجام خواهد شد، در ضمن در میان شهر اعلام کرد که در فلان روز زوجه فلانی بواسطه عمل زنا سنگباران خواهد شد.

پادشاه پنهانی به وزیر خود گفت در این پیش آمد تو را چه فکر و نظری هست؟ من گمان نمی کنم این زن گناهی داشته باشد وزیر گفته پادشاه را تصدیق کرد، روز سوم هنگامی که وزیر از منزل خود بیرون رفت و در کوچه عبور می کرد دانیال طفل خردسالی بود و در میان کودکان بازی می کرد. همین که چشمش به وزیر افتاد بچه ها را دور خود جمع کرد و گفت: بچه ها من پادشاه سپس یکی را زن آن مرد صالح قرار داد و دو نفر از بچه ها را آن دو قاضی معرفی کرد و مقداری خاک روی هم انباشت، بالای آن خاک ها به عنوان تخت پادشاهی نشست و شمشیری هم از نی به دست گرفت.

به یکی از قاضی ها گفت: اینک تو شهادت بده در کدام روز و در چه محل و با کدام شخص این زن را به عمل منافی عفت مشغول دیدی، قاضی شهادت خود را بیان کرد، و زمان و محل و شخص را توضیح داد، سپس قاضی دوم را خواست و گفت مبادا در شهادت خود دروغ بگوئی که با این شمشیر سر از بدنت جدا می کنم، وزیر گرم تماشای این صحنه بود که دید قاضی دوم شهادتش در همه امور بر خلاف شهادت قاضی اول بود در این هنگام دانیال رو به بچه ها کرد و گفت: الله اکبر این دو قاضی دروغ می گویند اینک باید هر دو را مطابق قانون روز بکشید وزیر همین که جریان کودکان را دید با شتاب نزد پادشاه رفت و همه داستان را شرح داد، پادشاه فوراً دو قاضی را حاضر کرد و با جدائی انداختن میان هر دو نسبت به آن زن توضیح خواست، هر کدام مخالف دیگری سخن گفتند، چون حقیقت آشکار شد پادشاه فرمان داد در میان مردم اعلام کنند

که برای جمع شدن برای سنگسار کردن زن برای اعدام دو قاضی جمع شوند تا هر دو به جرم خیانت به قتل برسند. (۱)

زنگ هشدار.

با توجه به حسادت سخت دشمنان نسبت به اهل ایمان به خاطر ثروت مادی و معنوی و به ویژه فرهنگ و آئین کاملشان حضرت حق درباره ی تلاش خطرناک آنان که از حسدشان مایه می گیرد، و تبلیغات سوءشان که در ارتباط با تخریب امور مؤمنان در همه جهات صورت می گیرد هشدار می دهد که اولاً با دقت کامل مواظب تلاششان برای خنثی کردن آن باشند و نگذارند فعالیت این کانون های خطر به ثمر بنشیند، و با دلایل استوار و براهین محکمی که در اختیار دارند تبلیغاتشان را بی اثر سازند و بدانند که این نابکاران دست از کردار خیانت بارشان و تبلیغات سوءشان برندارند، و تصمیم قاطعانه دارند که چراغ پرفروغ دین را خاموش نکنند، و اهل ایمان را به سوی کفر سوق دهند و عزت آنان را به ذلت و شوکتشان را به خواری، و استقلالشان را به اسارت تبدیل کنند.

اهل ایمان باید در کمال بیداری و هشیاری و بصیرت و بینائی بسر برند و هرگز از مکر و حيله دشمنان و ترفند آنان غافل نباشند.

روشن بودن حق برای دشمنان

بی تردید همه دشمنان اسلام برای این که بدانند چگونه با اسلام و اهل ایمان مبارزه کنند، و مانع پیشرفت آنان شوند همه جوانب اسلام و کیفیت زندگی اهل ایمان را به دقت مطالعه می کنند، و از زیر و بم امور معنوی و مادی آنان آگاه می شوند، سپس به جنگ با فرهنگ الهی و مؤمنان برمی خیزند.

ص: ۷۷

در این زمینه دشمن ناآگاه وجود ندارد، زیرا ناآگاهی تاریکی است و تیر به تاریکی زدن به هدف نمی خورد، بر این اساس همه دشمنان از حق آگاه اند و آن را به طور کامل می شناسند و نسبت به آن جهل ندارند و همین آگاهی سبب حسادت آنان به فرهنگ حق و اهل آن است و بهمین خاطر لحظه ای از دشمنی دست نمی کشند و دقیقه ای از فعالیت بر ضد اهل ایمان آسوده نمی نشینند و از انجام تبلیغات سوء و وسوسه اندازی و ایجاد شک و شبهه فارغ نمی گردند.

جنایات دشمن بر ضد فرهنگ پاک اسلام و اهل ایمان مخصوص به زمان پیامبر اسلام نبوده، جنایات این از خدا بی خبران و حسودان استمرار پیدا کرد و پیوسته از نسلی به نسلی انتقال یافت و امروز یهود و نصاری البته نصاری و یهودی که با صهیونیست در ارتباط تنگاتنگ هستند علاوه بر جنگ ها خانمان سوز نظامی با سرسختی تمام و با در دست داشتن ابزاری چون سایت و ماهواره و سینما و تلویزیون و روزنامه و مجله و . . . در جنگ با اهل ایمان و فرهنگشان هستند و ابدأ در این زمینه آرامش ندارند و این شبیخون و جنگ فرهنگی در عین آگاه بودن آنان نسبت به حق است، و با این که حق را آنگونه که هست می شناسند متأسفانه به جای پذیرفتن آن برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان از روی حسد و کینه در جنگ با آن هستند و چنانچه اهل ایمان در هشیاری و بصیرت و صبر و استقامت قرار داشته باشند بدون تردید دشمن را در هر میدانی شکست می دهند و پیروزی قطعی نصیب خود خواهند نمود.

شناخت فرصت در رویارویی با دشمن

فرصت شناسی مسئله بسیار مهمی است که آئین پاک حق بر آن اصرار دارد، تا جائی که پیروزی در گرو فرصت شناسی است، حزم و احتیاط امری لازم و واجب است، اهل ایمان باید دقت داشته باشند که دشمن با ترفندهای خود در

صدد عصبانی کردن آنان، و به هم ریختن آرامش و فشار آوردن بر اعصابشان هستند تا آنان را بدون توجه به شرایط زمان و آماده بودن فرصت به میدان جنگ نظامی یا تبلیغاتی بکشند و بر آنان ضربه غیر قابل جبران وارد آورند، لذا قرآن مجید اهل ایمان را از تصمیم عجولانه بر ضد دشمن بر حذر می دارد، و بدون اغتنام فرصت به آنان اجازه درگیری با دشمن نمی دهد.

قرآن پیش از به دست آمدن فرصت از مؤمنان می خواهد بر اعصاب خود و احساساتشان در برابر اعمال دشمنان و تبلیغاتشان مسلط باشند و در زمان آماده نبودن شرایط نبود فرصت لازم جهت رویارویی با دشمن عفو و گذشت پیشه خود سازند و پس از آماده شدن شرایط و به دست آمدن فرصت که میتوان به دشمن شکست سخت داد و به پیروزی قطعی رسید به جنگ نظامی یا فرهنگی اقدام کنند.

اشاره

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

و نماز را برپای دارید و با رعایت شرایط ظاهری و باطنی اش اقامه کنید و زکات بردارید، و آنچه از کار نیک انجام دهید و برای آخرت خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت مسلماً خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

شرح و توضیح

در رابطه با نماز و زکات در آیه چهل و سوم سوره ی مبارکه بقره تفسیر و توضیح مفصلی گذشت و درباره ی یافتن نیکی ها نزد خدا شرح مبسوطی در آیه بیست و پنجم همان سوره تحریر شد و در آیه سی ام سوره بقره تا اندازه ای راجع به علم حضرت حق مطالبی نگاشته شد.

نماز ارتباط عبد با حق است، ارتباطی که اگر با شرایط لازم انجام گیرد عبد را از هر فحشا و منکری باز می دارد و او را از آلودگی های باطن نجات داده به سوی پاکی ها میبرد.

زکات ارتباط ثروتمند با تهیدست است که اگر این ارتباط از طریق ادای زکات برقرار شود مشکلات زندگی تهیدست را برطرف می کند، و روح زکات دهنده را با نور سخا و جود جلا می دهد و وی را هم اخلاق حضرت حق می کند.

نماز که از تکالیف واجب الهیه است و زکات که از فرائض حضرت حق است و هر دو دارای مشقت بدنی و قلبی است انسان را آبدیده و آماده برخورد با شرایط سخت به ویژه مهیای مبارزه با دشمنان می نماید.

نماز و زکات از بهترین توشه‌ها برای آخرت انسان است که در سایه آن و دیگر عبادات و خدمت به خلق خدا می‌تواند در آن جهان زندگی آرام و عیش راضیه داشته باشد.

اعمالی که خالصانه برای خدا انجام می‌گیرد بر اساس آیات قرآن مجید دارای دوام و بقاست و اگر انسان تا لحظه آخر حیات ایمان خود را حفظ کند اعمال خیر و نتیجه‌های آن به آخرت منتقل می‌شود و انسان پس از برپا شدن قیامت همه آنها را نزد خدا می‌یابد.

آری خدای مهربان پاداش دهنده اعمال نیک و حافظ کردارهای پسندیده انسان و ناظر به همه امور آدمی است.

بر اساس این آیات انسان باید بداند که نتیجه اعمال او ابداً به حضرت حق باز نمی‌گردد، بلکه منافع اعمال به وسیله خداوند مهربان به انسان داده می‌شود، و باید یقین داشته باشد که حضرت احدیت در خلوت و پنهان مراقب اوست، از این جهت باید از اعمال خویش مواظبت کند که با ریا و تظاهر انجام نگیرد، و زشتی از او صادر نگردد.

رسول خدا فرموده:

«ما تصدق احد بصدقه الا اخذها الرحمن بیده فیربیهها کما یربّی احدکم فلوه و فضیله فتربوا فی کفّ الرحمن حتی تکون اعظم من الجبل» (۱)

احدی از شما صدقه و زکات نمی‌پردازد مگر این که خدای مهربان به دست لطف و کرامتش می‌گیرد و آن را رشد می‌دهد چنان که یکی از شما کره اسب و شتر خود را پرورش می‌دهد، این زکات و صدقه در دست حق رشد می‌نماید تا بزرگ‌تر از کوه شود.

ص: ۸۱

بخل در عبادت و بخل در مال چیزی جز خسارت بیار نمی آورد، و گاهی زیان غیر قابل جبران باقی می گذارد.

در روایت آمده امیرمؤمنان (ع) به گورستان گذر کردند و به اهل قبور خطاب نمودند:

«السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دورکم سکنت، و نساءکم نکحت، فهذا خبر ما عندنا، فکیف خبر ما عندکم فهتف هاتف و علیکم السلام ما اکلنا ریحناه و ما قدمنا وجدناه و ما خلفنا خسرا نه؛» (۱)

ای خفتگان در گور سلام بر شما، اموالتان میان وارثان تقسیم شد، خانه هایتان را تصرف کرده و در آن نشستند، زنانان پس از شما ازدواج کرده و شما را از یاد بردند، این است خبرهایی که نزد ماست، شما چه خبر دارید؟

هاتفی فریاد زد درود بر شما سود ما همانی بود که خوردیم و مصرف کردیم، و آنچه را پیش فرستادیم یافتیم، و آنچه را باقی گذاشتیم خسارتش بر عهده ما باقی مانده است.

در هر صورت خوشا به حال آن انسانی که بدن و جانش را هزینه عبادت کند، و اموالش را در راه خدا هزینه تهیدستان و فقیران نماید، و در همه امور اختیار و مراد خود را فدای اختیار و مراد حق کند.

موسی را گفتند: ای موسی خواهی که همه آن بود که مراد تو بود؟

مراد خود فدای مراد ازلی ما کن و ارادت خود فانی در حضرت باقی نما، تو بنده ای و بنده را اختیار و مراد نیست که محکوم مراد خود بودن ترک بندگی کردن است.

ص: ۸۲

برادران یوسف به حکم مراد خود بودند، مراد ایشان ذلت یوسف و عزت خودشان بود، چون نیک نگه کردند ذلت خود دیدند و عزت یوسف، پنداشتند که چون از پدر جدا گشتند او را خوار گردانیدند مدتی نگذشت که خود را دیدند زیر تخت وی صف بر کشیده و کمر خدمت بر میان بسته چاکروار و غریب وار می گفتند:

«یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر»

در پاره از روایات آمده:

«عبدی ترید و ارید و لا یکون الا ما ارید فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید و ان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لا یکون الا ما ارید:» (۱)

بنده من تو می خواهی و من هم می خواهم، و جز آنچه من می خواهم انجام نمی گیرد، پس اگر به خواسته من رضایت دهی تو را نسبت به آنچه خود می خواهی کفایت می کنم، و اگر به خواسته ام رضایت ندهی تو را در آنچه می خواهی به زحمت می اندازم، سپس جز آنچه خواسته من است تحقق نمی یابد.

ص: ۸۳

اشاره

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ الْأُمَمُ يَدْعُونَكَ لِيُقَاسُوا بِمَا أُوتُوا وَيُؤْتَوْنَ إِلَيْهِمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

و یهود گفتند: ابتداً جز یهودی وارد بهشت نمی شود، و نصاری گفتند: هرگز جز نصرانی به جنت نمی رود، این دروغ ها و آرزوهای پوچ آنان است، بگو ادعای بی دلیل هیچ ارزشی ندارد، اگر راستگویی در گفتار خود هستید و بهشت رفتن خود را قطعی و حتمی می دانید بر ادعای خود دلیل و برهان بیاورید.

شرح و توضیح:

آیه شریفه دربردارنده دو مسئله است: ۱- بطلان آرزوها و ادعاهای بدون دلیل و برهان ۲- قبول حقایق و واقعیات متکی بر برهان و دلیل و مردود بودن تقلید از گفته ها و خواسته های بی منطق.

آرزوها و ادعاهای بی دلیل

پیشرفت اسلام در میان مردم به ویژه مدینه نشینان و ظهور عظمت الهی پیامبر، و تجلی آیات قرآن مجید در قلوب اهل خرد و انصاف، و استواری حقایق فرهنگ حق و شریعت محمدی یهود و نصاری را نسبت به از دست دادن موقعیت های مادی و ریاست های چند روزه دنیائی، و خاموش شدن چراغ آئین تحریف شده آنان در برابر طوفان معنویت اسلام و منش مسلمانان در ترس عجیبی فرو برد و آنان را به شدت به وحشت انداخت تا جائی که هر دو طایفه برای تضعیف روحیه مسلمانان که تازه به اسلام گرویده بودند، و خشک کردن نهال ایمان که تازه به رشد نشسته بود، و پراکنده کردن جمع اهل ایمان به پخش عقاید خرافی و ادعاهای بی دلیل که مایه و پایه ای جز انحصار گرائی بیجا و غرور

و کبر و منیت و خودپسندی و از همه بدتر ریشه ای جز حسد نداشت و ادار کرد و هر دو طایفه دست به دست هم داده وارد میدان مبارزه با مؤمنان شده، و به شیخون فرهنگی روی آوردند و شب و روز به تبلیغ این مسئله پوچ روی آورده و نسبت به آن سرمایه گذاری کردند که در قیامت هیچ طایفه ای جز یهود و نصاری وارد بهشت نمی شوند، و درهای جنت در عالم آخرت فقط و فقط به روی یهود و نصاری باز است.

با این که قرآن در آیات بعد می گوید یهود در صف مخالف با نصاری و نصاری در جبهه دشمنی با یهود قرار داشتند ولی این نابکاران دنیاپرست و مغروران خودپسند به ظاهر با هم همدست شده و به ترویج و تبلیغ مطلبی پوچ که بهشت در انحصار یهود و نصاری است برخاستند!

اینان جز آرزوهای باطل و تمایلات شیطانی، و خواسته های غیر منطقی نداشتند، در آیات گذشته خواندید که آرزو می کردند خیری بر مسلمانان نازل نشود، و دوست داشتند اهل ایمان را به کفر باز گردانند، و بهشت قیامت را در انحصار خود می دانستند، آری این آرزوهای پوچ و خواسته های نامعقول آنان بود

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ.

انگیزه های نفسانی، طغیان شهوات، ریاست طلبی، مادی گرایی، و خودخواهی آنان را دچار این آرزوها و امیدهای واهی کرده بود، و پندارشان این بود اگر این آرزوها و امیدها را که منحصراً نسبت به نجات خود و ورودشان به بهشت دارند به شدت تبلیغ کنند روحیه اهل ایمان را نسبت به عقایدشان سست، و شخصیت آنان را در هم می شکنند و نهال اسلام را از ریشه و بنیان بر می کنند غافل از این که آنچه بر دلیل و برهان و بر حق و حقیقت استوار است ماندنی است، و هیچ شیخونی نمی تواند آن را سست و از هم بگسلد.

یهود و نصاری تا به امروز که قرن دو هزار میلادی و پانزدهم هجری است همه ترفندهای خود را با در دست داشتن انواع ابزارها برای نابودی اسلام و تضعیف امت محمد بکار گرفتند ولی در نقشه و طرحشان موفق نشدند و اسلام روز به روز گسترش یافت تا جایی که هم اکنون گرایش به اسلام در اروپا و افریقا و آمریکا به شدت پا گرفته و بی تردید آینده از اسلام است، و عمر ادیان دیگر نزدیک به پایان رسیده است.

در رابطه با آرزوهای باطل و دست نیافتنی روایات بسیاری رسیده که در توضیح آیات دیگر به آن اشاره خواهد شد در اینجا به دو روایت برای تکمیل شرح آیه بسنده می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، و العاجز من تبع نفسه هواه و تمنی علی الله:» (۱)

زیرک و زرنگ کسی است که خود را محاسبه کند، و برای پس از مرگش عمل نماید، و ناتوان و عاجز کسی است که خود را به دنبال هوای نفس و تمایلات بی مهار ببرد، و بر خدا و رحمتش آرزوی باطل و دست نیافتنی بندد.

قبول مسائل متکی به دلیل و برهان

اسلام آئین آسمانی و فرهنگ وحی، و دین خداست که جز حق و حقیقت و مسائل هماهنگ با فطرت و دعوت به تعقل و تفکر چیزی در آن نیست.

ص: ۸۶

اسلام برای خردمندان، عالمان، اندیشمندان، متفکران، صاحبان بصیرت ارزشی فوق العاده قائل است.

اسلام در مبارزه ای بی امان با جهل و نادانی است، و خردورزی را عبادت دانسته، و تحصیل دانش و بینش را فریضه به حساب آورده است.

اسلام گفتگو و بحث و جدال به بهترین روش را با دیگر فرهنگ ها و مکاتب اجازه داده، زیرا با توجه به دلایل و براهینی که برای اثبات حقانیت خود داردواهمه ای از رویارویی با دیگر ادیان ندارد.

اسلام در جدال و بحث با هر طایفه و گروهی و حتی با دشمنان سرسخت و حسود مکتب وحی پیوسته پیروز بوده، و پاسخی که سبب شکستش باشد تاکنون دریافت نکرده و از این پس هم دریافت نخواهد کرد.

دانشمندان بزرگ اسلام به ویژه علما و اندیشمندان پرورش یافته در مکتب اهل بیت کتاب های پر بار، علمی، استدلالی، فنی در زمینه بحث های دینی و عقلی و منطقی تدوین کرده اند که حقانیت این آئین متکی بر دلیل و برهان را اثبات می کند.

کتاب هائی نظیر احتجاج، دلایل الصدق، الفین، عباقت، شرح تجرید، کفایه الموحدین، شافی شیخ طوسی، الغدیر، المراجعات و صدها کتاب کلامی و اعتقادی دیگر دلیلی بر صدق این ادعاست. اسلام از ابتدای ظهورش در برابر تبلیغات و ادعاهای مکتب ها به ویژه مکتب یهود و نصاری طلب دلیل و برهان کرد.

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

و چون در برابر اسلام از آوردن دلیل و برهان بر اثبات مدعای خود عاجز بودند حقانیت خود و بطلان ادعاهای طرف مقابل را ثابت نمود.

اسلام با محکوم کردن یهود و نصاری بخاطر نداشتن دلیل نسبت به این مسئله که می گفتند بهشت در انحصار یهود و نصاری است تبلیغاتشان را از اثر انداخت و به مسلمانان و مؤمنان دلگرمی و امید مثبت داد که بهشت نه این که در انحصار این دو گروه نیست بلکه اینان بخاطر این ادعاهای کذب و نیت های شومشان علیه دیگران، و تحریف حقایق از رفتن به بهشت محروم اند و بهشت برای کسانی است که به خدا و قیامت ایمان دارند و اهل عمل صالح و اخلاق حسنه هستند و از آروزهای بی پایه و عقاید بی مایه و ادعاهای کذب دورند، و جز پاکی و صداقت و شرافت و کرامت و امیدهای مثبت که میوه درستی و فضیلت است سرمایه کسب نکرده اند.

آنان به تبعیت از قرآن و پیامبر و امام معصومشان امیرمؤمنان جز بر حق و حقیقت و دلیل و برهان و حکمت و معرفت و تعقل و تفکر تکیه ندارند و از امور واهی و خیالی و گمان های باطل می پرهیزند.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی»

بر آرزوی بی پایه و دست نیافتنی تکیه نکن که آرزوی بی پایه کالای احمقان و خیال پردازان است. (۱)

آرزوی بیجا و دست نیافتنی

حجاج بن یوسف که در بی رحمی و ستم، و بیدادگری و ظلم زبان زد ملت اسلام است و در خیانت و جنایت موجودی کم نظیر بود روزی در بازار گردش می کرد، شیر فروشی را دید با خود حرف می زد، در گوشه ای ایستاد و به سخنان وی گوش داد، شیر فروش می گفت: این شیر را می فروشم پولی که می گیرم فلان

ص: ۸۸

قدر می شود، استفاده آن را با درآمدهای آینده ام جمع کرده تا به قیمت گوسپندی ماده برسد، از شیرش استفاده می کنم و مازادش سرمایه ای جدید می شود نهایتاً با حسابی دقیق به این نقطه رسید که پس از چند سال دیگر سرمایه داری خواهم شد که گاو و گوسپند زیادی خواهم داشت، سپس دختر حجاج یوسف را خواستگاری می کنم پس از ازدواج با او شخصیت معتبری خواهم شد، اگر روزی دختر حجاج سر از اطاعتم برتابد با پای خود چنان لگدی به او می زنم که دنده هایش بشکند، همین که خواست ادای لگد زدن را درآورد پایش به ظرف شیر خورد و همه شیرها روی زمین ریخت و اصل سرمایه از دست رفت!!

حجاج پیش آمد به دو نفر از همراهانش فرمان داد شیر فروش را بخوابانند و صد تازیانه محکم بر پیکرش بزنند، شیر فروش که با از دست دادن اصل سرمایه اش افسرده و غصه دار بود به حجاج گفت چرا بدون تقصیر مرا به تازیانه می بندید؟ حجاج گفت: مگر نه این بود که اگر دختر مرا می گرفتی چنان لگدی به او می زدی که دنده هایش بشکند اینک به کیفر آن لگد باید صد تازیانه نوش جان کنی!!

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه انده‌گین می شوند.

شرح و توضیح

یهودی بودن و نصرانی بودن و پاداش مکتب‌های دیگر شرط ورود به بهشت نیست، ادعای یهودی و نصاری در این که یهودیت و نصرانیت سبب ورود به بهشت است ادعائی سخیف و باطل و پوچ است و هیچ دلیل و برهانی بر صدق این ادعا وجود ندارد، حضرت حق از باب لطف و رحمتش و احسان و فضلش به همه بندگان اعلام کرده شرط ورود به بهشت تسلیم دل و باطن و همه وجود به حضرت حق جهت اطاعت از او و تبعیت از اوامر و نواهی او و نیز انجام هر کار خیر و عمل نیکی است که خالصانه و بودن ریا انجام گیرد.

آیه شریفه زمینه راه یافتن یهود و نصاری را به شرط تسلیم در برابر حق و نیکوکاری که در حقیقت قبول اسلام و عمل بر اساس قوانین محکم آن است ممکن دانسته و به آنان با همه دشمنی و کینه‌ای که نسبت به مؤمنان دارند اعلام می نماید که درهای رحمت حق و ابواب فیوضات الهی به روی شما باز است، این شما هستید که باید این فرصت عظیم را غنیمت دانسته و دست از لجاجت و خودخواهی و تعصب بیجا و غرور منیت و انحصار حقایق به خود بردارید و به آئین حق بگروید و از فیض بی نهایت خدا بهره مند شوید و خود را از رحمت

حضرت ارحم الرحیم محروم نکنید و آخرت ابد و بهشت جاوید را با چند روزه دنیای فانی و زود گذر عوض ننمائید.

انسان های تسلیم خدا که کردار و عملشان نیکو و خالصانه و برای حضرت حق است در قیامت از فرع اکبر و هول و هراس و ترس و وحشت در امنیت همه جانبه هستند و غصه و اندوه و واهمه و بیم برای آنان نخواهد بود.

آنان به مقتضای ربوبیت حضرت حق دارای پاداش و مزد شایسته اند، و محصول تسلیم بودنشان و نیکی و نیکوکاری آنان بهشت جاوید و جنت ابدی است و در آنجا از هر نعمتی که بخواهند بهره مند می شوند و از عنایات و الطاف پروردگارشان نصیب می برند.

بدون تردید وقتی وجه باطن، و روی دل، و صورت نفس، و چهره درون تسلیم خدا شود، و حالت انقیاد و خضوع و خشوع و خاکساری در برابر حضرت حق پیدا کند، و هر بیگانه ای و بت و بت تراشی را از کعبه درون بیرون بریزد و حالت و نیت ابراهیمی پیدا کند، از دسترس هواها و هوس ها و تمایلات غیر منطقی و شهوات غیر معقول آزاد می گردد و به هر چه روی می آورد برای رضای خدا روی می آورد و به هر عملی وارد می گردد برای خدا و خوشنودی حضرت او وارد می شود و خلاصه در همه امور از حضرت حق اثر می پذیرد، و از تأثیرات هوا و نفسانیات شیطانی در امان می ماند، و شایسته پاداش عظیم و آزادی از غصه و اندوه و ترس و بیم می گردد.

آری تسلیم نیکوکار، و عامل خالص، و محب بی شائبه، و موحد مؤمن هنگامی که قدم به عرصه قیامت می گذارد و همه درهای بهشت را به روی خود باز می بیند از جنس حزن و اندوه و جنس ترس و خوف برای ابد رها می گردد

لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

از امیر مؤمنان (ع) روایت شده:

«ان للجنة ثمانيه ابواب: باب يدخل منه النبيون و الصديقون و باب يدخل منه الشهداء و الصالحون و خمسة ابواب يدخل منها شيعتنا و محبوبنا.

فلا ازال واقفا على الصراط ادعو و اقول: رب سلم شيعتي و محبي و انصاري و من تولاني في دار الدنيا فاذا النداء من بطن العرش قد اجيب دعوتك و شفعت في شيعتك.

و يشفع كل رجل من شيعتي و من تولاني و نصرني و حارب من حاربي بفعل او قول في سبعين الفا من جيرانه و اقربائه.

و باب يدخل منه سائر المسلمين ممن يشهد ان لا اله الا الله و لم يكن في قلبه مثقال ذره من بغضنا اهل البيت:» (۱)

برای بهشت هشت در است، از یک در پیامبران و صدیقان وارد می شوند، از یک در شاهدان و شایستگان داخل می گردند، و از پنج در شیعیان و عاشقان ما به بهشت می روند.

من پیوسته بر صراط قرار دارم خدا را می خوانم و می گویم: پروردگارا شیعیان و عاشقانم را امنیت بده و یاران و کسانی که مرا در دنیا یاری کردند و دوست داشتند سالم بدار، ناگهان از باطن عرش ندا می آید دعوت مستجاب شد، و شفاعت درباره شیعیان پذیرفته گشت.

هر مردی از شیعه و دوستانم و آن که مرا یاری داده، و با کسی که با من جنگیده با عمل و زبانش جنگیده هفتاد هزار نفر از همسایگان و اقوامش را شفاعت می کند.

و دری از بهشت را دیگر مسلمانان که اهل توحید بودند و در دلشان به وزن ارزنی کینه ما اهل بیت نبوده وارد می شوند. اهل سنت به اسنادشان از همام بن ابی

ص: ۹۲

علی روایت می کنند که می گوید به کعب درباره شیعیان علی بن ابی طالب چه می گوئی؟

کعب گفت: وصف آنان را در قرآن مجید یافتیم اینان حزب الله انصار دین خدا، و پیرو و شیعه ولی او هستند، بندگان ویژه خدایند و منتخبان از خلق حضرت حق.

آنان را برای دینش برگزیده، و برای بهشت آفریده، مسکنشان فردوس اعلاست در خیمه هائی از درّ و غرفه هائی از لؤلؤ.

مقربان نیکوکاری هستند که از ریح مختوم می نوشند و آن چشمه ای است که به آن می گویند تسنیم، غیر شیعه علی از آن نمی آشامد، تسنیم چشمه ای است که خدا به فاطمه دختر محمد (علیها السلام) همسر علی بن ابی طالب بخشیده، از زیر ستون عرش در می آید، بر کافور بهشتی قرار دارد، طعمش طعم زنجبیل بهشتی و بویش بوی مشک است سپس از بالا- به پائین می ریزد، و شیعیان و محبان از آن می آشامند.

برای قبه ای که جهت این چشمه قرار دارد چهار ستون است یکی از لؤلؤ سپید که زیر آن چشمه ای در مسیرهای اهل بهشت جاری است که به آن سلسبیل می گویند، و قبه ای از درّ زرد که زیر آن چشمه ای می جوشد که به آن طهور می گویند و این همان است که خدای عزوجل در کتابش فرموده:

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا: (۱)

و ستونی از زمرد سبز است که دو چشمه شراب و عسل از آن جاری است که هر چشمه ای تا پائین ترین مقام بهشت می رود مگر خود تسنیم که تسنیم از

ص: ۹۳

مکانی با رفعت برای اهل علیین می ریزد و بهشتیان ویژه از آن می نوشند، و آن بهشتیان ویژه پیروان علی و دوستان او هستند، این است قول خدای عزوجل:

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكٌَ وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ، وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: (۱)

آنان را از باده‌ی ناب و طهوری که سربسته و مهر و موم شده است می نوشاندند، مهر و مومش مشک است و رقابت کنندگان و مسابقه‌گران باید به سوی این نعمت‌ها بر یکدیگر پیشی گیرند و این باده ناب مهر و موم شده آمیخته‌ای از تسنیم است، آن چشمه فوق‌العاده‌ای که همواره مقربان از آن می نوشند.

سپس کعب گفت: خدا مردم را دوست ندارد مگر کسانی که از آنان پیمان محبت به علی و شیعه بودن نسبت به او را گرفته است. (۲)

مگر می‌شود آنان که تسلیم خدا و اوامر و نواهی او هستند و از هیچ کار نیکی و عمل خیری روی گردان نمی‌باشند با دیدن این نعمت‌های بهشتی و چشمه‌های خوش‌گوار باز هم ترس و اندوهی برای آنان باشد؟ هرگز، چنان که قرآن می‌فرماید: لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

جمله‌ی اسمیه « وَ هُوَ مُحْسِنٌ » دوام و ثبوت در نیکوکاری و عمل خیر را می‌رساند که اثر تسلیم وجود به حق و تغییر حالات نفس به حالات ملکوتی و الهی است.

حالت تسلیم به حق که عبارت از خضوع در برابر او و فرمان‌های حضرت اوست، حالتی که خالص از هر شائبه‌ای باشد، و کمترین اثر شرکی در آن دیده نشود، و در حقیقت حالتی که همه وجود انسان را در گردونه طاعت قرار دهد، و

ص: ۹۴

۱-۱ - مطففین ۲۵-۲۸.

۲-۲ - علم‌الیقین، ج ۲، ص ۱۰۲۶- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۴۰.

از هر معصیتی دور نماید و این حالت که یک حالت باطنی است باید در ظاهر وجود انسان با نیکویی و نیکوکاری و عبادت خالص خود را نشان دهد، از بهترین و برترین حالات انسان است، که موجب سعادت دارین و تحقق خوشبختی در دنیا و آخرت است.

در رابطه با عبادت خالصانه که میوه تسلیم به خداست، و عبادتی بی شائبه و پاک از هر گونه شرک و ریاست، در آیه شریفه هشتاد و سوم سوره مبارکه بقره مشروحاً مطالبی آورده شده، که در این بخش نیاز به بحث مفصل در این زمینه دیده نمی شود.

امیرمؤمنان (ع) درباره ی تسلیم و این که با مسئله یقین و تصدیق و اقرار و عمل دارای وحدت است، و انسان تسلیم حق عملاً بر همه اوامر و نواهی حق گردن می نهد، و از طاعت خدا و اجتناب از معاصی غافل نمی ماند می فرماید:

«لا نسبن الاسلام نسبه لم ينسبها احد قبلي: الاسلام هو التسليم، و التسليم هو اليقين، و اليقين هو التصديق، و التصديق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل:» (۱)

اسلام را به گونه ای معنا کنم و توضیح دهم که احدی پیش از من به این صورت معنا نکرده باشد:

اسلام جز تسلیم بودن در برابر خدا نیست، و تسلیم همان یقین و باور قطعی نسبت به حقایق است، و تصدیق قبول کردن و پذیرفتن است، و پذیرفتن همان اقرار به واقعیات از عمق قلب و جان است و اقرار عبارت از ادا نمودن و اداء همان عمل کردن بر طبق خواسته های پروردگار و اطاعت عملی از دستورات و دوری ورزیدن از معاصی و گناهان است.

ص: ۹۵

اشاره

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

قوم یهود گفتند نصاری بر آئین و روش درستی نیستند، و نصاری گفتند یهود بر آئین و روش صحیحی نمی باشند در حالی که همه آنان کتاب آسمانی [تورات و انجیل را می خوانند، دو کتابی که حق بودن هر دو آئین را پیش از بعثت پیامبر مسلم می داند]

کسانی که نادانند و از آگاهی به حقایق عاری هستند سخنی مانند سخن آنان درباره ی آئین اسلام گفتند، پس خدا روز قیامت در میان آنان درباره ی آنچه با هم اختلاف می کردند داوری می کند.

شرح و توضیح:

آیه شریفه متضمن چند مسئله است: ۱- اختلاف یهود و نصاری با یکدیگر و متهم نمودن یکدیگر به پوچ گرائی ۲- زشتی اختلاف با توجه به آگاهی هر دو قوم از حق ۳- اتهام بی مورد نادانان شرک به مکتب حق. ۴- داوری خدا در قیامت میان اهل اختلاف.

اختلاف یهود و نصاری با یکدیگر

یهود و نصاری پس از حضرت مسیح بر اساس هواها نفسانی و سرکشی غرائز حیوانی و میل شدید به مادی گری هر یک دیگری را به پوچی و این که دین و آئینشان پایه و اصلی ندارد متهم می کردند.

هر یک از آنان می خواست طرف مقابل را از میدان فعالیت به عقب براند، تا متاع اندک دنیا و کالای قلیل زندگی ظاهر که به وسیله عوام از مردم به دستشان

می رسید و در سایه آن به عیش و نوش می پرداختند به خودش برسد، و در انحصار او باشد، بهمین خاطر با یکدیگر اختلاف و خصومت و کینه و دشمنی داشتند و هر یک مزاحم یکدیگر بودند، در حالی که حق بودن دین موسی تا زمان بعثت مسیح با توجه به آیات هدایت گرتورات برای مسیحیان روشن بود، و حق بودن آئین مسیح که تصدیق کننده دین موسی بود و انجیل بر آن گواهی می داد برای یهود روشن بود، و هر دو گروه پیوسته آیات کتابشان را می خواندند و می دانستند و می فهمیدند که دینی که آیات تورات و انجیل آن را تأیید می کند یک دین است و آن همان صراط مستقیم خداست و آگاهی داشتند که انجیل مکمل تورات است، و برای هر دو طایفه معلوم بود که تورات و انجیل به حقانیت آئین اسلام و پیامبری محمد گواهی می دهد و هر دو گروه می دانستند که اسلام مکمل اسلام موسی و مسیح است و می بایست بفرمان تورات و انجیل به اسلام روی آورند، ولی تعصبات بیجای آنان و غرور و کبرشان، و هوا و هوسشان و دنیا خواهی و روح مادی گری شان آنان را روی در روی هم قرار داد، و هر یک دیگری را متهم می کرد که به آئین پوچ و بی اصلی گرایش دارد، و از طرفی هم با پیامبر و آئین بر حق او هر یک به صورتی دشمنی می کردند و در برابر پیشرفت آن می ایستادند تا جائی که برگشت مؤمنان را به کفر آرزو می کشیدند!

زشتی اختلاف و آثار شوم آن

اختلاف و رو در روی هم بودن که ناشی از هوا و هوس و طغیان غرائز حیوانی است سبب ستم یهود بر نصاری و ظلم نصاری بر یهود و خیانت هر دو به اسلام و مؤمنان و نهایتاً محرومیت هر دو طایفه از رحمت خدا در دنیا و آخرت و موجب مزاحمت شدید برای مسلمانان بود.

امروز هم یهود و نصاری در امر دین با یکدیگر اختلاف دارند، و در عین اختلاف هر دو گروه در برابر اسلام و مسلمانان صف آرائی نظامی نموده و دست به شییخون بسیار مخرب فرهنگی زده، و در امور مسلمانان چه در مسائل معنوی و چه در مسائل سیاسی و اقتصادی اخلال می کنند.

امروز هم هر دو طایفه بر باطل خود پافشاری دارند و از روی آوردن به حق امتناع می ورزند و خود را از فیوضات و الطاف و رحمت خدا در دنیا و آخرت محروم نموده و به شدت مزاحم ملت اسلام و در فکر خاموش کردن چراغ شریعت محمدی هستند.

متأسفانه مسئله بنیان کن اختلاف که رسول بزرگوار اسلام از پدید آمدنش در امت خود بسیار واهمه داشت گریبان این امت را نیز گرفته و آنان را به فرقه های مختلف تقسیم کرده و همه را روی در روی یکدیگر قرار داده و هر یک روش دیگری را به باطل بودن متهم می کند و از این راه ضربه جبران ناپذیری به پیکر امت زده و راه را برای ورود دشمنان به همه شئون ملت اسلام باز کرده و میدان تاخت و تاز را به تمام امور ملت اسلام در اختیار دشمن گذارده، و اگر مسلمانان از اختلاف دست برندارند و روی به وحدت و اتحاد نیاورند دشمن نابکار آنان را بیش از پیش به ضعف و زبونی می کشد و او را وادار به تحمل خسارات و زیان های شدید می کند، و سعادت دنیا و آخرتشان را در معرض برباد رفتن قرار می دهد.

شگفت آور است که با بودن قرآن این معجزه جاوید پیامبر و کتاب مصون مانده از تحریف، و با بودن فرهنگ اصیل اهل بیت که جز تفسیری واقع گرایانه به قرآن نیست، و هر دو مایه اتحاد و سبب وحدت ملت اسلام و امت پیامبر است و اکثر مسلمانان تا اندازه ای آن را تلاوت نموده به مفاهیم پاره ای از آیاتش

آشنا هستند، و می دانند که خدای مهربان از همه آنان خواسته و اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا: (۱)

بر خلاف قرآن به فرقه های مختلف تقسیم شده و همه روی در روی هم قرار گرفته و یکدیگر را نفی می کنند و شگفت آورتر این که همه فرقه ها با اختلافی که با یکدیگر دارند بالاتفاق با شیعه که جز به قرآن و مکتب اهل بیت که مفسر قرآن اند و پیامبر در حدیث ثقلین تمسک به هر دو را اکیداً وصیت نموده و اعلام داشته:

«ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا من بعدی ابدًا»

اگر به هر دو تمسک جوئید و زندگی و حیات خود را در همه امور هماهنگ با قرآن و اهل بیت قرار دهید هرگز روی ضلالت و گمراهی را نخواهید دید، در خصومت آشکار و کینه شدید هستند و تشیع را که از زمان پیامبر بر اساس احادیث متقن بر اساس قرآن و پیروی از امیرمؤمنان و پس از او از امامان معصوم از فرزندانش پایه گذاری شده باطل دانسته و بنیانگذارش را شخصی خیالی به نام عبدالله بن سبأ می شمارند، شخصی که وجود خارجی نداشته و دست پخت دشمنان شیعه است و خیالی بودنش ابتدا به وسیله طه حسین نویسنده مشهور مصری اعلام شد سپس توسط دانشمندی فرزانه و محقق بسیار توانا بنام علامه سید مرتضی عسگری در کتابی مفضل به نام عبدالله بن سبأ همراه با دلایلی متقن با ثبات رسید.

شیعه با روی آوردن به قرآن و اهل بیت به وصیت پیامبر که در اکثر کتاب های شیعه و سنی روایت شده و جزء روایات متواتر و صدورش از رسول خدا قطعی

ص: ۹۹

و یقینی است، عمل کرده و می کند و به راهش که همان راه خدا و انبیاء الهی است و به تعبیر قرآن صراط مستقیم است ادامه می دهد و تحت هیچ شرایط و جوی از آن دست بر نمی دارد، گرچه همه فرقه های به ظاهر اسلامی و بلکه همه مردم جهان آن را نپسندند.

برای شیعه با توجه به کتاب های متقن کلامی اش که حاوی مستدل ترین بحث های علمی و برهانی بر اثبات امامت امامان معصوم و خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب از رسول خداست، و آن کتاب ها پیروی از امیرمؤمنان و یازده امام بعد از او را به عنوان وجوب شرعی روشن نموده، حق روشن و آشکار است، و برای او راهی به سوی شک و تردید در این حقیقت وجود ندارد، و از دشمنی ها و آزارهای دیگران نسبت بخودش به خاطر پای بندی اش به این مسلک قرآنی واهمه و ترس ندارد، و این راه را پس از درگذشت پیامبر تا امروز از لابلای خون و زندان و تبعید و انواع محرومیت ها طی کرده و تا عصر ظهور عدالت همه جانبه به دست مهدی آل محمد طی خواهد نمود.

مسئله ای که همه بر آن اتفاق دارند این است که: «در زمان رسول خدا عموم مسلمانان به مدلول قرآن کریم و سنت رسول خدا، رسول و اقربای رسول را دوست داشتند و هم اکنون شیعه بر این عهد استوار است.

ولی گروهی از مسلمانان که پس از رسول خدا قدرت را به دست گرفتند به «بهانه و عندنا کتاب الله حسینا» (۱)

از عترت رسول خدا جدا شدند و این جدائی به آنجا کشید که بسیاری از عترت پیامبر به دست امت شهید شدند و در میان شهدا ذراری فاطمه زهرا و

ص: ۱۰۰

۱- ۱) - گفتار عمر بن خطاب به نقل صحیح بخاری ج ۱، باب کتابهالعلم طبع بمبئی سال ۱۲۷۰، ص ۱۵.

اولاد علی مرتضی و ائمه معصومین را می توان دید که بی شک اهل بیت پیامبر بودند، اهل بیتی که خدا در حقشان فرمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: (۱)

شیعه از همان صدر اول اسلام در زمره یاران اهل بیت قرار گرفت و بر سر این حقیقت و وفاداری نسبت به آن چون ابوذر تبعید شد، و مانند حجر بن عدی و عمر و بن حنظل به شهادت رسید و مثل میثم تمار بر سر دار ابن زیاد دست و پا و زبانش قطع شد!! (۲)

واژه شیعه در قرآن مجید.

کلمه شیعه در کلام الله مجید سه نوبت ذکر شده:

اول به معنای فرقه و گروه مانند

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا: (۳)

دوم به معنای پیرو و دوست پیامبر، چنان که در داستان موسی آمده:

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتْتَلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ: (۴)

سوم به معنای پیرو و نگهدار مکتب و اعتقاد حق، آنجا که خدای تعالی حضرت ابراهیم را به راه و روش و اعتقادی توحید نوح معرفی می کند می فرماید:

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: (۵)

ص: ۱۰۱

۱-۱ - احزاب ۳۳

۲-۲ - کتب مغازی، الغارات ثقفی، وقعه صفین، و کتاب سلیم بن قیس هلالی رجوع شود.

۳-۳ - مریم ۶۹.

۴-۴ - قصص ۱۵.

۵-۵ - صافات ۸۳ و ۸۴.

در این آیه کریمه حضرت ابراهیم با همه شموخ مقام و عظمت نبوت شیعه حضرت نوح به حساب آمده است.

شگفت از دوستان ناآگاه و دشمنان دانا، و مزدوران استعمار است که پیدایش این لغت و ظهور این واژه و معتقدان به آن را به زمان صفویه نسبت می دهند!!

در کشف زمخشری آمده:

من شیعه... یعنی از کسانی که در اصول دین با حضرت نوح همراه است گر چه شریعت نوح و ابراهیم با هم تفاوت دارد.

ابو محمدحسن بن موسی نوبختی که در قرن چهارم می زیسته در کتاب الفرق و المقالات چنین می گوید:

ارکان فرق اسلامی چهار فرقه می باشند: شیعه، معتزله، مرجئه، خوارج.

اما شیعه فرقه علی بن ابیطالب می باشند که در زمان حیات پیامبر و پس از مرگ او به شیعه علی موسوم بودند، و فقط او را امام می دانستند که از آن جمله مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر جندب بن خباده غفاری، عمار بن یاسر و هر کس که علی را دوست می داشت، و اینان اولین کسانی هستند که در امت پیامبر به تشیع توصیف شدند زیرا نام تشیع از دیر زمان به پیروان ابراهیم و موسی و عیسی و دیگر پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین اختصاص داشت.

المنجد کتاب بسیار معروف لغت می گوید، شیعه الرجل: یعنی پیروان و یاران مرد، شیعه یعنی گروه، به یک نفر و دو نفر شیعه گفته می شود و جمع آن شیع و اشیاع است و این نام غلبه دارد بر کسانی که علی و اهل بیتش را دوست دارند تا جایی که برای آنان نام ویژه شده. (۱)

دائرة المعارف الاسلامیه می گوید:

ص: ۱۰۲

تاریخ پیدایش شیعه تمامی برمی گردد به این که علی بن ابی طالب خلیفه شرعی، پس از درگذشت پیامبر است. (۱)

شیعه در حدیث و سنت پیامبر

سیوطی در تفسیر الدر المنثور ضمن تفسیر آیه کریمه:

أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

آورده: ابن عساکر از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت: نزد رسول خدا بودیم که علی روی آورد، پیامبر فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست، روز قیامت این و شیعیانش رستگارانند. (۲)

فضل بن شاذان نیشابوری در کتاب پر قیمت الايضاح خطاب به اهل سنت می گوید: شمائید که روایت می کنید رسول خدا به علی (ع) فرمود: ای علی تو و شیعیانت در بهشت هستید. (۳)

و شما روایت می کنید از ام سلمه همسر رسول خدا که گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

شیعیان علی رستگارانند، وای بر کسی که بر خدا کافر شود، آیا خرد را به کار نمی بندید، آیا میدانید چه حکم می کنید؟ آیا شیعیان علی به جز کسی که علی را دوست می دارند و دشمنانش را دشمن و از فرمانش اطاعت می کنند و به حکمش راضی هستند و اولاد صالحش را دوست دارند کسی دیگر است. (۴)

ص: ۱۰۳

۱-۱ - دائرة المعارف، ج ۱۴، ص ۵۷.

۲-۲ - الدر المنثور.

۳-۳ - الايضاح، ص ۴۷۶.

۴-۴ - همان مدرک، ص ۴۷۶.

اگر غیر شیعه کتبی هم چون ینابیع الموده، نهج الحق علامه حلی، احقاق الحق قاضی نور الله، ملحقات احقاق آیت الله مرعشی در بیست و پنج جلد ضخیم، الغدیر علامه امینی، اثبات الهداه از شیخ محمدحسن حرّ حبل عاملی، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام آیت الله صدر، المراجعات و النص و الاجتهاد سید شرف الدین، و اصل الشیعه کاشف الغطاء و عبدالله بن سبا در دو جلد و احادیث عایشه و خمسون و مائه صحابی مختلق از علامه عسگری به دقت می خواند و کتب روایی و فقهی شیعه هم چون دوره کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه، وسائل، وافی، شافی و آثار درخشان این طایفه را با به کار گرفتن عقل مطالعه می کرد (۱) باب افترا و تهمت به روی شیعه بسته می شد، و فضای آلوده و تاریک اختلاف که غیر شیعه بر امت اسلام تحمیل کرده از میان می رفت و هوای سالم وحدت و اتحاد بر امت سایه می افکند و قدرت شکفت آوری از مسلمانان به وجود می آمد که همه دشمنان شرقی و غربی را از هوس تسلط بر آنان باز می داشت، و تمام مشکلات حل می شد و گره از کارهای امت گشوده می گشت، و درهای رحمت و فیوضات حق به روی آنان باز می شد.

اگر حضرت حق توفیق رفیق را هم کند و به اتمام این شرح و توضیح یاری ام نماید در اولین آیه ای که لفظ شیعه بکار گرفته شده مطالب مفصل و در خور توجه و مستدلی در رابطه با شیعه و تشیع و پیروان مکتب اهل بیت متذکر خواهیم شد.

روایات و مسئله شوم اختلاف

از رسول خدا روایت شده:

ص: ۱۰۴

«ما اختلفت امه بعد نبیها الا ظهر اهل باطلها علی اهل حقها:» (۱)

امتی پس از پیامبرش دچار اختلاف نشد مگر اینکه فرقه باطلش بر گروه اهل حقش چیره گشت.
و آن حضرت فرمود:

«لا تختلفوا فتختلف قلوبکم:» (۲)

با یکدیگر اختلاف نداشته باشید، که نتیجه اختلاف پراکندگی قلوبتان از یکدیگر است.
علی (ع) فرمود:

«سبب الفرقة الاختلاف:» (۳)

مایه پراکندگی مردم از یکدیگر اختلاف است.
و نیز آن حضرت فرمود:

«لو سکت الجاهل ما اختلف الناس:» (۴)

اگر نادان سکوت کند و غیر متخصص در امر تخصصی دخالت ننماید مردم با هم اختلاف پیدا نمی کنند.
نهج البلاغه می گوید:

«و انما انتم اخوان علی دین الله، ما فرق بینکم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر، فلا توازرون و لا تناصحون و لا تبادلون و لا
توادون:» (۵)

ص: ۱۰۵

۱-۱ - کنز العمال، خ ۹۲۹.

۲-۲ - کنز العمال، خ ۸۹۵.

۳-۳ - غرر الحکم.

۴-۴ - بحار، ج ۷۸، ص ۸۱.

۵-۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۲.

جز این نیست که شما بر اساس دین خدا با هم برادر هستید، چیزی جز آلودگی درون ها، و بدی نیت ها شما را از یکدیگر جدا نساخته به این خاطر یکدیگر را یاری نمی دهید، و نسبت به هم خیرخواهی نمی کنید، و به هم بخشش و بذل ندارید، و با یکدیگر دوستی نمی ورزید.

امیر مؤمنان (ع) می فرماید:

«ان الشیطان یسنی لکن طرقة، و یرید ان یحل دینکم عقده عقده، و یعطیکم بالجماعه الفرقة، و الفرقة الفتنه فاصدقوا عن نزعاته و نفثاته:» (۱)

بی تردید شیطان راه های ضلالت و گمراه کننده اش را به روی شما می گشاید، و خواسته اش باز کردن و سست نمودن دژهای استوار دین شماست، او شما را می خواهد از وحدت و اتحاد محروم و به اختلاف و جدائی دچار سازد، اختلاف و جدائی فتنه است، از تحریکات و افسون گری هایش که میوه تلخ آن تفرقه است کناره گیری نموده خود را حفظ نمائید.

عبدالؤمن انصاری می گوید: به حضرت صادق (ع) گفتم:

«ان قوماً رووا ان رسول الله قال: ان اختلاف امتی رحمه فقال صدقوا قلت: ان کان اختلافهم رحمه فاجتماعهم عذاب؟ قال: لیس حیث ذهب و ذهبوا انما اراد قول الله عزوجل: «فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة» فامروا ان ینفروا الی رسول الله و یختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً فی دین الله انما الدین واحد:» (۲)

ص: ۱۰۶

۱-۱ - نهج البلاغه خطبه

۲-۲ - معانی الاخبار، ۱۵۴.

گروهی روایت می کنند که رسول خدا فرمود: اختلاف امتم رحمت است حضرت فرمود راست گفتند، گفتم (اگر اختلافشان رحمت است پس وحدت و اتحادشان عذاب است!!)

حضرت صادق فرمود اینگونه که تو می پنداری و آنان تصور می کنند نیست، حضرت مرادشان از اختلاف قول حضرت حق در این آیه است که می فرماید:

چرا و به چه سبب از هر جمعی گروهی کوچ نمی کنند تا دین شناس شوند و هنگامی که پس از دین شناسی بازگشتند به قومشان هشدار دهند؟

به مردم فرمان داده شده به سوی رسول خدا رفت و آمد کنند تا معالم دین را بیاموزند سپس به قومشان بازگشته دین را به آنان تعلیم دهند منظور از کلمه اختلاف در قول رسول حق رفتن از شهرها به سوی شهر دیگر برای یاد گرفتن و فهمیدن دین است نه اختلاف در دین خدا، جز این نیست که دین یکی است و اختلاف در آن حرام و ممنوع است.

اتهام بی مورد نادانان مشرک به مکتب حق

به همان صورت که یهود دین نصاری را بر حق نمی دانستند و نصاری نیز دین یهود را مردود می شمردند، مشرکین نادان و بت پرستان جاهل بر ضد آئین استوار و مکتب الهی اسلام که سراسر مسائش منطقی و عقلی و محصول وحی حضرت حق بر قلب ملکوتی پیامبر عظیم الشان اسلام بود اتهام می بستند که این دین و این مکتب واهی و باطل و بر حقیقتی استوار نیست!!

این اتهام به قول قرآن مجید نتیجه جهل و نادانی و سفاهت و بی خردی آنان بود.

این بی خردان بی خبر اگر حاضر می شدند نسبت به هر حکمی از احکام الهی، یا قانونی از قوانین حق، یا امری از امور علمی قرآن یا مسئله ای از مسائل عالی اسلام که جز خوشبختی و سعادت انسان هدفی نداشت عقل خود را به کار می گرفتند و اندک دقتی به خرج می دادند، و تا جایی که میسر بود جوانب هر برنامه ای را می سنجیدند، به گناه عظیم افترا و اتهام دچار نمی شدند، و با ورود به

حوزه ستیز با دین خود را بدبخت دنیا و آخرت نمی نمودند، بلکه از برکت خردورزی و حرکت عقلی، و دقت نظر، و تحقیق در حقایق تسلیم اسلام می شدند، و از این چراغ پرفروغ برای سلوک در راه حق و جاده انسانیت بهره می گرفتند، و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نموده به قلّه سعادت و خوشبختی و رشد کمال و نهایت کار به رضایت الله و جنت الله می رسیدند.

ولی این نابکاران نادان که خانه توحید را با نصب سیصد و شصت بت تبدیل به بتکده کرده بودند، و خود را متولیان آن به وکالت از سیصد و شصت قبیله می دانستند، و هر سال آن قبایل به ویژه در ایام مخصوص انواع نذورات را به پای بت ها می ریختند و می رفتند و مدعیان تولیت بتخانه مفت و مجانی از آن همه نذورات که در آن زمان ثروت کمی نبود نصیب می بردند، به خاطر اندکی مال و ثمن نجس بر ضد دین بخصوص در میان عوام قبایل سخن پراکنی کرده و بدون این که اجازه تفکر به مستمعان بدهند آئین اسلام را مورد حمله زبانشان و سخنان واهی و باطلشان قرار می دادند، و مانع از پذیرش اسلام به وسیله زائران و حاضران می شدند!!

آنان می دانستند که اگر اسلام به توده مردم مخصوصاً قبایل بت پرست برسد، و جامعه فرصت اندیشه در حقایق آن داشته باشد دسته دسته و گروه گروه به مکتب الهی ایمان می آورند و از بت پرستی دست برمی دارند و به جای هزینه کردن نذورات برای بت های بی جان و جاندار، مال خود را برای رفع مشکلات هم نوعان خرج کرده، و به مصرف امور خیر می رسانند و آن بی خردان و نادانان و جاهلان و سبک و مغزان از مفت خوری و پر کردن جیب خود به ناحق بی بهره می شوند، به این خاطر برای حفظ بت و بت پرستی متوسل به تهمت و افترا به

دین حق می شدند، و فرصت تفکر و اندیشه به قبایل و مسافران و حاضران نمی دادند.

داوری خدا در قیامت میان اهل اختلاف

روز قیامت که وقوعش حتمی و برپا شدنش یقینی است، روز عدل و داد و انصاف و حساب است.

دادگاه های قیامت بر اساس قسط و عدالت برپا می شود، و معیار سنجش و میزان ارزیابی اعمال در آن روز جز حق چیزی نیست.

داور آن روز و حسابرس در آن دادگاه ها فقط خداست، که بر پایه عدالت داوری می کند، و هر کس را پس از پایان داوری به هر پاداش یا کیفری که سزاوار آن است می رساند.

آن روز یهود و نصاری و مشرکان نادان نسبت به اتهاماتی که به حق زدند، و مانع پیشرفت حقیقت و گسترش آن میان مردم شدند به وسیله خدای حکیم و پروردگار عادل با رعایت عدالت محاکمه می شوند، و بی تردید محکوم می گردند و به کیفر اختلافشان با یکدیگر و اتهامشان به آئین حق روانه دوزخ شده و در آنجا همیشگی و ابدی خواهند بود.

ص: ۱۰۹

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

چه کسانی ستمکارتر از کسانی هستند که از متذکر شدن نام خدا در مساجد خدا مانع شدند، و در خرابی آن مساجد کوشش نمودند، آنان را شایسته نیست که در آن «مراکز عبادت» در آیند جز در حال ترس «از عدالت و انتقام حق» برای آنان در دنیا خواری و زبونی است و در آخرت عذابی بزرگ است.

و مالکیت مشرق و مغرب فقط ویژه خداست، پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست یقیناً خدا بسیار عطا کننده و داناست.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه سه نکته بسیار مهم استفاده می شود:

۱- ارزش و جایگاه مساجد. ۲- ستمکارترین مردم ستمکاران به حق خدا و حق بندگان اویند. ۳- همه جا بدون جهت خاص، وجه خداست.

ارزش و جایگاه مساجد

از اضافه شدن کلمه ی مساجد به الله استفاده می شود که مساجد از حرمت و قداست ویژه ای برخوردار است، که دیگر اماکن در همه روی زمین از چنین قداست و حرمتی برخوردار نیست.

مساجد در طول تاریخ به این خاطر بنا شده که توده مردم در آن به فراگیری حقایق و مسایل دین مشغول شوند، و سپس بر اساس معرفت و بینائی به عبادت بپردازند.

مساجد در حقیقت مراکز شرک زدائی، تحقق توحید در قلوب، تعلیم حقایق، تربیت مردم، آراسته شدن انسان ها به کمالات و ارزش ها، و سکوی پرواز روح به مقام ملکوت و نقطه قرب، و محل به دست آوردن خیر دنیا و آخرت، و رسیدن به سعادت و خوشبختی همه جانبه است.

مساجد محل اجتماع مؤمنان، و جایگاه عابدان و پاکان، و کلاس بحث و مباحثه در مسائل الهی و انسانی، و فضای زیارت اهل ایمان با یکدیگر، و جای خیر شدن از مشکلات مردم، و گره گشائی از کار آنان است.

مساجد با نیت پاک، و پول پاک و کوشش پاک بنا شده، سپس وقف حضرت حق گشته تا خداخواهان و خداجویان در آن حضور پیدا کنند و از مسیر آن خود را به رضایت و جنت حق برسانند.

عارف معارف الهیه مرحوم ملکی تبریزی می گوید:

و لازم است هنگامی که آهنگ مسجد می نمائی و قصد احرام حضور خانه خدا می کنی، به اندازه توانائی ات در شناخت آداب حضور کوشا باشی، زیرا هر چه معرفت بیشتر باشد عمل با ارزش تر است، و مراعات ادب سبب تقرب عبد به خدا می شود، و کسی که آداب حضور را رعایت کند، این عمل سبب قرب رو به خدا می شود و قرب سبب قبولی اعمال می گردد، بلکه نفس قبولی و منظور و هدف قبولی اعمال نهایت آرزوهای هر آرزومندی است.

و بجاست که برای شناخت آداب حضور حضرت ذوالجلال آداب حضور سلاطین و حکام را میزان قرار دهی، و به این معنا توجه کنی چنان که عظمت

این سلاطین با عظمت ذات اقدس حق قابل مقایسه نیست، هم چنین نسبت رعایت ادب حضور در محضر پروردگار هم با رعایت ادب حضور سلاطین و حکام قابل مقایسه نیست، و با توجه به این امر است که می یابی نه تو و نه احدی قدرت مراعات حق ادب حضور پروردگار را ندارد.

پس از این که این حقیقت را دانستی، پس نیک بنگر که در حضور پروردگار رفتارت چگونه است؟ و تقصیر و قصور خود را همیشه در نظر داشته باش که همین امر تو را به باب کرم حضرت حق رهنمون شود، آری با کمال تضرع و زاری توفیق دعایت آداب حضورش را از او بخواه، و زبان حالت مترنم به این آیه شریفه باشد:

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ: (۱)

آیا «جز خدا» کسی هست که وقتی مضطر و درمانده او را بخواند جواب گوید و گرفتاری اش را برطرف سازد؟ در این هنگام است که درهای پذیرش به رؤیت گشوده می شود و آن که نجات دهنده هر درمانده ای است دعای تو را مستجاب می کند.

در این مورد از حضرت صادق (ع) روایتی به این مضمون در کتاب مصباح الشریعه نقل شده است:

هر گاه به درب مسجدی رسیدی، پس بدان که تو آهنک سلطانی بزرگ و پادشاهی عظیم نموده ای که بر بساطش جز پاکیزه شدگان دیگری پای ننهد، و برای مجالست او جز صدیقان و راست کرداران را رخصت ندهند.

و آنگاه که بر بساط او قدم نهی بدان که اگر اندک غفلتی از تو سرزند در خطری عظیم و پرتگاهی سهمگین قرار گرفته ای و بدان که او قادر است که به هر گونه ای که بخواهد با تو با فضل و عدلش معامله کند، پس اگر بر تو لطف

ص: ۱۱۲

فرمود و با فضل و رحمتش با تو معامله نمود، طاعت اندک تو را می پذیرد و در برابر آن مزد و پاداش بسیار نصیب تو می نماید، و اگر بخواهد با عدلش با تو معامله کند ترا از درگاهش می راند و طاعتت را هر چند زیاد باشد به چاه مردودی خواهد افکند و او آنچه را بخواهد انجام می دهد.

بنابراین، در پیشگاه او به عجز و تقصیر و فقر خود اعتراف کن، چرا که تو قصد عبادت و انس با او نموده ای، و اسرار را بر او عرضه نما و آگاه باش که او پنهان و آشکار همه مخلوقات را می داند، و هیچ ذره ای بر او پوشیده نیست.

در حضور او هم چون فقیرترین و بی چیزترین بندگانش باش و قلبت را از هر آنچه که تو را از او غافل کند و به خود مشغول نماید و حجاب میان تو و او گردد خالی کن، چرا که او جز پاکیزه ترین و خالص ترین دلها را نپذیرد، و نیک بنگر که از کدامین دفتر نامت خارج می شود!

پس اگر حلاوت مناجات با او را چشیدی و از گفتگوی با او احساس لذت نمودی، و از جام رحمت و کراماتش چشیدی این نشانه حسن اقبال او بر تو و اجابت دعوت از سوی اوست، و بدان که تو برای خدمت او شایسته ای، بر این اساس وارد مسجد شو که صاحب مسجد به تو اذن و امان داده است، و اگر غیر این بود، پس مانند درمانده ای که همه درب ها به رویش بسته شده و هیچ کاری از او ساخته نیست از ورود به مسجد خودداری کن و کنار مسجد به ایست و بدان که هر گاه او بداند که تو به حقیقت به او پناهنده شده ای به چشم رأفت و رحمت و عطوفت به تو نظر خواهد کرد و تو را به انجام آنچه مورد رضای اوست موفق خواهد نمود، چرا که او کریم و بزرگواری است و کرم و بزرگواری را نسبت به بندگان که درمانده و مضطر در پیشگاه او ایستاده اند و چشم طلب به باب لطف او دوخته اند دوست دارد.

و هر گاه این آداب مراقبت را برای باب مسجدی شنیدی و ادب عبادات و وظایف عبودیت و بندگی و طاعات را دانستی، آنچه در اخبار و روایات در بیان پاداش و جزاء اعمال وارد شده برای تو عظیم و بزرگ جلوه نمی کند و خواهی دانست که آن فضایل برای کسانی است که اعمالشان آن گونه باشد نه برای مثل من و تو که در غفلت بسر میبریم و در زمره ی بی خیران هستیم.

البته به این نکته توجه داشته باش که اگر تو از انجام این امور و تأدب به این آداب کسل باشی سزاوار است که آن را ترک نکنی، بلکه هر اندازه برایت میسر است انجام بده و از این که نتوانستی آداب لازم را بطور کامل تحقق دهی شرمسار باش و کنار درب مسجد با خواندن آیه اَمَّنْ يُجِيبُ به نحو اجمال هم که شده اصلاح حال خود را از حضرت ذوالجلال بخواه و چنانچه بر این امر اندک هم مراقبت نمائی خیر بسیاری در آن خواهی یافت. (۱)

جایگاه مساجد در روایات

«عن ابی ذر قلت یا رسول الله کیف تعمر مساجد الله؟ قال: لا ترفع فیها الاصوات و لا یخاض فیها الباطل، و لا یشتر فیها و لا یباع و اترك اللغو مادمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیامه الا نفسک:» (۲)

ابوذر می گوید به رسول خدا گفتم: مساجد چگونه آباد می شود؟ حضرت فرمود: صداها در آن بلند نگردد، و در آن به امور باطل فرو نروند، و خرید و فروش در آن مکان مقدس صورت نگیرد، و تا در آن هستی از کار بیهوده و عبث پرهیز، و اگر در مساجد اینگونه رفتار نکنی جز خود را در قیامت سرزنش مکن.

ص: ۱۱۴

۱-۱ - اسرار الصلاة ۱۶۷.

۲-۲ - بحار، ج ۷۷، ص ۵۸.

حضرت باقر (ع) فرمود:

«من بنى مسجداً كمفحص قطاه بنى الله له بيتاً فى الجنة:» (۱)

کسی که به اندازه لانه مرغ سنگ خوار مسجدی بنا کند، خداوند برای او در بهشت خانه ای بنا نماید.

از امیر مؤمنان روایت شده:

«و من اراد دخول المسجد فليدخل على سكون و وقار فان المساجد بيوت الله و احب البقاع اليه. . . :» (۲)

کسی که می خواهد وارد مسجد شود باید با آرامش و وقار وارد گردد، زیرا مساجد خانه های خداست و محبوب ترین سرزمین ها نزد او.

و نیز آن حضرت پیوسته می فرمود:

«من اختلف الى المساجد اصاب احدى الثمان: اخا مستفاداً فى الله عزوجل، او علماً مستطرفاً، او آيه محكمه، او رحمه منتظره، او كلمه ترده عن ردى، او يسمع كلمه تدله على هدى، او يترك ذنبا خشيه او حياء:» (۳)

کسی که رفت و آمد به مساجد داشته باشد به یکی از هشت حقیقت می رسد: برادری دینی در راه خدا که از او بهره و فایده نصیبش گردد، یا دانشی جدید به او رسد، یا آیتی استوار به دست آورد، یا رحمتی که به آن امید بود دریافت نماید، یا سخنی که او را از ضلالت باز دارد یاد گیرد، یا کلمه ای بشنود که وی را به هدایت رهنمون گردد، یا گناهی را به سبب خشیت از عظمت حق یا بخاطر شرمساری ترک کند.

حضرت صادق (ع) فرمود:

ص: ۱۱۵

۱-۱ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۶۲.

۲-۲ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۶۳.

۳-۳ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۶۲.

«عليكم بايتان المساجد فانها بيوت الله في الارض و من اتاها متطهراً طهره الله من ذنوبه و كتب من زواره فاكثروا فيها من الصلاه و الدعاء:» (۱)

شما را به رفتن به مساجد سفارش می کنم زیرا مساجد خانه های خدا در زمین است، کسی که با طهارت به مساجد بیاید خدا او را از گناهانش پاک می کند و وی را از زائرانش می نویسد، در مساجد زیاد نماز و دعا به جای آورید.
رسول حق می فرماید:

«من مشى الى مسجد يطلب فيه الجماعه كان له بكل خطوه سبعون الف حسنه:» (۲)

کسی که بخاطر شرکت در جماعت به سوی مسجد قدم بردارد، برای او معادل هر قدمی هفتاد هزار حسنه است.
امام ششم فرمود:

«من بنى مسجداً بنى الله له بيتاً فى الجنة:» (۳)

کسی که مسجدی بسازد خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا کند.
رسول اسلام به ابوذر فرمود:

«ان الله تعالى يعطيك مادمت جالساً فى المسجد بكل نفس تنفست درجه فى الجنة و تصلى عليك الملائكه و تكتب بكل نفس تنفست فيه عشر حسنات و تمحى عنك عشر سيئات:» (۴)

ص: ۱۱۶

۱-۱ - بحار، ج ۸۳، ص ۳۸۴.

۲-۲ - بحار، ج ۷۶، ص ۳۳۶.

۳-۳ - وسائل، ج ۳، ص ۴۸۵.

۴-۴ - بحار، ج ۸۵، ص

خداوند تا زمانی که در مسجد نشسته ای به هر نفسی که می زنی درجه ای در بهشت به تو عنایت می کند، و ملائکه بر تو درود می فرستند، و به هر نفسی که در آن می کشی ده حسنه به تو عطا می کند و ده سیئه از تو می زداید.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ثلاثه یشکون الی الله عزوجل: مسجد خراب لا یصلی فیہ اهلہ، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع علیہ غبار لا یقرء فیہ»
(۱)

سه چیز در قیامت به خدا شکایت می کنند: مسجد غیر آبادی که اهلش در آن نماز نمی خوانند، و عالمی که میان نادانان است و از او بهره نمی گیرند، قرآن آویخته شده ای که غبار بر آن نشسته و آن را نمی خوانند.

از رسول خدا وایت شده:

«احب البلاد الی الله تعالی مساجدها و ابغض البلاد الی الله اسواقها» (۲)

بهترین سرزمین ها نزد خدای تعالی مساجد، و مبغوض ترین آنها بازارها هستند.

در توضیح این روایت باید گفت: مسجد مکانی است که برای یاد خدا و توجه به او و انجام عبادت خالصانه بنا شده، یا جائی که غافل وقتی در آن وارد می شود به ذکر خدا و عبادت مشغول می شود، و بازار محلی است که اکثر دل ها در آن بخاطر کشش های پر قدرت مادیت و جاذبه های ظاهری از یاد خدا دچار غفلت می گردد و از اندیشه پاک و صحیح اعراض می نمایند.

به این خاطر مساجد شریف ترین مکان و بازارها پست ترین محل است.

ص: ۱۱۷

۱-۱ - بحار، ج ۸۳، ص ۳۸۵.

۲-۲ - تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۱۳.

«من خرج من بيته الى المسجد كتب له كاتبه بكل خطوه يخطوها عشر حسنات، والقاعد في المسجد ينتظر الصلاه كالقانت و يكتب من المصلين حتى يرجع الى بيته:» (۱)

کسی که به قصد رفتن به مسجد از خانه اش بیرون رود، نویسنده عمل او به هر قدمی که برمی دارد ده حسنه برای او می نویسد، آن که در مسجد به انتظار نماز نشسته مانند شخص عبادت کننده است، و از نماز گذاران نوشته می شود تا به خانه اش بازگردد.

ستمکارترین مردم

با توجه به جایگاه مسجد و عظمت آن و انتسابش به پروردگار مهربان، و این که مرکزی برای هدایت انسان ها، و تعلیم علوم دینی و محلی برای تربیت مردم و تزکیه نفوس آنان است، و جایی است که مؤمنان از برکت آن به شناخت و زیارت یکدیگر نایل می شوند و گره از مشکلات هم می گشایند، و غبار رنج و ناراحتی از چهره یکدیگر می زدایند، یقیناً کسی که بر اساس هوا و هوس و طغیان غرائز حیوانی و حسدورزی نسبت به حقایق و اهل ایمان، و به سبب دشمنی و کینه از این که مردم در آن مکان های مقدس به یاد خدا مشغول شوند و به زبان و قلب ذکر حق گویند و به جوارح و جوانح به عبادت خالصانه بپردازند، و به تعلیم و تعلم مسائل الهی بنشینند، و نفوس خود را از آلودگی ها تزکیه نمایند، جلوگیری نماید و عاشقان حق و حقیقت را از ورود به آن مراکز الهی منع کند و به این صورت دست به تخریب معنوی آن دراز کند، یا بنای ظاهر آن را ویران نماید از همه ستمکارتر و ظالم تر است.

ص: ۱۱۸

بی شک چنین ظلمی که از طرفی ظلم به حق خداست و از جانب دیگر ستم به بندگان الهی است، گناهی بسیار بزرگ و یقیناً موجب خواری در دنیا و عذاب عظیم در آخرت برای ستم کننده است.

به راستی بسیار شگفت آور و تعجب آمیز است که گروهی از مردم با تکیه بر خردورزی و استدلال، و اندیشه و تفکر حقیقت را می پذیرند، و حق را به جان و دل قبول می کنند، و به آئین راستین الهی آراسته می شوند، آنگاه با هزینه خود به نحوی عاشقانه و خالصانه بنائی را بنام مسجد بنا می کنند تا در آن گرد هم آیند و زبان و دل غرق یاد خدا کنند، و به قرائت آیات الهی و فهم آن اقدام نمایند، و همه وجود خویش را در فضای عبادت و بندگی بیاورند، و باطن از شوائب شرک تصفیه نمایند، و تبدیل به مردمی با تربیت و با وقار و منبعی از معرفت و کرامت و منفعت گردند، و چراغ درستی و سلامت و صفا و صمیمیت، و شرف و حقیقت را در جامعه روشن کنند، و فضائی از امنیت به وجود آورند ولی گروهی دیگر با این مکان ها و با چنین مردمی به جنگ و ستیز برخیزند و درب مساجد را به روی آنان ببندند، و جمع ایشان را پریشان و پراکنده کنند، و حق مساجد را که حق خداست و حق عبادت و بندگی را که حق انسان هاست پایمال نمایند و از این طریق به خود و ناموس خود و به دیگران خسارت های غیر قابل جبران بزنند!!

به حق باید گفت اینان در میان ستم کاران جهان از همه ستمکارتر و در جمع ظالمان تاریخ از همه ظالم ترند، و قطعاً مستحق خواری در دنیا و عذاب عظیم در آخرت اند، و باید گفت چنین طایفه ای یقیناً حزب شیطان و از گروه ابلیس و بدترین مردم اند.

امیرمؤمنان درباره ی چنین گروهی می فرماید:

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِيَاءِ مَرِهِمْ مَلَكَاتٍ وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ إِسْرَافًا، فَبَاطِلٌ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَانظُرْ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.» (۱)

شیطان را ملاک و پشتوانه زندگی خود گرفتند، او هم از آنان به عنوان دام استفاده کرد، در درونشان لانه گرفت، و در دامنشان رشد یافت، دیدنشان با دیده شیطان و زبانشان در گفتن زبان شیطان شد، بر مرکب لغزش ها سوارشان کرد، و امور فاسد را در دیدگانشان جلوه داد، کارشان کار کسی است که شیطان او را شریک سلطنت خود قرار داده و با زبان او به یاه سرائی پرداخته است.

باید به این نکته مهم توجه داشت که «ظاهر آیه شریفه را نمی توان ناظر به واقعه مخصوصی دانست، و هیچ قرینه ای برای چنین تطبیقی در میان نیست، این آیه بیان حقیقتی است کلی و شامل حوادث گذشته مانند خرابی های بیت المقدس و زمان نزول آیه مانند منع مشرکین از ورود مسلمین به مسجدالحرام در واقعه حدیبیه و آینده مانند خرابی های صلیبی ها و قرامطه از مساجد، و هم چنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز که همه نتیجه و آثار شوم اختلاف و تضاد منتسبین به ادیان است که معابد و مساجد را سنگری برای انشاء و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود ساخته اند.

سبب مهم بی رونقی مساجد و معابد و رمیدگی مردم از آئین، در آوردن آئین خدا و دعوت پیامبران به صورت اندیشه های بی پایه و آرزوهای غیر برهانی و نفی و اثبات ها و تضادها می باشد، یهود و نصاری نخست در برابر هم صف آرائی کردند و آئین و معابد یکدیگر را بی پایه و ناحق شمردند، آنگاه هر دو دست در دست هم داده در برابر آئین اسلام و دعوت آن هم صف و هم صدا شدند.

ص: ۱۲۰

نتیجه این شد که در اثر پیشرفت دانش و بالا آمدن سطح عقول از مطالب محدود و خودساخته طرفداران ادیان و تناقض گوئی و تحمیل آنان، بیشتر مردم از دین رمیدند و دست از هر آئینی برداشتند، تا آنجا که در برابر همه ادیان صف فشرده ای تشکیل دادند.» (۱)

راستی ظالمانه ترین عمل نسبت به دین از طرف طرفداران جاهل ادیان، و دشمنان عنود و کفرپیشه این بود که یا با ایجاد ارباب و ساختن جوّ وحشت و ترس، و به میدان آمدن اسلحه مردم را از ورود به مساجد منع کردند و در برابر یاد خدا در مساجد و عبادت عابدان ایستادند، یا با آمیختن خرافات در اصول و فروع دین، و تحمیل هواهای نفس، بر معارف و مسائل دینی قلوب نسل های روشن ضمیر و درس خوانده و بیدار شده را نسبت به مساجد بی میل و زمینه خرابی آن خانه های خدا را از نظر معنوی فراهم، و گاهی چنان بلای هولناکی بر سر معابد آوردند که جز اندکی از کار افتاده و بی خاصیت در آن مکان ها شرکت نمی کنند.

«مگر جز این است که غرائز و قوای حیوانی در آدمی منشأ هر ستم و تجاوز است؟»

و تنها محیطی که این غرائز را محدود و وجدان حق جوئی و عدالت خواهی را بیدار و فعال می گرداند همان محیطهائی است که به نام خدا و حق و عدل برپا گشته و بنام مسجد که محل سجده برای خدا و اخضاع سرکشی هاست نامیده شده است، اگر خودبینی و امتیازجوئی آدمی و صورت ها و اندیشه های ناشی از آن در حریم مساجد راه یافت صورت و معنای خدائی مساجد را ویران می کند و ظاهر آن را از رونق می اندازد.

ص: ۱۲۱

چون مساجد ویران گردید بند و حدی برای سرکشی غرائز نمی ماند و جلوی هر ستمی بازمی گردد.

پس آنان که دیگران را از مساجد ممنوع و به خود محدود می سازند و نور فطرت خدائی را خاموش و نام غیر خدا را بلند می کنند از هر ظالمی ظالم ترند.

همه جا وجه خداست.

این هشدار حکیمانه به اهل دین و ثابت قدمان در مسیر الهی، و آراستگان به ایمان استوار و یقین عارفانه است که اگر ستم کارترین ستمکاران به هر شکل و صورتی شما را از دخول در مساجد، و یاد خدا و عبادت و بندگی در آن مکان های مقدس بازداشتند، و درب این پایگاه های الهی را به روی شما بستند، و یا به تخریب ساختمان و ظاهر آن اقدام نمودند، نباید شما از سلوک صحیح خود دست برداشته و از یاد حضرت حق غافل شده، و از انجام عبادات و فرائض الهیه باز بمانید که همه جا نقطه طلوع نور خداست و همه جا به عنوان عام مسجد و محل و عبادت است.

از رسول بزرگوار اسلام روایت شده:

«جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً» (۱)

همه روی زمین را برای من مسجد قرار داده اند، و خاک زمین برای من عامل طهارت است.

به هر جا به سوی خدا رو کنید همانجا وجه خداست، و احدی نمی تواند شما را از توجه به خدا و عبادت او با توسعه داشتن این حقیقت منع کند.

ص: ۱۲۲

برای ذات حضرت احدیت جهت خاصی وجود ندارد، او خالق جهات است و خود جهتی ندارد، پس به هر کجا برای یاد او و برای بندگی او رو کنید به خدا روی آورده اید.

گروهی از فقهای بزرگ آیه شریفه را در مسئله نماز تطبیق بر نماز مستحب و نماز خوف و نماز کسی که در شب بسیار تاریک یا در بیابان از یافتن قبله عاجز است نموده اند، و روایاتی هم در این زمینه در کتاب های مهم روایی نقل شده است.

در هر صورت «آنان که مساجد و نام خدا را از دیگران ممنوع و به خود محدود ساخته اند مانند مردمی هستند که در عمق دره ای همی روز و شب می گذرانند و پا از آن فراتر نمی نهند، و چون همواره تابش و واتاب خورشید عالمتاب را بر دیوارها و محل خود دیده اند می پندارند که همواره آفتاب بر آنان می تابد و تنها نور خورشید ویژه آنان است با آن که همه جا محل تابش و واتاب نور خداست و قدرت تصرف و مالکیتش درخور دو بزرگ جهان و سراسر آن هویداست، چون متصرف در همه است پس توجیه کننده و پدید آورنده جهات است و خود جهتی ندارد، چون جهتی ندارد هر کسی هر گاه در هر جهتی که هست و روی دل به هر چه جز او دارد از آن روی گرداند به او روی آورده است.

داستانی که به نام قهوه خانه سورات یکی از نویسندگان آورده این محدودیت نظر اهل مذاهب را می نمایاند.

گویند قهوه خانه سورات در یکی از بنادر اقیانوس هند بوده و اهل مذاهب و ملل مختلف همیشه در آن رفت و آمد داشتند و گرد هم می نشستند و به بحث می پرداختند شبی در آنجا دانشمند متحیر ایرانی، غلام بت پرست، برهمنی، یهودی، کشیش کاتولیک، پرستانت، مسلمان سنی، شیعه، و اسماعیلی که گرد هم

جمع بودند به جدال برخاسته و هر یک می کوشید تا خدا و حقیقت را محدود به آئین و پیمبران و رهبران خود کند، تا آن که حکیم چینی را به حکمیت خواستند، او گفت: مثل متحیر در وجود خدا مانند کسی است که می خواست حقیقت نور آفتاب را بشناسد، آن قدر در آن چشم دوخت تا کور شد پس از آن گمان می کرد که آفتابی وجود ندارد، و هر یک از شما مانند مردمی هستید که در جزائر دور افتاده و دره های اطراف زمین به سر میبرند و از آنجا هیچ بیرون نرفته اند از این رو چنین می پندارند که آفتاب تنها بر کوه و سرزمین آنان می تابد و فقط از همانجا غروب می کند، با آن که پرتو آفتاب نه محدود به یک گوشه از زمین و نه سراسر زمین است، بلکه بر سیارات دیگر هم می تابد، و هر جا مشرق و مغربی باشد و هر چه خود را در معرض تابش خورشید گرداند و روی به آن آرد محل و مورد تابش آن است « وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُلُوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللّٰهِ. » (۱)

بس که هست از همه رو و زهمه سو راه به تو

ttt به تو بر گردد اگر راهروی برگردد

خدا واسع است یعنی در فرمانروائی و علم، و حکمت و قدرت و تدبیر و همه صفاتش که بی نهایت است واسع است، یعنی با همه صفاتش نسبت به کل شیء فراگیر است.

وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ. (۲)

وَ سِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ. (۳)

ص: ۱۲۴

۱-۱ - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲-۲ - بقره، ۲۵۵.

۳-۳ - انعام، ۸۰.

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ. (١)

اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (٢)

ص: ١٢٥

١-١ - اعراف، ١٥٦.

٢-٢ - بقره، ١١٥.

اشاره

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَمْ يَكُنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْءٌ لَّهُ قَانُونٌ.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

و یهود و نصاری گفتند: خدا برای خود فرزندی گرفته!

خدا «از هر نقص و عیب و اوصاف بی پایه و باطلی که به حضرتش می دهند» منزه و پاک است، بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است مخلوق و مملوک اوست «نه فرزند او زیرا فرزند هم جنس پدر و مادر است و چیزی در هستی هم جنس خدا نیست» و همه نسبت به او مطیع و فرمانبردارند.

«بی سابقه ماده و مدت و نقشه» پدید آورنده آسمان ها و زمین است و هنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید باش پس بی درنگ لباس هستی می پوشد و تحقق عینی پیدا می کند.

شرح و توضیح:

در این دو آیه شریفه ی مورد بحث به چهار مطلب اشاره شده است:

۱- ادعای گزینش خدا فرزندی برای خویش ۲- مملوک بودن و مطیع بودن همه موجودات نسبت به حق. ۳- آفرینش آسمان ها و زمین بدون سابقه ماده و نقشه. ۴- اراده حق بر تحقق خلق.

گزینش خدا فرزندی برای خویش

در آیه شریفه ادعای باطل و واهی و سخن بی منطقی دیگر از یهود و نصاری نقل شده دائر بر این که خدا فرزندی برای خود دارد، و البته با توجه به قرائنی که از نوشته های این دو طائفه به دست می آید قائل به این هستند که فرزند خدا در

اموری که به دست خداست شریک اوست، و در کارگردانی و اداره کشور هستی به او کمک می دهد و بازوی اوست.

قرآن در رابطه با ادعای بی دلیل و سخن جاهلانه، و تهمت بی پایه یهود و نصاری درباره فرزند داشتن خدا در سوره مبارکه توبه می فرماید:

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّرٌ إِنَّ اللَّهَ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ: (۱)

و یهود گفتند عزیر پسر خداست، نصاری ادعا کردند مسیح فرزند خداست، این گفتاری بی دلیل و واهی است که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این به حقایق کفر ورزیدند شباهت دارد، خدا آنان را نابود کند چگونه از حق به باطل منحرف می شوند؟!

باید به این دروغ زنان ستمکار، و یاوه گویان بد کردار گفت ادعای شما نسبت به حضرت حق مقتضی این است که بگوئیم خدا دارای شبیه و مثل و مانند است، خدا محتاج و نیازمند می باشد، و خدا در معرض فناست.

در رابطه با مطلب اول باید گفت میان همه فرزندان و حلقه ی پیش از آنان که پدران و مادران هستند از نظر صفات جسمی و روحی و اخلاقی و رنگ ها و کیفیت ها شباهت هست، و چون عزیر و مسیح دو بشر و دو انسان اند و شما یهود و نصاری به انسان بودن هر دو معتقد هستید پس باید معتقد به این مسئله گردید که خدا جسم و روح است و دارای رنگ و صورت و شکل و شمایل، و صفات محدود و کیفیت های گوناگون و نهایتاً موجودی بشر مانند است، اگر این باشد باید گفت او موجودی به تمام معنا محدود، ضعیف، نیازمند، اهل خورد و

ص: ۱۲۷

خوراک و پوشاک و نهایتاً در معرض مرگ و فناست و چنین موجودی البته نمی تواند خالق این همه موجود، و کارگردان این همه مخلوق، و به وجود آورنده آسمان ها و زمین، و دریاها و کوهها و انواع گیاهان و حیوانات و حافظ آنها باشد، چون چنین فضای با عظمتی چون فضای هستی با میلیاردها موجودات گوناگونش نمی تواند ساخت موجودی باشد که چون فرزندش به اقتضای پدر بودنش برای چنان فرزندی آراسته به همان اوصاف فرزندش باشد! و شما ناچار هستید که یا معتقد شوید که خدا هم بشری چون دیگر بشرهاست، که فطرت و عقل شما از چنین اعتقادی امتناع دارد یا معتقد شوید که خدا در همه چیز فوق همه موجودات و هیچ شباهتی در هیچ امری با مخلوقاتش ندارد که این اعتقاد اعتقاد صحیحی است و آیات تحریف نشده تورات و انجیل و آیات قرآن مجید که معجزه جاوید محمد و سالم از تحریف است بر این حقیقت دلالت دارد.

سُبْحَانَهُ در آیه شریفه که منصوب بر مصدریت است به همین معنا اشاره دارد که خدا از هر محدودیتی، و هر گونه شباهتی به مخلوقات، و از هر عیب و نقصی و از هر ادعای باطلی که نسبت به او دارند منزّه و پاک است.

أَنْتَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَهُ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: (۱)

چگونه برای او فرزندی باشد در حالی که برای او همسری نبوده، و این حقیقتی مسلم است که او هر چیزی را آفریده «نه این که زائیده» و او به هر چیزی دانا و آگاه است.

ص: ۱۲۸

فَاَطْرُقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ:

(۱)

آفریننده آسمانها و زمین است، از جنس خودتان برای شما جفت هائی قرار داد «که با قرار گرفتن کنار یکدیگر به صورت ازدواج مشروع زاد و ولد پدید آورید» و از چهارپایان هم برای تولید نسل جفت هائی آفرید، شما را با این تدبیر حکیمانه زیاد می کند و به کثرت نسل می آراید، هیچ چیزی مانند و مثل او نیست و او شنوا و بیناست.

علاوه بر این هر نر و ماده ای احساس نیاز به داشتن فرزند دارد، و خود را محتاج به اولاد می بیند، که از تنهایی در آیند، و فرزند زینت و آرایش زندگی اش باشد، و نسبت به کمالات او افتخار کند، و به هنگام عجز و ناتوانی بازوی پر قدرتش باشد و پس از مرگ نامش را زنده بدارد، و یاد خیری از او به جای گذارد، و در حوادث و پیش آمدها به یاری و کمک او برخیزد، آیا شما قوم یهود و نصاری این نیازمندی و حاجت، و احتیاج را نسبت به خدا که با داشتن فرزند برطرف شود معتقد هستید؟ اگر چنین اعتقادی داشته باشید پس باید گفت شما به خدائی معتقد هستید که از جنس نر است و دارای طرفی از جنس ماده است و نهایتاً دارای فرزندی بنام عزیز و مسیح است!!

در این صورت باید گفت بشری نیازمند و موجودی محتاج را به عنوان خدا و معبود و کارگردان انتخاب کرده اید که این انتخابی باطل و گزینشی سخیف و بی پایه است و خدای جهان آفرین از ادعاهای باطل و افتراءات شما و از هر نیاز

ص: ۱۲۹

و احتیاج و عیب و نقصی منزه است و اگر این گونه نبود هستی به وجود نمی آمد، و پهن دشت عالم وجود به این زیبایی و منظمی کارگردانی نمی شد.

و نیز باید گفت فنا و مرگ از مقتضیات موجود محتاج و نیازمند و محدود و غیر مستقل است، حضرت حق با توجه به نشانه ها و آیاتش در کتاب هستی وجودی بی نهایت و غیر محدود و ذاتی مستقل و بی نیاز و غیر محتاج و آفریننده موت و حیات و سازنده حدود و کیفیات و ذره ذره جهان هستی در پدید آمدن و ادامه حیات نیازمند به اوست، و همه مخلوقات به خاطر حدود جسمی و زمانی نهایتاً در کام مرگ قرار می گیرند ولی خالق حیات و مرگ ذاتی ابدی و جاوید و دائمی و سرمدی است، و اگر فنائی در او راه داشت باید ازلی هم نمی بود، چون به وجود آمدن و مردن از خصوصیات موجود محدود و نیازمند است و حضرت او شبیه به چیزی و چیزی مانند او نیست.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ: (۱)

ای همه هستی ز تو پیدا شده جج

خاک ضعیف از تو توانا شده ج آنچه تغیر نپذیرد توئی آن که نمرده است و نمیرد توئی جما همه فانی و بقا بس تر است ملک تعالی و تقدس تر است هر که نه گویای تو خاموش بهر چه نه یاد تو فراموش به ججز در تو قبله نخواهیم یافت گر نوازی تو که خواهد نواخت ج

ص: ۱۳۰

هم تو ببخشای و ببخش ای کریم جدر گذر از جرم که خواهنده ایم ج چاره ما کن که پناهنده ایم جنبده نظامی که یکی گوی تست ج دردو جهان خاک سر کوی تست جنخاطرش از معرفت آباد کن جگردنش از دام غم آزاد کن جج این بی خردان دچار جهل مرکب وجود بی نهایت، و حضرت ازلی و ابدی، و قائم به ذات را در باطن تاریک خود، و اوهم ظلمانی خویش محدود پنداشته و رنگ و بو و صفت مخلوق به او داده و اعلام داشته اند که حضرتش عزیز و عیسی را به فرزندی انتخاب نموده است، اینان به این حقیقت توجه نکرده اند که متولد شدن کسی از کسی به این است که جزئی از اجزاء مادی وجود او از بدنش جدا گردد و پس از پیمودن مراحل فردی نظیر و شبیه او شود، در صورتی که او وجود بی نهایت است و هر چه غیر او در پهن دشت هستی است محدود و فنا شدنی است و حضرتش از هر مثل و مانندی منزّه است، و آنچه در این عالم آثار و صفات مخلوق را دارد مخلوق است نه خالق. حضرت حق در امر خلقت فعلش فعل ابداعی است یعنی هیچ موجودی آفرینشش از روی نقشه و الگو انجام نگرفته است، و کار حضرت او مانند

دیگران از روی تقلید و شبیه سازی نیست، و فرزند داشتن فرع بر وجود مثل و نظیر و مشابه قبلی است و چنین چیزی درباره وجود حق تصور ندارد. (۱)

آنچه گذشت در صورتی است که مراد از لغت ولد معنای عرفی آن باشد یعنی زائیده شدن ولد از حلقه قبل از خود، اما اگر مراد انتخاب کسی به عنوان فرزند باشد نه زائیده شدن، چنان که از معنای اتخاذ استفاده می شود باز هم مطلبی صد در صد باطل است، زیرا ملاک انتخاب و اتخاذ فرزند حاجت مندی و نیاز است که حضرت حق با توجه به آیات قرآن و نشانه هایش در جهان آفرینش وجودی غنی و بی نیاز است، و نسبت به حضرت او نیاز و احتیاج تصور ندارد، و هر دو گفتار در رابطه با بطلان سخن مشرکین که گفتند خدا از فرشتگان دخترانی برای خود انتخاب نموده است صادق است.

وَإِتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا. (۲)

یقیناً معتقدان به این گونه خرافات و سازندگان این مسائل و مدعیان این اباطیل در چاه ضلالت سرنگون، و در لجن زار کفر و شرک قرار دارند.

ذره ذره جهان هستی، و آثار و آیات و نشانه های او با همه وجود به احدیت او و بی مثل و مانندی او فریاد رسا دارند، و به غنای مطلق او و بی نهایت بودنش در همه کمالات اقرار می کنند، و هر ادعائی را غیر از احدیت و بی نهایت بودن کمالات و نظیر و مثل داشتن او باشد باطل و سخیف اعلام می دارند.

فیلسوف بزرگ اسلامی صدرالمألهین در کتاب اسرار الآیاتش در قاعده سوم در توحید حق تعالی و احدیت حضرتش که نفی کثرت و ترکیب و اجزاء است و صمدیت او که بی نیازی مطلق وی و احتیاج همه ذرات هستی به اوست می فرماید:

ص: ۱۳۲

۱-۱) - المیزان ج ۱، ص ۳۵۸، به اختصار.

۲-۲) - اسراء ۴۰.

دلیل بر احدیت او ذات مقدس اوست، چنان که آیه شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: (۱) به آن گواه است.

دو با دلایل متین و براهین استوار علمی و عقلی، روشن شده و معلوم گشته و شاید تو خواننده هم دانسته باشی که او حقیقت وجود و خالص و صرف وجود است و حقیقت وجود و هستی وجودی را گویند که او را مطلقاً نه ماهیت باشد نه ترکیب، او احد است و صمد، و هر چه که احد و صمد باشد یکتائی است که دومی برایش نیست و تنها و بی شریک است و هرگز انبازی برای او نبوده، و در وجودش عدد که نشانه ترکیب است راه ندارد، چون تصور کثرت در خالص حقیقت شیئی محال است، و هر چیز که ذاتش حقیقت وجود صرف که تمام تر از آن وجود ندارد باشد امکان فرض دوئیت در آن محال است چه رشد به وقوع وجود از آن حقیقت در خارج.

بی شک هر دو تائی دوئیت آن دو یا از جهت ذات و حقیقت است مانند سیاهی و حرکت و یا از جهت جزء خارج حقیقت مانند انسان و اسب و یا ذهنی است مانند سیاهی و سپیدی و یا از جهت کمال و نقص در ذات حقیقت مشترک است.

مانند سیاهی شدید و سیاهی ضعیف یا به سبب امر زائیدی که عارض بر آن حقیقت مشترک می شود مانند نویسنده و بی سواد، و چیزی از آن وجوه و جهات مختلف که نام بردیم نمی توان تصور نمود که آن جهات منشأ تعدد واجب الوجود گردد، اول از جهت اتحاد حقیقت وجود، دوم از جهت بساطت آن حقیقت، سوم از جهت تمامیت ذات واجب الوجود، و آن که هر ناقص محدودی معلول و مخلوق غیر خود است، چهارم از جهت محال غیر ممکن بودن این که واجب متأخر و پس از مخصص خارجی باشد، بلکه لازم می گردد هر مخصصی

ص: ۱۳۳

از کم و کیفیت و غیر اینها که فرض شود وجودش متأخر و پس از حقیقت وجود باشد.

پس در این صورت لازم می آید که ذات واجب تعالی به ذات خود متعین و شاهد بر وحدانیت و یگانگی ذات خود باشد
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: و آیاتی که در قرآن دلیل بر وحدانیت خداوند تعالی است بسیار است از جمله:

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا: (۱)

بگو ستایش ویژه خداست که نه فرزندی برای خود گرفته، و نه در فرمانروائی شریک دارد و نه او را به سبب ناتوانی و ذلت یار و یآوری است و او را بسیار بزرگ شمار.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ: (۲)

این آفریده های شگفت و این تغییرات و تحولات که در بزم هستی جریان دارد، دلیل بر این است که فقط آن ذات مستجمع جمیع کمالات و آن وجود صرف و مطلق، حق است و آنچه بجز او به عنوان معبود می خوانید و می پرستید باطل محض است و تنها آن ذات بی نهایت والا مرتبه و بزرگ است.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴) .

بگو او خدای یکتاست، خدائی که از همه بی نیاز و همه به او نیازمندند، نزائیده و زائیده نشده و هیچ کس نه در ذات و نه در صفات همانند و همتا و شبیه او نیست.

ص: ۱۳۴

۱-۱ - اسرا ۱۱۱.

۲-۲ - لقمان ۳۰.

دانستی که معنای واحد این است که از دوئیت و شرکت بین خود و دیگری ذاتاً امتناع دارد، و دوئیت و شرکت نسبت به او از محالات است، و معنی احد این است که در آن نه ترکیبی است و نه برای او اجزاء و بخش و پاره ای است، پس واحدیت عبارت است از نبود شریک و نفی دوئیت. و احدیت عبارت است از نفی کثرت و نبودن ترکیب و اجزاء در ذات او به هیچ وجهی از وجوه.

و معنای صمد بی نیازی است، یعنی همه اشیاء و موجودات و ذرات عالم هستی به او نیازمندند و این خود دلیل است بر آن که ذات او احد است یعنی در ذات او کثرت و ترکیب و اجزاء نیست، چون اگر برای او جزء بود هر آینه برای حفظ ترکیب و تلفیق اجزاء به دیگری نیاز و احتیاج داشت، و هر واحدی تنها و مفرد است و شریک و انبازی برای او نیست چون اگر برای او در حقیقت ذات مقدسش شریک و انبازی باشد، هر آینه آمیخته شده از آنچه که به آن از دیگری امتیاز و جدائی پیدا کرده (یعنی شریک) و آنچه که با دیگری در آن شریک است (یعنی ذات مقدسش) پس در این صورت مرکب است، و اگر در سلطنت و قدرت برایش شریکی باشد، دیگر وجود او بی نیاز و صمدی نیست که غیر او محتاج به او باشد، پس بی نیازی و صمدیت او دلیل بر احدیتش و احدیتش دلیل فردانیت و یگانگی او در ذات و سلطنت و قدرت اوست.

این که می فرماید نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است دلیل بر این است که وجودش ازلی و دائمی است و بقاء وجودش بسته به نوع و پی در پی آمدن اشخاصی که به توسط آنان بقاء نوع تداوم یابد نیست، مانند انسان طبیعی که نوع آن بسته به تداوم افرادی است که همانند یکدیگرند و هم چنین در غیر انسان از امورات طبیعی که انواع آن به تجدد و تازه و نو شدن افراد آن است.

و این که می فرماید: هیچ کس مثل و همتای او نیست، دلیل بر آن است که مکان ندارد در مرتبه وجود او موجودی وجود داشته باشد، چون هر موجودی غیر از واجب الوجود معلول و مخلوق او و محتاج به اوست و وجودش از وجود واجب تعالی متأخر و پس از اوست، بنابراین مثل و ضد و همتائی برای او نیست. (۱)

با توجه به حقایق مستدل و استوار و متینی که در سطور گذشته خواندید سخافت و بطلان و بی پایه بودن ادعای یهود و نصاری و مشرکین دائر بر این که خدا برای خود فرزندی گرفته روشن تر از شعاع خورشید برای شما روشن شد و دانستید که حضرت او در ذات و صفات و کمالات واحد و احد است و از کل موجودات بی نیاز و همه موجودات در همه امورشان از به وجود آمدن و بقاء وجود، و تأمین منافع و دفع زیانها به او محتاج و نیازمندند.

مملوک بودن و مطیع بودن همه موجودات در پیشگاه او.

آری ذات مقدسی که احد و واحد است، و شریک و انباز ندارد، و ذاتش مرکب از بخش ها و اجزاء نیست آنچه که در آسمان ها و زمین است یعنی همه آفریده ها در سیطره مالکیت و فرمانروائی او هستند، و در تحقق وجودشان و ادامه هستی و بودشان، و در مسیر رشد و کمالشان محتاج به اویند، و معنا ندارد قدرت بی نهایی که هستی و میلیارها میلیارد موجود متنوع آفریده، در حالی که نه به آفریدن آنها و نه به خود آنها نیاز داشته برای خود انتخاب فرزند کند، ذات بی نهایت و غنی مطلق و فرمانروای هستی، و به وجود آورنده همه موجودات به

ص: ۱۳۶

چه سبب و برای چه اتخاذ فرزند نماید؟! راستی اندیشه یهود و نصاری و مشرکین نسبت به حضرت او چه اندیشه سخیف و بی پایه ای است.

آن که اندیشه و اندیشنده در سیطره مالکیت و فرمانروائی اوست و هر آنچه در آسمانها و زمین است مسخر اراده و فرمان و خالقیت اوست چه احتیاجی به فرزند دارد؟!!

همه و همه که ذاتشان عین فقر و نیاز و تهیدستی و احتیاج است بر درگاه ربوبیت و یکتائی اش به طور دائم در حال درخواست و گدائی و بندگی و فروتنی اند، و نسبت به مشیت و اراده ازلی و ابدی اش خاضع و خاکسار، و در برابر مالکیت و سلطنت و فرمانروائی اش منقاد و فرمانبردارند، با این حساب او را چه نیازی به فرزند است، که فرزند داشتن او منافعی با ذات و سلطنت و مالکیت و الهیت و یگانه بودنش در معبودیت است، معبودیت او که ناشی از ذات و قدرت و سلطنت مطلقه اوست ملاک بی نیازی اش از همه موجودات غیبی و شهودی است، و ولادت شیئی از دیگر شیئی یا اتخاذ فرزند ملاک نیازمندی و احتیاج است و ملاک بی نیازی و ملاک احتیاج ضد یکدیگر و قابل اجتماع در حضرت واحد و احد نیست، پس همه ما سوای او به منزله بودنش از داشتن فرزند شاهد و گواه است، و ادعای یهود و نصاری و مشرکین از نظر علمی و منطقی و طبیعی پشیزی ارزش ندارد و ادعائی باطل و ریشه در ضلالت و گراهی و کفر و شرک و جهل محض دارد.

آفرینش آسمان ها و زمین بدون سابقه نقشه، مدت، و مایه های عنصری

بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ بدیع مبالغه در ابداع است، بَدِيعُ در لغت عرب عبارت از به وجود آوردن چیزی بدون ماده و زمان و مکان و ابزار و نقشه از قبل آماده شده است.

بداعت حضرت او اختصاص به نوعی از انواع ندارد، بلکه شامل همه موجودات اعم از غیبی و شهودی است، او که آسمانها و زمین را بدون سابقه ماده و زمان و مکان و ابزار و نقشه به وجود آورده است، و فعلش دلالت بر قدرت بی نهایت او و ربوبیت مطلقش دارد، و هر ذره ای را که با بداعتش به وجود آورده همه عقول حتی عقول کامله در برابر آن متحیر و شگفتزده است چه نیازی به اتخاذ ولد و انتخاب فرزند دارد؟!

او که نسبت به همه موجودات هستی مبدع است یعنی بدون سابقه چیزی اشیاء را به وجود آورده است نشان می دهد که هم جنس هیچ موجودی نیست، بنابراین انتساب فرزند به او با توجه به مبدعیت حضرتش امری باطل و غیر قابل قبول است، زیرا هر فرزندی با ریشه و اصل خودش که پدر و مادر است مجانست دارد زیرا پدر و مادر مسبوق به او هستند و فرزند هم در همه عناصر و خصوصیات مشابهت با آنان دارد، و این مسئله نسبت به حضرت حق امری ممتنع و محال است و مدعیان فرزند داشتن خدا در کمال جهل و نادانی قرار دارند و از لطائف و اشارات لغات و صفاتی که برای حضرت اوست در بی خبری محض به سر می برند، آنان اگر از معانی واحد، احد، صمد و بدیع نسبت به حضرت او آگاهی داشتند زبان به این یاوه گوئی ها آلوده نمی کردند، و قلب خود را به این اوهام در تاریکی فرو نمی بردند، و خدای ساخت اوهام و اذهان علیل خود را بر خود و پیروانشان تحمیل نمی کردند، و به خدای جهان آفرین که کتاب های آسمانی به ویژه قرآن و پیامبران به انسان معرفی کرده اند خدائی که از هر عیب و نقصی منزّه است مؤمن می شدند و از این طریق خیر دنیا و آخرت خود را تأمین می نمودند.

در رابطه با به وجود آمدن جهان که از نظر قرآن مجید تکیه بر مبدعیت حضرت حق دارد و آن عبارت است از ایجاد آسمان ها و زمین بدون سابقه ماده و مدت و مکان و ابزار، دانشمندان این فن نظریات مختلفی دارند:

«برخی از دانشمندان عقیده دارند که میلیون میلیون سال پیش انفجاری غول آسا به وقوع پیوست و گاز و غبار حاصل از آن کهنکشانها را به وجود آورد، اینان مدعی اند این حقیقت که کهنکشانها از یکدیگر دور می شوند و جهان گوئی گسترش می یابد (۱) تنها می تواند در نتیجه چنین انفجار جهانی باشد و در واقع فکر می کنند که اثر این انفجار هنوز باقی است و ادامه دارد.

فرضیه دیگری که به وسیله دانشمندانی نظیر پرفسور هویل ابراز شده این است که جهان همیشه بوده و همیشه خواهد بود. (۲) پرفسور گامو که از دانشمندان فلکی غرب است می گوید:

ما از عمر نیمه مواد رادیو آکتیو مانند اورانیوم و توریوم آگاهییم و فراوانی آنها را نیز در زمان حاضر می دانیم و می توانیم حساب کنیم که بیش از چند میلیون میلیون سال از پیدایش این عناصر نمی گذرد. سن سیارات و ثوابت که به وسیله طیف نما تعیین شده است با محاسبات این دانشمند تطبیق می کند، ولی منجمان

ص: ۱۳۹

۱- ۱) - کتاب خدا قرآن مجید که بیانگر حقایق در همه زمینه هاست درباره گسترش جهان تا پایان کار و برپا شدن قیامت در سوره ذاریات آیه ۴۷ می گوید: و السماء بنیناها بأیید و انا لموسعون: آسمانها را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما گستراننده هستیم.

۲- ۲) - چنین دانشمندانی اگر به عمق جریانات هستی به ویژه قانون تحول و تغییر پی میبردند می فهمیدند که تحول و تغییر نشانه حدوث جهان است و اینکه آفرینش نبوده و به قدرت بداعت حق به وجود آمده، و روزی هم خواهد رسید که اوضاع این نظام از هم فرو می ریزد و جهان دیگر بنام آخرت رخ خواهد نمود.

و کیهان شناسان دیگر این پرسش را پیش می کشند، اگر جهان با یک انفجار آغاز شده است ماده ای که منفجر شده است از کجا آمده است.» (۱)

برای این که به گوشه ای از اراده ابداعی حضرت حق نظر کنید و بدانید نوآوری او چه داستان شگفت انگیزی است و روشن گردد که همه عقول حتی عقول عالیه در برابر درک این حقیقت در کمال عجز و ناتوانی هستند به حقیقت زیرا توجه کنید:

منجم مشهور فرانسوی ژراردو و کولور معتقد است که نوار کهکشان های دور دست تنها قسمتی از یک فوق کهکشان است و می گوید: این فوق کهکشان دارای ۴۰۰۰۰۰۰۰ سال نوری طول و چند میلیون سال نوری ضخامت است و شامل هزاران کهکشان است و شکل آن با مقیاس بسیار بسیار بزرگتر به کهکشان ما و کهکشان امرهء المسلسه شباهت دارد.

هم چنین عقیده مند است که کهکشان ما با سرعتی برابر $۳/۹۰۰/۰۰۰$ کیلومتر در ساعت در این فوق کهکشان دور می زند!!

شاید بسیاری از پرسش ها را بتوان با نمونه هائی که بنظر می رسد در سراسر جهان تکرار می شوند پاسخ گفت.

الکترونها به دور هسته می چرخند الکترون ها به روی مدارها حرکت می کنند، ترتیب قرار گرفتن اتم ها در طبیعت تنها به صورت چند حلقه و زنجیر ثابت است، زمین و سیارات به دور خورشید می چرخند، خورشید به دور مرکز کهکشان گردش می کند و کهکشان ما به عقیده و کولور در فوق کهکشان دور می زند.

ص: ۱۴۰

۱-۱) - بهترین وقایع کننده ترین پاسخی که قرآن به این پرسش می دهد با صفت بدیعت حق می دهد، او که قدرت بی نهایت و علم بی نهایت است جهان و به تعبیر قرآن سماوات و ارض را بدون سابقه ماده و مدت و مکان و ابزار و آلت و نقشه به وجود آورد.

آیا همه این جهان جزئی از یک فوق جهان است و در درون آن می چرخد؟ تنها گذشت زمان و تجربه و آزمایش می تواند به چنین پرسش هائی پاسخ دهد. (۱)

منجمان و کیهان شناسان با مشاهده های رادیو تلسکوپی صورتی از ۲۰۰۰ کهکشان که ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سال نوری از ما دورند تهیه کرده اند، این کهکشان ها نیز با مقیاسی بزرگ متر هم چون کهکشان ما به شکل نوار پهنی در آسمان قرار گرفته اند. (۲)

و این همه و نیز جهان های دورتر و به تعبیر قرآن همه آسمانها و زمین بدون سابقه ماده و مدت و مکان و آلات و ابزار و بدون نقشه و الگو به قدرت بی نهایت حضرت او و اراده ابداعی اش به وجود آمده است.

اراده حق بر تحقق خلق

قدرت نامحدود و دانش بی نهایت او هر گاه بخواهد با کلمه کن فعلی چیزی را به وجود بیاورد بدون مهلت و توقف به وجود می آورد، حدوث حادث در دستگاه قدرت او نیاز به زمان و واسطه و ابزار ندارد، چون اراده فعلی اش حتی بدون این که امر قولی در کار باشد حدوث شیئی و عنصر و موجودی را بخواهد بدون فاصله حادث می گردد وَ كَانَ ذَلِكْ عَلَيَّ اَللّٰهُ يَسِيْرًا (۳) و این کار و دیگر کارها برای خدا بسیار آسان است.

نظری هم با کمک دانشمندان و تلسکوپ ها به عالم بالا بیندازید و پس از درک برخی از واقعیات که شما را بسیار متعجب و شگفت زده می کند در

ص: ۱۴۱

۱-۱ - افق دانش ۱۳۰.

۲-۲ - افق دانش ۱۳۱.

۳-۳ - نساء ۱۶۹.

عین حال بدانید که آنچه را به هر صورت و با نظم خاص حضرت حق قرار داده برای او کاری آسان و سهل است.

«هر چه چشمان مسلح نیرومندتر گردد بر شماره ستارگان کشف شده افزون تر می شود، شماره ستارگان کشف شده سرسام آور است.

می گویند کهکشان ما به طور تخمین از دویست میلیون ستاره تشکیل شده است، فاصله متوسط هر یک از ستاره های آن در حدود چهار سال نوری است!!

سرعت سیر نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر است، عرض کهکشان ما در حدود دویست هزار سال نوری است و به طور تقریب سی هزار منظومه شمسی در آن وجود دارد.

منظومه شمسی ما با سیارات و اقمارش، با دم و دستگاهش، با چاکران و پیروانش در یک مدار بزرگی می چرخد، و یک دور کامل آن در مدت دویست تا سیصد میلیون سال صورت می گیرد، دستگاه عظیم کهکشان ما که توده ای است از میلیون ها ستاره به دور نقطه مرکزی کهکشان با سرعت عجیبی می چرخد.

مطالعات دوربینهای نجومی نشان داده که کهکشان های بسیاری وجود دارد که هر کدام مشتمل بر میلیون ها ستاره است، فاصله هر یک از این کهکشان ها با دیگری از یک تا دو میلیون سال نوری است. سحابی؛ را در گذشته ابرهای مشتعلی می دانستند، ولی هرشل با تلسکوپ خود اثبات کرد که بیشتر آنها مجموعه ای از ستارگان است، تا کنون چند میلیون سحابی کشف شده است، سحابی عظیم آندرومدا دارای هزاران میلیون ستاره است و یک هزار سال نوری از ما فاصله دارد، عرض آن ۴۵۰۰۰ سال نوری است، سحابی ماژلان میلیون ها

ستاره دارد، نور برخی از ستارگان پانصد هزار برابر از خورشید ما بیشتر است، سحابی ماژلان در فاصله ده هزار سال نوری از ما قرار دارد. (۱)

ص: ۱۴۳

۱-۱ - نشانه هائی از او ۳۳۶.

اشاره

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ.

و جاهلان و نادانان «که مذهبی جز حس گرائی و پای بندی به مادیت محض ندارند» گفتند چرا خدا با خود ما سخن نمی گوید یا نشانه و معجزه ای برای شخص ما نمی آید؟!

گذشتگان آنان نیز مانند سخن ایشان را گفتند، دل‌هایشان «در تعصب و لجاجت و تاریکی و گمراهی» شبیه یکدیگر است، تحقیقاً ما «به اندازه لازم» نشانه ها و آیات را برای اهل باور بیان کرده ایم.

به راستی ما تو را به درستی و بر پایه حق بشارت دهنده و بیم رسان فرستادیم و تو «پس از ابلاغ پیام الهی» مسئول وضع و حال دوزخیان نیستی.

شرح و توضیح

اشاره

در دو آیه شریفه دو مسئله بسیار قابل توجه مطرح است:

۱- جهل و نادانی ریشه خواسته های غیر معقول. ۲- رسالت و پیامبری رسول با کرامت اسلام همراه با دو هدف اساسی.

۱- جهل و نادانی ریشه خواسته های غیر معقول

در آیه صد و هشتم سوره مبارکه بقره درباره درخواست های غیر منطقی و سئوالات بیجا چه از حضرت حق و چه از پیامبران الهی بحث بسیار مفصلی گذشت که تکرار آن را در توضیح این آیه شریفه یعنی آیه ۱۱۸ لازم نمی بینم،

فقط به آنان که آلوده به درخواست های غیر منطقی و نامعقول هستند و ریشه خواسته های آنان هم بر اساس آیه شریفه و مباحث متین روانشناسی و روانکاوی جهل و نادانی و حس گرائی است و با این کار دور از اخلاق انسانی علاوه بر این که در برابر حق تکبر می ورزند و برای عدم قبول حقایق و فرار از ایمان و پذیرش مسئولیت بهانه جوئی می کنند باید گفت حضرت حق به زبان فطرت و زبان عقل و زبان وحی و زبان پیامبران با همگان که شما هم جزء آن هستید سخن گفته و نیازی نبوده که با استثناء با شما هم سخن بگوید، و به اندازه لازم به دست پیامبران برای هدایت همگان معجزه جاری ساخته و لازم نبوده ویژه شما معجزه ای بنماید، بنابراین درخواست شما نسبت به این که خدا اختصاصاً با شما گفتگو کند، یا معجزه ای ویژه شما به شما نشان دهد درخواستی نامعقول و غیر منطقی است، و این سئوالات بی جا و خواسته های جاهلانه پیش از شما مشرکان و بت پرستان و مادی گران در قوم یهودی و نصرانی هم سابقه داشته در حالی که پیامبران آنان برای هدایتشان هم دارای وحی یعنی خطابات الهی به انسان بودند و هم دارای معجزات لازم برای تصدیق شدن حق، و همانطور که یهود و نصاری برای فرار از قبول حق عدم و پذیرش مسئولیت بهانه جوئی کردند و به عناد و لجاجت و کفرشان نسبت به حقایق باقی ماندند، شما هم جز برای عدم پذیرش حق بهانه جوئی نمی کنید، و جز تکبر در برابر حق کاری صورت نمی دهید و بر عناد و کفرتان اصرار می ورزید.

اگر قصد شما از این خواسته ها راه یافتن به حق و حقیقت و ورود به فضای معنوی هدایت است قرآن مجید که وحی الهی است و نیز معجزه جاوید محمدی برای شما و آیندگان شما تا قیامت کافی است، و وحی دیگری جز قرآن، و نشانه دیگری جز نشانه های فرستاده شده لازم نیست.

کتاب خدا قلب مشرکین را در آلوده بودن به تعصب بی جا، و کبر و خودپسندی، و عناد و لجاجت و انحراف و گمراهی با قلب گذشتگان نشان یعنی یهود و نصاری یکی می داند!

شگفت آور است با این که انسانها در عبور زمان عقل و علمشان به سوی تکامل حرکت می کند، و باید در پذیرش حق نسبت به گذشتگان مردمی سهل تر و در آسان گرفتن بهتر و نرم تر باشند، ولی می بینیم گروهی از انسان ها عقل را تعطیل، و ریشه معرفت نسبت به حقایق را خشکانده و برای این که چند روزی در لجن زار شهوات و لذات نامشروع بدون مانع و رادع به سر برند، و اندکی بیشتر مال و منال دنیا را از مسیرهای غیر منطقی به دست آورند، به بهانه جوئی روی آورده، و با بودن قرآن مجید و نشانه های حق در طلب گفتگوی خدا با خود و رسیدن آیات دیگر جز آیات نازل شده به خویش هستند!

به حقیقت وحی الهی که در قرآن تجلی یافته و نشانه های حق برای آنان که مسافر دیار یقین اند، و می خواهند به قلّه معرفت و کمال و تربیت و انسانیت، و درستی و فضیلت و خیر دنیا و آخرت برسند کافی است.

خردهای پیشرفته، و قدم گذاران در وادی علم و دانش آیات و نشانه های خدا را در سراسر هستی می نگرند و گفته های خدا و اوامر و نواهی او را که در قرآن نظام گرفته با جان و دل می پذیرند، و صراط مستقیم را برای رسیدن به لقاء و قرب طی می کنند و با همه وجود به پیامبر بزرگ اسلام و قرآن حکیم و عظیمش تسلیم می گردند.

آنان به این حقیقت آگاه اند که حضرت حق براساس مهر و عطوفتش به انسان و برای هدایت او با زبان آیات با وی سخن گفته و با زبان وجود موجودات نشانه هایش را بیان داشته **قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ**، این قسمت از آیه پاسخ

منطقی و کوبنده به گویندگان لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ می باشد، و این پاسخ هر عذر و بهانه ای را مردود می شمارد و حجت خدا را بر لجاج بازان عنود، و متکبران خودخواه تمام می کند.

«در محاورات سقراط حکیم با شاگردانش قریب به این مضمون آمده: شاگردان می پرسند که آن مبدء آفرینش و خیر اعظم که می گوئی از آفرینش ما مقصودی دارد، چرا خود با ما سخن نمی گوید؟ سقراط پاسخ می دهد:

او به زبان ضمیر شما که شما را به خوبی و خیر می خواند و از بدی و شر بر کنار می دارد و زبان عمومی مردم و آیات و نظام جهان و... با شما پیوسته سخن می گوید.» (۱)

۲- رسالت پیامبر همراه با دو هدف اساسی

مشرکین مکه هم چون پیشینیان خود از یهود و نصاری که در تاریکی جهالت و نادانی و کبر و غرور و مادی گری به سر می بردند، به گمان باطلشان تصور می کردند درب سخن گوئی خدا به روی هر کس باز است، که هر وقت بخواهند خدا با آنان سخن گوید، یا میدان ارائه نشانه و معجزه چنان گسترده است که هر گاه میلشان اقتضا کند نشانه و معجزه ای رخ نماید به این خاطر می گفتند لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ؟

در حالی که نزول وحی و تکلم خدا با انسان و پدیده معجزه حقیقتی است که از افق نبوت طلوع می کند و نبوت مقام شامخ خاصی است که در اهلیش و آن که شایسته و لایق آن است قرار می گیرد.

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: (۲)

ص: ۱۴۷

۱-۱ - پرتوی از قرآن ۲۸۰.

۲-۲ - انعام ۱۲۴.

خدا داناتر است که مقام رسالت را کجا قرار دهد.

مقام پیامبری ویژه انسان کاملی است که از ابتدا در سایه تربیت حضرت حق رشد کند

«ادنی ربی فاحسن تأدیی.»

پروردگارم مرا به ادب آراست و این تأدیب را به صورت احسن به انجام رسانید.

امیرمؤمنان به کمیل فرمود:

«ان رسول الله ادبه الله عزوجل و هو ادینی و انا اؤدب المؤمنین.»

خدا رسولش را به ادب آراست و او مرا مؤدب به آداب نمود و من مؤمنین را به ادب می آرایم.

پیامبر فرمود:

«انا ادیب الله و علی ادیبی.»

من تأدیب شده خدایم و علی ادب شده من است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ان الله عزوجل ادب نبیه فاحسن ادبه.»

خدای عزوجل پیامبرش را مؤدب به آداب نمود و این ادب را به نیکوتری صورت در وجودش قرار داد.

پیامبری ویژه انسان جامعی است که پیش از طلوع آفتاب نبوت از افق قلبش در میان بدترین مردم مشهور به حسن سلوک، وقار و بزرگواری، متانت و بردباری، درستی و صحت عمل و آراسته به اخلاق حسنه باشد، و چنان که در کتاب های حدیث و تاریخ آمده پیامبر اسلام پیش از بعثت از چنان حسن سلوک و اخلاقی برخوردار بود که همگان از درستی و سلامت کردارش شگفت زده بودند و قوم خائن و معصیت پیشه مکه او را ملقب به لقب امین نمودند.

پیامبری ویژه آن انسان ویژه ای است که دارای ریشه خانوادگی اصیل و آباء و امهات و اجدادی با کرامت و مؤحد باشد، چنان که در این رابطه امیرمؤمنان درباره ی پیامبر اسلام می فرماید:

«مستقره خیر مستقر، و منبته اشرف منبت، فی معادن الکرامه و مهاد السلامه، قد صرفت نحوه افنده الابرار و ثنیت الیه ازمه الابصار:» (۱)

قرارگاه خانوادگی اش بهترین قرارگاه، و محل رشد و نموش شریف ترین محل است، در معادن بزرگواری و گهواره های سلامت، قلب خوبان بخاطر آن همه خوبی ها و ریشه اصیلش شیفته او شد، و توجه دیده ها به سوی او متوجه گشت.

«حتی بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله شهيداً و بشيراً و نذيراً خيراً البريه طفلاً و انجبها كهلاً، و اطهر المطهرين شيمه و اجود المستمطرين ديمه:» (۲)

تا این که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را گواه همه خوبی ها و بشارت دهنده و بیم رسان برانگیخت، آن وجود مبارکی که در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان و در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام و پیوستگی وجودش از همه بیشتر بود.

«جعل الله سبحانه بلاغا لرسالته و كرامه لامته، و ربيعا لاهل زمانه و رفعة لاعوانه، و شرفا لانصاره:» (۳)

خداوند پاک او را تبلیغ کننده پیام هایش، و وسیله ی کرامت امتش و بهار اهل زمانش و بلندی مرتبت یارانش و شرف هواخواهانش قرار داد.

پیامبری ویژه آن موجود والائی است که از عقل کامل و بصیرت جامع، و چشم حق بین، و ظرفیتی به گنجایش هستی، و قلبی مرکز انوار برخوردار باشد.

ص: ۱۴۹

۱-۱ - نهج البلاغه، خطبه ۹۵.

۲-۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۳-۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

این خصوصیات در وجود مبارک پیامبر بنابر آیات قرآن و روایات به طور اکمل وجود داشت و بهمین خاطر خورشید نبوت و خاتمیت آن از افق جان ملکوتی اش طلوع کرد، و جهان را به نور عقل و علم و بصیرت و رسالتش روشن ساخت.

حضرت حق خبر ظهورش را به همه پیامبران اعلام نمود، و اوصاف کمالش را در کتب آسمانی بیان کرد، و از رسولانش ایمان به نبوت او را پیمان گرفت و از پیامبرانش خواست برای حل مشکلات و گشوده شدن گره از کارهایشان به معنویت او و اهل بیتش توسل جویند.

او برای نجات بشر از همه مفسد و مهالکی که به آن دچار بود، با همه ارزش های ملکوتی و حقایق معنوی و قرآنی که سراسرش حق و هدایت بود مبعوث به رسالت شد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ

امیرمؤمنان اوضاع پیش از رسالت او را به این صورت بیان می کند:

«ارسله علی حین فتره من الرسل، و طول هجعه من الامم و اعتزام من الفتن، و انتشار من الامور، و تلظ من الحروب و الدنيا کاسفه النور، ظاهره الغرور، علی حین اصفرار من ورقها، و ایاس من ثمرها، و اغورار من مائها، قد درست منار الهدی، و ظهرت اعلام الردی، فهی متجهمه لاهلها، عابسه فی وجه طالبها، ثمرها الفتنه، و طعامها الجیفه و شعارها الخوف، و دثارها السیف:» (۱)

پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع، و خواب غفلت ملت ها طولانی، و فتنه ها جدی، و امور زندگی و ارزش ها از هم گسیخته، و آتش جنگها شعله ور بود.

ص: ۱۵۰

نور دنیا و آفتاب حقایق در کسوف، و دنیا با ظهور چهره فریبنده در حال خودنمایی، برگ های درخت زندگی زرد، نومیادی از بارور شدن شجره حیات بر دلها چیره، و آب زندگی فروکش کرده بود.

زمانی که نشانه های هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود، دنیا به اهلش روی زشت نشان داده و نسبت به خواهنده اش عبوس بود، میوه اش فتنه، غذایش مردار، جامه زیرینش ترس، و جامه رویش شمشیر بود.

امیرمؤمنان (ع) در خطبه دیگر درباره ی روزگار پیش از بعثت میفرماید:

«بعثه و الناس ضلال فی حیره، و خابطون فی فتنه، قد استهوتهم الاهیاء، و استزلتهم الکبریاء، و استخفتهم الجاهلیه الجاهلاء، حیاری فی زلزال من الامر، و بلاء من الجهل، فبالغ صلی الله علیه و آله فی النصیحه، و مضی علی الطریقه و دعا الی الحکمه و المواعظه الحسنه:» (۱)

خداوند هنگامی پیامبرش را مبعوث به رسالت کرد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند، و کورکورانه در فتنه می رفتند، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسندی آنان را دچار لغزش نموده بود، و جاهلیت تاریک، آنان را به سبک سری و بی اعتباری نشانده از این جهت در کارها ناآرام و سرگردان و جامعه ای دچار جهالت و نادانی بودند، پیامبر اسلام خیرخواهی را نسبت به آنان به نهایت رسانید، و در تبلیغش به راه حق حرکت نمود، و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود.

گروهی از مفسران کلمه حق را در ابتدای آیه شریفه **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ** به قرآن معنا کرده اند یعنی خداوند مهربان برای هدایت جامعه انسانی پیامبر را همراه با قرآن مبعوث به رسالت نمود.

امیرمؤمنان (ع) درباره ی اهداف قرآن در جامعه انسانی می فرماید:

ص: ۱۵۱

«فجاءهم بتصديق الذی بین یدیه والنور المقتدی به، ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لكن اخبركم عنه الا ان فيه علم ما يأتي و الحديث عن الماضي و دواء دائكم و نظم ما بینکم:» (۱)

پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتاب های آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد آن نور قرآن است، آن را به سخن آورید ولی هرگز سخن نمی گوید اما من شما را از آن خبر دهم که چه اهدافی را دنبال می کند، آگاه باشید که دانش آنچه می آید، و خبر آنچه در عالم گذشت، و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

و نیز آن حضرت درباره ی قرآن می فرماید:

«و ان الله سبحانه لم یغظ احداً بمثل هذا القرآن، فانه حبل الله المتین، و سببه الامین، و فیه ربیع القلب و ینایع العلم، و ما للقلب جلاء غیره:» (۲)

و یقیناً خداوند احدی را به مانند این قرآن پند نداده، قرآن رشته محکم خدا، و وسیله امین اوست، در آن بهار دل و چشمه های دانش است، دل را به غیر آن مایه جلا نیست.

آری پیامبر بزرگ اسلام این انسان کامل و جامع، و این چهره عرشی و ملکوتی با دارا بودن همه ارزش های انسانی و پخته ترین عقل، و سرشارترین علم و دانش و آراسته بودن به بصیرت همه جانبه همراه با قرآن مبعوث به رسالت شد تا جهانیان را از تاریکی جهل و ظلم و بی خبری و سیئات اخلاقی برهاند و با ارزش های الهی و اسلامی و انسانی آشنا سازد و با حکمت پیامبری اش و قرآن حکیمش به توفیق خدای حکیم جامعه ای حکیم بسازد.

ص: ۱۵۲

۱-۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲-۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

با رسالت او و نزول قرآن حجت همه جانبه بر بشر کامل شد، و نیازی نبود که با بعثت او و قرآن عظیمش خداوند با کسی دیگر یا جمعی دیگر گفتگو کند و آیه و نشانه ای برای آنان ارسال نماید، تا از حضرت حق توقع بیجا داشته باشند و خواسته غیر معقول مطرح کنند که لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ.

او با عنوان خاتمیت و معلم حکمت و کتاب و تزکیه کننده نفوس، و منجی انسان از مفساد و مهالک، و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت، و تضمین کننده سعادت بشر، مبعوث به رسالت شد، و با بودن او که از هر جهت کامل بود، و با گوهر بی نظیری چون قرآن که از هر جهت جامع بود نیازی به حجت دیگر نبود، بنابراین هر کس مایل به هدایت و سعادت و نجات باشد باید به او و کتابش توسل جوید، و هر که از او و قرآنش روی برگرداند هلاکت و شقاوت او حتمی و ابدی است.

او برای اصلاح عقاید مردم، و تزکیه نفوس آنان از سیئات اخلاقی و آراستن انسان ها به عمل صالح مبعوث به رسالت شد، و با بعثتش تحولی شگرف در همه جوانب حیات بشر پدید آورد، و راهی نو پیش پای انسان باز کرد، و چراغی خاموش نشدنی در خیمه حیات او برافروخت.

اگر پس از مرگ او خائنان و منافقان و یهود و نصاری جلوی پیشرفت آئین او را در حیات انسان نمی گرفتند، و قرآن و اهل بیتش را به زنجیر اسارت و تعطیلی در خانه نشینی نمی کشیدند یقیناً وضع تاریخ و مسیر حیات انسان و چهره تمدن و مدرسه علم غیر از این بود که الان هست.

آن نابکاران پیشرفت آئین او را گند و طلوعش را محدود به زندگی قلبی مؤمن و اهل باور کردند، و اکثر مردم روزگار او و پس از او را از بهره گیری از نبوت و قرآنش محروم و خائن و منافق و لائیک و یهودی و نصرانی و زردشتی بودائی باقی گذاشتند!!

صدرالمتألهین درباره عظمت پیامبر اسلام و این که آن حضرت فرستاده بر حق خداست، و وجود مبارکش بر هر حقیقتی برهان و دلیل است می گوید:

«در علوم الهی ثابت شده است که حق تعالی بر هر چیزی برهان و دلیل است، چنان که فرمود:

أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: (۱)

آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟

و نیز ثابت شده که ابتدا همانند انتهی و بدایت عین نهایت و خداوند فاعل تمام اشیاء، و انسان کامل که از آن کامل تر وجود ندارد نتیجه و غایت مخلوقات است.

«لولاك لما خلقتك الافلاك»: (۲)

اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.

پس لازم است که انسان کامل برهان و دلیل بر همه اشیا باشد چنان که فرمود:

وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: (۳)

و تو را بر این امت گواه و برهان آوریم.

و از شواهدی که دلالت بر این مطلب دارد این است که حضرت حق به هر پیامبری معجزه و برهانی عطا فرمود ولی شخص پیامبر اسلام و وجود او را برهان و دلیل قرار دارد و فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا: (۴)

ص: ۱۵۴

۱-۱ - فصلت ۵۳.

۲-۲ - بحار ج ۱۵، ص ۴.

۳-۳ - نساء ۴۱.

۴-۴ - نساء ۱۷۴.

ای مردم یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان و دلیلی چون پیامبر آمد، و نور روشنگری چون قرآن به سوی شما نازل کردیم.

برهان پیامبران و دلایل آنان در حقایق غیر خودشان بود مانند برهان موسی که در عصا و دست و دیگر معجزاتش بود، ولی همه وجود پیامبر اسلام برهان بود.

برهان چشمش آن بود که فرمود: از من در رکوع پیشی نگیرید زیرا شما را از پشت سر خود همانطور که پیش روی خود را می بینم مشاهده می کنم. (۱)

و برهان بصیرت و باطن او آن که:

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (۱۷) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى: (۱۸) (۲)

چشم او از حقایق آنچه باید بنگرد بی هیچ کم و بیش مشاهده کرد، آنجا از بزرگ تر آیات حیرت انگیز پروردگار را به حقیقت دید.

و فرمود:

زمین برایم کشف و آشکار شد، خاور و باختر آن را دیدم. (۳)

و برهان چشائی او آن که فرمود: این دست پخته گوسپند مسموم است. (۴)

و برهان لمس و سودن او آن است که فرمود: خداوند دستش را میان دو کتف من قرار داد تا این که خنکی آن را احساس نمودم.

و برهان زبانش این که خداوند فرمود:

ص: ۱۵۵

(۱-۱) -

(۲-۲) - نجم ۱۷-۱۸.

(۳-۳) -

(۴-۴) -

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ: (۱)

و هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، سخن او جز وحی خدا نیست.

و برهان آب دهانش این که در روز خندق به جابر فرمود: خمیر خود را نان نکنید و دیگ های خود را از اجاق پائین نیاورید تا من بیایم، پس آمد و آب دهان در خمیر و دیگ انداخت و برکت یافت، جابر گوید: به خدا سوگند آنان هزار نفر بودند، هر چه توانستند خوردند تا این که رها کرده و برگشتند، در حالی که دیگ ما در حال جوشیدن بود و خمیر ما همانگونه نان می شد. (۲)

و برهان دیگر آب دهان او آن که در روز خیبر در حالی که امیرمؤمنان چشم درد سختی داشت آب دهان بر چشم او مالید که به توفیق و اذن الهی چشم درد حضرت برطرف شد.

و برهان دستش آن که خداوند فرمود:

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ: (۳)

و هنگامی که به سوی دشمنان تیر انداختی تو نینداختی بلکه خداوند انداخت.

و برهان دیگر دستش این که ریگ در دست او تسبیح گفت. (۴)

و برهان انگشتان او آن که چون به آن اشاره به ماه نمود دو نیمه گشت (۵) و دیگر این که آب از انگشتانش جاری شد و مردم بسیاری از آن نوشیدند.

و برهان سینه او آن که خداوند فرمود:

ص: ۱۵۶

۱-۱ - نجم ۳-۴.

- ۲-۲

۳-۳ - انفال ۱۷.

- ۴-۴

۵-۵ - قمر ۱.

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. (۱)

ای رسول من آیا ما تو را شرح صدر عنایت نکردیم.

و برهان قلب او آن که چشمانش به خواب می رفت ولی قلبش بیدار بود خداوند می فرماید:

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى: (۲)

آنچه را دل پیامبر دید آن دل به پیامبر دروغ نگفت هر چه را دل دید حق و حقیقت بود.

امثال این دلایل و براهین در ظاهر وجود مقدس او (علیهما السلام) به اندازه ای است که شماره نتوان کرد.

و اما براهین باطن وجود او و قوای پنهانی وی، از آنها برهان حافظه اوست:

سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى: (۳)

ما آیات قرآن را بر تو قرائت می کنیم پس هرگز فراموش نخواهی کرد.

و برهان قدرت و نیروی علم او: علی (ع) فرمود: رسول خدا هزار باب از دانش را به من آموخت و من از هر باب آن هزار باب استنباط نمودم، وقتی حال ولی چنین باشد پس حال پیامبر آموزنده چگونه است؟

و اما برهان قوت و قدرت عملی او معراجش به جسد نورانی اش (۴) به دورترین نقطه آسمانها یعنی «سدره المنتهی» است. (۵)

و اما برهان عقل عملی او: خداوند می فرماید:

ص: ۱۵۷

۱-۱ - انشراح ۱.

۲-۲ - نجم ۱۱.

۳-۳ - اعلیٰ ۶.

۴-۴ - اسرا ۱.

۵-۵ - نجم ۱۴.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. (۱)

و یقیناً تو بر بلندای ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری و خود فرمود:

«بعثت لاتمم مکارم الاخلاق:» (۲)

«مبعوث شدم تا ارزش های اخلاقی را به کمال برسانم» (۳)

رسول خدا در روایاتی درباره خود می فرماید:

«ایها الناس لا نبی بعدی و لا سنته بعد سنتی فمن ادعی ذلک فدعواه و بدعه الی النار و من ادعی ذلک فافتلوه:» (۴)

ای مردم پس از من پیامبری نخواهد بود، و روشی بعد از روش من نیست، کسی که پس از من ادعای نبوت کند ادعا و بدعتش راهی به سوی آتش است و هر کس بعد از من ادعای پیامبری نماید او را به قتل برسانید.

«انا دعوه ابراهیم و کان آخر من بشر بی عیسی بن مریم:» (۵)

من درخواست ابراهیم از خدا، و آخرین پیامبری هستم که عیسی به ظهورم بشارت داد.

«كنت اول الناس فی الخلق و آخر هم فی البعث:» (۶)

من در آفرینش اول انسان و در نبوت آخرین پیامبرم او مبعوث به رسالت شد تا اهل ایمان و عمل صالح را به سعادت ابدی و پاداش سرمدی بشارت دهد، و بی دینان و آلودگان به اعمال زشت و اخلاق پست را از شقاوت دائمی و عذاب همیشگی بترساند.

ص: ۱۵۸

۱-۱ - قلم ۴.

۲-۲ -

۳-۳ - اسرار الآیات ۲۱۰.

۴-۴ - امالی مفید ۳۳.

۵-۵ - کنز العمال ۳۱۸۸۹.

۶-۶ - طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۱۴۹.

شیوه او در تبلیغ براساس بشارت و انذار درسی آموزنده برای همه مبلغان است، مبلغ معارف دینی و حلال و حرام الهی اگر بخواهد سخنش در مردم اثر بگذارد باید از روش پیامبر اعظم در بشارت دادن و انذار پیروی نماید.

او در برابر کسانی که از نبوت و قرآنش و بشارت و انذارش روی بگردانند و دوزخی شوند هیچ مسئولیتی ندارد، زیرا با بشارت و انذار و بیان حقایق و اشاره به عواقب خوبی ها و زشتی ها حجت را بر همگان تمام می کند و بر این اساس هر کس دوزخی شود به دست خود دوزخی شده و پیامبر در برابر او هیچ مسئولیتی ندارد.

در مسئله بشارت و انذار نسبت به هر کدام به یک آیه و یک روایت اکتفا می کنم.

پیامبر اسلام بشارت دهنده به پاکان است که در آخرت به مزد پاکی خود به چنین جایگاهی می رسند:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ: (۱)

صفت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است:

در آن نهرهایی است از آبی که مزه و رنگش برنگشته و نهرهایی از شیر که طعمش دگرگون نشده، و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان مایه لذت است، و نهرهایی از عسل خالص است و در آن بهشت از هر گونه میوه ای برای آنان فراهم است، و نیز آمرزشی از سوی پروردگارش ویژه آنان است آیا اینان مانند

ص: ۱۵۹

کسانی هستند که در آتش همیشگی و جاودانه اند و از آبی جوشان به آنان می نوشاند که روده هایشان را متلاشی می کند؟
!

حضرت باقر (ع) می فرماید:

«اما الجنان المذكوره فی الكتاب فانهن جنه عدن، و جنه الفردوس، و جنه النعیم، و جنه المأوی قال: و ان الله تعالی جنانا محفوفه بهذه الجنان و ان المؤمن لیکون له من الجنان ما احب و اشتهی یتنعم فیهن کیف یشاء.

«و اذا اراد المؤمن شیئاً انما دعواه به اذ اراد ان یقول: سبحانک اللهم، فاذا قالها تبادرت الیه الخدام بما اشتهی من غیر ان یکون طلبه منهم او امر به و ذلك قول الله تعالی دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی بذلک عند ما یقضون من لذاتهم من الجماع و الشراب یحمدون الله تعالی عند فراغهم.

واما قوله اولئک لهم رزق معلوم قال: یعلمه الخدام فیأتون به اولیاء الله قبل ان یسألوهم اياه

واما قوله تعالی فواکه و هم مکرمون قال: فانهم لا یشتهون شیئاً فی الجنه الا اکرموا به.» (۱)

بهشت های ذکر شده در قرآن عبارت اند از: بهشت عدن، بهشت فردوس، بهشت نعیم، بهشت مأوی آنگاه حضرت باقر فرمود: برای خدا بهشت هائی است گرداگرد این بهشت ها، یقیناً برای مؤمن از بهشت ها آنچه را دوست دارد و می خواهد فراهم است، در آنها آنگونه که بخواهد بهره مند از نعمت ها است.

ص: ۱۶۰

چون چیزی را بخواهد و اراده کند بدون طلبیدن یا فرمان دادن به آوردن آن می گوید: **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**

بنگاه خدمه بهشت آنچه را خواسته به سرعت نزد او می آورند، و این همان قول خداست که در قرآن از آنان نقل می کند:

دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: (۱)

خدا را وقتی به نعمت حورالعین و نوشیدنی ها بهره مند شدند و از لذاتش فراغت یافتند به آن سپاس و ستایش می نمایند.

و اما گفته حق

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ: (۲)

حضرت باقر در توضیح این آیه می فرمایند: خادمان بهشتی پیش از آن که بهشتیان از آنان رزقی را درخواست کنند به نزد آن دوستان خدا می آورند.

و اما گفتار خداوند

فَوَاكِهَ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ: (۳)

معنایش این است که بهشتیان چیزی را از نعمت های بهشت نمی خواهند مگر این که آنان را به نعمت درخواستی آنان اکرام می نمایند.

پیامبر اسلام ناپاکان و بی دینان و متکبران از حق را از عذاب آخرت عذابی که به گوشه ای از آن در این آیه اشاره شده بیم می دهد.

ص: ۱۶۱

۱-۱ - یونس ۱۰.

۲-۲ - صافات ۴۱.

۳-۳ - صافات ۴۲.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ
يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ تَجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: (١)

ای اهل ایمان خود و اهل خود را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگ هایند حفظ کنید، بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر
گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند همواره انجام می دهند.

آن روز به کافران گفته می شود: ای کافران امروز عذرخواهی نکنید فقط آنچه را همواره انجام می دادید جزا داده می شوید.

صدوق به اسنادش از حضرت صادق (ع) روایت می کند.

روزی رسول خدا در میان یارانش نشسته بود که امین وحی غصه دار و حزین و با رنگی تغییر یافته به محضر آن حضرت آمد
پیامبر از او پرسید چه شده که تو را غصه دار و حزین می بینم؟ عرضه داشت چرا اینگونه نباشم در حالی که امروز منافخ
دوزخ را نهادند، پیامبر پرسید منافخ دوزخ چیست؟

جبرئیل گفت:

«ان الله تعالى امر بالنار فاوقد عليها الف عام حتى احمرت، ثم امر بها فاوقد عليها الف عالم حتى ابيضت، ثم امر بها فاوقد عليها
الف عام حتى اسودت و هي سوداء مظلمه فلو ان حلقه من السلسله التي طولها سبعون ذراعاً وضعت على اهل الدنيا لذابت الدنيا
من حرها، و لو ان قطره من الزقوم و الضريع قطرت في

ص: ۱۶۲

شراب اهل الدنيا مات اهل الدنيا من ننتها قال: فبکی رسول الله و بکی جبرئیل فبعث الله اليهما ملكا فقال ان ربكما یقرئكما السلام و یقول: انی قد امتتکما من ان تذنبا ذنباً اعذبکما علیه:» (۱)

خدا امر به آتش کرد پس هزار سال آن را برافروخت تا قرمز شد، سپس امر به آن کرد پس هزار سال دیگر آن را برافروخت تا سپید گشت، آنگاه امر به آن نمود پس هزار سال دیگر آن را برافروخت تا سیاه شد، هم اکنون آن آتش سیاه تاریک است، اگر حلقه ای از زنجیری که در آن آتش است بر اهل دنیا بگذارند دنیا از شدت حرارتش آب می شود، و اگر قطره ای از زقوم دوزخ را و مایه ضریع آن را در نوشیدنی اهل دنیا بچکانند همه اهل دنیا از بویش نابود می شوند!!

حضرت صادق فرمود: پیامبر و جبرئیل گریستند، خدا فرشته ای را نزد آن دو نفر فرستاد و گفت پروردگارتان به شما سلام می رساند و می فرماید من شما را از اینکه دچار گناهی شوید که بخاطر آن به عذاب دوزخ معذب گردید امنیت و مصونیت دادم.

ص: ۱۶۳

اشاره

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

یهود و نصاری هرگز از تو «و امتت» راضی نمی شوند تا این که نهایتاً از آئینشان پیروی کنی بگو مسلماً هدایت خدا که قرآن است فقط هدایت واقعی است و اگر پس از دانشی که چون قرآن برای آمده از هوا و هوس های آنان پیروی کنی از سوی خدا هیچ سرپرستی و یآوری برایت نخواهد بود.

آنان که کتاب آسمانی عطایشان نموده ایم آن را به طوری که شایسته آن است تلاوت می کنند به آن ایمان دارند و کسانی که کافر به آن هستند هم آنان نقد هستی خود را تباه کرده اند.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه به چند مطلب و مسئله محوری که باید در خور توجه ملت اسلام باشد اشاره شده است:

۱- رضایت یهود و نصاری از پیامبر و امتش در صورت یهودی شدن یا نصرانی شدن آنان.

۲- تنها هدایت و بلکه حقیقت هدایت قرآن است.

۳- امکان راه یابی آراء باطل و هواهای شیطانی یهود و نصاری در امور حیاتی مسلمانان.

۴- تلاوت شایسته و به حق نسبت به آیات خدا.

خوشنودی یهود و نصاری از مسلمانان به شرط یهودی یا نصرانی شدن آنان گرچه خطاب آیه شریفه به پیامبر اسلام است: وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ وَلِيَّ بِتَوَجُّهِ عَنِ الْغَيْبِ مَا لَمْ يَكُن لَكَ الْبَحْرُ مَدِينًا (سوره ممتحنه، آیه ۶۴) متوجه ملت اسلام دانست، چنان که تاریخ برخورد یهود و نصاری با ملت اسلام گواه بر این معناست که این دو قوم لجوج که در هر دوره و زمان و نیز در این دوره دست در همه فتنه ها داشته و دارند، و زمینه ساز هر نوع فسادى در بستر تاریخ بوده و هم اکنون هم هستند دست از کینه و دشمنی و عداوت و خیانت نسبت به ملت اسلام برنمی‌دارند مگر این که مسلمانان که همیشه بخاطر ایمانشان و گرمی داشت ارزش ها خاری در چشم آنان و مانعی در مسیر افسادگری شان بودند از هدایت الهی یعنی توجه به قرآن و عمل به آن دست بردارند و از اوهام و خرافات آنان و حقایقی که به دایره تحریف کشیده اند پیروی نمایند و نهایتاً آئین کامل و سالم خود را کنار گذاشته به قرآن مجید که نشانگر همه حقایق و خیر دنیا و آخرت انسان است پشت کنند و به آئین تحریف شده آنان روی آورند و به عنوان یهودی یا نصرانی جز پیکره نحس آنان گردند، در غیر این صورت این دو طایفه با ملت اسلام آشتی نخواهند کرد، و از آنان طبق گفته حق هرگز خوشنود نخواهند شد و به فتنه و فساد خود در همه امور مسلمانان ادامه خواهند داد.

این ملت اسلام است که باید از دین خود محافظت نماید، و پای بند به آئین خود باشد، و سعی کند که جلوی فتنه و فساد و ترفندهای این دو طایفه که جز زیان و خسارت و خرابی دنیا و آخرت نتیجه و میوه ای برای ملت اسلام ندارد بایستد، و نگذارد این خائنان به آنان خیانت کنند و به دینداری و دین شناسی و ایمانشان لطمه بزنند.

این جانب در اولین آیه ای که از سوره بقره سخن از اهل کتاب به ویژه یهود به میان آورده شرح بسیار مفصلی که از مفسد و فتنه گری های آنان در زمان موسی و مسیح و در عصر بعثت پیامبر اسلام و به ویژه در این زمان آورده ام و به ترفندهای آنان و مفسدشان و مقاصدی که برای به لجن کشیدن جهان و تهی کردن ملت ها از فرهنگشان، و زدن ضربات جبران ناپذیری که نسبت به مسلمانان در نظر دارند از کتاب های خوشان اشاره کرده ام و در اینجا نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نمی بینم.

تنها منبع هدایت قرآن است.

آری تنها منبع هدایت قرآن مجید است، زیرا از هر گونه تحریفی که دیگر کتاب های آسمانی به دست دزدان راه انسانیت دچار شدند به اراده حق سالم و صحیح مانده و در مصون ماندنش از تحریف هیچ شک و تردیدی نیست و اعتقاد همه شیعیان اهل بیت با تکیه بر خود آیات قرآن و روایات اهل بیت و نظر بزرگ ترین عالمان این طایفه این است که قرآنی که امروز در اختیار همه مسلمانان از هر قوم و طایفه ای است عیناً همان قرآن زمان پیامبر و امامان معصوم است، و هر کس جز این اعتقادی داشته باشد اعتقادش باطل و غیر معقول است.

این کتاب همه انسان ها را در همه امور حیات و مسائل زندگی به خیر و سعادت هدایت می کند، و زمینه لقاء و رضایت حق و آخرت آباد را برایش فراهم می نماید و او را از افتادن در ضلالت و گمراهی حفظ می کند.

در این زمینه در توضیح ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ بحث قابل توجهی به میان آمد، و توضیح مفصلی درباره هدایت گری قرآن داده شده.

در این بخش به اشارات کوتاهی که از صدر المتألهین درباره هدایتگری قرآن در کتاب اسرار الآياتش آمده اشاره می کنم «بدان که یکی از نام های نیکوی قرآن

نور است، زیرا قرآن نوری است عقلی که به وسیله آن نور احوال مبدء و معاد کشف و آشکار می گردد، و به آن نور حقایق اشیاء دیده و درک می گردد، و انسان توسط آن نور در قیامت راهنمایی یافته و راه رسیدن به بهشت را می پیماید.»

وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: (۱)

ما کتاب نازل شده بر تو را نوری عظیم قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم بی تردید تو به کمک این نور مردم را به راه راست که راه خداست هدایت می نمائی.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: (۲)

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است، خدا به وسیله آن نور کسانی را که از خشنودی او پیروی می کنند به راههای سلامت راهنمایی می کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی های (جهل، کفر، شرک و نفاق) به سوی روشنائی «معرفت، ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه» بیرون می آورد و به سوی راه راست هدایتشان می نماید.

و از نام های بزرگ قرآن حکمت است، حکمت و علم استوار و دانش حقیقی عنایتی است ربانی و بخششی است الهی که نصیب کسی نمی شود مگر از جانب حق:

ص: ۱۶۷

۱-۱ - شوری ۵۲.

۲-۲ - مائده ۱۵-۱۶.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ: (۱)

خدا حکمت را به هر کس بخواهد عنایت می کند و آن که حکمت به او داده شده بی تردید خیر فراوانی به وی داده اند و جز صاحبان مغز این حقیقت را متذکر نمی شوند.

قرآن از رسول اسلام تعبیر به معلم کتاب و حکمت نموده است:

يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ: (۲)

در این آیه شریفه اشاره به این است که: حکمت که گاهی از آن تعبیر به قرآن و گاهی به نور و نزد حکما به عقل بسیط می شود از احسان و فضل الهی و کمال ذات احدی است که هر کس از خواص بندگان را برگزیند و مورد دوستی و محبت خود قرار دهد عنایت می فرماید

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. (۳)

مانند پادشاهی که لباس مخصوص خود را به هر کس از نزدیکان خود که بخواهد عنایت می نماید، چون حکمت واقعی از صفات ذاتی حق بوده و هیچ یک از بندگان و مخلوقات به آن دست نیابد مگر پس از تجرد و دوری از دنیا و از وجود خود به تقوا و زهد واقعی و فناء از آلودگی های طبیعت و عادات و ورود در جمعیت و گروه مهیمین از فرشتگان و بندگان مقرب و نزدیک به حق تعالی، تا این که خداوند او را از علم لدنی خود بهره مند کند و حقایق آیات قرآن را که همان حکمت است بر قلب او مکشوف سازد و به او خیر کثیر و احسان و

ص: ۱۶۸

۱-۱ - بقره ۲۶۹.

۲-۲ - جمعه ۲.

۳-۳ - جمعه ۴.

رحمت نامتناهی بخشد و به حیات طیبه که دور از آلودگی های این جهان است زنده فرماید و نوری به او عطا کند که توسط آن نور در تاریکی و حجاب های دنیا و برزخ ها و قبرها یعنی عوالم و عقبات پس از مرگ که به موازات پیمودن مراحل برای او پیش می آید گذر کند چنان که در قرآن می فرماید:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (۱)

آیا کسی که از نظر روحی و عقلی مرده بود و ما او را (به وسیله هدایت قرآن و آراسته شدن به ایمان) زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم به درستی و سلامت زندگی کند، مانند کسی است که در تاریکی های جهل و گمراهی است و از آن بیرون شدنی نیست، اینگونه برای کافران به خاطر لجاجت و عنادشان آنچه انجام می دادند آراسته شد تا گمان کنند اعمالی که همواره انجام می دهند نیکوست!

و از نام های مبارک قرآن روح است کتاب خدا در این زمینه می فرماید:

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ: (۲)

روح را به فرمانش به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند تا مردم را از روز قیامت بیم دهد.

و از صفات و نام های قرآن حق است:

ص: ۱۶۹

۱-۱ - انعام، ۱۲۲.

۲-۲ - غافر ۱۵.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ: (۱)

بگو قرآن را روح القدس از سوی پروردگارت به حق و راستی نازل کرده، تا کسانی را که ایمان آورده اند ثابت بدارد و برای اهل تسلیم هدایت گرو مزده باشد.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ: (۲)

آیا کسی که یقین دارد آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که از نظر باطن نابینا است فقط خردمندان با بصیرت متذکر این حقیقت هستند.

و از نام های شریف قرآن هدی است، زیرا قرآن هدایت و راهنمایی به حق می کند و بلکه خود حق است.

ذَلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ: (۳)

این قرآن هدایت خدا است که هر که را بخواهد به وسیله آن راهنمایی می کند.

و از نامهای شریف آن ذکر است، چون انسان بتوسط قرآن امورات آخرت و حالات مبدء و معاد را یاد می کند.

فَاسْتَمْسِكْ بِالذِّئْبِ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۚ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ: (۴)

ص: ۱۷۰

۱-۱ - نحل ۱۰۲.

۲-۲ - رعد ۱۹.

۳-۳ - زمر ۲۳.

۴-۴ - زخرف ۴۳-۴۴.

پس به آنچه به تو وحی شده در جهت اعتقاد و عمل چنگ بزن، بی تردید تو هر راه راست هستی، و مسلماً این قرآن برای تو و قوم تو مایه تذکر و شرف و عزت است و به زودی درباره آن بازخواست خواهید شد.

و از نام های قرآن شفاء است، چون مؤمن توسط قرآن از بیماری های نفسانی و امراض درونی و رنج های روز رستاخیز، از قبیل نادانی و رشک بردن، و بزرگ منشی و تظاهر به پاکدامنی و ریا و نفاق و دورویی و خودآرائی و شهوت و خشم و عشق به جاه و قدر و شرف و سایر بیماری هائی که وقتی در نفس محکم و استوار گردید پزشکان روحانی از درمان آن عاجزند رها می یابد و درمان می شود.

قُلْ هُوَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا هُدًى وَّ شِفَاءً. □

بگو این قرآن برای اهل ایمان سراسرش هدایت و درمان است.

صفات و اوصاف و نام های قرآن بسیار است و شرحش موجب تطویل سخن می گردد، به همین مقدار که توضیح داده شد، و معلوم گشت که تنها منبع هدایت «البته با تعلیم پیامبر و اهل بیتش» قرآن است کافی است. (۱)

امکان راه یابی آراء باطل و هواهای شیطانی یهود و انصار در امور مسلمین

با توجه به وضع فعلی اکثر مسلمانان، و به ویژه مردان و زنان غرب زده آنان، و شکل زندگی برخی از مدعیان مسلمانی که برگرفته از فرهنگ یهود و نصاری است، و با عنایت به این که در آیات گذشته مورد شرح و توضیح به طور مفصل درباره نفوذ این مودیان در زندگی مسلمانان و فتنه و فساد که حاکم بر اهل اسلام نموده اند، از شرح تکراری این عنوان خوداری می کنم و تنها به ملت اسلام و امت پیامبر از باب خیر خواهی عرضه می دارم که از قبول روش و منش و

ص: ۱۷۱

فرهنگ آنان که ریشه در شهوات و هواهای نفسانی آنان دارد و ثابت کرده اند که دشمن آشکار مسلمانان هستند بیرهیزند و عزت و شرف خود را از غارت شدن به دست این غارتگران حفظ کنید، که اینان به هیچ عنوان اهل رحم و مروت نیستند و با خواب کردن مسلمانان و دور کردنشان از فرهنگ اسلام در صدد غارت ثروت مادی و معنوی آنان هستند.

تلاوت شایسته

از معارف الهیه، و گفتار اهل تخصص استفاده می شود حق تلاوت مرکب از سه حقیقت است:

۱- قرائت قرآن به صورتی منظم و با رعایت آداب.

۲- فهم و درک آیات و به عبارت دیگر تدبر در حقایق این کتاب عظیم آسمانی.

۳- عمل به آیات الهی، و مسئولیت پذیری نسبت به احکام و حلال و حرام آن، و آراسته شدن به واقعیات تربیتی این کتاب.

آری آنان که با قلب و عقل قرآن را دریافت می کنند و آتیناهم، و به تدبر و اندیشه در آن برای فهم حقایقش می نشینند، و در هر کجا و در هر شرایطی که عمل به آیاتش اقتضا دارد به عمل برمی خیزند منحصرأ اینان هستند که به کتاب الهی ایمان دارند، ولی قرائت بی تدبر، و گریز از عمل به آیات کتاب کفر به آن و موجب تباه شدن سرمایه وجودی انسان و سبب دچار شدن به خزی دنیا و عذاب آخرت است.

اگر یهود و نصاری هم حق تلاوت تورات و انجیل را که برخی آیاتش بیانگر اوصاف پیامبر اسلام است رعایت می کردند.

قطعاً به پیروی از تورات و انجیل به رسول اسلام ایمان می آوردند و برای همیشه آتش فتنه و فساد، و ایجاد تفرقه میان ملت ها، و غارت ثروت مظلومان و گسترش گناهان اخلاقی و مالی و اجتماعی خاموش می شد.

ولی این دو گروه آیات این دو کتاب را به زبان قرائت کردند و می کنند، ولی حاضر به دقت و تدبر در آیات این دو منبع هدایت و عمل به آن نیستند، چنان که در میان مسلمانان هم اینگونه افراد زیاد است، قرآن را به زبان قرائت می کنند ولی به خود نوبت اندیشه و تدبر در آیاتش را نمی دهند، و نسبت به آن مسئولیت گریز هستند و همین خلأ تدبر و خالی بودن جای عمل سبب شده که دشمنان بتوانند اهواء و آراء باطلشان را بر بسیاری از مرد و زن امت تحمیل کنند و آنان را وادار نمایند که از فرهنگ منحط، و انواع مفسد و معاصی یهودیت و نصرانیت پیروی کنند و نهایتاً خود را به خواری و پوکی و گرفتاری های روانی و اخلاقی دچار نمایند!

همین پیروی از اهواء نفسانی و نقشه های شیطانی یهود و نصاری سبب شده که پیروان که مشتی مسلمانان تو خالی و به ظاهر مسلمان اند از ولایت و یاری خدا محروم شوند و در چنگال شیاطین و فرهنگشان اسیر باشند، و از درک فیوضات الهیه دور بمانند و مانند اربابانشان دچار خسارت گردند.

حضرت صادق در توضیح حق تلاوت می فرماید:

«ان حق تلاوته هو الوقوف عند ذکر الجنه و النار و یسأل فی الاولی و یستعین من الآخری» (۱)

حق تلاوت این است که در کنار آیات مربوط به بهشت و دوزخ درنگ کنی و در حقایق آیات مربوط به این دو مکان اندیشه نمائی، تا معلومت گردد آیا

ص: ۱۷۳

متصف به اوصاف اهل بهشتی در این صورت بهشت را از خدا درخواست کنی، یا آلوده به اوصاف دوزخیانی تا آن اوصاف را از خود دور کرده و از خدا بخواهی که تو را برای مصون ماندن از عذاب دوزخ پناه دهد و راه آن را برای همیشه به رویت ببندد.

و نیز از آن حضرت در توضیح حق تلاوته روایت شده:

«یُرْتَلون آیاته و یتفقهون به و یعملون باحکامه... انما هو تدبر آیاته و العمل باحکامه:» (۱)

حق تلاوت به این است که آیات به صورت منظم و با رعایت آداب قرائت شود، و دقایق و حقایق آن درک گردد و به احکامش عمل کنند و نهایتاً حق تلاوت تدبر و اندیشه در آیات و عمل به احکام آن است.

راهیابی به حقایق قرآن.

افرادی بودند که سواد نداشتند، ولی با شنیدن مسائل الهی از زبان پاکان، خالصانه و عاشقانه به آن مسایل عمل می کردند، و در حال عمل به احکام الهی تقوا به خرج داده از محرّمات اجتناب می نمودند، و نهایتاً عمل آنان به مسایل الهی و رعایت تقوا و اجتناب از محرّمات آنان را به حریم قرآن وارد کرد و قلب و جانیشان را به تسخیر معارف کشید از جمله این افراد شخصیت معروف قرآنی مرحوم بابا کاظم است که آرامگاهش در قبرستان حاج شیخ قم زیارتگاه اهل دل است.

اینجانب علاوه بر زیارت قبر نورانی او، و شنیدن احوالاتش از کسانی که او را دیده بودند، یک سفر به محلی که در آنجا به طور اعجاز آمیزی حافظ قرآن شد

ص: ۱۷۴

رفتم و با آشنایان و اقوام و نزدیکانش ملاقات نموده و با آنان به امام زاده ای که آن معجزه در آنجا به وقوع پیوست رفتم.

به تواتر کسانی که او را زیارت کرده اند از او نقل کرده اند که گفته: ماه رمضان ماه بهار قرآن و ماه عبادت و صیام گوینده ای مذهبی از جانب آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به روستای ما آمد و ضمن گفته های الهی و نورانی اش از نماز و زکات و خمس و روزه سخن گفت و اعلام کرد هر مسلمانی حساب سال نداشته باشد و حقوق مالی خود را نپردازد و از آن مال پاک نشده خانه و لباس بخرد و از آنها استفاده کند نماز و روزه اش درست نیست.

پس از شنیدن احکام الهی به خانه رفتم و به پدرم گفتم: چرا زکات غلات را نمی دهی؟ گفت: پسرم این حرف ها را از کجا آورده ای؟ گفتم یک روحانی از قم آمده و می گوید: اگر کسی حقوق الهی اموالش مانند زکات را نپردازد مالش حرام است، پدرم در پاسخ من گفت: او برای خودش این سخنان را بافته!

من گفتم با توجه به سخن شما ماندن من نزد شما به صلاح من نیست و به حالت قهر به شهر قم آمدم.

پدرم پس از مدتی کسی را فرستاد و مرا به روستا بازگرداند، ولی سخن من از قول آن روحانی با پدرم ادامه یافت و یا فشاری می کردم که زکات اموالش را بپردازد او هم پاسخ می داد این فضولی ها به تو ربطی ندارد.

باز خانه پدر را ترک کردم و این بار به تهران آمده و مشغول کار شدم، پدرم افرادی را فرستاد و مرا به روستا برگرداندند ولی بگو مگوی ما ادامه یافت تا با وساطت پیران محل پدرم حاضر شد قطعه ای زمین کشاورزی و بذر به من

واگذار کند تا من مستقلاً به کشاورزی مشغول شوم و او از اصرار من به زکات خلاص گردد.

او زمین را با هشت بار گندم به من داد، من هم بی معطلی نیمی از آن گندم را به عنوان زکات به فقرا و نیم دیگر را کشت کردم و خدای مهربان برکتی به زراعت من داد که در آن ناحیه بی نظیر بود.

محصول زمین را در وقت لازم درو کردم و به شکرانه عنایت حق با تهیدست نصف کردم تا بیشتر از زکات معمولی در راه خدا داده باشم، و سال های بعد هم همین رویه را ادامه دادم و حضرت حق هم به برکاتش بر من می افزود.

یکی از سالها که گندم درو کرده را خرمن کرده بودم تا ظهر آن را باد می دادم که گاه از گندم جدا شود ولی هنگام ظهر بخاطر گرمی هوا باد قطع شد و من از خرمن باد دادن متوقف شدم با خود گفتم: اکنون برای استراحت می روم و هنگام عصر با کمک حق به باد دادن خرمن باز خواهم گشت.

پشته ای علوفه برای گوسپندانم آماده کردم و آن را به دوش برداشته به سوی آبادی روان شدم در میان راه با دو سید جوان نورانی و خوش چهره برخورد کردم. که تا آن زمان آنان را ندیده بودم، به هر دو سلام کردم و آنان با کمال محبت جوابم را دادند.

از آنان پرسیدم کجا؟ آیا به امام زاده می روید؟ گفتند آری گفتیم من هم با شما بیایم؟ گفتند بیا.

من تصور کردم آنان راه امام زاده را بلد نیستند ولی هنگامی که حرکت کردیم دیدم هر دو جلوتر می روند، به امام زاده ای که آن را شاهزاده حسین می گویند رسیدیم، پشته علوفه را از پشتم به زمین گذاردم و همراه آنان وارد حرم شدم، آنان سوره حمد و قل هو الله را خواندند و من هم همراه آنان می خواندم و

صندوق را می بوسیدم و دوری زدم اما آنان چنین نمی کردند بلکه فقط حمد و سوره قرائت می نمودند.

از آنجا بیرون آمدیم و به امام زاده دیگری که آن را هفتاد دو تن می نامند رفتیم، باز من دور می زدم ولی آنان فقط مشغول خواندن فاتحه بودند. ناگاه آن دو سید رو به من کردند و گفتند کاظم آن بالا را بخوان گفتیم من سواد خواندم و نوشتن ندارم، گفتند به آن کتیبه بنگر می توانی بخوانی!

نگاه کردم کتیبه ای دیدم که نه پیش از آن دیده بودم و نه پس از آن دقت کردم به خط سپید پر نوری این آیه شریفه نوشته بود:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ تَا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

آیه را خواندم آنان جلوتر آمدند، یکی از آن دو سید مرا نگاه داشت و دست خود را از پیشانی تا سینه ام کشید و سوره حمد را خواند و به چهره من دمید و همه قرآن را در سینه من نهاد، من حالم دگرگون شد و هنگامی که بخود آمدم دیدم شب فرا رسیده برخاسته به آبادی آمدم یکی از اهالی روستا به نام کربلائی علی مرا صدا زد و گفت: کاظم کجائی چرا برای جمع کردن خرمنت به صحرا نرفتی؟ گفتم کربلائی دو بزرگوار آمدند و من همراه آنان به امام زاده رفتم و آنان همه قرآن را در سینه من نهادند و رفتند.

گفت: پسر چه می گوئی مگر دیوانه شده ای، آیت الله حاج شیخ عبدالکریم که مجتهد است همه قرآن را از حفظ ندارد تو حافظ قرآنی؟!

گفتم می توانید مرا امتحان کنید، مردم روستا جمع شده مرا به خانه ملای روستا بردند، او در عین تصدیق درست کاری و صداقت من گفت: هم اکنون او را امتحان می کنیم قرآن آوردند و گفتند: بخوان گفتم از حفظ پی رسید.

ملای ده ابتدا سوره الرحمان و سپس یس و مریم و بعضی از سوره های دیگر را پیشنهاد داد و من همه را از حفظ بدون کمترین لغزش قرائت کردم.

ملای روستا قرآن را بوسید و گفت: مردم کاظم درست می گوید او مورد لطف خاص قرار گرفته.

مردم بر سر من ریختند و لباس هایم را به عنوان تبرک بردند و اگر ملای روستا مرا در اتاق مخصوص نبرده بود مردم محل گوشت بدنم را نیز به عنوان تبرک می بردند!

ملای روستا به زحمت مردم را از خانه بیرون کرد و گفت کاظم اگر جان خودت را می خواهی همین شبانه از اینجا برو و در غیر این صورت به عنوان تبرک از دست مردم دچار آسیب خواهی شد.

گفتم خرمن و گوسپندانم را چه کنم، گفت: من دستور می دهم آنها را حفظ و جمع آوری کنند و سپس پولی در اختیار من گذاشت و من شبانه به ملایر آمدم و خدمت مرحوم حجه الاسلام حاج میرزا شهاب رسیدم و او نیز مرا امتحان کرد و غرق شگفتی و حیرت شد، خبر وضع من پس از آن به تویسرکان، همدان، کرمانشاه و حتی عراق رسید. (۱)

ص: ۱۷۸

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.
وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.

ای بنی اسرائیل نعمت های مرا که به شما عطا کردم و این که شما را بر جهانیان (زمان خودتان) برتری دادم یاد کنید.

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می کند و نه از کسی (در برابر گناهانش برای آزادی از دوزخ) فدیة و عوضی می گیرند و نه کسی را شفاعتی سود دهد و نه (برای رهایی از عذاب) یاری می شوند.

شرح و توضیح

این دو آیه شریفه عیناً مانند دو آیه ۴۷ و ۴۸ سوره مبارکه بقره است که شرح و توضیح مفصل آن گذشت و در اینجا نیاز به شرح و توضیح مجدد ندارد.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

و یاد کنید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری (دشوار و سخت) آزمایش کرد، پس او همه آنها را به طور کامل به انجام رسانید پروردگارا به خاطر نشان دادن شایستگی و لیاقتش، به او گفت من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم ابراهیم گفت و از دودمانم نیز پیشوایانی برگزین پروردگار فرمود:

پیمان و عهدم «که امامت است» به ستمکاران نمی رسد.

شرح و توضیح:

در این آیه شریفه چهار مطلب محوری و بسیار مهم قرار دارد، که برای هر کدام توضیح و شرح قابل توجهی لازم است، آن چهار مطلب عبارت است از:

۱- ابراهیم ۲- آزمایش ۳- رهبری و امامت ۴- نفی رهبری و امامت از ستمکاران.

۱- ابراهیم

اشاره

این انسان کامل، و موجود جامع، و منبع کرامات، و چشمه فضایل، و قهرمان توحید، و پدر پیامبران پس از خود، مطلع الفجری است که همه ارزش های الهی و انسانی از افق وجودش طلوع کرد، و جهانیان و تاریخ را به نور پاینده و ابدی اش منور و روشن ساخت.

گوشه ای از سرمایه های معنوی این انسان والا را که به خاطر لیاقت و شایستگی و علم و عملش به دست آورد، قرآن مجید به این صورت نقل می کند:

صدیق، حلیم، قانت، وفادار به عهد، بردبار، رجوع کننده به خدا، مخلص، محسن، مستجاب الدعوه، پیامبر، خلیل، دارنده کتاب آسمانی، مقرب، برگزیده، صالح، خیر، حنیف، تسلیم حق، که هر یک را به خواست حق، در ضمن آیاتی که این اوصاف را بیان نموده شرح خواهم داد، شماره این آیات که ویژگی های این انسان بی بدیل، و این پیشوای بی نظیر را به تصویر کشیده حدود صد و هشتاد آیه است!

این اوصاف و ارزش ها، و کرامات و ویژگی ها محصول شیرین معرفتی بود که ابراهیم نسبت به خدا و قیامت داشت، معرفتی که از پیامبران پیش از خود به دست آورده بود، و فزونی اش از واردات و الهامات غیبیه بر قلبش نشأت

می گرفت تا آنجا که به اوج یقین و باور رسید و بلکه یقین و باور با وجودش اتحاد یافت.

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ: (۱)

و اینگونه ملکوت و مالکیت و ربوبیت خود و حقایق پشت پرده همه آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم تا در زمره اهل یقین قرار گیرد.

آری معرفت ریشه و منبع ظهور همه حقایق و ارزش ها و سبب آشکار شدن همه کرامات و فضایل است.

اهل معرفت هنگامی که متعلقات معرفت را که افضل همه آنها حضرت حق و خدای عزوجل است می یابند، عاشق و دلباخته آنها گشته، و به سعی و کوشش و مجاهده برمی خیزند، تا خود را عملاً آراسته به حقایق کنند و خود را به مقام قرب برسانند و همای سعادت را در آغوش گیرند، و گوی خوشبختی را در میدان مسابقه معنوی به دست آرند.

همانطور که معرفت سبب تحقق ارزش ها و ظهور کرامات و عامل تبدیل انسان زمینی به موجودی ملکوتی، و فرشی به حقیقت عرشی است، جهل به حقایق و غفلت از واقعیات سبب ظهور رذایل و ظلمات و عامل تبدیل انسان به پست ترین پستان، و علت دچار شدن آدمی به خزی دنیا و عذاب آخرت است. صدرالمآلهین در کتاب اسرار الآیات درباره شومی جهل می گوید:

دوری از معارف الهی و دانش های اصیل و علوم نورانی و ستیز با آنها با وجود استعداد و نیروی یادگیری و امکان آموختن آنها، اصل همه بدبختی ها و عذاب ها است.

ص: ۱۸۱

جهل و نادانی ریشه تمام بیماری های باطنی و نفاق درونی، و زمینه کشت هر درخت لعنت شده و پلید و ناپاک است.

جهل و نادانی تاریکی و ظلمتی است که از درگاه حق و حریم خدا چه در دنیا و چه در آخرت بی نهایت فاصله دارد، و فاصله و دوری آن تا ابد قابل کم کردن نیست، جهل دشمن ترین دشمنان انسان است که تنها با اسلحه علم و دانش و معرفت و بینش نابود شدنی است.

جهل ریشه و ماده عذاب دردناک قیامت، خسران و زیان بزرگ، و عامل پشیمانی و تأسف در عرصه قیامت است.

قرآن مجید درباره جاهلان و دور ماندگان از معارف الهیه معارفی که تنها سبب رشد انسان، و تضمین سعادت او در دنیا و آخرت است می فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: (۱)

اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان به کیفر طغیان و عصیانشان مهر شقاوت و تیره بختی ابدی زده و اینان از معارف و حقایق الهیه بی خبرند.

آری هر کس از حقایق دینی و معارف آسمانی و یاد حضرت حق غافل بماند، و در بی خبری بسر ببرد، اهل دوزخ خواهد بود و در قیامت کر و کور محسور می شود.

مسلم است که آبادی خانه آخرت و ساختمان قیامت بر شناخت و معرفت حق و شئون او استوار است، زیرا جهان آخرت جهانی ادراکی و به عبارت دیگر دست یافتنی است، و برخلاف دنیا محل و مرکزی زنده و پابرجا و پیچیده به هر

ص: ۱۸۲

نوع حرکت مثبت و ظهور نتایج و محصولات ابدی است، و به بیانی روشن تر ساختمان و بنای آباد آن جهان عبارت است از عقاید حقه، و بصیرت و دانش، و قصد پاک، و نیت ملکوتی، و ادراکات خالص و معنوی، و ساختمان دنیا بنایش بر ظلمت و تاریکی مادی و آبادانی اش منوط به شهوات حیوانی و آرزوهای باطل، و آمال پوچ و امیدهای واهی است، آن که بدون معرفت و آلوده به کور باطنی در این دنیا زندگی می کند، چون همه عیش و زندگی اش بخاطر کوردلی حیوانی محض است، هیچ راهی به ساختن آخرت آباد، و عیش جاودان ندارد، و چون از دنیا بگذرد و وارد آخرت گردد کور باطن وارد می شود در حالی که از ساختمان و آبادی و زندگی پاک و دسترسی به نعمت های همیشگی آخرت محروم خواهد بود.

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا: (۱)

بنابراین روشن باشد که هر کس حضرت حق را نشناخت اشیاء و موجودات هستی را آنگونه که باید نخواهد شناخت، و هنگامی که انسان بخاطر عدم شناخت خدا، موجودات هستی و اشیاء را به حقیقت نشناسد، نمیتواند آن چنان که باید آنها را مورد استفاده قرار دهد، و در راه درست و صحیح به کار گیرد به ناچار دنیائی چون حیوانات به ظاهر آباد و لذت بخش پیدا می کند و آخرتی صد در صد خراب و بدون نتیجه و سود نصیبش می گردد.

در محل خود با دلایل و براهین ثابت شده که شناخت واقعی چیزی حاصل نمی شود مگر از راه دانستن سبب و علت آن چیز، و کسی که مبدء و علت موجودات را نشناسد یقیناً جاهل به اشیاء و موجودات است و از زمره هلاک

ص: ۱۸۳

شدگان در آخرت می باشد، چون گفته شد که منزل آخرت وجودش ادراکی و به عبارت دیگر عناصر ساختمان آبادش حقایق حقه و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است، پس هلاک شونده در آخرت کسی است که حقایق را ندانسته و در نتیجه معرفت به حق تعالی نداشته است.

خدا در قرآن مجید می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُوجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَإِطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ.

أُولَئِكَ مَا لَهُمْ أَلْئَارٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: (۱)

مسلماً کسانی که دیدار [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان] را امید ندارند و به زندگی دنیا خوشنودند و به آن آرامش یافته اند و آنان که از دلایل و نشانه های ما که آیات تکوین و تشریح است بی خبرند جایگاهشان به کیفر غفلت و گناهانی که همواره مرتکب شده اند دوزخ است.

حضرت حق در این آیه شریفه جهل و نادانی به حق، و آیات و نشانه های وجودی خود را اصل و ریشه دوزخی شدن و گرفتار آمدن به عذاب دردناک می داند، و سبب این پیش آمد ناگوار و قیامت مصیبت بار، و فردای دردناک این است که جان های نادانان و نیت و هدف جاهلان، پیوسته متوجه لذات و خوشی های جسمانی و خواسته ها و تمایلات شهوانی و اهداف مادی و ظاهری است، زیرا جز این امور حسی چیز دیگری نمی دانند و از حقایق و معارف ملکوتی بی خبرند، ولی عارف به حضرت حق و شناسای حقایق هستی و آشنای به واقعیات معنوی پیوسته توجهِش به عالم قدس و وجه الله و به طور دائم خواستار مقام قرب و نزدیک شدن به حضرت دوست است، و عاقبت هم عند

ص: ۱۸۴

الله محشور می شود، و مع الله می ماند و از رضایت الله و جنت الله تا ابد بهره مند می گردد، زیرا در معارف آمده:

هر کس هر چه را دوست دارد، خداوند او را با آن محشور خواهد نمود.

و نادان جاهل که غیر از امور باطل و بی پایه و فناشدنی، و آرزوهای زودگذر نابود شدنی چیزی را دوست ندارد و تردیدی نیست که دنیا و خواهش ها و شهوات زودگذر همان امورهای باطل و بی ارزش و خیالی اند، پس حشر این جاهل و این بی خبر پست و نادان به سوی عرصه هلاک و تاریکی هاست و ضرورتاً بازگشتش به آتش دوزخ و نهایتاً نصیب او از آمدن به دنیا و بازگشت به قیامت عذاب دردناک و شکنجه سخت است، قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

وَ وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ: (۱)

و ای بر کافران از عذابی سخت، آنان که زندگی دنیای فانی را بر آخرت باقی ترجیح می دهند، و مردم را از راه خدا باز می دارند، و می خواهند آن را با وسوسه و شبهه اندازی و اغواگری کج نشان دهند، اینان در گمراهی دوری به سر میبرند.

بر این اساس و روی این منوال اصل و ریشه هر سعادت و نیک بختی و خرمی و شادمانی عبارت است از ایمان به خدا و کلمات و آیات و فرشتگان و کتاب های حق و پیامبران و روز قیامت و خروج از این جهان پست و تاریک با قدم معرفت و علم، و پرواز از عالم طبیعت و معدن پلیدی و ظلمت و پوسیدگی، به عالم پاکی و قدس و طهارت و نور.

ص: ۱۸۵

و این مقامی است که حضرت ابراهیم با قدم معرفت و با پر قدرتمند عمل به آن رسید، و در پی این مقام به مرتبه بلند امامت و پیشوائی نسبت به همه جهانیان نایل گشت.

تعقل و اندیشه در همه امور، به ویژه جریاناتی که در کنار انسان می گذرد، و توجه به حقایقی که فطرت پاک آدمی مایه جهت دهی به سوی آنهاست، و دفع اوهامی که هر از گاه به انسان حمله می کند، و شناخت باطل و زدودن آن از خیمه حیات و زندگی، و به دست آوردن واقعیات، و تسلیم شدن در برابر حق، و مبارزه با اهل باطل و عقاید پوچ آنان، و استقامت در این راه، کارهای بسیار مثبتی بود که ابراهیم از هنگام قدم گذاشتن به زندگی شروع و تا لحظات آخر عمر ادامه داد، و از این طریق اثرات شگرفی در زندگی و حیات انسان گذاشت!

«جمعی از روانشناسان بر این اعتقادند که: شخصیت و افکار هر فرد عکس العمل محیط و نمونه کامل تربیت اجتماعی او می باشد.

برخی دیگر عامل وراثت را به طور مستقل و یا به کمک محیط نیز به حساب آورده و به این وسیله رو حیات و منش ها را تبیین می کنند، ولی در تاریخ بزرگانی به چشم می خورند که برخلاف جریان محیط قدم برداشته و با استقلال فکری کامل و حریت و آزادی به معنای واقعی، معتقد به هدفی شده و با افکار عامه مردم که به اعتقاد آنان خرافی و باطل بوده به مبارزه برخاسته اند، اگر چه خود این مبارزه و مخالفت با خرافات و باطیل نیز تأثیری از محیط در جهت عکس است چنان که نقل شده به لقمان گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی ادبان!

این پاسخ استوار این حقیقت را می گوید که: رفتار غلط اکثریت مردم و انتقادی که به نظر این بزرگان می رسید، سبب می شد که مسیر خود را غیر مسیر

عامه مردم قرار دهند، و راه دیگری را که راه حق و عقل و حکمت است انتخاب نمایند، و بیداری فکر و باز بودن چشم و توجه به اشکالات و انتقادات و ایستادگی در برابر اکثریت دلیل کمال عقل و توانائی فکر و اندیشه در این گونه انسان های بزرگ و با ارزش است.

ابراهیم در محیط بت پرستی و ماه و ستاره پرستی و خورشید محوری طلوع می کند و از این مهم تر و بالاتر این که تحت سرپرستی عمویش که بت ساز و بت فروش است رشد می کند و از ابتدا که خود را می شناسد و در خود فکر می کند، و نسبت به جریاناتی که در اطرافش می گذرد اندیشه می نماید، و در مسیر حرکت عقلی قرار می گیرد چیزی جز بت و بت سازی و بتفروشی و بتپرستی نمی بیند.

آنچه می بیند به سبب اندیشه های صحیحش، و حرکت عقلی اش، و نگاه انتقاد برانگیزش عقل و روح و جان و درون وی را رنج می دهد، و حس کنجکاوی او را در این عرصه جهان و آفریننده حکیم آن ارضاء نمی کند.

ابراهیم با خود می اندیشد بت! بت! این چه برنامه غلط و عقیده باطل و موهومی است؟!!

چرا مردم در برابر این مجسمه های بی روح و عقل، این همه کرنش و خضوع می کنند، و این همه قربانی ها و هدایا برای آنها نثار می نمایند؟!!

چرا برای این بت ها چنان مقام هائی قائل اند که هر کس برخلافشان سخن گوید به حبس و تبعید و اعدام محکوم می شود؟

مگر این موجودات بی حس و حرکت چه خدمتی به این پرستان و جامعه کرده اند که شایسته این همه مقامات شده اند؟

ابراهیم با توجه به این که آراسته به حقایق الهی و انسانی بود، و عقل فعالش و روح و روان متحرک و زنده اش در برابر موهومات و خرافات به ویژه

بت پرستی موضع سختی داشت، و عاشق رشد و کمال و بیداری انسان بود و مانند همه پیامبران تشخیص داده بود بزرگ ترین مانع رسیدن به رشد و کمال و هدایت و معرفت بت پرستی است، و دور بودن مردم از حقیقت توحید و یکتاپرستی، همه نیروی خود را از همان ابتدای جوانی به هزینه گذاشت تا این معبودان خیالی و پوشالی را نابود کند، و قلب و جان مردم را از پیوند با آنان قطع نماید و این زنجیر سنگین خرافات را از دست و پای عقل مردم بگشاید.

او می دانست که این راه راهی است بس سخت و دشوار و پرخطر و ممکن است مبارزه با این خرافات به قیمت از دست رفتن جاننش تمام شود، ولی او که جز دلسوزی نسبت به مردم و عشق به هدایت آنان و رسانیدنشان به حوزه با برکت حریت و آزادی هدفی نداشت و می دانست در این راه اگر جاننش را نیز مایه بگذارد ارزش دارد، با خلوص نیت و قلبی پاک در این راه قدم گذاشت و شعارش این بود:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ: (۱)

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا، همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید متوجه کردم و ابداً از مشرکان نیستم و نخواهم بود.

او با چنین ایمان و یقینی، و چنین عقل و اندیشه والائی، بصیرت و فکر با ارزشی، و قصد و نیت پاکی وارد کارزار شد و با همه افکار و عقاید غلط به مبارزه برخاست، و از این که مخالفان با همه نیرو و قدرت در برابرش صف آرائی کردند نهراسید، حضرتش در برابر تهدیدهای نمرود و دولت با قدرتش که او را به شدت تهدید می کردند به وحشت نیفتاد، و کمترین تأثیری بر روح بلندش

ص: ۱۸۸

نگذاشت و راهی که برای نجات انسان ها در پیش گرفته بود ادامه داد تا به اهداف مقدسش تا جایی که امکان داشت رسید.

ابراهیم مانند دیگر دلسوزانی که مأموریت داشتند انسان های غافل را بیدار کنند، و آنان را از شر بدترین دشمنشان یعنی جهل نجات دهند، غافلان و جاهلان را بیدار، و از بند خرافات آزاد کرد، و زنجیرهای اوهام را از دست و پایشان باز نمود، تا جایی که عقل و فکر مردم را در مجرای صحیح بکار انداخت، و به دنبال آن جنبش های علمی که مدت ها بعد به وقوع پیوست پی ریزی شد، بشر امروز که از پیشرفت های علمی برخوردار و به آن مفتخر است، باید بداند که چنین مردان بزرگ و آسمانی به ویژه ابراهیم کمک شایانی به این نهضت علمی کردند.

انسانی که معتقد به معبودیت خورشید و ماه و ستاره و آب و آتش و کوه و سنگ و درخت و گاهی گوساله و گاو است، و برای آنان قداست خاصی قایل است چگونه به خود اجازه می دهد موضع آنان را در زندگی و این که آنها ابزار حیات هستند بشناسد و در مقام تسخیر آنها برای به کارگیری در زندگی اش برآید، و در راه منافع خود از آنها استفاده نماید؟!!

ابراهیم مانند همه مردان ملکوتی و آسمانی انسان را ارزیابی کرد و به او در ضمن هشدارهایش اعلام نمود که: ای انسان تو بالا-تر و والا-تر از آن هستی که در برابر اشیاء و موجودات چه بی جان و چه جاندارشان فروتنی کنی و به عبادت برخیزی و برایشان قربانی کرده هدیه های گران قیمت نثار کنی، تو از تمام موجودات این جهان از نظر ظرفیت و معنویت بزرگ تر و پر ارزش تر می باشی و همه آنها برای تو آفریده شده اند که تو از آنها در مسیر زندگی بهره مند گردی.

تو باید بدانی که با این عقل خداداد و فطرت نورانی، و روح والا راه پیشرفت فکری و علمی برای تو تا بی نهایت باز و آزاد است.» (۱)

تولد شگفت انگیز ابراهیم

ایالت پهناور بابل در منطقه بین النهرین در سیطره ی حکومت ستمکار متجاوزی به نام نمرود بود.

جامعه بابل در کنار حکومت او غرق در خوش گذرانی، بی خبری، غفلت، خوردن مواد الکلی و مست کننده، ربودن دختران، و زشت کاری بودند، و آئینشان پرستش بت، و تواضع و سجده در برابر مجسمه ها بود.

جامعه بابل در کنار حکومت او غرق در خوش گذرانی، بی خبری، غفلت، خوردن مواد الکلی و مست کننده، ربودن دختران، و زشت کاری بودند، و آئینشان پرستش بت، و تواضع و سجده در برابر مجسمه ها بود. (۲)

روزی منجم معروف آن روزگار به نام خلیل در جمع دانشمندان علم هیئت و ستاره شناسان و در حضور نمرود آغاز سخن کرد و چنین گفت:

پادشاهها! در این سال فرزندی از صلب پدر به رحم مادر انتقال می یابد، و به همین زودی دیده بر جهان باز می کند، او مانند دیگر کودکان نیست، زیرا آنچه من از دانشم و آینده نگری ام به دست آورده ام این است که این کودک به رشد میرسد، و مردم را به آئینی جدید دعوت می کند، و از پرستش بت ها و مجسمه ها منع می نماید و نهایتاً تاج و تخت تو را بر باد می دهد!

ص: ۱۹۰

۱-۱) - قهرمان توحید ۴۳ با تصرف و اضافه کردن به عبارات.

۲-۲) - قاموس کتاب مقدس ۱۵۰.

نمرود گفت: اتفاقاً من خوابی دیده ام که تا اندازه ای گفتار تو و پیش بینی ات را تایید می کند، خواب دیدم ستاره ای طلوع کرد و نور ماه و خورشید را از میان برداشت، تعبیر کننده خواب به من گفت، امپراطوری تو، عبادت بت ها و مجسمه ها، کاخ حکومت و آرزوهای فراوانت، زن های زیبا و درباریان خوش گذرانت همه و همه به دست این کودک که در آغوش این جامعه پرورش می یابد نابود می شود و تو را از تخت فرمانروائی و سلطنت به زمین می افکند. (۱)

نمرود: وای چه کسی باور می کند که این همه قدرت و شوکت این همه احترام و عظمت، این آئین من، و پرستش بت ها به پایان می رسد و در چاه نابودی سرنگون می شود، نه برایم باورکردنی نیست، این تعبیر کننده خواب، و این منجم و ستارهشناس معروف مرا می ترسانند، کدام قدرت جرأت دارد در برابر قدرت و حکومت من به ایستد، و مرا مغلوب نماید؟ این ارتش و لشکر این سربازان و خدم و حشم، این همه نیرومند و قدرت مندی که مطیع من هستند، از به وجود آمدن این طفل به فرمان من جلوگیری می کنند، و اجازه نمی دهند قدم به دنیا بگذارد، و اگر به دنیا آید او را هلاک می کنند و نابود می سازند.

خلید گفت: من از روی ارادت و علاقه به شما و حکومت و رژیم شما، آینده را برایتان بازگو کردم و وضع را روشن بیان کردم و امیدوارم که اعلی حضرت از این تذکرات به وحشت نیفتد و به فکر چاره افتد.

نمرود: ای دانشمندان علم هیئت، و این حاضران در مجلس همه شما سخنان خلید را شنیدید و به او اعتراض نکردید، معلوم می شود که به آینده بینی او اعتماد دارید، و حوادثی که در آینده برایم اتفاق می افتد قبول دارید و آن را یقینی

ص: ۱۹۱

می دانید، شما که یک عمر بر سر خوان نعمت نشسته اید و از سفره چرب و شیرین من استفاده کرده اید و سعد و نحس ایام را برایم بیان نموده اید، و مرا اسیر این افکار ساخته اید، می خواهم این مشکل را برایم حل کنید.

منجمان مجلس و درباریان شگفت زده بودند و نمیدانستند چه بگویند که از میان آنان خلید لب به سخن باز کرد و گفت شاه من معتقدم شما در این سال میان مردان و زنان جدائی اندازید، و زنان آبستن را هم بازرسی کنید، هر کدام فرزندی پسر به دنیا آوردند به تیغ جلاد بسپارید و نوزدان دختر را سالم بگذارید، چنانچه بخواهی از خطری که از ناحیه این طفل تو را تهدید می کند رهائی یابی، باید یکسال مداوم جدائی میان مردان و زنان و کشتن نوزادان پسر را انجام دهی تا تخت و تاج خود، حرمسرای خود و دربار و حکومت و همه چیز خویش را از سقوط برهانی.

نمرود: وزیر دربار! وزیر دست به سینه دوید و تعظیم کرد و منتظر خطاب نمرود ماند، نمرود گفت: برنامه ای را تنظیم کنید که مردان از زنان جدا شوند، و زنان آبستن مورد بازرسی قرار گیرند و هر کدام پسر آوردند به قتل برسند!

وزیر دربار: شاه چاره این کار آسان است، مردم را از شهر بیرون می کنیم و زن ها را داخل شهر باقی می گذاریم و برای هر ده نفر مرد یک مأمور قرار می دهیم که آنها را محافظت کنند تا فرار نکنند و پنهان به شهر بازنگردند و کنار زنان خود قرار نگیرند! و قابله ها را استخدام می کنیم و به آنان فرمان می دهیم بی اجازه وارد منازل شوند و زنان را بازرسی کنند تا هر زنی که آبستن است فرزند او را سقط کنند یا زمانی که کودکش به دنیا آمد اگر پسر است او را به قتل برسانند و اگر دختر است رهایش سازند.

نمرود گفت به هر قیمتی که هست باید تاج و تخت مرا از خطر این پسری که می گویند نجات دهید و از به وجود آمدن این طفل جلوگیری کنید.

بسیاری از قدرت مندان و ثروتمندان و مردمان در غفلت عجیبی به سر میبردند، نمی دانند و توجه ندارند که در برابر خواسته حق و اراده مطلق او نمی توانند کمترین عرض و اندامی کنند، خبر ندارند که هر دست و پا زدن برای پیش گیری از تحقق اراده حضرت رب العزه بی اثر و بی ثمر است و در برابر قدرت حق، هر قدرتی پوچ و واهی است.

در هر صورت به فرمان نمرود این سلطه گر معروف ملت بابل از شهر بیرون رفتند و منطقه را ویژه زنان قرار دادند، شهر در انحصار قابله ها، جلادان، بچه های شیرخوار، مادران باردار در آمد و تا جائی که تاریخ ثبت کرده از هفتاد و هفت تا حدود صد هزار طفل به تیغ جلادان سپرده شدند!! (۱)

قابله ها که باید ضامن سالم به دنیا آوردن نوزادان باشند به فرمان طاغوت بی خبر وارد منازل می شدند، مادران از ترس آنان و جلادان گاهی طفل خود را سقط می کردند، و گاهی نوزاد خود را می دیدند که در برابر چشمان اشکبارشان به جلاد سپرده می شوند، ناله های جانسوزشان در دل آن بی رحم ها هیچ اثری نداشت، فقط انتظار می کشیدند تا نجات دهنده ظهور کند و زمینه نابودی نمرود و نمرودیان و آن قدرت طاغوتی فراهم آید.

تاریخ «پدر ابراهیم» که جزء مأموران مورد اعتماد دربار نمرود و پاسدار شهر بود و باید از مردها جلوگیری می کرد که به شهر در نیایند و با زنانشان هم بستر

ص: ۱۹۳

نشوند، دیده اش به جمال نونا که از اولاد نوح و همسر وی بود افتاد و بی اختیار با همسرش خلوت کرد، و نطفه ابراهیم به رحم مادر انتقال یافت! (۱)

تاریخنویسان احتمال می دهند تاریخ از بیرون شهر مأمور شده باشد داخل شهر شود، و مأموریتی انجام دهد ولی با نمرود پیمان بست که کنار همسرش نرود، ولی هنگامی که وارد شهر چشمش به جمال همسرش افتاد و نهایتاً به وصال وی رسید و به اراده ی حق در حالی که عهد و پیمانش را با نمرود فراموش کرد، نطفه ابراهیم به رحم نونا منتقل شد. (۲)

هر چه بود تاریخ پس از این هم خوابی، دریافت که همسرش به زودی باردار می شود و باید چاره ای بیندیشد، تاریخ برای فرار از شر نمرودیان و برای مصون ماندن از پیش آمدن خطر به منطقه اور نزدیک بابل و یا سرزمین هرمزجرد رهسپار گردید. (۳)

منجمان به اطلاع نمرود رسانیدند که نطفه طفل در رحم مادر قرار گرفته، و به زودی قدم در جهان می گذراد.

نمرود از این خبر وحشتناک برآشفست، و انگشت حیرت به دندان گزید و مبهوت شد و با خود می گفت: چه دستی با من مبارزه می کند که او را نمی شناسم؟!

تصمیم گرفت به هر قیمتی شده طفل مورد نظر را نابود کند، فرمان داد زنان باردار را زندانی کنند تا مأموران سازمان حفاظت یکی پس از دیگری آنان را

ص: ۱۹۴

۱-۱) - تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۱۷.

۲-۲) - روضه الصفا ج ۱ ص ۱۰۰.

۳-۳) - تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۶۵.

بازرسی کرده و فرزندان پسر کشته شوند، این برنامه تا به دنیا آمدن ابراهیم ادامه داشت! (۱)

در هر صورت با آن همه کشتار و خون ریزی و ظلم و جنایت نتوانستند از انعقاد نطفه ابراهیم جلوگیری کنند، و نهایتاً ابراهیم دیده به جهان می گشاید و افق تاریک زمین را روشن می سازد و با جمال ملکوتی خود لبخندی به دستگاه ظالمانه نمود می زند تا روز نابودی نمود و نمودیان به دست قدرت او که دست قدرت خدا بود برسد.

او گویا به زبان حال به نمود و نمودیان خطاب کرد: با آن همه قدرت و خدم و حشم و کارآگاه و سرباز و جلاد و قاتل که برای نابودی من آماده کرده بودید نتوانستید از به وجود آمدن من جلوگیری کنید، من به اراده صاحب هستی و حضرت مالک الملوک به دنیا آمدم و تا آخرین قطره خونی که در کالبد من است، و تا آخرین نفسی که از سینه من بیرون می آید برای نجات مردم، و نابودی بت و بت پرستی، و از بین بردن خرافات و اباطیل، و سرنگون کردن تاج و تخت نمودی، و برچیدن بساط ظلم و بیدادگری و جنایت و خیانت با همه شما مبارزه می کنم و در مبارزه خود اندکی درنگ نمی ورزم.

در هر صورت آنچه را حضرت حق به سود جهانیان اراده کرده بود به وقوع پیوست، روز اول ذوالحجه (۲) در محیط خفقان و کشتار و زندان و تبعید، در محیطی که جمعیت از روی رغبت و یا بخاطر ترس فریاد جاوید نمود، زنده با نمود سر می دادند قهرمان توحید، عقل کامل، عارف عاشق، دلسوز جهانیان، خلیل الرحمن، ریشه پیامبران پس از خود، حضرت ابراهیم (ع) به دنیا آمد، تا

ص: ۱۹۵

۱-۱) - الکامل ابن اثیر ج ۱ ص ۵۶.

۲-۲) - ناسخ ج ۱، ص ۱۸۲.

پرچم توحید را به اهتزاز درآورد، و بت ها را بشکند، و آئین بت پرستی را براندازد، و در ایمان و عمل و اخلاق اسوه جهانیان شود، و به امامت و پیشوائی انسان ها برسد.

۲- آزمایش و امتحان

اشاره

آزمایش و امتحان بر دو صورت است: ۱- آزمایش نسبت به کسی که وضع و حالش و درستی و نادرستی اش برای آزمایش کننده مجهول و نامعلوم است، و آزمایش کننده می خواهد با آزمایش و امتحان وضع و حال او و درستی و نادرستی اش را روشن کند، سپس تصمیم لازم را برای او بگیرد، چنین آزمایش بر پروردگار عالم محال است، زیرا حضرت او آگاهی و عملش نسبت به همه موجودات و احوالاتشان، و ظاهر و باطنشان و آغاز و انجامشان، و حیات و مرگشان و عاقبت و پایان کارشان، و پاداش و کیفرشان ازلی و ابدی است و چیزی از حضرتش پنهان نیست.

۲- آزمایش و امتحان به معنای ارائه تکالیف و مسئولیت ها، به فرد مورد آزمایش، و قرار دادن او در معرض او امر و نواهی برای تحقق رشد و کمال او، و ظهور استعدادها و لیاقتش و نیز آشکار شدن آنچه شایستگی در وجود اوست، تا مستحق الطاف و عنایات و فیوضات آزمایش کننده شود، و مردم به او به عنوان اسوه و سرمشق بنگرند، و به عقاید و اعمال و اخلاق او اقتدا نمایند، و چنین آزمایشی بر حضرت حق نسبت به بندگان رواست، و این بندگان هستند که یا به تکالیف و مسئولیت ها و اوامر و نواهی عمل می کنند، و نسبت به حقایق ارائه شده وفاداری نشان می دهند، و با انجام تکالیف و ادای مسئولیت ها و تحمل رنج و مشقت در این زمینه استعدادها و لیاقت های خود را ظهور می دهند و به انسانی کامل و جامع و مقتدای مردم تبدیل می شوند، و یا خود را در عرصه برخی از

آزمایشات قرار می دهند، و تا حدی کشتی حیات خویش را به ساحل نجات می رسانند، و یا از همه آزمایشات و ابتلائات روی می گردانند و از پذیرش تکالیف و مسئولیت ها امتناع می ورزند، و خلاصه نسبت به حق و شئون حضرت او تکبر می نمایند، و سفینه زندگی را در فساد و معصیت و گناه و طغیان غرق می کنند و از استحقاق رحمت و لطف و عنایت الهی خارج می گردند، و برای ابد هیزم جهنم می شوند.

وَقَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: (۱)

و آنان را در زمین به صورت گروه گروه پراکنده کردیم، گروهی از آنان مردمی شایسته «که صلاحیت و شایستگی آنان با انجام تکالیف و صبر بر عبادت و اجتناب از معاصی ظهور کرد» و گروهی از آنان غیر صالح اند، ما آنان را با خوشی ها و سختی ها و رنج ها آزمودیم باشد که به صلاح و درستی بازگردند.

آری خوشی ها که محصول سلامت بدن، عقل، و مال و ثروت است زمینه های تکالیف و مسئولیت ها هستند، و مصائب و دردها، و تنگدستی و مضیقه مالی نیز زمینه های نوعی دیگر از تکالیف، غیر صالحان هنگامی که تکالیف عقلی، بدنی، مالی، و تکالیف مربوط به سختی ها را مشتاقانه انجام دهند، و با رغبت به پایان برسانند و در یک کلمه در اتمام عبادت رب و خدمت به خلق صبر و بردباری نشان دهند، یقیناً به صف صالحان می پیوندند و از شایستگان می شوند و مستحق الطاف و عنایات حضرت حق می گردند.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: (۲)

ص: ۱۹۷

۱-۱ - اعراف ۱۶۸.

۲-۲ - کهف ۷.

مسلماً ما آنچه را «از معادن، درخت، نبات، حیوان، دریا، باغات، مرغزارها و دیگر آثار» روی زمین است آرایش و زینت زمین قرار دادیم تا آنان را به این همه نعمت‌ها در معرض تکالیف و مسئولیت‌ها قرار دهیم که کدامشان نهایتاً از جهت عمل و اجرای تکالیف نیکوترین عمل‌کننده هستند.

لَتَجَلَّوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَسِيَ مَعَنَ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: (۱)

یقیناً در اموال و جان‌هایتان «با ارائه تکالیف و مسئولیت‌های مربوط به آنها» آزمایش خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده و نیز از کسانی که مشرک هستند سخنان رنج‌آور زیادی خواهید شنید و اگر در برابر آزار این دو طایفه شکیبائی ورزید و به اجرای تکالیف خود ادامه دهید و از تجاوز از حدود الهی بپرهیزید سزاوار شمامست، این اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

پرتوی از قرآن درباره امتحان و آزمایش ابراهیم می‌نویسد:

با توجه به لغت ابتلاء، و در نظر آوردن سرزمین و محیطی که ابراهیم در آن چشم‌گشوده است، و اندیشه‌ها و گفتار و رفتار و احتیاج‌ها و مجاهدت‌های ابراهیم، شاید ابتلاء و حقیقت‌کلمات و اتمام آن را بتوان درک کرد.

معنای مطابقی ابتلاء گرفتاری است، چون گرفتاری آزمایشی دربردارد یا تکلیفی می‌آورد به معنای اختبار و امتحان و تکلیف هم آمده، از این جهت بیشتر مفسرین ابتلاء ابراهیم را به معنای امتحان و تکلیف گرفته‌اند.

مبتلا کسی است که دچار و دست به‌گریبان با کشمکش‌های جواذب و عوامل مختلف باشد، مانند مبتلای به بیماری یا عشق که جواذب مزاجی یا

ص: ۱۹۸

نفسانی او را به یکسو می کشد و جواذب دیگر یا محیط و موانع به سوی دیگر، پس اگر جاذبی از خیر و شر یا بیماری و صحت یا وصل و انصراف، از جاذبه های دیگر رها یا منصرف سازد، از بلا و ابتلاء جسته و آسوده مطمئن گشته.

ابراهیم در محیطی چشم گشود که سراسر آفاق آن را اوهام بشرک و ستاره پرستی فرا گرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده بود، و دانشمندان اختر شناسان و غیب پرداز که با لباسهای سپید و چهره های مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، و همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند:

مردم آن سرزمین گرفتار اوهامی بودند که با دانشهای ویژه آن زمان در هم آمیخته و به توارث و تقلید و تعظیم، در نفوس ریشه دوانیده بود، همه طبقات در برابر بتهایی که صورت پیشوایان گذشته، و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را مینمایانید سر تعظیم فرود می آوردند و پیشانی نیایش به خاک میسائیدند.

در چه خاطری جز آنچه همه میاندیشیدند، اندیشه های راه مییافت و چه چشم عقلی جز آنچه همه میدیدند میتوانست ببیند، و کدام نفس میتوانست از بند آن اوهام رهائی یابد و بطلان آنها را دریابد، چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی گوید و چه اراده ای می توانست در برابر آنها پا برجا بماند.

آیاتی از قرآن مجید از هر جهت ابراهیم و ابتلائات او را روشن می نماید «و سرافراز بیرون آمدن او را از امتحانات نشان می دهد، و او را در قله ادای تکلیف و مسئولیت آنهم به نحو کامل و شایسته می نمایاند فَاتَّمَهُنَّ»

حاصل مضمون آیه ۷۶ سوره انعام این است: پس از آن که کلمه حق در وجودش طلوع کرد با پدر خوانده اش آذر به احتجاج می نشیند، اوهام و شرک را

طرد و محکوم می کند، قدرت ملکوت آسمان ها و زمین برایش نمودار می گردد تا به مرحله یقین می رسد، آنگاه از آن محیط شرک زا خود را بیرون می کشد، در خلوتگاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید قدرت را درمی یابد.

آنچه روی مردم آن محیط و عموم مردم را از مبدأ آفرینش گردانیده بود، شرک در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرک در مبدأ و صانع.

ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آنان، غبار اندیشه های مردم درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از او هام محیط برخاسته بود از برابر وجودش و چشم قلبش زایل می شود، آنگاه تجلی این حقیقت و گردانیدن روی خود را به سوی آن اعلام نمود وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَخَاطَرْتُ مِنْ أَضْطْرَابٍ وَتَرَسْتُ بِبِئْسَاءِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و به امنیت گرائید، از پس آن دیگر از تهدید به خشم خدایان ساخته و اربابان بی اثر نهراسید.

این آیات می نمایاند که چگونه کلمه ربوبیت اذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ اِبْرَاهِيمَ را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه و آرامش خاطر پیش برد و آن حضرت با همه وجود این کلمه و به عبارت دیگر این آزمایش و مسئولیت اعتقادی را تکمیل نمود، و کلمه رحمت او را برای رهایی خلق از بندگانی که بر عقولشان بسته و به عرصه عبادت و بندگی غیر خدا در آورده بود، از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت تا با زبان دعوت و احتجاج پیا خاست و در میان آن گمراهان به راه افتاد.

سوره انبیاء از آیه ۵۳- ابراهیم را با رشد ویژه اش می نمایاند: در برابر پدر خوانده اش و دیگران پیا خواسته و آنان را به سرزنش گرفته: چرا و با کدام دلیل و برهان با زبونی و پستی در پای بت ها معتکف شده اند؟ آنان به روش پدران

گذشته خود استناد می کنند، او گمراهی گذشتگان را اعلام می نماید، آنان نمی خواهند باور کنند که ابراهیم با عقیده راسخ و تصمیم قاطع سخن می گوید، او آنان را به ربوبیت پروردگار و پدید آوردنده آسمان ها و زمین دعوت می نماید، و تصمیم خود را برای درهم شکستن بت ها بی پروا آشکار می کند.

از مجموعه آیات و روایات، بت شکنی ابراهیم چنین تصویر می شود:

گویا در شبی بوده که مردم به بتکده ها روی آورده بودند و گروه گروه پیرامون آنها نیایش و پایکوبی داشتند تا توجه خاطرشان را جلب کنند، هر طبقه ای نیاز خود را از رب النوع همان نیازمندی می طلبیدند، همین که به خانه های خود بازگشتند، و آسوده خاطر چشم بر بستند، ابراهیم با تبری که با خود داشت از کمین بیرون جست و همه را جز بت بزرگ را که برای اتمام حجت تیر را در برابر او گذارده بود درهم شکست.

مردم پس از شکسته شدن بت ها برای یافتن و دستگیر کردن ابراهیم از یکدیگر نام و نشان او را می پرسیدند تا دستگیرش کردند و به محاکمه عمومی اش کشانیدند.

ابراهیم در بازپرسی گویا به بت بزرگ که نشانه و آلت جرم با او بود، یا دیگر بت های سر پا مانده اشاره می کند: اگر اینان زبان و قدرت دفاع دارند از خودشان پرسید؟

ابراهیم گویا خود چنین محاکمه عمومی را طالب بود، تا چنان که بت های منصوب در بتکده ها را درهم شکسته، لانه او هام بت تراش را نیز درهم شکند و تکانی به خردها دهد.

این سؤال و جواب خواه ناخواه افکار خفته ای را بیدار می نماید، و اشخاص مستعدی، به خود می آیند، و سرهائی فرود می آید و آثار بهت و شرم در قیافه هائی نمایان می شود.

ابراهیم ضربه محکم و صریح دیگری بر اندیشه های آنان می زند: این چه اندیشه ای است؟ چیزهائی را می پرستید که سود و زیانی نمی رسانند، از خود هم قدرت دفاع ندارند!

پاسداران و متولیان بتان از قدرت منطقی و گفتار بت شکن ابراهیم هراسناک می شوند، و برای حفظ این آئین که با همه گونه منافع نامشروعشان در ارتباط است، احساسات عمومی را برای خاموش نگاه داشتن افکار، به عنوان قیام برای یاری دادن به خدایان برمی انگیزند تا ابراهیم را به مرگ با آتش محکوم می کنند و آتشی را به دست همه برای سوزانیدن ابراهیم برمی افروزند و دستور می دهند تا او را به وسیله منجیق و در برابر انبوه تماشاگران و مدافعان بت ها در میان شعله های آتش بیندازند!

اراده و خواست حضرت حق و روح حق پرستی ابراهیم آتش را برای او برد و سلام می گرداند، و نقش آتش افروزی دشمنان به باد می رود.

سروه مریم از آیه ۴۲، ابراهیم را آنچنان به صلح و پیامبری و تصدیق به حق می ستاید که در برابر پدرخوانده اش که بسی برای ابراهیم زحمت کشیده بود می ایستد: چرا مجسمه های نابینا و ناشنوا و بی اثر را می پرستد؟! او را به پیروی از خود دعوت می کند و عبادت بت ها را عبادت شیطان و وهم و خیال می خواند و پدرخوانده اش را از عذاب خداوند بر حذر می دارد، پدرخوانده هم او را با خشم از خود میراند، او با ادب خشم پدر را فرو می نشاند، و خود از محیط اوهام دوری می جوید.

در سوره ی شعرا از آیه ۷۰، ابراهیم را می نمایاند که با قوم خود به احتجاج برخاسته است، بت پرستی آنان را سرزنش می کند، می کوشد تا مگر چشم آن مردم را به تدبیر و تصرف خداوند یکتا باز کند، می گوید: همان پروردگاری است که مرا آفریده و هدایت کرده، سیر و سیرابم می کند، شفایم می بخشد، حیاتم داده و می میراند، چشم آمرزش به او دارم، آنگاه از حضرت حق می خواهد که به وی حکمت و حکومت کامل ایمان و تشخیص حق و باطل عنایت فرماید و ملحق شدن به صالحان را از پیشگاه حضرت رب العزه می طلبد، چشم به آینده دارد تا زبان صدق و حقیقت در میان آیندگان چون حجت باقی بماند و وارث فردوس برین گردد، آمرزش پدر خود نه پدرخوانده اش را که بر بت سازی و بت پرستی تا پایان عمرش اصرار ورزید از خدا می خواهد، و سرفرازی روز رستاخیز را برای خود درخواست می نماید.

سوره ی بقره آیه ۲۵۸، ابراهیم بت شکن را در برابر پادشاه مستبد و مورد پرستش قوم نادان بابل نشان می دهد که در مقابل آن متکبر جبار ایستاده با وی محاجه می کند و با برهان حیات و تسخیر و تصرف، پروردگار را می نمایاند تا باد غرور خدائی اش را می خواباند و مبهوت و محکومش می سازد.

در آیه ۲۶۳، ابراهیم را با زبان الحاح و تضرع از پروردگار می نمایاند که برای آرامش قلبش سر حیات و راز معاد را به وی نشان دهد، پروردگارش برای دیدن این حقیقت، به او مسئله چهار پرنده را پیشنهاد می نماید.

سوره صافات از آیه ۸۲، ابراهیم را با قلب سلیم و احتجاج با پدر و قومش، در نظر گرفتن اختران و سلب معبودیت از آنان، روی گرداندن از خلق، خطاب مسخره آمیزش با بت ها، دستگیری اش، محکوم شدنش به آتش، رسیدن بشارت به او درباره ی فرزندی بردبار و صالح نشان می دهد می گوید: چون فرزند ابراهیم

بالغ و نیرومند شد، چنان که می توانست با پدرش همکار و کوشا باشد ابراهیم به او گفت: من در خواب همی می بینم که تو را ذبح می کنم بنگر چه می بینی، فرزند گفت پدر جان مأموریت خود را انجام ده من را انشاءالله از صابران خواهی یافت، همین که هر دو تسلیم شدند و پیشانی فرزند را بر خاک نهاد ندا دادیم که ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی این خود ابتلاء آشکارا بود.

در هر صورت با توجه به آیات قرآن مجید و روایات و نظر مفسران محقق و متخصص منظور از کلمات که ابراهیم به آنها آزمایش شده و به عبارت دیگر در عرصه تکالیف سخت و مشقت ها و مسئولیت های سنگین قرار گرفته و نسبت به آنها مورد امر و نهی بوده و از عهده همه آنها به خوبی و به طور کامل برآمده عبارت است از:

نماز با خشوع، اعراض از همه امور و کارهای بیهوده، زکات، حفظ تمایلات از انحرافات، امانت داری، وفای به عهد، محافظت بر عبادت به ویژه نماز، حالت تسلیم، ایمان، فروتنی در برابر حق، صدق، صبر، خشوع قلبی، صدقات، روزه، پاکدامنی، ذکر، توبه و رجوع به حق، بندگی خالصانه، حمد الهی، رکوع، سجود، امر به معروف، نهی از منکر، پاس داشت حدود و مقررات الهی، برخورد با پرستش کنندگان ستاره و ماه و خورشید، ذبح اولاد، افتادن در آتش، هجرت و دوری از وطن، نبوت پیامبر و امامت امامان، یقین بردن هاجر و اسماعیل به بیابان بی آب و گیاه مکه و رها کردن آنان، معرفت به توحید، شجاعت، بت شکنی، حلم و بردباری، مقاومت در برابر دشمنان، مهمانداری، عزلت از عشیره، دفع بدی به کارهای پسندیده، توکل، اینها کلماتی بود که ابراهیم پیش از نبوت و پس از نبوت چنان که از آیات و روایات استفاده می شود به آنها امتحان شد و نسبت به آنها مورد تکلیف و مسئولیت قرار گرفت و از همه آنها سرفراز و قبول بیرون

آمد، و همه را به طور کامل و جامع به انجام رسانید فَأَتَمَّهُنَّ و پس از مقام نبوت «چنانچه از آیه شریفه که ابراهیم را مورد خطاب قرار داده: قَالَ إِنِّي لَجَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و خطابه حق به او دلیل بر داشتن مقام نبوت در زمان خطاب است» به مقام با عظمت امامت و رهبری و پیشوائی نسبت به همه انسان ها در جهت نفع آنان انتخاب شد و برای ابد در ایمان و عمل و اخلاق و امتحان و ابتلا و انجام تکالیف به صورت کامل و تمام اسوه و سرمشق جهانیان و حتی پیامبران پس از خودش شد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ. (۱)

قطعاً برای شما در همه امور ظاهری و باطنی ابراهیم و کسانی که در ایمان و اخلاق و عمل با او هستند سرمشقی نیکوست.

اگر یهودیان و نصرانی ها که مدعی هستند ابراهیم از آنان است و برخی از آنان ادعا می کنند که از فرزندان و نسل او هستند، ابراهیم را به حقیقت سرمشق خود قرار می دادند و از او پیروی می کردند به اسلام واقعی که در نبوت حضرت محمد و آیات قرآن مجید تجلی دارد مؤمن می شدند و سبب ایمان آوردن دیگران هم می شدند، و از این طریق به همه شرور و مفسد خاتمه داده می شد، و کره زمین و ساکنان روی آن در همه قاره ها از امنیت و سلامت نفس برخوردار می شدند، و زندگی مردم رنگ و بوی بهشت الهی را می گرفت، و خوشبختی و سعادت فرد فرد بشر برای ابد تامین می شد.

اما دروغ گوئی و نفاق این دو طایفه که از زمان موسی و مسیح با وجودشان عجین شده، آنان را از آئین ابراهیمی که موسی و مسیح و پیامبر میان آن دو مبلغش بوند دور نگاه داشت و به دین و آئین دست ساخته خودشان که محصول

ص: ۲۰۵

زیان باری از هوای نفس و شهوات انحرافی است گرویدند و هر دو طایفه پیش از بعثت پیامبر اسلام در گوشه و کنار آسیا و آفریقا و پس از بعثت رسول الهی در جوامعی که می زیستند به ویژه در مدینه منشأ انواع مفساد، معاصی، گناهان و شرور شده و خود و دیگران را در لجن زار ضلالت نگاه داشتند و در برابر پیشرفت اسلام سدی آهنین شدند.

و امروز هم این دو طایفه در آسیا به ویژه در خاورمیانه، و آفریقا و اروپا و آمریکا از ایجاد هیچ فساد و اخلاقی در زندگی مردم دنیا امتناع ندارند و می کوشند که فرهنگ مثبت ملت ها و به ویژه مسلمانان را نابود کنند، یا مسخ نمایند و فرهنگ شیطانی خود را بر همه تحمیل نمایند، و زمین و زمینیان را از توحید و عبادت حق و گرایش به حق دور سازند.

روایات ابتلا و امتحان

انسان نسبت به همه نعمت ها، و حوادث و پیش آمدها در معرض امتحان و آزمایش و به عبارت دیگر یک سلسله تکالیف عبادی و اخلاقی قرار می گیرد، که اگر به آن عبادات، یا حالات اخلاقی مانند صبر و استقامت و توکل قیام کند در حقیقت از عهده امتحان بر آمده و شایسته الطاف و فیوضات الهیه و مقامات معنوی، و پاداش دنیائی و اخروی خواهد شد، و اگر از انجام تکالیف عبادی، و تحقق حالات اخلاق امتناع ورزد، و اعراض نماید، و سستی و تنبلی و فرار از مسئولیت نشان دهد، از درک فیوضات محروم، و از رحمت الهیه مطرود، و در امور زندگی دچار شکست می شود، و از دریافت پاداش های حضرت حق در قیامت بازمانده، و دسترسی به مقامات معنوی را از دست خواهد داد.

بر مؤمن و مدعی بندگی لازم است فرصت عظیم امتحانان الهیه را غنیمت شمارد، و از این کلاس مفید و پرفایده تا جائی که امکان دارد استفاده کند، و

تلخی و سختی و رنج و مشقت آزمایشات را بخاطر نتایج شیرینش تحمل نمایید، و با هزینه کردن توان و قدرت و تمکن خدادادی اش از محصولات پر قیمت دنیائی و آخرتی امتحان بهره مند گردد.

حضرت صادق (ع) از پدراناش از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان الاسلام بدء غریبا و سيعود غریبا كما بدء فطوبى للغرباء فقيل: و من هم یا رسول الله قال: الذین یصلحون اذا فسد الناس، انه لا- وحشه و لا- غربه علی مؤمن و مامن مؤمن یموت فی غربته الا- بکت علیه الملائکه رحمہ له حیث قلت بواکیه و فسح له فی قبره بنور تلاًلاً من حیث دفن الی مسقط رأسه:» (۱)

بی تردید ظهور اسلام در فضای غربت بود، و دوباره به فضای غربت باز می گردد، نهایتاً خوشا به حال غریبان، به حضرت گفته شد غریبان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود:

آنان که پیوسته در همه امورشان به سوی صلاح و درستی حرکت می کنند، زمانی که مردم به خاطر جاذبه های شیطانی در همه جهات زندگی خویش به جانب فساد و معصیت و گناه و لذت های نامشروع قدم برمیدارند.

برای مؤمن در هیچ زمانی و در میان هیچ جامعه ای وحشت و غربت نیست، مؤمنی در غربت نمی میرد مگر اینکه فرشتگان بخاطر مهر و محبت نسبت به او برایش گریه می کنند آنجا که گریه کننده بر مومن اندک است، برزخش را به نوری وسعت و گشایش می دهند که آن نور در سراسر محیط برزخش درخشش دارد.

حضرت باقر (ع) در ضمن توضیح مسئله امتحان و آزمایش فرمود:

ص: ۲۰۷

«ان المؤمن یبتلی بکل بلیه و یموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه:» (۱)

مؤمن به هر امتحان، امتحان می شود، و به هر نوع مرگی از دنیا می رود، ولی مؤمن دست به خودکشی نمی زند.

امام صادق (ع) می فرماید:

«ان عظیم الاجر لمع عظیم البلاء و ما احب الله قوماً الا ابتلاهم:» (۲)

یقیناً پاداش عظیم در کنار امتحان شدید و سنگین است، نشانه محبت خدا به یک جمعیت و قوم، قراردادشان در معرض امتحان است.

و نیز از آن حضرت روایت شده که به سدید فرمود:

«ان الله اذا احب عبداً غته بالبلاء غتا و انا و ایاکم یا سدید لنصبح به و نمسی:» (۳)

هر گاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد او را در امتحان شدید و سخت فرو می برد، و ما اهل بیت و شما شیعیانمان ای سدید شب و روزمان غرق چنین امتحانات سخت و ابتلائات شدید است.

حضرت صادق (ع) از پیامبر اسلام روایت می کند:

«ان عظیم البلاء یکافاً به عظیم الجزاء، فاذا احب الله عبداً ابتلاه الله بعظیم البلاء، فمن رضی فله عند الله الرضا و من سخط البلاء فله عند الله السخط:» (۴)

بی تردید امتحان سنگین، با پاداش بزرگ تلافی می شود، هر گاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد او را به آزمایش سنگین و امتحان سخت امتحان می کند، کسی

ص: ۲۰۸

۱-۱ - کافی ج ۲ ص ۲۵۴.

۲-۲ - کافی ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۳-۳ - کافی ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۴-۴ - کافی ج ۲، ص ۲۵۳.

که به امتحان الهی رضایت دهد خدا از او راضی خواهد بود، و هر کس نسبت به امتحان ناراضی باشد، خدا از او ناراضی خواهد بود.

امام صادق (ع) می فرماید:

«انما یتلی المؤمن فی الدنیا علی قدر دینه او قال علی حسب دینه:» (۱)

مومن در دنیا به اندازه دینش به آزمایش سپرده می شود.

امام ششم در روایتی می فرماید:

«ان فی الجنة منزله لا یبلغها عبد الا بالابتلاء فی جسده:» (۲)

بی تردید در بهشت مقامی است که عبد جز به امتحان در بدنش به آن نمی رسد.

و در روایت دیگر می فرماید:

«یا عبد الله لو یعلم المؤمن ماله من الجزاء فی المصائب لتمنی انه قرض بالمقاریض:» (۳)

ای بنده خدا اگر مؤمن بداند که در پیش آمدهائی که برای او می شود چه پاداشی قرار دارد، هر آینه آرزو می کند که بدنش با قیچی ها قطعه قطعه شود!

رسول خدا از خدای عزوجل روایت می کند:

«لو لا انی استحی من عبدی المؤمن ما ترکت علیه خرقة یتواری بها، و اذ اکملت له الایمان ابتلیته بضعف فی قوته و قله فی رزقه، فان هو حرج اعدت الیه فان صبر باهیت به ملائکتی الا و

ص: ۲۰۹

۱-۱ - کافی ج ۲، ص ۲۵۳.

۲-۲ - کافی ج ۲، ص ۲۵۵.

۳-۳ - کافی ج ۲، ص ۲۵۵.

قد جعلت عليا علما للناس فمن تبعه كان هاديا و من تركه كان ضالا، لا يحبه الا مؤمن، و لا يبغضه الا منافق:» (۱)

اگر از بنده مؤمنم شرم نداشتم، پوششی که خود را با آن بپوشاند برایش نمی گذاشتم، و زمانی که ایمانش را کامل کنم او را به کم کردن قدرتش، و اندک شدن رزقش امتحان می کنم اگر بر آن صبر نکند و نسبت به امتحان من دلتنگ شود، گرفته از او را به او باز می گردانم، و اگر استقامت ورزد به وجودش به فرشتگانم مباحات می کنم.

بدانید که علی (ع) را برای مردم پرچم هدایت قرار داده ام، کسی که از او پیروی کند اهل هدایت شده، و هر کس او را رها کند به گمراهی دچار گشته، علی را جز مؤمن دوست ندارد، و کسی جز منافق با او دشمنی نمی ورزد.

امیرمؤمنان می فرماید:

«ما من الشيعة عبد يقارف امرأ نهينا عنه فيموت حتى يبتلى ببليه تمحص بها ذنوبه، اما في مال و اما في ولد و اما في نفسه حتى يلقى الله عزوجل و ماله ذنب و انه ليقى عليه الشيء من ذنوبه فيشدد به عليه عند موته:» (۲)

کسی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود، که ما از آن نهی کرده ایم، مگر این که تا زمان مرگش مبتلای به امتحاناتی شود که بوسیله آن از گناه پاک شود، یا امتحان در مال، یا در اولاد، یا در وجود خودش، و اگر گناهی بر او بماند، با سخت گرفتن در جان دادنش از گناه پاک می گردد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

ص: ۲۱۰

۱-۱ - بحار ج ۶۷، ص ۲۲۶، ج ۳۵.

۲-۲ - خصال ج ۲، ص ۱۶۹.

«ان البلاء للظالم ادب، و للمؤمن امتحان، و للانبياء درجه، و للاولياء كرامه:» (۱)

بی تردید پیش آمدها برای ستمگر مایه ادب، و برای مؤمن امتحان، و برای پیامبران درجه و برای اولیاء کرامت است.

روایات باب امتحان و ابتلاء بسیار زیاد است، اگر بخواهید از همه آنها آگاه شوید به جلد دوم اصول کافی و جلد ۶۷ بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی مراجعه کنید.

۳- رهبری و پیشوائی

با توجه به خطابی که از جانب حضرت حق به ابراهیم در آیه شریفه مطرح است، باید گفت این خطاب در زمانی به ابراهیم شده که آن حضرت از مقام نبوت برخوردار بوده است، چون حضرت حق به غیر پیامبر وحی نمی کند و جز با پیامبر سخنی مستقیم ندارد. و از این که مقام امامت را برای ذریه اش درخواست می نماید معلوم می شود زمان درخواست از وجود اسماعیل و اسحاق برخوردار بوده، و چون اسماعیل و اسحاق بر اساس آیات قرآن در روزگار کهنسالی به او عنایت شده و این عنایت پس از داشتن مقام نبوت بوده پس مقام امامتی که به او داده شده پس از مقام نبوت است و مقامی فوق مقام نبوت، و سخنی که برخی از مفسران غیر شیعه دارند که منظور از مقام امامت مقام نبوت است سخنی بی مورد و کاملاً خلاف آیات قرآن مجید است، در حقیقت مقام امامت برای ابراهیم تکمیل مقام نبوت او و دلیل بر رسیدنش به اوج مرتبه معنوی

ص: ۲۱۱

و قله با عظمت کمال و جامعیت است، و روایات نقل شده از اهل بیت هم این معنا را تأیید می کند.

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«قد كان ابراهيم عليه السلام نبيا و ليس بامام حتى قال الله تعالى: «انى جاعلك للناس اماما قال: و من ذريتي قال لا ينال عهدى الظالمين» من عبد ضما او وثنا لا يكون اماما:» (۱)

ابراهیم دارای مقام نبوت بود، و امامت برای وی نبود تا خدا به او گفت من تو را امام و پیشوای مردم قرار می دهم، پرسید این مقام در ذریه من نیز خواهد بود؟ خطاب رسید پیمان و عهدم به ستمگران نمی رسد، آنان که بت پرستیدند دارای چنین مقام و مرتبه ای که امامت است نمی شوند.

از حضرت صادق (ع) نیز روایت شده:

«ان الله عزوجل اتخذ ابراهيم عبداً قبل ان يتخذه نبيا، و ان الله تعالى اتخذه نبيا قبل ان يتخذه رسولا و ان الله اتخذه رسولا قبل ان يتخذه اماما فلما جمع له الاشياء قال: و من ذريتي...» (۲)

خدای عزوجل ابراهیم را به عنوان عبد انتخاب کرد، پیش از آن که او را به نبوت انتخاب نماید، و او را به نبوت اختیار کرد پیش از آن که مقام رسالت به او عنایت کند، و به مقام رسالت برانگیخت پیش از آن که مقام امامت را به او عطا نماید، چون به مقام امامت نایل آمد قرار گرفتن این مقام را در برخی از فرزندانش درخواست کرد.

در هر صورت از آیات قرآن و روایات استفاده می شود که مقام امامت برای حضرت ابراهیم در اواخر عمرش و پس از نبوت و رسالتش قرار داده شد کتاب کافی شریف در روایتی از حضرت صادق (ع) نقل می کند:

ص: ۲۱۲

۱-۱ - مواهب الرحمن ج ۲، ص ۱۶.

۲-۲ - کافی ج ۱، ص ۱۷۵.

۱- پیامبری که فقط برای خود پیامبری دارد و وظائف شخصی خود را از حضرت حق دریافت می کند و نسبت به دیگران از نظر پیامبری مسئولیت ندارد و برای غیر خود تعیین تکلیف و وظیفه نمی کند.

۲- پیامبری که در خواب می بیند و آواز فرشته را می شنود و او را به چشم نمی بیند و به احدی مبعوث نیست و خود دارای رهبر و امام است چنان که ابراهیم نسبت به لوط رهبر و پیشوا بود.

۳- پیامبری که در خواب ببیند، و آوای فرشته را بشنود و او را با چشم خود ببیند و با او روبرو شود و به یک گروه کم یا بیش مبعوث باشد مانند یونس، خدا درباره یونس می فرماید:

ما او را برای صد هزار بلکه بیشتر فرستادیم (۱)

از صد هزار سی هزار بیشتر بودند و برای یونس امام و پیشوا بود.

۴- پیامبری که هم در خواب ببیند و هم آوای فرشته بشنود و هم در بیداری فرشته را به چشم ببیند مانند پیامبر اولوالعزم، ابراهیم مدتی پیامبر بود و امام نبود تا خدا فرمود:

به راستی من برای تو مقام امامت قرار دادم گفت: و از نژاد من هم خدا فرمود عهد من به ستمکاران نمی رسد... (۲)

بر اساس آیات کتاب خدا به ویژه آیه مورد بحث و مخصوصاً جمله لَا يَنْتَظِرُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و آیاتی که برابر روایات کتب فریقین به امامت امامان

ص: ۲۱۳

۱-۱ - صافات ۱۴۷.

۲-۲ - کافی ج ۲، کتاب حجت، ص ۳۹.

از اهل بیت تفسیر شده، و بر پایه معارف الهیه منصب امامت و رهبری به ابراهیم خاتمه نیافت، بلکه این مقام و منصب با عظمت جهت هدایت خلق ادامه یافت، تا از افق وجود محمد بن عبدالله و امیرمؤمنان و یازده فرزند معصومش طلوع کرد، و حجت خدا را در همه زمینه ها بر مردم تمام نمود و برای دنیا و قیامت آنان عذری باقی نگذاشت از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«الحججه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق» (۱)

حجت و امام منصوب پیش از مردم بوده و با مردم نیز هست، و پس از مردم هم خواهد بود.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما زالت الارض الا و لله فيها الحججه، يعرف الحلال و الحرام و يدعو الناس الى سبيل الله.» (۲)

زمین همیشه نباید جز آن که برای خدا در آن حجتی باید که حلال و حرام را به مردم بفهماند و مردم را به راه خدا دعوت نماید.

عیاشی از صفوان جمال در توضیح فَأَتَمَّهُنَّ گویا از حضرت موسی بن جعفر روایت می کند که حضرت فرمود:

خداوند امامت را به محمد و علی و امامان از نسل علی تمام کرد.

صاحب مواهب الرحمن که از فقهای بزرگ شیعه و عارفی وارسته و محقق تواناست می فرماید:

ص: ۲۱۴

۱-۱ - کافی ج ۲، ص ۴۸.

۲-۲ - کافی ج ۲، ص ۵۰.

صفوان بن یحیی از بزرگان از اصحاب حضرت کاظم است و شخصی ثقه و مورد اطمینان و انسانی والاست و هر چه را روایت می کند از امام معصوم روایت می کند. (۱)

بحث امامت و این که مقامی فوق نبوت است، و این که این مقام با عظمت برای امیرمؤمنان و یازده فرزند معصوم او بر اساس آیات و روایات ثابت است در صدها کتاب کلامی، علمی، تخصصی، فنی، روائی، استدلالی آمده است که من نیازی نمی بینم در این زمینه به طور مشروح مطالبی را بیاورم فقط به نقل روایتی از مهم ترین کتاب هایمان کتاب شریف کافی که از مهم ترین روایات باب امامت است و به بیان معرفی امام از طریق اوصاف و ویژه گی هایش و مقام امامت و این جایگاه با عظمت از قول سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا برخاسته اکتفا می کنم روایتی که حق را کاملاً روشن می کند، و حجت را بر همه تمام می نماید، مگر این که کسی دچار تعصب جاهلی و بیماری تکبر از حق، و عاشق ستمکاران، و مرید ظالمان، و مقدم کننده دیگران در امور دین و دنیا بر امامان بر حق اهل بیت باشد، که آیات و روایات بر چنین کسی هیچ اثری ندارد!!

عبدالعزیز بن مسلم می گوید: در ایام علی بن موسی الرضا در مرو بودیم، در آغاز ورود خود روز جمعه در مسجد جامع گرد آمدیم، و در موضوع امامت که مورد اختلاف فراوان مردم بود بحث کردیم، چون شرفیاب محضر حضرت رضا شدم و بررسی های مردم را در امر امامت به حضرت عرض کردم تبسمی فرمود و به من خطاب کرد:

این مردم نادانند، و از آراء خود فریب خورده اند، مسلماً خدای عزوجل جان پیامبر اسلام را نگرفت تا دین را برای او کامل کرد، و قرآنی برای او فرستاد که

ص: ۲۱۵

شرح همه چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام، و آنچه را مردم به آن نیازمندند همه را در آن بیان کرده «سوره انعام ۳۸» ما در این کتاب چیزی را فرو گذار نکردیم.

در سفر حجه الوداع که آخر عمر پیامبر بود این آیه نازل شد: «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم» امر امامت از تمام نعمت است.

پیامبر از دنیا رفت تا برای مردم همه معالم دین آنان را بیان کرد، و راهشان را برای آنان روشن نمود و آنان را بر جاده حق واداشت و علی را برای آنان رهبر و پیشوا قرار داد، و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد تا آن را بیان نمود، هر که گمان می کند که خدا دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را رد کند به آن کافر است، آیا قدر و موقعیت امامت را در میان امت می دانند تا از جانب مردم اختیار را انتخاب در آن روا باشد. بی تردید امامت اندازه ای فراتر و مقامی بالاتر و مکانتی بالاتر و آستانی منیع تر، و عمقی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود به آن رسند، یا با رأی و نظر خود آن را درک کنند یا به انتخاب خود امامی تعیین کنند!

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم پس از آن که مقام نبوت و خلت را پا برجا کرد به آن رسید، این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدا او را به آن مشرف کرد و نامش را به وسیله آن بلند گردانید و فرمود: «به درستی که من تو را برای مردم امام قرار دادم» خلیل از شادمانی گفت: «و از ذریه و نژاد من هم» (۱)

ص: ۲۱۶

خدای تبارک و تعالی فرمود: «عهد من به ستمکاران نمی رسد» این آیه شریفه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل اعلام می کند و آن را ویژه برگزیدگان پاک می داند.

سپس خدای تعالی ابراهیم را گرامی می داشت و امامت را در ذریه برگزیده او نهاد و فرمود «اسحاق و یعقوب را غنیمتی بزرگ به او بخشیدیم و همه را شایسته قرار دادیم و آنان را امامان و رهبرانی مقرر کردیم که به فرمان ما هدایت می نمودند به آنان انجام کارهای خیر و اقامه نماز و پرداخت زکات را وحی نمودیم و همه برای ما بنده واقعی بودند. (۱)

این امامت پیوسته در ذریه او بود و از یکدیگر قرن به قرن ارث می بردند تا آن را به پیامبر اسلام به ارث داد و فرمود: «به راستی سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان اویند و پیروان او این پیامبر و اهل ایمان اند و خدا سرپرست مؤمنان است» (۲) مقام امامت به پیامبر اختصاص داشت و به فرمان خدا آن را به علی (ع) چنان که خدای تعالی واجب کرده بود وا گذاشت، سپس به ذریه برگزیده او منتقل شد، ذریه ای که خدا به آنان طبق گفته اش در قرآن علم و ایمان داده است «و کسانی که به آنان علم و ایمان داده شد می گویند: بی تردید شما بر اساس قضا و قدر ثبت شده در کتاب خدا لوح محفوظ تا روز قیامت از پذیرش حق درنگ کردید و اینک این روز قیامت ولی به شما به حق معرفت نداشتید» (۳)

امامت تا قیامت در فرزندان علی است زیرا پس از محمد پیامبری معبوث نمی شود، این نادانان و جاهلان چگونه از نزد خود امام می تراشند با آن که امامت

ص: ۲۱۷

۱-۱ - انبیا ۷۱-۷۲.

۲-۲ - آل عمران ۶۸.

۳-۳ - روم ۵۶.

مقام انبیا وارث اوصیاء است، امامت نیابتی الهی و خلافتی از پیامبر و مقام امیر مؤمنان و میراث حسن و حسین است.

به راستی امامت زمام دین، و نظام مسلمین، و عزت مؤمنین است، امامت بنیاد پاک اسلام و شاخه با برکت آن است، به وسیله امامت نماز و روزه و زکات و حج و جهاد کامل و تمام می شود، و غنیمت و صدقات بسیار و فراوان می شود، حدود و احکام به اجرا می آید، مرزها و نواهی مملکت مصون می گردند، امام حلال و حرام خدا را بیان می کند و حدود خدا را برپا می دارد، و از دین خدا دفاع می نماید، امام در عالم هستی مانند خورشید طلوع می کند و بر افق قرار می گیرد که دست و دیده مردم به مقام و عظمتش نرسد، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور برافروخته، ستاره راهنما در تاریکی شب ها و بیابان های تنها و گرداب دریاهاست، امام آب گوارائی است برای تشنگی و نجات دهنده ای است از هلاکت، چون آتشی است بر تیه برای سرمازدگان و دلیلی است در تاریکی ها که هر که از او جدا شود هلاک است.

امام ابری است بارنده، بارانی است سیل آسا، خورشیدی است تابان، آسمانی است سایه بخش، زمینی است گسترده، چشمه ای است جوشنده، و غدیر و باغ است، یاری است امین، پدری است مهربان، برادری است دلسوز و هنگام ترس و پیش آمدها پناه بندگان خداست، امام در میان خلق امین خدا و حجت بر بندگان و خلیفه اوست در سرزمین ها، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حقوق اوست.

امام از گناهان پاک و از عیوب بر کنار است، به دانش مخصوص و به حلم و بردباری موسوم است، امام نظام دین و عزت مسلمین و خشم بر منافقین و هلاک کفار است. امام یگانه روزگار خود است، کسی با او مساوی نیست، و

دانشمندی با او برابر نمی باشد، جایگزین ندارد، شبیه و ماندی برای او نیست بدون تحصیل مخصوص به فضل و از طرف خدا محسن به دانش اختصاص یافته کیست که آنگونه که باید به شناخت امام برسد، یا اختیار انتخاب او را داشته باشد؟

هیئات هیئات، خردها درباره اش گمراه اند، و خاطرها سرگردان، و عقلها حیران، و دیده ها بی دید، بزرگان در این عرصه کوچک اند، و حکیمان مبهوت، و بردباران کوتاه نظر، و هوشمندان گیج و نادان، و شعرا لال و گنگ و ادبا درمانده، و ناطقان بی زبان، شرح یک مقامش را نتوانند، و وصف یکی از فضائلش را ندانند، همه به عجز معترف اند، چگونه می توان کنهش را وصف کرد، و اسرارش را فهمید، چگونه کسی به جای او ایستد و حاجت هائی که برآوردنش ویژه اوست برآورد؟

نه چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختری است که برافروزد، و از دسترس دست اندازان و وصف واصفان فراتر است، انتخاب بشر کجا به این پایه رسد، عقل کجا و مقام امام کجا، در میان جوامع کجا چنین شخصیتی یافت شود؟ این جاهلان گمان می کنند که در غیر خاندان رسول خدا و اهل بیت پیامبر امامی یافت می شود؟ خودشان تکذیب کننده خود هستند، آرزوی بیجا برند، به گردنه بلند لغزاننده ای گام نهند که آنان را به نشیب پرتاب کند، می خواهند به عقل نارسای خود امامی تعیین کنند، و به رأی گمراه کنند خویش پیشوائی بسازند، جز دور شدن از مقصد حق بهره نبرند، خدا آنان را نابود کند تا کی دروغ گویند، اینان به پرتگاه در آمدند.

دروغ بافتند، و سخت به گمراهی افتادند، و به سرگردانی گرفتار شدند، دانسته و فهمیده امام خود را رها کردند، و پرچم باطل برافراشتند، «شیطان کارشان را در

برابرشان آرایش داد و آنان را از راه بگردانید با آن که حق در برابر چشمشان بود» (۱) از انتخاب خدای جل جلاله و رسول خدا روی برتافتند، و به انتخاب باطل خویش گزیدند با این که قرآن به آنان می گوید: «و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و آنچه را بخواهد برمی گزیند، در برابر اراده او و قلمرو تکوین و تشریح اش اختیاری نیست، منزله است خدا و برتر است از آنچه شریک برای او می گیرند.» (۲)

برای هیچ مرد و زن با ایمان اختیاری در برابر حکم خدا و رسولش در امری از امور نیست. (۳)

«چيست برای شما چگونه قضاوت می کنید؟ آیا شما را کتابی آسمانی از نزد خداست که در آن به سود خود می خوانید، که هر چه را شما بخواهید و انتخاب کنید برای شما خواهد بود، یا شما را بر ما تا روز قیامت پیمان و سوگند استواری است که هر چه را به سوی خود حکم کنید ویژه شماست از آنان پرس کدامشان ضامن این ادعاست یا شریکانی در ربوبیت خدا دارند که از آنان نزد خدا شفاعت کنند پس اگر راستگویند شریکانشان را به میدان آورند» (۴)

و خدای عزوجل فرموده: آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا قفل ها بر دل دارند یا خدا دلشان را مهر نهاده و نمی فهمند؟! (۵)

ص: ۲۲۰

۱-۱ - عنكبوت ۲۸.

۲-۲ - قصص ۶۸.

۳-۳ - احزاب ۳۶.

۴-۴ - قلم ۳۶-۴۱.

۵-۵ - محمد ۲۴.

یا، گفتند شنیدیم در حالی که از روی حقیقت نمی شنوند، قطعاً بدترین جنیدگان نزد خدا کران از شنیدن حق و لالان از گفتن حق هستند که کلام خدا را اندیشه نمی کنند، اگر خدا نسبت به پذیرفتن حق خیری در آنان می دید یقیناً ایشان را شنوای معارف می کرد و اگر با عنادی که دارند آنان را شنوا کند باز اعراض کنان روی از حق می گردانند. (۱)

یا «می گویند: شنیدیم و عمداً مخالفت کردیم» (۲) بی تردید فضل و مقام به دست خداست، آن را به هر کس بخواهد عطا می کند و خدا صاحب فضل عظیم است. (۳)

مردم چگونه می توانند از نزد خود امام اختیار کنند با آن که امام باید شخصیتی باشد که: دانا باشد و جهلی در او دیده نشود، سرپرستی باشد که از مسئولیت شانه خالی نکند، معدن قدس و طهارت و نور و زهد علم و عبادت باشد.

از طرف پیامبر مخصوص به دعوت باشد و از جانب او تعیین شود، از نژاد فاطمه زهرا مطهره بتول باشد، در نسب او تیرگی و گفتگو نباشد و از بالاترین خاندان در قبیله قریش و کنگره رفیع بنی هاشم و عترت رسول اکرم و مورد رضای خدای عزوجل باشد، شرف اشراف و زاده عبد مناف باشد، شکافنده حقایق علم و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد، مملو از معنویات امامت و دانای به سیاست باشد، واجب الاطاعه باشد و به فرمان خدا قیام کند. ناصح بندگان خدا و حافظ دینش باشد.

ص: ۲۲۱

۱-۱ - انفال ۲۱-۲۳.

۲-۲ - نساء ۴۶.

۳-۳ - حدید ۲۹.

به راستی پیامبران و امامان را خدا توفیق عنایت کند، و از مخزون علم و حکمت خود به آنان حقایقی عطا فرماید که به دیگران ندهد، و دانش آنان برتر از دانش همه اهل زمان های آنان است چنان که خدای عزوجل فرماید: آیا کسی که رهبری صحیح کند شایسته پیروی است، یا کسی که نیازمند هدایت است چه شده؟ شما چگونه قضاوت می کنید؟! (۱) به هر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شده و جز خردمندان متذکر نشوند. (۲) درباره طالوت می فرماید به راستی خدا او را بر شما برگزید و افزونی در علم و جسم داد، خدا به هر که بخواهد زمامداری اش را عنایت می کند، خدا بسیار عطا کننده و دانا است، (۳) و درباره پیامبرش می فرماید:

کتاب و حکمت را بر تو فرستاد و آنچه نمی دانستی به تو تعلیم داد و فضل خدا بر تو بزرگ است، (۴) و درباره خاندانش که از آل ابراهیم هستند فرمود: آیا به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنان داده حسد می برند؟ مسلماً به آل ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به آنان عظمت بخشیدیم، برخی به آل ابراهیم و پیامبر که والا-ترین فرد از آن خاندان است ایمان آوردند و گروهی اعراض کردند و دوزخ که آتشی سوزان است برای آنان بس است.

مسلماً چون خدا بنده ای را برای اصلاح کار بندگان خود انتخاب کند به او شرح صدر دهد، و در دلش چشمه های حکمت و فرزاندگی بجوشاند، و دانش خود را از راه الهام به او بیاموزد به طوری که در پاسخ هیچ سؤال و پرسشی در نماند و نسبت به حق سرگردان نشود، زیرا از جانب خدا دارای مقام عصمت

ص: ۲۲۲

۱-۱ - یونس ۳۵.

۲-۲ - بقره ۲۶۹.

۳-۳ - بقره ۲۴۷.

۴-۴ - نساء ۵۴.

است و مشمول یاری او و از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را به این صفات اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر یک از خلقش باشد که او را درک نماید، این فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند و خدا صاحب فضل بزرگ است، آیا بشر قدرت دارد که چنین امامی انتخاب کند، یا انتخاب شده مردم دارای چنین صفاتی است که او را بر همه پیش انداخته اند؟!!

به خدا سوگند که از حدود الهی تجاوز کردند، و قرآن را پشت سر انداختند، گویا مطلب را نمی دانند، هدایت و شفا در کتاب خداست که به آن پشت کردند و پیرو هوای نفس خود شدند و خدا آنان را نکوهش کرد و دشمن داشت، و بدبخت ساخت و فرمود: کیست گمراه تر از آن که پیرو هوای خود شد، بی رهبری از جانب خدا، به راستی خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند، (۱) و فرمود: این کارشان نزد خدا و اهل ایمان دشمنی بزرگ است، اینگونه خدا بر دل هر گردنکش زورگوئی مهر تیره بختی می نهد. (۲)

و درود خدا بر محمد و آتش و سلام کامل فراوانی بر آنان باد. (۳)

خوانندگان عزیز شما را به خدا سوگند چند بار این روایت را که در مهم ترین کتاب حدیث از قول حضرت رضا و یژگی های امام به حق بیان شده مطالعه کنید و دقت نمائید و سپس با کمک گرفتن از عقل خود قضاوت کنید که آیا سخن شیعیان اهل بیت در مسئله امامت صحیح است یا دیگران؟

به امید این که دیگران در این مسئله حیاتی انصاف به خرج دهند و زحمت مطالعه این روایت و کتاب المراجعات سید شرف الدین و الغدیر علامه امینی و

ص: ۲۲۳

۱-۱ - قصص ۵۰.

۲-۲ - غافر ۳۵.

۳-۳ - متن کامل روایت اصول کافی ج ۱، ص ۱۱۶ انتشارات اسوه.

عبقات میر حامد حسین ہندی، و قادتناى آیت اللہ العظمی سید محمد ہادی میلانی و گم شدہ ای در سقیفہ دکترا پاک نژاد یزدی، و سقیفہ علامہ مظفر و ثم اہتدیت تیجانی را تحمل کردہ و از تعصب بیجا و تکبر در برابر حق پیرہیزند و بہ این ہمہ فتنہ و فسادى کہ ملت اسلام دچار بہ آن ہستند خاتمہ دہند.

۴- نفی امامت و رہبری از ستمکاران

«دانشمندان علم اصول با توجہ بہ کلمہ الظالمین در آیہ شریفہ کہ از باب مشتق است و شامل شرک و غیر شرک می شود، برای نفی رہبری و امامت از ظالمین اینگونہ استدلال کردہ اند کہ اگر مشتق حقیقت در آلودہ بہ ظلم در گذشتہ و حال و آیندہ باشد، پس ستمکار لایق این مقام نیست گرچہ در گذشتہ آلودہ بودہ و فعلاً آلودہ بہ ظلم نباشد و آیندہ ہم آلودہ نشود، و اگر گذشتہ آلودہ نبودہ فعلاً آلودہ است شایستہ این مقام نیست، و اگر گذشتہ و حالش پاک از ظلم باشد و آیندہ دچار ظلم شود باز ہم لایق این مقام نیست، غیر شیعہ بہ این دانشمندان پاسخ دادہ اند اگر مشتق حقیقت در خصوص متلبس بہ ظلم در گذشتہ باشد چنان کہ برخی از دانشمندان علم اصول در فرقہ ہای غیر شیعہ می گویند استدلال بہ این آیہ دربارہ کسی کہ پس از ظالم بودنش و آلودہ بودنش بہ شرک کہ بہ قول قرآن در سورہ لقمان ظلم عظیم است یا آلودہ بودنش بہ گناہ دیگر ایمان آورده و توبہ کردہ صحیح نیست، بنابراین مردم می توانند ہر کسی را کہ مؤمن شدہ و توبہ کردہ بہ این مقام انتخاب کنند و زمام امور مسلمانان و دین را بہ دست او بسپارند و روی این حساب انتخاب مردم در سقیفہ صحیح است! و لازم نیست انتخاب شدہ از نظر علم مافوق ہمہ باشد، و از مقام عصمت بہرہ داشتہ باشد!

ولی شیعه می گوید: «ظاهر آیه شریفه دلالت دارد که وجود ظلم مانع از دریافت این مقام است لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

و صرف تلبس به ظلم در نفی رهبری و امامت از ظالم کافی است، و تلبس به ظلم زمانی دون زمانی مدخلیت در مسئله ندارد، آنچه مدخلیت دارد صرف ظلم است در هر زمانی که باشد.

مردم نسبت به تلبس به ظلم و عدم آن بر چهار گروه اند:

۱- متصف به طاعت و عبادت و ایمان و اخلاص از ابتدای عمر تا لحظه خروج از دنیا.

۲- متصف به ظلم از ابتدای عمر تا پایان عمر.

۳- متصف به ایمان و طاعت در ابتدای عمر و آلوده به ظلم در آخر عمر.

۴- متصف به ظلم در ابتدای کار و آراسته به طاعت و عبادت در بقیه عمر.

یقیناً کسی به این منصب غیب مکنون و سرّ مصون، و مقام عظمی جز فرد اول که همه لحظات عمرش به ایمان و طاعت گذشته لایق نیست و اطلاق آیه شریفه بقیه افراد یعنی سه دسته دیگر را قطعاً نسبت به این مقام طرد و نفی می کند، چنان که اطلاق آیه شریفه اقسام ظلم را چه شرک و چه غیر شرک شامل می گردد.

بنابراین در این زمینه نیازی به دخالت دادن بحث مشتق که در کتاب های ادبی و اصولی مطرح است نیست، و به آن همه بحث های طولانی و ردّ و ایراد احتیاجی نمی باشد.

آیه شریفه به مسئله مشتق ارتباطی ندارد، سیاق آیه شریفه و اطلاقش دلالت قطعی دارد که صرف وجود ظلم با جعل این منصب از طرف خدای عادل منافات دارد، و بر خداوند عالم و حکیم و عادل شایسته نیست که زمام دین و دنیا و

سیاست و حکومت را به دست کسی یا کسانی بدهد که مصداق ظالم است چه این که ظلمش در گذشته باشد یا حال یا آینده.

امام امین خدا بر خلق اوست، و منشأ رابطه میان خدا و میان بندگانش، بنابراین ظلم موجب سقوط این مقام از ظالم و مانع رسیدن این مرتبه به اوست $\square\square$ لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ چه این که ظلمش در گذشته باشد یا حال یا آینده.

در هر صورت از متن و سیاق آیه شریفه مسائلی استفاده می شود.

۱- اضافه ی جعل به پروردگار \square جَاعِلُكُمْ دَلَالَت بر شرف امامت دارد و این که مقام فضلی از سوی خدا و لطف حضرت اوست، و مقامی نیست که با دست و پا زدن و تشکیل شورا، و فتنه گری، و اسلحه و زور به دست آید، امری است آسمانی نه زمینی.

۲- از سیاق آیه مبارکه به دست می آید که امامت مقامی پس از نبوت است، ابراهیم امامت را پس از این که دارای اولاد شد برای ذریه اش درخواست کرد، زیرا پیش از اولاد دار شدن از مقام نبوت بهره مند بود، و جاعل که اسم فاعل است به معنای قرار دادن امامت در آینده است نه در گذشته، گذشته مقام نبوت برای ابراهیم ثابت بود، و امامت بنا شد پس از اتمام ابتلائات به او عنایت شود.

۳- گفتار حضرت حق \square لِلنَّاسِ اشاره به امتنان خدا بر جمیع انسان ها تا قیامت است و این که امامت هبه و لطف حق و از بزرگ ترین مصالح آنان نسبت به دنیا و آخرت است.

۴- از آیه شریفه ادب دعا از درخواست ابراهیم استفاده می شود، زیرا او آگاه بود که ذریه اش کسانی هستند که اهلیت این مقام را ندارند. بنابراین برای همه ذریه درخواست امامت ننمود، اگر درخواست می کرد قطعاً با مقام نبوت و علم و آگاهی اش تناسب نداشت.

۵- آیه آگاهی می‌دهد که مانع از دریافت مقام امامت منحصر در ظلم است بدون این که زمانی در آن لحاظ باشد، ابراهیم با دریافت پاسخ حق لَا يَنْتَهِ الْعَهْدِي الظَّالِمِينَ، نفرت از ظلم و مبعوض بودن آن را به ذریه اش تا قیامت گوشزد می‌کند تا از آن اجتناب نمایند.

۶- از جمله ی لَا يَنْتَهِ الْعَهْدِي الظَّالِمِينَ استفاده می‌شود که امامت دارای شرف خاص، و فضیلت بسیار عظیم، و صاحب بلندی مرتبت است، زیرا امامت با آثاری که در آن است از قیام به مصلحت ناس، و تعهد نسبت به آنان، و سیاست مداری به نفع امت، عهدی از جانب خداست» (۱) و این مقام شایسته کسی جز معصوم نیست.

از وجود مبارک حضرت صادق (ع) در روایتی بسیار بسیار مهم نقل شده است.

«لا يكن السفیه امام التقی»

سفییه رهبر و پیشوای پرهیزکار و صاحب تقوا نمی‌شود.

سفه: نقصان عقل در دین یاد در دنیا است یا در هر دوی آن است. این که امام صادق سفیه را در مقابل تقی قرار داده، از این رو در رو قرار دادن یا به عبارت دیگر از اینکه سفیه ضد تقی است استفاده می‌شود که هر کس تارک تقوا باشد گرچه در امری از امور اندک دین، و متصف به تقوا نباشد قطعاً سفیه است، و لفظ سفه در بسیاری از اخبار اطلاق بر هر کسی شده که عاشق دنیا باشد در هر مرتبه ای از عشق و در هر مرتبه ای از دنیا دنیائی که عشق ورزی به آن به فرموده پیامبر رأس همه گناهان است.

ص: ۲۲۷

بنابراین سفیه انسان کم عقلی است، که بخاطر کم عقلی اش عاشق دنیاست، و حقیقت بر او پوشیده است، و از این طریق آلوده به ظلم است، و چنین کسی نمی تواند واسطه ارائه طریق حق به دیگری شود، چه رسد به این که بتواند کسی را به حق برساند.

علمای علم کلام برای امامت شروط هفت گانه ذکر کرده اند شروطی که از قرآن و روایات گرفته اند:

عصمت الهیه، جعل مقام از جانب حق، محبوب نبودن اعمال عباد از او، داشتن دانش و آگاهی به آنچه که مردم به آن نیازمندند، محال بودن پیدا شدن وجودی برتر از او تا قیامت، مؤید بودن به تأییدات الهیه، خالی نبودن زمین از او. (۱)

باید گفت این مسئله با عظمت که جعل آن از طرف خداوند برای ابراهیم مقرر شد و بر اساس وعده حق به ذریه معصوم او انتقال یافت، پس از پیامبر بزرگوار اسلام به دست اهل دنیا در افق خاص خودش وجود مبارک امیرمؤمنان به محاق داده شد، تا آثارش در جامعه اسلامی طلوع نکند، و این مقام الهی و ملکوتی به شاهی و سلطنت و حکمرانی مادی انتقال یابد، و با تشکیل جلسه ای که خالی از جمع امت بود، و نفراتی خاص و معدود در آن شرکت داشتند با شعور و مشورتی همراه با عجله و شتاب کسانی را در این جایگاه الهی قرار دادند که خود معترف بودند ما را شایستگی این مقام نیست و افضل از ما در امت وجود دارد.

«اقیلونی اقیلونی و لست بخیر منکم و علی فیکم.»

ص: ۲۲۸

مرا واگذارید، مرا واگذارید که بهتر از شما نیستم و شخصی چون علی که لایق این مقام است و پیامبر او را در غدیر معرفی به خلافت و امامت نموده در میان شماست.

ولی او را وادار به پذیرش این مقام کردند، و پس از او این موقعیت را به ارث بردند و سپس به ارث دادند تا کار حکومت و امر دین و سیاست به دست خاندان اموی افتاد، خاندانی که روایات و تاریخ ثابت کرده اند تا آخرین نفرشان در راه نابودی دین و ریشه کن کردن آئین خدا بودند!!

حادثه مصیبت بار کربلا که از اعظم مصائب است، و حادثه حمله خونین یزیدیان به مدینه و سپس به مکه و اتفاق بسیار ناگوار حدیث سازی و سب گوئی در منابر و خطبه ها به اهل بیت پیامبر به ویژه امیرمؤمنان، و ایجاد انحراف در احکام و قوانین الهی و تحریف معانی آیات و معارف و همه و همه نشان دهنده این است که منصب امامت شایسته اهل ستم و گناه نیست چنان که حضرت حق قاطعانه به ابراهیم در برابر درخواستش « وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي » اعلام کرد: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

اشاره

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَ عَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ
الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ.

و یاد کنید زمانی که ما این خانه کعبه را برای همه مردم محل بازگشت و گردهمائی و جای امن و امان قرار دادیم و فرمان دادیم از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز انتخاب کنید، و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که: خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و راکعان و ساجدان از هر آلودگی ظاهری و باطنی پاکیزه کنید.

شرح و توضیح

از آیه شریفه چهار مسئله بسیار مهم و اساسی استفاده می شود: ۱- بیت و آثار آن ۲- مقام ابراهیم. ۳- طهارت ظاهری و باطنی. ۴- مقام عابدان حقیقی.

بیت و آثار آن.

بیت به محل و مرکزی گفته می شود، که شبانه در آن استقرار می یابند، و به بیتوته و استراحت یا به عبادت و بندگی می پردازند. گاهی استعمال این کلمه بر همه مسجدالحرام و به حرم امن الهی اطلاق می شود.

می گویند مراد از بیت در آیه شریفه کعبه معظمه است، و به نظر می رسد در این تطبیق اشکالی نباشد زیرا از باب تسمیه کل بر جزء است.

کعبه که بنای آن بر اساس آیات خدا به دست نورانی ابراهیم و اسماعیل با نیتی پاک و خالصانه بنا گذاری شده، دارای آثار الهی و معنوی فراوانی است که بخشی از آن در این قسمت اشاره می شود.

معنویت کعبه دورنمایی از عظمت و جلال و جبروت صاحب آفرینش و خالق هستی است.

مسلمانان اگر مناسک مربوط به این مرکز الهی را به حقیقت تحقق دهند، و شرایط آن را به گونه ای که حضرت حق از آنان خواسته، انجام دهند به عظمتی مافوق تمام عظمت ها و جلالی مافوق تمام جلالت ها میرسند.

در مناسک مربوط به بیت، همه عوامل و ابزار لازم برای رشد و تکامل انسان قرار داده شده است.

زائر بیت لازم است با انجام مناسک، در حالی که شرایط معنوی آن را رعایت نماید، و در این بازار معنوی کالای اخلاص به میدان بیاورد، خود را به عرصه قبولی عمل برساند و همه خلأهای فکری و روحی و اخلاقی و عملی و به ویژه ایمانی خود را جبران کند، و اگر در اتصال معنوی به بیت به این کیفیت نرسد و از آن جایگاه با عظمت به این صورت بهره نجویید، جز ظاهری خشک و بی روح از مناسک را بجای نیاورده و کاری هماهنگ با حقایق الهیه از او ظهور نکرده است.

کعبه به حقیقت قبله دل ها و نور ارواح و ضیاء افکار، و نشانه ای برای جهت دادن همه موجودیت انسان به سوی الله است.

کعبه محوری است که انسان در صورت طواف واقعی در حول آن از تمام رذایل پاک می گردد و به همه حسنات آراسته می شود.

کعبه خانه عبادت و بندگی و محل عشق و عاشقی و جایگاه پاکان و نیکان، و مرکز خشوع و خضوع صالحان و صدیقان است.

کعبه قلب معنویت و جایگاه عبودیت، و محل اخلاص و مرکز فروتنی و خاکساری است و دلی که از این اوصاف بهره ندارد در آن جای ندارد.

بی تردید بدون وجودی تزکیه شده، و قلبی آراسته به حقایق، و نفسی رنگ گرفته از اوصاف الهی نمی توان راهی به آن حریم مقدس و حرم با عظمت پیدا کرد، که راه واقعی انسان به سوی حضرت معبود فقط از طریق قلب سلیم است و بس و یقیناً قلب سلیم عبارت از قلب خاشع و خاضع و مؤمن و متقی و رقیق و رحیم و رؤوف و کریم و آراسته به یقین و منبع مهر و کرامت است.

خانه حق خانه ای است که تا از صفات شیطانی پاک نگردی، و از شرارت های نفس رها نشوی، و از چاه تاریک رذایل بیرون نیایی و خودیت ملکوتی خود را باز نیابی، و خویشتن را از بیگانگان و دشمنان بی نیاز نسازی به آن حریم مقدس و حرم امن راه پیدا نکنی. یقیناً چون دل از غیر فارغ ساختی، و نفس از رذایل پرداختی، و لباس شیطان صفتی از وجودت در انداختی و هویت خود را به تمام معنا به حضرت دوست باختی لیاقت ورود به حرم را برای خود مقرر ساختی.

عارف معروف همدانی، در کتاب عرفانی تمهیدات می گوید:

ای عزیز! بدان که راه خدا نه از جهت راست است، و نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیک که راه خدا در دل است و یک قدم است:

«دع نفسک و تعال»:

خود را از خودیت و منیت و از همه آلودگی ها بری و پاک کن و بالا-تری رذیلت که خودپرستی است و آن اساس تمام بدبختی هاست از خود بریز و آنگاه به جوار قرب حرکت کن.

مگر از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله نشنیده ای که او را پرسیدند:

«این الله؟ فقال عند المنکسرہ قلوبہم» (۱)

خدا کجاست؟ فرمود: نزد قلب های شکسته مؤمنان.

ص: ۲۳۲

ای عزیز زیارت کعبه و حج صورت کار همه کس باشد، ولی حج حقیقت نه کار هر کسی باشد، در راه حج زر و سیم باید فشانند، در راه حق جان و دل باید فشانند این چه کسی را مسلّم باشد؟ آن را که از بند جان برخیزد **مَنْ إِشْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** (۱) این باشد.

دریغا که بشریت انسان نمی گذارد که به کعبه ربوبیت رسیم، و بشریت نمی گذارد که ربوبیت رخت بر صحرای صورت نهد. هر که بی توجه (به حقایق و بدون آراستگی به صفات حسنه) نزد کعبه گل رود خود را ببند و هر که به کعبه دل رود خدا را ببند انشاءالله که خدا ما راجع حقیقی روزی کند.

چون دل تصفیه کردی و آن را به نور معرفت آراستی و بر یقین و عشقش استوار نمودی، حرمتی مافوق حرمت کعبه برای آن به دست آوردی، با چنین دل به زیارت کعبه برو که خود را با معنویت آن بیت عظیم یعنی آن نوری که در قیامت از باطن آن خانه به شفاعت آید هماهنگ نموده و به موقفی بسیار مهم و مقامی جلیل دست یافته ای و بدان که حرمت دل در صورتی که به حقیقت و درستی، بیت الله و عرش الله گردد با حرمت کعبه قابل قیاس نیست.

از زمان بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل، این مرکز مبدء و منبع پخش نور هدایت و مایه برکت و عامل راهنمایی بندگان به سوی حقایق بوده و قرآن مجید جهت هدایت انسان ها و ایجاد تحول همه جانبه در کنار این خانه نازل شده، و راه بینش وسیع را به گستردگی ظاهر و باطن هستی به روی آنان گشوده است.

ص: ۲۳۳

کعبه آری کعبه همان مرکزی که در آن و از یرکت و هدایت آن و معنویت فوق العاده اش، مناسک انجام می گیرد و با توجه به مناسک آن و دقت در اسرارش، آدمی از شرک، زندقه، نفاق، قومیت، عصبیت، تکبر، نخوت، اسارت، ذلت و سایر پلیدی ها دور می شود، و به همه مراتب هدایت اگر از صمیم قلب بخواهد می رسد.

کعبه با معنویت همه جانبه اش و با مناسک ابراهیمی اش به انسان می آموزد که بنده ی پاک از شوائب محبوب خداست، کعبه تعلیم می دهد که جامعه اسلامی باید در همه شئون زندگی دارای وحدت کلمه باشد و به اهل استطاعت درس می دهد که از استطاعت مالی و بدنی خود در راه اعتلای کلمه ی حق بکوشید و به ندای تمام مظلومان و محرومان و مستمندان و مستضعفان و دردمندان جهان جواب مثبت دهید و همه ساله با تشکیل دادن این اجتماع بی نظیر و گردهمایی عظیم به رفع نیازها و گرفتاری های ملل اسلامی و دیگر ملت ها اقدام نمائید و اسیران در بند مستکبران را از اسارت برهانید و برای حفظ استقلال مادی و معنوی امت اسلامی ایجاد ضمانت نمائید.

کعبه در صورتی که مناسکش با خلوص انجام گیرد، و حقایق معنوی اش از افق وجود انسان طلوع کند عامل محبت و دوستی، عاطفه و مهرورزی، اخوت و برادری، و مایه ظهور عدل و مساوات و صفا و صمیمیت است.

کعبه در پرتو عظمت و معنویتی که دارد، راهنمای مسلمانان به سوی سعادت دنیا و آخرت است و به غیر مسلمانان هم راه ایجاد وحدت و اتفاق را آموخته و به آنان تعلیم می دهد که: برای رفع مشکلات خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیاز مبرم به یک جامعه سالم و پاک دارند.

امیر مؤمنان (ع) در پایان خطبه اول نهج البلاغه درباره ی کعبه و مناسک مربوط به آن می فرماید:

شما را به حج خانه اش که آن را قبله ی مردم قرار داده مکلف نموده، تا چون جانداران که با حرص و ولع به چشمه ی زلال وارد می شوند، در حال تسلیم به آن جایگاه در آئید، و کبوتروار به آن حرم امن پناهنده شوید.

حکمت الهی اقتضا دارد که بندگانش آزادانه در برابر عظمت ربوبی اش در آن جایگاه مقدس سر فرود آرند، شنوندگانی از بندگانش را انتخاب کرد تا دعوت او را پاسخ گویند و مشیت حضرتش را تسلیم گردند.

این بندگان بهره مند از گوش شنوا، به آن حریم مقدس میروند و در آن جایگاه قدس که پیامبران عظام الهی وظیفه بندگی به جای آوردند، روی به معبود قرار گرفته و خود را شبیه فرشتگان طواف کننده به دور عرش می نمایند، تا در آن تجارت گاه الهی سودها برده و به وعده گاه عفو و احسان حق روی می آورند.

خدای سبحان کعبه و وظایفش را شعار جاودانی برای اسلام، و جایگاه امن برای پناهندگانش قرار داده، در آن معبد عظیم اعمالی را واجب، و ادای حق آن حرم مقدس را بر بندگانش لازم و ورود به آن معبد و دیدارش را به کسانی که توانائی دارند حکم نموده است.

در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه درباره ی عظمت کعبه می خوانیم: (۱)

حج خانه ی خدا و اعمالی که بایستی در آن مقدس ترین معبد الهی انجام گیرد به قدری در سازندگی فرد و اجتماع مؤثر است که قابل توصیف با قضایای معمولی نیست به طوری که میتوان گفت:

ص: ۲۳۵

اگر انسانی به آن عمل سازنده توفیق یابد و با این حال دگرگونی در وضع او ایجاد نشود و به مسیر تکامل وارد نگردد حتماً یا به حکمت آنچه که دیده و عمل کرده است آگاهی نداشته و یا نیروی غرائز حیوانی و خودخواهی او به قدری مقاومت داشته است که اگر خود حق و حقیقت را هم می‌دید و در جاذبه‌ی آن قرار می‌گرفت یا به فرار می‌گذشت و کم‌ترین نتیجه‌ای را از آن مشاهده نکرده و قرار گرفتن در جاذبه‌ی حق و حقیقت را به دست نمی‌آورد.

برای توضیح مقداری از عظمت حج بیت الله این عمل دگرگون‌کننده مطالبی را مطرح می‌کنیم.

کعبه اولین معبد الهی

۱- مسلم است که در همه جوامع و همه دوران‌ها مخصوصاً در آن جمعیت‌هایی که پیامبران و خداشناسان وجود داشته‌اند، جایگاه مخصوصی برای عبادت و تفکرات معنوی ساخته شده است.

این معابد در حقیقت رصدگاه‌هایی برای نظاره به بی‌نهایت و ایجاد رابطه میان بی‌نهایت بزرگ «خدا» و بی‌نهایت کوچک «انسان» می‌باشند.

در این رصدگاه‌هاست که آدمیان بدون واسطه با خویشتن روبرو می‌شوند و با امواج مقدس وجدان خویش با خدا به راز و نیاز می‌پردازند.

در هیچ‌یک از جایگاه‌ها و مسکن‌هایی که بشر با دست خود می‌سازد مصالح ساختمانی از آنچه که هستند تغییری پیدا نمی‌کنند، مگر مصالح ساختمانی معابد که با آجر بالا می‌رود و مبدل به روح و جان شفاف می‌شود و انوار الهی را در دل‌ها منعکس می‌سازد.

این معابد مانند چشمه سارهایی زلال، در میان سنگلاخ ها و دشت های سوزان زندگی حیوانی آدیان قرار گرفته است، انسان ها با شستشو در این چشمه سارها طراوت و شادابی روح را در می یابند.

بیت الله الحرام (و به عبارت دیگر کعبه مشرفه) که نیز به نام مکه نامیده شده است اولین معبد جهانی است که برای همه مردم و به نفع آنان به دست ابراهیم خلیل ساخته شده است.

دومین خانه جهانی که به عنوان معبد عمومی بنا شده است، مسجد الاقصی است که بوسیله حضرت سلیمان در سال ۱۰۰۵ پیش از میلاد، پس از قرن ها از تاریخ بنای کعبه ساخته شده است.

البته پیش از کعبه و مسجد الاقصی معابد زیادی وجود داشته است، زیرا به گفته بعضی از انسان شناسان:

تاریخ معابد مساوی تاریخ انسان هاست، خصوصیت این دو معبد به جهت عمومی بودن و خالی بودن از رنگ و شکل محلی و خصوصیات نژادی و غیره است.

روایتی از امیرالمؤمنین (ع) درباره ی این که کعبه اولین معبد الهی است وارد شده است که:

مردی از امیرمؤمنان (ع) پرسید: آیا اولین خانه خدا کعبه بوده است؟ آن حضرت فرمود: نه، پیش از کعبه خانه هائی برای عبادت بنا شده، ولی کعبه اولین خانه مبارک و وسیله هدایت و رحمت و برکت است، و اولین کسی که آن را بنا کرده است ابراهیم خلیل بوده، سپس قبیله جرهم که یکی از قبائل عرب است آن را تجدید بنا نمود، و بار دیگر منهدم شد و عمالقه آن را نوسازی کردند.

جایگاه جغرافیائی کعبه

۲- کعبه در جایگاهی بنا شده است که هیچ گونه وسیله تفریح و مناظر طبیعی خوش آیندی ندارد، سنگلاخی در میان اقیانوسی از ریگزارها و دیدگاه های خشن

که مجالی به اندیشه های گسترده و عمیق و فوق ضرورت های زندگی معمولی نمی دهد.

حکمت بالغه الهی اقتضا نموده که کعبه را در این جایگاه خسته کننده قرار داده است که انسان ها از محیطهای زیبا و خوش آب و هوای چون بهشت روی به آن بیاورند و هدفی جز چشیدن طعم تکلیف نداشته باشند.

در حج خانه خدا در کنار کعبه هیچ یک از عوامل طبیعی و نفسانی و اجتماعی دخالتی در انجام تکلیف ندارد، بلکه در آن تکاپوی تکلیفی و عمل عبادی، انسان است و خدایش که رویارویش قرار گرفته است.

همین نکته را اگر انسان در این سفر ملکوتی بفهمد، به جایی می رسد که چشمی ندیده و گوشی نشنیده، در آن صورت است که همه وجود انسان فریاد دوست دوست خواهد زد.

عماد فقیه می گوید:

من از سر همه عالم گذشتم الا دوست

ttt نعیم دینی و عقبی تو را و ما را دوست

مرا دهر دو جهان می کنند بر ما عرض

tt دل از میان همه می کند تمنا دوست

رسد به مرتبه ای اتحاد ما با او

tt که هیچ فرق نماند میان ما با دوست

طواف کعبه دل کن که هست خانه او

ttt نه هر کجا که کنی فرض باشد آنجا دوست

وحدت و یگانگی در کنار کعبه

۳- شگفت انگیزترین حکمتی که در حج بیت الله وجود دارد احساس وحدت و یگانگی است که در حد اعلائی مفهوم انسانیت به وجود می آید.

عالم و غیر عالم، کوچک و بزرگ، زن و مرد، سیاه و سپید کسی که عالی ترین مقام جامعه خویش را داشته باشد، و کسی که گمنام ترین فرد جامعه خود باشد همه و همه با دو قطعه لباس سپید با جدی ترین قیافه حیات، می جوشند و می خروشدند و می روند و می نشینند.

تضادها و تنوعاتی که انسان ها را از یکدیگر جدا کرده هر یک را مانند گرگی در برابر دیگری قرار داده، آنان را به جنگ و پیکار در کارزارهای رنگارنگ وادار کرده است، تبدیل به هماهنگی و وحدتی می گردد که تنها در شعر و سخنان مبلغان به عنوان آرمان اعلاهی انسانی دیده می شود. این احساس است که اگر ادامه یابد، و مریبان جوامع آن را به طور جدی در تعلیم و تربیت اجرا کنند، دردهای بشری را که هر روز با کیفیت دیگری به سراغ افراد و جوامع می آید مداوا خواهد نمود.

کعبه مظهر خدا خواهی

۴- در انجام مناسک در کنار کعبه در صورتی که همه شرایط معنوی و حالات ملکوتی به کار گرفته شود و خلاصه در این عمل که فوق العاده سازنده است، خودخواهی، آن عامل درنده آدمی با ضربه قاطع و کوبنده ای از پای در می آید و فضای درون را برای خداخواهی خالی می کند.

به راستی انسان آگاه در اعمال گوناگون حج، بارها تجرد روح و فوق طبیعی بودن آن را بخوبی احساس می کند.

روح در این عمل با باز کردن زنجیرهای سنگین محیط و اجتماع و خواسته های مادی و طبیعی خویش، به قدرت پرواز خود در بی کرانه ها آگاه می شود و حیات خود را در افق بسیار والائی که هدف اساسی خود را در سطوح مختلفش جای داده است مشاهد می کند.

طواف کنندگان، در آن حریم مقدس به درک این مسأله می‌رسند، که هیچ چیز در این عالم استقلال ندارد، و قابل تکیه زدن نیست، و به این حقیقت واقف می‌گردند که خلأ روح جز با عشق و محبت و اطاعت از جناب او پر نمی‌شود، و به این واقعیت آگاه می‌شوند که هر چه هست اوست، و ماسوای وی جز سایه ای بیش نیست و تنها سکوی پرواز و مایه ارزش برای انسان، نقطه ی اتصال به جناب اوست.

آنان که خیمه بر سر کوی فنا زنند

tttt از جام نیستی می هستی فرا زنند

نی بیم از فنا و نه خرسند از بقا

tttt یک باره بر بقا و فنا پشت پا زنند

مرغان آشیانه قدس اند و عاقبت

tttt زین آشیانه خیمه بر آشنا زنند

کعبه و تمایل بین مردم

۵- در آن اجتماع الهی افراد جامعه های گوناگون از همه نقاط دنیا به خوبی می توانند از دردها و ناگواری های خویشتن اطلاع پیدا کنند.

از حوادث و رویدادهای سالیانه خود یکدیگر را آگاه سازند، از امتیازات و احتیاجات یک دیگر با خیر شوند، درباره ی آینده ی خویش بیندیشند و راه های گوناگون تکامل و جلوگیری از سقوط را در میان بگذارند، و ارتباطات خود را تا حد ارتباطات اعضای یک خانواده بالا ببرند.

مقام ابراهیم

لحظه ای که انسان عارف، و آگاه و بینا به دیدن کعبه، و زیارت بیت الله موفق می شود، چه لحظه ی پر شکوهی است، کیست که بتواند به وصف آن لحظه

ص: ۲۴۰

برخیزد، لحظه دیدار خانه خدا، آری دیدار خانه خدا! دیداری که در همه هستی لحظه ای پر قیمت تر از آن را نمی توان یافت، در این لحظه باید از طریق قرآن و معارف الهی و با بصیرت لازم کعبه را تماشا کرد، و از رصدخانه قلب به رصد کردن بیت الله برخاست.

چون با آیات قرآن و معارف و بصیرت باطنی نظر شود در آن آئینه پاک، ابراهیم دیده می شود، انسان والائی که با فرزندش بانی این بنا به فرمان خدا بود، و زیر بنای آن را با خلوص و تقوا و ایمان کامل قرار داد، آری باید اینگونه نظر کرد تا در درون این بنای معنوی و محل توحیدی ابراهیم را یافت و پس از یافتن او رموز بندگی و اصول معنوی او را ادراک کرد و به مقام امامت او توجه نمود، تا با اقتدای به آن امام هدایت به خیر دنیا و آخرت، و سعادت امروز و فردا و خوشبختی دائمی و فوز سرمدی رسید، و اگر زیارت کعبه اینگونه صورت نگیرد زیارت نیست بلکه گردش و سیاحت است!

باید با انجام مناسک مربوط به این بیت از طریق اقتدا به آن امام بزرگ و پیشوای ناس به امنیت لازم رسید، که اگر نتیجه زیارت امنیت نباشد پس زیارتی صورت نگرفته، و مشقتی بنام سیاحت بر دوش جان بار شده است.

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا

جعل مَثابه به معنای بازگشت گاه، همانند جعل امامت است که در آیه شریفه پیش از آیه مورد شرح و توضیح در حق ابراهیم بیان شده، امامتی که خدا قرار می دهد برای این است که دل ها به سوی آن متوجه شود و پس از توجه دل، عقیده و ایمان و عمل اخلاق انسان در سایه رهبری و امامت امام بر حق مستقیم شود، تا در نهایت جهان پر از عدل و داد گردد، و بساط بیدادگری و ظلم و جنایت و ستم و خیانت برچیده شود.

قرار دادن بیت به صورت مثابه نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل می باشد.

نفسی که طبیعتاً جویای واقعیت است، این جویائی مانند امام جوئی است و توجه به چنین خانه ای که فطرت حق جوئی و عدل را بیدار می سازد، از کشش ها و خواسته های درونی آدمی و به سود وی می باشد.

همان طور که مردمی به سوی شهوات و برتری جوئی و محیط مناسب به آن می گرایند، مردمی هم تحت رهبری فطرت و تربیت پیامبران می کوشند تا ارزش های انسان را بالا ببرند و قوی گردانند و خود را به محیط خیر و حق رسانند.

پس اینگونه انگیزه تعالی جوئی و برتری خواهی از خواسته های فطرت، بلکه یگانه خواسته و جاذبه انسانی است و خواسته و انگیزه های دیگر از ریشه های نفسی و حیوانی بر می آید.

لِّلنَّاسِ فِيهَا مَثَابَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا لِّلَّذِينَ هُمْ يَرْجُونَ هُمُ لَهُمْ فِيهَا جَنَّاتٌ مِنْ جَنَّةِ الْجَنَّةِ فِيهَا نِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ لِّمَا فِي بِيْوتِهِنَّ يَدْخُلْنَ مِنْ خِزَانٍ مُّكْتَفٍ مُّكْتَفٍ
لِّلنَّاسِ فِيهَا مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ گویا اشاره به همان جهت انسانیت است، اینگونه انگیزه ها و مبادی عالی انسانی چون مبتلا به بندها و جاذبه های غرائز مادی است، می کوشد تا خود را از این بند برهاند و به کمالات شایسته خود برساند، از این رو انسان، همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت، شیفته ی او می شود و میل قطعی پیدا می کند که در ولایت او در آید.

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

هر انسان با بصیرتی ملاحظه می کند که ستمگر از این حریم پاک و مقدس خارج است، و بزرگ ترین ستم بر نفس جلوگیری از شناخت امام و پیشواست، و آن کس که خود را در حریم بصیرت و آگاهی قرار ندهد ستمگر و متجاوز است.

در هر صورت چون خود امام و ابتلائاتش و اتمام کلماتش به صورت ظاهر وجود ندارد، صورتی از امامت و ولایت امام، همین خانه است که بنا و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می نماید، چنان تصویری که نه زیان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد، نه تنها شمایل ظاهری را می نمایاند، و نه تنها مانند کتاب فقط شرح حال است، این خانه با همه آدابش تصویری است که چهره ی ابراهیم را در عالی ترین صورت معنوی در ضلع ظاهری، در خیال ترسیم می کند، و انسان خود را در هنگام اجرای مناسک با ابراهیم هم قدم و هم صدا و با اندیشه های بلند او آشنا می نگرد، و همان کلماتی که از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و صورت و سیرت او به آن مبتلا گردید تا تماشش کرد، در ضمیر هر انسانی که به رموز این بیت آشنا شود و واقعیت ابراهیم را در آن بنگرد برانگیخته می شود، آری از این رهگذر باید سالی قریب به دو میلیون تا سه میلیون انسان، ابراهیم وار به تمام نقاط زمین پخش شوند و ندای توحید را با تمام شرائطش، چون آن امام بزرگ در همه نقاط روی زمین پخش کنند ولی افسوس و

در آن صورت که آدمیان، متوجه صورت معنوی ابراهیم می شوند امامت او قلوب مستعد آنان را پیرو او می کند.

مثابه شدن این خانه هم که عبارت از خطوط بندگی آن رادمرد بزرگ عرصه توحید است، نفوس مستعدی را به سوی آن می کشاند، تا در گیر و دار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آورند، و به آنجا رفت و آمد کنند تا اندک حق و کلمات او بر وجودشان حاکم گردد و نفوسشان از کشمکش ها و تشویشها و جاذبه های مختلف و نگرانی ها که از خودبینی و سوداندیشی و برتری جوئی بر می آید برهد و به آرامش و امنیت خدائی گرد آیند.

پس روی آوردن، و رفت و آمد پی در پی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او با تمام کلمات و وظایف امامت چهره می نماید، و از میان بیت و سنگ و گل آن نقشه ابراهیم ظاهر می شود، همان طور که چهره مردان فداکار و نمونه های غیرت و ملیت، یا پستی و شهوت عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می نماید.

چهره ابراهیم و فرهنگ عبودیت و بندگی او و ابتلا و اتمام کلمات در مسیر سلوک وی، در حال انجام مناسک در آئینه قلب و جان انسان بیدار منعکس می شود تا در سایه ی این انعکاس، فطرت حق پرستی و قیام به وظائف انسانی را برانگیزد و این حقایق در صورت و حال قیام به نماز، نمایان و آغاز می گردد.

وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا

طهارت ظاهری و باطنی

آئین مقدس الهی، و فرهنگ پاک آسمانی در هر دوره ای از ادوار، و هر زمانی در امتداد روزگار بر طهارت و پاکی ظاهر و باطن آدمی، و طهارت و پاکی آنچه را انسان در زندگی و حیات خود به کار می گیرد اصرار و پافشاری داشته، و بهداشت همه جوانب زندگی را از آدمیان خواسته است، و به دارندگان طهارت و پاکی اعلام محبت نموده، و از آنان به خیر و نیکی یاد کرده است.

بدون شک چه در جنبه ظاهر و چه در جهت باطن، پاکی و طهارت ضامن بقاء و سلامت، و مایه نشاط و سعادت، و سبب بهره بردن از عرصه حیات و زندگی است.

اسلام که آئین همه انبیا و رسولان و پیامبران است علاوه بر این که طهارت ظاهری را که محصول مطهرات بیان شده در وحی و در زبان انبیا و امامان است مایه بقاء و سلامت می داند، سبب صحت عبادات و قبول شرطی از شرایط

طاعات می شمارد، و طهارت باطن را از شرک و کفر و نفاق و رذایل اخلاقی علت حرکت انسان به سوی لقاء الله و قرب حضرت حق می داند.

این طهارت ریشه دار، و این مایه عزت و عظمت باید در خانه و اجتماع و در معابدی که مکلفان در آنها به عبادت حق قیام می کنند تجلی داشته باشد، و محلی و مرکز بندگی از مجسمه بتان و نقوش و تصاویری که بوی بت پرستی و شخص پرستی و قهرمان پرستی می دهد در امان بماند.

فرمان **أَنْ طَهِّرْ بَيْتِي** به ابراهیم و فرزند با کمالش دو مرحله طهارت ظاهر و باطن را شامل می شود، و بر عهده آن دو پیامبر بزرگ مقرر گشت که خانه را جهت عبادت خالصانه طائفان و عاکفان و راکعان و ساجدان از هر نوع آلودگی به ویژه از این که خانه لانه شرک شود پاک نگاه دارند.

البته برای این که فضای حیات و زندگی پاک بماند، و آنچه را انسان برای تداوم مادیت و معنویت خویش به کار می گیرد آراسته به طهارت شود، لازم و واجب است خانه دل را که حریم حضرت محبوب است از هر گونه شرک و انحراف، و سیئات اخلاقی پاک نگاه دارد، یا پاک کند، مسلماً آلودگی های ظاهری و باطنی محصول آلودگی های قلب، و میوه تلخ نجاست درونی است.

ابراهیم در محیطی چشم گشود که سراسر آفاق آن را اوهام شرک و ستاره پرستی و اتصال به بت های جاندار و بی جان فرا گرفته بود.

بناهای مجلل، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده شده بود، و دانشمندان اختر شناس و غیب پرداز، که با لباس های سپید و چهره های مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند.

مردم آن سرزمین گرفتار اوهام بودند که با دانش های آن زمان در هم آمیخته و تقلید و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود.

همه طبقات در برابر بت هائی که صورت پیشوایان گذشته و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می نمایند سر تعظیم فرود می آوردند و پیشانی نیایش به خاک می سائیدند.

در چه خاطری جز آنچه همه می اندیشیدند، اندیشه ای راه می یافت، و چه چشم عقلی جز آنچه همه می دیدند می توانست ببیند، و چه نفسی می توانست از بند آن اوهام رهائی یابد و بطلان آن ها را دریابد، و چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی بگوید، و چه اراده ای می توانست در برابر آنها پابرجا بماند؟! !

پس از آن که کلمه حق در وجود ابراهیم طلوع کرد، و ارزش های الهی و انسانی در عرصه درونش تحقق یافت با پدرخوانده اش یا به تعبیر گروهی از مفسران عموییش به محاجه برمی خیزد، اوهام شرک را طرد می نماید و محکوم می کند، قدرت ملکوت آسمان ها و زمین برایش نمودار می گردد تا به مرحله یقین می رسد، آنگاه از محیط شرک زا همه وجود خود را بیرون می کشد.

در خلوت گاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می اندیشد، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی، توحید در ربوبیت را درمی یابد.

آنچه مردم را از مبدء هستی برگردانده بود، شرک در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرک در مبدء و صانع ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آنها، غبار اندیشه های مردم درباره ی روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران را که از اوهام محیط برخاسته بود، از برابر چشمش زایل می شود، آنگاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را به سوی آن اعلام نموده، و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرائید و از تهدید به خشم خدایان ساخته شده و اربابان بی اثر، ذره ای نهراسید.

آیات قرآن مجید می نمایند که چگونه کلمه ربوبیت ابراهیم را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه وجه، و آرامش خاطر به پیش برد، و این کلمه را تکمیل نمود، و کلمه رحمت، آن بزرگ انسان را برای رهائی خلق از بندهائی که بر عقولشان بسته و به بندگی غیر خدایشان در آورده بود از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت، تا با زبان دعوت و احتجاج پیا خاست و در میان آن گمراهان گول خورده به راه افتاد.

او پس از آن همه ابتلا و اتمام کلمات به مقام پیشوائی و امامت برگزیده شد، چنان که از مضمون آیه و مفهوم لفظ «اماماً» و اطلاق آن استفاده می شود.

امام نمونه کامل همه کمالات عقلی و نفسانی و بدنی است، و چون همه این خصوصیات و ابتلائات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده، باید مقام امامت مقامی برتر از نبی و رسول باشد که کلمات را اتمام نموده و به مقام امامت نرسیده است.

حال که شایستگی ابراهیم را دانستید، به توضیح آیه شریفه توجه کنید تا بیش از پیش به درک حقیقت نایل آئید.

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام به مقتضای نفوس، گاه آشکار است و گاه پنهان، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام باید همیشه در میان مردم محسوس و باقی باشد، یا نقشه امامت که بزرگ ترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است به صورت نقش ثابت و پایداری مستقر گردد.

اگر مجسمه امام ساخته شود، چنان که برای باقی ماندن و زنده داشتن قهرمانان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنان مجسمه می سازند، این خود راهزنی در حریم توحید، و حق پرستی و معنا را زیر جسم پنهان داشتن و به

صورت گرائیدن و به جاهلیت و گمراهی برگشتن است، که ابراهیم خود برای در هم شکستن مجسمه های آن بپا خاست.

باید ساختمانی بسازد که با تمام شؤنش خطوط بندگی نسبت به حق را به بندگان بیاموزد، و صورت امامت و رهبری اش را نسبت به انسان ها برای هدایت آنان به سوی حق نشان دهد.

این ساختمان البته باید ساختمانی باشد ساده و بی آرایش و به نام خدا و توحید و پاک از صورت ها و اوهام بشری و نمایاننده فکر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام و پیشرو.

و بر خداست که چنین ساختمانی را با تمام شؤنش حفظ نماید، و تا برپا بودن نظام عالم از آن نگهداری کند که با نمایاندن صورت و نقشه ی امامت آن پیشوای موحدان حجت بر بندگان تمام باشد، چنان که کلمات را بر خود ابراهیم تمام کرد، و چنین ساختمانی بی آرایشی بر بسیط خاک برای ابد برپا نمی شود، و خطوط عالی بندگی را نشان نمی دهد مگر به دستور و عنایت مقام بلند ربوبی باشد.

وَ عَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

چون ابراهیم و اسماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگی های دنیای غبارآلود آن روز، و از شرک و اوهام و گناه و پلیدی های پاک و بر کنار داشتند و توحید خالص بر تمام زوایای وجودی آنان تجلی کرد، این تجلی همان عهدی بود که خود به آن محقق شدند، و با همین عهد باید حریم خانه ای که به دستور او برپا کرده بودند از هر آلودگی و آثار شرک پاک نگاه دارند و نظامات آن، خالص برای خدا و تطهیر نفوس باشد.

چنان که هر راه و روشی که به مطلوب برساند، عهد محقق می شود که باید شخص سالک همیشه همان راه را در پیش بگیرد و دیگران را نیز بر آن بدارد و موانع را از راه رهروان بردارد.

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدس الهی «بیتی» و مناسک آن ظهور و تمثل همان روشی است که ابراهیم و در پی او اسماعیل پیش گرفتند، تطهیر آن از آلودگی شرک و پلیدی ها و انصراف از غیر حق اولین شرط طریق و طریق پیماست.

تطهیر خانه خدا و مناسک آن از هر چه ذهن را از توحید منصرف کند و عاطفه و غریزه پرستی را برانگیزد، و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را بر هم زند، تطهیر از همه این ها به سود این گزیدگان و آماده کردن طریق آنان است، و خلاصه این بیت و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاجی، همه از هر جهت باید پاک باشد، آری بیت باید از همه شوائب و اوهام و شرک و پلیدی پاک باشد پاک برای

□
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

مقام عابدان حقیقی

گویا اوصاف چهارگانه ای که در آیه شریفه آمده، اشاره به مقامات و مراتبی است که ابراهیم پیموده، همین که برای سالک این مسیر، در حریم این عبادات خالص حق تجلی نمود، اراده و اندیشه او را که پیوسته به منافع و شهوات فردی است به حق می پیوندد، و مانند اجزای ریز و درشت جهان به گرد مرکز حق و سود عموم می گرداند.

این حقیقت در عالم صورت، به صورت طواف پیرامون خانه ی منسوب به دست ابراهیم، و منسوب و مضاف به خدا در می آید، چون طواف کننده به دور

خانه خدا بر اثر توجه به حقیقت مسئله و کشش روح خانه، از جواذب نفسانی و شخصی یک سره آزاد شد و با حرکات دایره ای، حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد ملازم و معتکف به آن می شود.

العاکفین

یا بنا بر آنچه در سوره حج آمد، **الْقَائِمِينَ** گویا اشاره به قیام به حق و وظیفه پس از طواف است، آنگاه عاکف یا قائم از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می پوشد و فانی در پرتو عظمت و قدرت می گردد و در برابر آن خم شده و برای قرب به آن به صورت رکوع در می آید **وَ الرُّكُوعِ** پس از آن که در انوار عظمت فرو رفت و یکسره فانی شد، به صورت سجده چشم از همه چیز برداشته و سر به خاک می نهد و هستی خود را در برابر اراده ی ازلی از دست می دهد **السُّجُودِ** راستی عبادت و بندگی چه لذت بخش است برای کسی که شیرینی شربت توحید را چشیده باشد، و از تلخی زهر شرک و ریا مصون بوده، و از خلوص و اخلاص بهره مند گشته، و کعبه را سنگ نشانی به هنگام عبادتش به سوی معبود بدانند، و درون و برونش آراسته به انواع طهارت باشد، و لحظه به لحظه عمرش و همه حرکاتش و سکناش جز عبادت خالصانه، و بندگی مشتاقانه نباشد.

خوشا آنان که الله یارشان بی ج

که حمد و قل هو الله کارشان بی جج خوشا آنان که دائم با تو باشند ج بهشت جاودان بازارشان بی ج

ص: ۲۵۰

اشاره

وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ اُرْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اَمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَاُمْتَعْتُهُ قَلِيْلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بئْسَ الْمَصِيْرُ.

و یاد کن آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا این شهر را شهری امن قرار ده، و اهلش را البته آنان که خدا و روز قیامت مؤمن هستند از هر نوع میوه و محصول روزی عنایت کن، خدا فرمود: «دعایت را درباره اهل ایمان اجابت کردم» ولی به کافران بهره اندکی خواهم داد، سپس آنان را به عذاب آتش می کشانم و عذاب آتش بد بازگشت گاهی است.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: ۱- دعای ابراهیم برای امنیت و اقتصاد شهر مکه ۲- اشتراک مؤمن و کافر در استحقاق رزق و روزی.

دعای ابراهیم برای امنیت و اقتصاد شهر مکه

شاید بتوان از آیه شریفه، یا از آنچه که برخی از تاریخ نویسان نوشته اند به دست آورد که سرزمین مکه پیش از دعای حضرت ابراهیم منطقیهای نا امن و محل تاخت و تاز قبایل، و عرصه قتل و غارتگری بوده، ولی به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام که دعائی برخوردار از اجابت است به شهری امن و منطقیهای آرام تبدیل شد.

بیترید اگر به دعای ابراهیم امنیت منطقه تحقق نمییافت سفر به سوی آن سرزمین ملکوتی به ویژه برای انجام مناسک حج میسر نبود، و اهل ایمان از بهره

بردن از مناسک و ثواب عظیم زیارت و عبادت در آن منطقه مقدس محروم میشدند.

امنیت شهر مکه به دعای حضرت ابراهیم و اجابت حق تا قیامت برقرار است، و هر ظالم و ستمگری به قصد تجاوز و ناامن کردن آن مکان مقدس به حرکت آید به عذاب خدا و انتقام حق دچار میگردد، چنان که ابرهه و پیل سوارانش به اراده خدا هنگام حمله به مکه نابود شدند و حرم از ناامنی در مصونیت قرار گرفت.

یقیناً امنیت تنها برای یک منطقه کافی نیست، بلکه رونق اقتصادی و رفاه نسبی و فراوانی نعمت هم به صورتی تحقق دهنده و حافظ امنیت است، به همین خاطر حضرت ابراهیم با دلسوزی خاص و از باب مهرورزی به مردم مؤمن منطقه از خدای مهربان درخواست رزق فراوان و انواع میوه و محصولات را برای ساکنان حرم نمود.

راستی دعای مؤمن واقعی چه اندازه با ارزش است، که به قله اجابت می نشیند، و میلیون ها نفر در طول تاریخ از آن دعا بهره مند می گردند.

ابراهیم برای منطقه ای درخواست رزق فراوان و انواع محصولات و رونق اقتصادی کرد که خود از آنجا به وادی غیر ذی زرع یاد کرد، و مشاهده نمود که منطقه را جز حرارت سخت خورشید، و کوه های خشن، و درهای خشک، و ریگ زارهای فراوان محاصره نکرده است، ولی امروز مشاهده می شود که به دعای حضرت ابراهیم منطقه حرم از شهرهای آباد دنیا، و دارای ساختمان ها و خیابان ها و تونل های زیبا، و محل زندگی هزاران نفر محلی، و شهری پر از محصولات در همه فصول برای پذیرائی از میلیون ها زائر در هر سال است.

به اعتقاد گروهی از اهل دل دعای ابراهیم نسبت به رزق شامل دو رزق مادی و معنوی است، که از رزق مادی همه انسان ها بهره مندند و از رزق معنوی فقط اهل ایمان دارای نصیب هستند.

در هر صورت اجابت دعای ابراهیم نسبت به امنیت منطقه، و فراوانی رزق در تحقق مکتب توحیدی و نشر آن مؤثر بوده و از زمان شهر شدن آن محل نورانی، و سرازیر شدن انواع محصولات به آن حریم مقدس تعداد بی شماری از برکت آن منطقه اهل ایمان و عمل صالح شدند، و میلیون ها نفر تا به امروز آن وادی امن را زیارت و به مناسک حج و عبادات خالصانه موفق شده راه قرب به سوی حق را پیموده و درهای بهشت را به روی خود باز کردند، و این جریان تا برپا شدن روز قیامت بخواست حضرت حق ادامه دارد.

کشف الاسرار میبیدی درباره ی دعای ابراهیم نسبت به امنیت مکه می گوید:

این دعای خلیل هم از روی ظاهر بود، هم از روی باطن: از روی ظاهر آن است که گفت: خدایا هر که در این شهر باشد وی را ایمن گردان بر تن و مال خویش، و دشمن را بر وی مسلط مکن، و از روی باطن گفت: بارخدایا هر که در این شهر شود او را از عذاب خود ایمن گردان و به آتش طبیعت مسوزان.

رب العالمین دعای وی از هر دو روی اجابت کرد و تحقیق آن را گفت: **وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴) وَقَالَ تَعَالَى جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ.**

می گوید: سگان حرم خود را ایمن کردم از آنچه می ترسند، و دست ظالمان و دشمنان از ایشان کوتاه کردم، و تسلط جباران و طمع ایشان چنان که بر دیگر

شهرهاست از این شهر باز داشتم، و جانوران را از یکدیگر ایمن گردانیدم تا گرگ و میش آب بیکدیگر خورند، و وحشی با انسی بیکدیگر الف گیرند این خود امن ظاهر است.

و امن باطن را گفت وَ مَنْ دَخَلَهُ كَأَنَّ آمِنًا: یعنی نسوزیم شخص او را به آتش دوزخ و نه دل به آتش قطیعت، این از بهر آن است که خانه کعبه محل نظر خداوند جهان است.

هر سال یک بار.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان الله عزوجل يلحظ الى الكعبة في كل عام لحظه و ذلك في ليله النصف من شعبان فعند ذلك تحن القلوب اليه و يفسد اليه الوافدون:»

خدای عزوجل در هر سال یک نظر به کعبه می اندازد، و زمان نظر انداختنش شب پانزدهم شعبان است، از برکت این نظر قلوب مؤمنان با اشتیاق به جانب کعبه توجه می کند، و کاروان ها به سوی آن سفر می نمایند. یک نظر که رب العالمین به کعبه کرد چندان شرف یافت که مطاف جهانیان گشت و مآمن خلقان، پس بنده مؤمن که به شبانه روز سیصد و شصت نظر از حق جل جلاله نصیب وی آید شرف و امن وی را خود چه نهند و چه اندازه پدید کنند؟ (۱)

محیط حرم، محیط امن، محیط نور، مرکز وحی، مهبط فرشتگان و در آغوش دارنده قبله عبادات است.

ص: ۲۵۴

منطقه حرم منطقه ای است که هر کسی در آنجا از هر ستم و تجاوزی در امان است، و جایی است که باید با سپردن تعهداتی به حضرت حق و پای بند بودن به آن خود را از عذاب دنیا آخرت در امان قرار داد.

در ابتدای ورود به حرم باید به یاد آورد که اینجا شهری است که حضرت حق آن را به سبب دعای ابراهیم محل امن قرار داده و شأنش را آن چنان والا گردانیده که به آن سوگند یاد کرده است:

وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ: (۱)

و سوگند به این شهر امن

آن محیط برای همه کس و همه جانداران و همه چیز محیط آن است، محیطی که درختان و گیاهان آن بدون این که آنها را با زره پوش در حفاظت قرار داده باشند از تجاوز متجاوز در امان است، حتی شاخه ها و ریشه ها و بوته ها همه و همه در امان اند.

حرم چهار فرسخ در چهار فرسخ است و این محیط را خداوند محیط امن قرار داده، به حدی که هر گاه شاخه ای از حرم سر در آورده باشد، به احترام این که ریشه اش در حرم نمی توان آن را برید و یا برگی از آن چید و هم چنین اگر درختی در بیرون حرم باشد ولی یک شاخه اش سر به حرم آورده، به هیچ چیز آن درخت هم نمی توان دست درازی کرد.

محیطی که وحش هامون و آهوانش چهار فرسخ در چهار فرسخ از تعرض مصون اند، از این جهت رم نمی کنند، و نمیتوان آنها را رم داد و وحشت زده کرد، نباید به نحوی رفتار کرد که از انسان برمند و در این محل حتی با اشاره چشم هم نمی توان صیدی را رم داد.

ص: ۲۵۵

محیطی که مرغان هوایش با سواران تماس می گیرند و نمی رمند، با آن که در پشت کوه ها و پهنه ی دشت ها و در همه جای دنیا آدمیان را هم وحشت هست، ولی در این منطقه و وادی نیروئی غیبی که امان بخش است حکم فرماست، آن چنان که مرغان پناهنده را نیز چنان ایمنی داده که سواران راه مکه در میان کوه های مهیب دست به کاکل آن مرغان می کشند ولی آن ها نمی رمند، با آن که مرغ پر پرواز دارد و پائی هم در گل ندارد که اگر بترسد نتواند پرواز کند.

محیطی که از بیرون آن اگر آهوئی رو به حرم دارد، هر چند به حرم نرسیده باشد، نمی توان آن را هدف قرار داد، یا به کسی نشان داد تا او را هدف قرار دهد، حتی با گوشه چشم هم نمی توان به او صدمه رساند، و نیز نمی توان با چشم به کسی اشاره کرد تا به آن حیوان آزار برساند!

محیطی که اگر مرغی بر شاخه ای از درختی بنشیند که ریشه ی آن در حرم روئیده، اجازه نیست آن مرغ هدف قرار گیرد، یا اگر بر شاخه درختی نشسته که یک شاخه آن درخت سر در حرم کشیده آن را هدف گرفت.

محیطی که اگر کسی دسته کبوتری را رم دهد، برای جبران این بی انضباطی باید یک گوسپند کفاره دهد، و هر گاه آن دسته رفتند و به جای خود بازنگشتند باید به عدد هر یک، یک گوسپند جریمه بدهد، محیطی که اگر در آن از کسی ظمی صادر شود در حکم الحاد و خروج از حق و بمنزله بی دینی است.

محیطی که اگر کسی مال بی سرپرستی جلوی پای خود دید، حق برداشتن آن را ندارد، حتی حق انگشت پا زدن به آن را هم ندارد!!

این احکام محیط حرم است تا چهار فرسخ در همه اوان سال چه در موسم حج و چه در غیر موسم - برای همه کس - چه حاج و چه غیر حاج، چه محرم و

چه غیر محرم، در سراسر ایام سال برای هر بالغ عاقل این حدود انضباطات هست. (۱)

حاصل همه این سطور این که طیر هوا و مرغ صحرا و گیاه بیابان همه و همه در این حرم حق حیات و زندگی دارند و خیال وحشت نباید در دل هیچ حیوان رمیده و متوحشی سایه افکند و راه یابد، و هیچ مور ضعیفی نباید پایمال گردد، تا نظامات این حرم «هسته ی امنیت» برای جهان گردد، برای جهان پر آشوبی که زبردست و زبردست آکل و مأکول یکدیگرند، و دنیای متمدن کنونی هم با همه ادعا و غرور خود، روی همین اصل تجاوز و تنازع بقا جنگلی است پر آشوب که زبردستان زبردستان را می خورند، مگر دنیا از این حرم الهام بگیرد و نظامات حاکم بر این منطقه را که محصول شیرینش امنیت است برای کشورها هدیه ببرد. (۲)

در خاتمه این مقال یک بار دیگر توجه می دهم که «دعای ابراهیم به اجابت رسید، شهر مکه در میان قبایل غارت گر عرب و دنیای پر آشوب آن روز پیوسته محل امن گردید، چنان که هیچ غارت گر و فاتحی بر آن دست نیافت، تنها درهای آن در روز فتح مکه بدون کم ترین خون ریزی و رسیدن آسیب به کسی و چیزی به روی پیامبر اسلام باز شد تا عهد ابراهیم را انجام دهد و آن را از آلودگی شرک و بت ها پاک گرداند.

با آن که بیت المقدس و دیگر شهرها و مراکز عبادت، پیوسته در معرض حمله فاتحین و خرابی خرابکاران بوده است، لطف خداوند و نفوذ معنوی این خانه در دلها، و تا حدی دور بودنش از نظرها منشأ امنیت آن شد، و به دور از دسترس

ص: ۲۵۷

۱-۱ - آفاق کعبه ۳۸.

۲-۲ - آفاق کعبه بخش دستورالعمل حج ص ۲۵.

حوادث مانند، امنیت موجب رفت و آمد اموال تجارته و بارانداز ثمرات پیش از اسلام و پس از آن گردید.

أَوْ لَمْ تُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا. (۱)

آیا ما آنانرا در حرم امنی جای ندادیم که همواره «در همه فصول سال» هر نوع میوه و محصولی که رزقی از سوی ماست به سوی آن گردآوری می شود؟

اگر مانند اهل عرفان بلد آمن را تاویل نمائیم، یا به نفوس ایمانی تعمیم دهیم، می توان گفت: نفوسی که در امنیت ایمان قرار گیرد از همه ثمرات معنوی قوا و ادراکات خود پیوسته و غیر محدود بهره می گیرد، ولی کافران بهره و نصیبشان از این گونه ثمرات محدود و منقطع است. (۲)

«اشتراک مؤمن و کافر در رزق دنیوی»

احتمال داده می شود از آنجا که ابراهیم دانست خدای بزرگ عهد امامت را در ستمگران قرار نمی دهد:

لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۳)

به نظرش رسید در مسئله درخواست روزی و رزق برای ساکنان آینده حرم فقط برای اهل ایمان خواستار رزق باشد، تا بی دینان و ناسپاسان که مردمی آلوده و تبهکارند از زندگی در منطقه حرم محروم باشند، و فقط اهل ایمان در آن عرصه مبارک و مقدس خیمه زندگی برپا کنند، ولی سنت و روش رحمانیه حضرت حق که شامل همه موجودات اعم از بی جان و جاندار و حیوان و انسان

ص: ۲۵۸

۱-۱ - قصص ۵۷.

۲-۲ - پرتوی از قرآن ۳۰۲.

۳-۳ - بقره ۱۲۴.

است اقتضا دارد که رزق و روزی را نصیب همه جانداران و مخلوقات کند، و درخواستی را در زمینه محروم کردن غیر مؤمن از رزق و روزی نپذیرد، لذا از اجابت درخواست ابراهیم نسبت به کافران دایر بر این که در آن منطقه به آنان روزی داده نشود امتناع فرمود و به ابراهیم خطاب کرد من به کافران بهره اندکی از امور مادی عنایت می کنم، و سفره ی آنان را با رزق کمی رنگین می نمایم، که آن رزق فقط در جهت حیات مادی آنان کاربرد دارد، و سودی نسبت به آخرت آنان نخواهد داشت، چون در عذاب کافران شتابی ندارم، پس از پایان مهلت عمرشان و اجل معینشان آنان را به عذاب دوزخ می کشانم دوزخی که بد جایگاهی است.

این مؤمنان هستند که رزق خدا را سپاس می گذرانند، و به شکر گذاری برمی خیزند، و نعمت های حق را در مسیر حق مصرف می کنند و با انرژی گرفتن از روزی و رزق خدا به عبادت حق و خدمت به خلق اقدام می نمایند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تامین می کنند.

نعمت های مادی از چنان ارزشی برخوردار نیستند که حضرت حق عقاب کافران را در دنیا محروم کردنشان از رزق و روزی قرار دهد، کرم و عنایت و لطف و آقائی او و به ویژه رحمت رحمانیه اش اقتضا دارد که به هر موجود زنده ای فراخور حالش رزق و روزی عنایت کند و او را از نعمت های مادی بهره مند فرماید.

ادیم زمین سفره عام اوست ج

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست ای کریمی که از خزانه غیب ج گبر و ترسا وظیفه خور داری ججدوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

آری دنیا و آنچه ابزار مادی و نعمت ظاهری در آن است در نگاه حضرت حق از چنان قیمت و ارزشی برخوردار نیست که ناسپاسی ناسپاسان و کفر کافران موجب محرومیت آنان از آن شود.

دنیا نه پاداش اولیاء الهی است که آنچه در آن است به آنان عطا شود، و نه جریمه بدکاران که آنچه در آن است از آنان دریغ شود.

«ان الله تعالى لم يرضها ثواباً لأولیائه ولا عقاباً لاعدائه:» (۱)

خداوند بزرگ دنیا را برای دوستانش پاداش و برای دشمنانش به عنوان کیفر نپسندید.

رزق و روزی حقیقتی است که حضرت حق عطا کردنش را به همه موجودات و جنبدگان بر عهده گرفته و ایمان و کفر شرطی برای بهره‌وری یا محرومیت نیست.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا: (۲)

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که رزق و روزی اش بر عهده خداست.

المیزان در ذیل این آیه شریفه معنای لطیف تری دارد که قابل توجه است:

هنگامی که ابراهیم دعای خود را درباره اهل مکه و تقاضای امنیت و وسعت روزی برای آنان پایان رسانید

رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَاَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ

متوجه شد که همه اهل مکه در آینده مؤمن نخواهند بود و چه بسا کافرانی در میان آنان پیدا شود «در حالی که دعای او تعمیم داشته و همه را شامل می شده است»

ابراهیم که از کفار و معبودان آنان بیزار است و خدا در حق او می فرماید:

ص: ۲۶۰

۱-۱ - حکمت ۴۱۵ نهج البلاغه.

۲-۲ - هود ۶.

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ: (۱)

زمانی که بر ابراهیم معلوم شد که آذر دشمن خداست از او بیزاری جست.

که بر اساس این آیه خدا گواهی به بیزاری او از تمام کفار حتی آذر که نزدیک ترین افراد به اوست می دهد، چطور ممکن است در حق آنان دعائی کند، لذا قید مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ را به کلام خود اضافه کرد و کفار را از عرصه آن دعا خارج ساخت، با این که می داند طبق قوانین طبیعی و اجتماعی این امنیت و رزقی که نصیب مؤمنان مکه می شود طبعاً کافران را نیز شامل خواهد شد، ولی او باید وظیفه خود را انجام دهد اما خدا با بندگانش چگونه معامله می کند خود می داند.

در ضمن از اینجا استفاده می شود که خدا دعای او را طبق جریان عادی طبیعت به اجابت رسانید و خرق عادی نمود، ابراهیم تقاضای خود را به صورت

«وَأَرْزُقْ مِنْ آمَنٍ مِنْ أَهْلِ مِنَ الثَّمَرَاتِ»

که از ابتدا رزق مخصوص مؤمنان باشد نکرد، بلکه چون منظور او آبادی مکه بخاطر احترام خانه خدا بود نخست دعا را در حق اهل آن شهر کرد و بعداً برای ابراز بیزاری از کفار قید ایمان را به دعایش افزود. (۲)

ص: ۲۶۱

۱-۱ - توبه ۱۱۴.

۲-۲ - المیزان ج ۱ ص ۳۹۰.

وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرٰهِيْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ.

و به یاد آر زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند [و به پیشگاه حق عرضه می داشتند] پروردگارا این عمل را از ما بپذیر به یقین تو شنوا و دانائی.

شرح و توضیح

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم استفاده می شود:

۱- بنای بیت الله به دست دو پیامبر ۲- دعا و آثار آن ۳- اخلاص در عمل، ۴- قبولی عمل

بنای بیت الله به دست دو پیامبر

هنگامی که اسماعیل از مادر با کرامتی چون هاجر به دنیا آمد، و چشم پدری چون ابراهیم پس از کهن سالی به جمال ملکوتی و الهی آن فرزند روشن شد، و خانه و زندگی ابراهیم نوری مضاعف یافت، و چهره کودک نشان می داد که در آینده یکی از شخصیت های عظیم معنوی و ریشه نسلی پاک تا قیامت خواهد شد، ابتلا و امتحانی دیگر و تکلیفی بسیار سنگین از جانب حضرت حق متوجه ابراهیم شد، و آن این که مأموریت یافت مادر و فرزند را از حدود شامات که منطقه ای سرسبز و خرم و همراه هوائی معتدل، و فصولی دل انگیز، و باغ هائی روح افزا، و مرغزارها و گلستان هائی با صفا، و دارای انواع میوه ها و محصولات و نهرها و چشمه سارها بود به نقطه ای که در مسیر حرکت به او خبر خواهند داد ببرد.

من با توجه به آیات قرآن مجید که عنایات حق را نسبت به ساره همسر دیگر ابراهیم بیان می کند، و از باب شرافت و کرامتی که این زن داشت و مورد بشارت حق در فرزنددار شدن در سن پیری قرار گرفت، و نهایتاً خدای مهربان حضرت اسحاق را که پدر انبیای بنی اسرائیل و به خصوص دو پیامبر اوالوالعزم حق چون موسی و عیسی است به ساره عنایت فرمود، و این نسل بزرگ با داشتن بسیاری از پیامبران که پس از ابراهیم ریشه در وجود ساره دارد، برایم به هیچ صورت قابل قبول نیست که هجرت دادن هاجر و اسماعیل، چنان که بعضی از تفاسیر و برخی از تواریخ نقل کرده اند سبب حسادت و رشک شدید ساره به هاجر و اسماعیل، و دیگر موجب ستم و آزاری بود که ساره پس از ولادت اسماعیل نسبت به ابراهیم روا می داشت.

آری برایم قابل قبول نیست که همسر قهرمان توحید که در کنار شوهری چون ابراهیم از نور توحید و تعلیمات ابراهیم بهره مند بود، و فرشتگان از جانب حق بشارت اولاد به او دادند، و خود با کمال اشتیاق هاجر را به ابراهیم جهت اولاددار شدن بخشیده بود به عنوان زنی حسود، کم ظرفیت و غمگین از عنایت خدا به هاجر، و هم چون استخوان کج و آزار دهنده به ابراهیم، و نهایتاً ستمکار آن هم ستمکار به پیامبری چون ابراهیم قلمداد شود، متأسفانه برخی از تفاسیر قابل توجه شیعه هم این مسائل زشت را نسبت به زنی که همسر یک پیامبر چون ابراهیم و نیز مادر پیامبری چون اسحاق، و مادر بزرگ پیامبری چون یعقوب و نیز ریشه بسیاری از انبیاء الهی است نقل کرده اند، و به این معنا توجه ننموده اند که این گونه مطالب بی دلیل، دست پخت یهود عنود است که به کتاب های اسلامی راه یافته و از آن بدتر به امامان شیعه نسبت داده شده است.

به راستی چه سخت، و چه غیر قابل باور است، که تفاسیر و کتاب های تاریخ یا برخی از کتاب های حدیث مطالبی را نسبت به یکی از اولیاء الهی نقل کنند و آن مطالب دست به دست به کتاب ها منتقل گردد، و روی منابر بدون تحقیق و دقت لازم برای مردم بیان شود، و مردم هم به همسر با کرامت قهرمان توحید و مادر بسیاری از پیامبران در درون خود به چون و چرا برخیزند، و چهره باطن او را که غرق در ایمان و توحید بوده زشت بینند و آلوده به حسد و رشک بنگرند، و او را موجودی به حساب آورند که حضرت حق به پیامبر اسلام هشدار داده از شر حسود چون حسادتش را بکار گیرد به من پناه ببر

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۱)

به حقیقت پناه به خدا از این که قلم مطالبی مسموم بنویسد، و به درون پاک انسانی والا تهمت بزند، و پناه به خدا از این که زبان این مطالب مسموم را بیان کند، و پناه به خدا از شنونده ای که این مطالب نابجا را بشنود و بدون معطلی قبول کند و بدتر از آن در عرصه گاه پذیرش آن را جزء معارف دینی به حساب بیاورد!

در هر صورت یکی از تکالیف و مسئولیت های بسیار سنگین ابراهیم و بقول قرآن مجید از جمله ابتلائات این مرد بزرگ که آن را با کمال اخلاص و شوق به اتمام رسانید و به طور کامل تحقق داد هجرت دادن هاجر و فرزند شیرخوارش به منطقه لم یزرع مکه بود.

آن بزرگ مرد توحید و ایمان، و قهرمان عزم و اراده، و عبد صالح و خالص حق به عنوان ادای تکلیف نه فرار از ساره یهود ساخته، هاجر و اسماعیل را به فرمان حضرت حق و به دلالت امین وحی از سرزمین شام حرکت داد تا میان

ص: ۲۶۴

دره ای پر از ریگ سرخ، و زمینی خشک و بی آب و گیاه که در محاصره کوه های خشن بود، و گرمائی طاقت فرسا داشت رسید، امین وحی به او اشاره کرد که هاجر و اسماعیل را در اینجا فرود آر.

ابراهیم هاجر و فرزند دلبندهش را از مرکب پیاده کرد، و سایبانی در حد معمول برای آن دو بپا نمود، و مشکی که اندکی آب در آن مانده بود نزد آنان نهاد.

امین وحی به ابراهیم گفت: حکم پروردگار است که هر دو را اینجا بگذاری و خود به محل زندگی ات بازگردی.

شگفتا چه تکلیف سنگینی، و چه مسئولیت طاقت فرسائی، و چه وظیفه سختی و چه امتحان و ابتلای کم نظیری، اینجاست که آسمان ها و زمین و همه کوه ها در عرصه تکوین از این که بار امانت حق را به دوش بکشند از آن امتناع ورزیدند، و بلکه نوعی ترس که برخاسته از ضعف است به آنها دست داد، ولی انسان عادل و آگاهی چون ابراهیم که به حقایق و معارف آگاه بود، و می دانست همه تقدیرات و برنامه ریزی های حضرت رب العزه حکیمانه است، و از این نوع تکالیف که به انسان های خاص ارائه می شود مصالح عالیه در نظر است مشتاقانه بار امانت حق را پذیرفت و به منزل اتمام رسانید، و همه جوانب تکلیف و ابتلا را با قوت و قدرت و یقین و بصیرت انجام داد.

إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ (۱)

ابراهیم حال را نمی دید، ابراهیم مشقت و سنگینی وظیفه را تحمل کرد، ابراهیم با نورانیت باطن دریافت که پشت این پرونده و آینده این داستان همراه با

ص: ۲۶۵

اموری مفید و حقایقی ارزنده، و ثمرات عالی، و منافی ابدی و سرمدی برای خاندانش و برای همه بشریت است.

ابراهیم چون قصد بازگشت نمود، هاجر به او گفت: ای خلیل رحمان ما را به که می سپاری و به که وا می گذاری؟ پاسخ داد به پروردگاری که شما را به فرمان او به اینجا آوردم، پروردگاری که مرا در کودکی در غاری بیرون منطقه بابل مواظبت کرد و رشد و پرورش داد، و از آتش نمرودیان سالم و با صحت بیرون آورد، هاجر که از نور ایمان برخوردار بود، و ارزش های معنوی را از همسر و معلمی چون ابراهیم دریافت کرده بود گفت:

«رضیت بقضاء الله و امتثلت لامر الله حسبی الله و علیه توکلت:»

به فرمان و حکم حضرت الله راضی و خوشنودم، و امر و دستورش را به جان اطاعت می کنم، خداوند مرا کافی است و بر او اعتماد می نمایم.

در هر صورت ابراهیم با کمال اطمینان قلبی و آرامش روحی آنان را به حضرت رب وا گذاشت و خود راه مراجعت به وطن را پیش گرفت، و چون به کوه ذی طوی رسید توجهی به آن مادر و فرزند کرد و به حضرت حق عرضه داشت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسِيكْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِعَوْدِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ. (۱)

پروردگارا من برخی از فرزندانم را در دره ای بی کشت و زرع نزد خانه حرمت یافته ات سکونت دادم، پروردگارا برای این که نماز را به پا بدارند، پس دل های گروهی از مردم را به سوی آنان علاقه مند و متمایل کن، و آنان را برای این که در عرصه شکر و سپاس قرار گیرند از انواع محصولات و میوه ها روزی بخش.

ص: ۲۶۶

وای چه زیباست، چه صحنه‌ی شگفت‌آوری است، پدری پس از رسیدن به سن کهن سالی از همسری جوان و مورد علاقه‌اش فرزندی چون اسماعیل نصیبش می‌شود، پدر که باید در آن سن و سال در اوج شادی و خوشحالی در کنار آن زن و فرزند بیاساید، و هر لحظه با نظر به چهره ملکوتی فرزندش غرق نشاط شود، و هر غم و غصه‌ای را از قلب بزدايد به فرمان خدا آنان را به دره‌ای خشک و بی‌آب و علف بیاورد و سپس مکلف به بازگشت شود، از تمام وجودش فریاد بردارد که پروردگارا من این زن و فرزند را در این وادی سکونت می‌دهم که پرچم نمازت را بر بلندای بام تکلیف و مسئولیت‌های انسان افراشته سازند، وه که نماز چه عبادت عظیمی و چه وظیفه سنگینی است، که باید پیامبری چون ابراهیم برای زنده ماندن این عبادت چنین هزینه فوق‌العاده و طاقت فرسایی را بپردازد.

ابراهیم کم‌کم از منطقه حرم دور شد، و به سوی شام رهسپار گشت، مادر و فرزند در سایه عنایت و رحمت خدا در آن وادی لم یزرع ساکن شدند، باقی مانده آب مشک تمام شد، حرارت آفتاب ریگ‌های منطقه را به عناصری داغ و سوزان تبدیل کرد، هوا به شدت گرم شد، مادر لب تشنه شیری در سینه نداشت تا فرزندش را از گرسنگی برهاند، تشنگی به شدت بر اسماعیل غلبه کرد، طفل پاشنه پا به زمین می‌سائید، لطف رب و رحمت محبوب اقتضا کرد که از زیر پاشنه پای کودک آب بجوشد، هاجر از منطقه مروه که مشرف به محل بود احساس کرد، آبی پدید آمده، به شتاب به سوی اسماعیل شتافت، منظره زیبایی از تجلی رحمت حق را دید، آری آب از زیر پاشنه پای اسماعیل به جریان افتاده، این اولین نشانه عنایت و محبت و مهر خداوندی به زن و فرزندی بود که ابراهیم به خدا واگذار کرده بود، مقداری ریگ گرداگرد محل جوشیدن آب جمع کرد و

شکافی در آنجا ایجاد کرد تا آب به اندازه کافی جمع شود، مشک را از آن آب شیرین خوشگوار پر کرد تا به هنگام نیاز بتواند مصرف کند.

هاجر از این جریان خوشحال و خوشدل شد، فراوانی آب سبب جاری شدن آن در بخشی از زمین حرم گشت، اتفاقاً گروهی از قبیله جرهم به بازرگانی از شام به یمن می رفتند، در ذی المجاز و عرفات فرود آمدند، از دور مشاهده کردند مرغانی در پروازند، پیش خود گفتند: حتما در این نواحی آبی هست، چه این که مرغان در فضائی به پرواز می آیند که آب باشد و گرنه گرد منطقه بی آب نمی گردند، در ضمن مرغانی دیگر را دیدند که از اطراف به آن نقطه روی می نهند، دو نفر از کاروانیان بر اثر مرغان رفتند تا نزدیک محل جوشش آب که بعداً معروف به زمزم شد رسیدند، زنی با وقار و با کرامت و طفلی را در کنار آب تنها دیدند، شگفت زده شدند به او خطاب کردند: جنی یا انسی؟ گفت من انسانم گفتند: در این محل هرگز آب نبوده، سیصد تا چهارصد گز کندن زمین و زدن چاه لازم است تا به آبی شور و غیر قابل شرب رسید، این چه داستانی است که ما می بینیم؟ هاجر از برنامه همسرش ابراهیم و خود و طفلش و مهاجرت نمودنش به فرمان خدا به آنان خبر داد، دانستند همه این پدیده از کرامت و عنایت حق است که شامل حال این خاندان با عظمت شده، از هاجر درخواست آب کردند، به هر یک شربتی از آن آب داد، چون خوردند آبی شیرین و خوشگوار یافتند، گفتند: مالکیت این آب در اختیار چه کسی است؟ گفت: من و فرزندم اسماعیل، دو مرد به کاروان بازگشتند و داستان آن زن با کرامت و فرزندش را باز گفتند، آن گروه که صاحب شتر و گاو و گوسپند بودند شادمان گشته و به سوی آن محل به حرکت درآمدند، و نماینده ای نزد هاجر فرستادند و درخواست کردند که از آن آب سهمی برای آنان مقرر نماید، تا در برابر این

محبت نسبت به او و فرزندش به جبران برخیزند، هاجر که از هر جهت مؤدب به آداب الهی و انسانی بود، در پاسخ آنان گفت این مسئله در گرو اجازه و رخصت پیامبر خدا حضرت ابراهیم است، چون ابراهیم پس از مدتی دوری از همسر و فرزند به دیدن آنان آمد و داستان را شنید اجازه داد که آن قوم از بخشی از آن آب استفاده کنند، قوم در آنجا خیمه توطن زدند و با کمال فراغت به گذران معیشت پرداختند، و در خدمت به آن خاندان بزرگ دقیقه ای فرو نگذاشتند تا اسماعیل به تدریج بزرگ شد و به رشد جسمی و کمال عقلی رسید، دیگر مردمان هم به آن ناحیه روی آوردند و از هر جنس و متاع و میوه و وسایل زندگی به آن محل آوردند، کم کم زندگی و تجارت و دامداری در آن مرکز رونق گرفت، و ساکنان منطقه سهمی از دام خود را به اسماعیل هدیه می کردند تا با مادر با کرامتش به آرامی معیشت خود را تأمین نمایند. (۱)

پس از این جریانات زمینه ساخته شدن بیت الله بفرمان الله به دست پاک دو پیامبر الهی آمده شد، «مکان بیت با عنایت پروردگار و جستجو و تکاپوی ابراهیم به وی نمایانده شد: مکانی در حدود خط استوار و از نخستین قطعه تکوین شده زمین.

آن سرزمینی را ابراهیم برای ساختن بیت می جست که از همه آلودگی ها پاک و از دسترس تمدن های مصنوعی و افکار و معلومات غرورانگیز و هیجان شهوات و آمال کاذب دور باشد، دست تدبیر خداوند او را از شهرها و مراکز تمدن ریشه داری مانند بابل و شام و مصر و بیابان ها و دشت های سرسبز و خرم گذرانید، و نهایتاً در میان بیابان شن زار حجاز و دور از مقررات بشری و

ص: ۲۶۹

۱-۱) - این متن برگرفته شده از آیات قرآن، و روایاتی است که به قرآن و عقل سلیم نزدیک است، و سعی شده از مطالب دور از حقیقت پاک باشد.

حکومت های فردی و کاخ های طبقاتی که همه زنجیرهایی بر استعداد، و پرده هایی بر فطرت آزاد بشرند، و در عمق دره ای که سلسله کوه های خشک آن را احاطه کرده مکان بیت را یافت.

قطعه ای را یافت که پیش از پیدایش قطعات دیگر و راه افتادن آدمی روی زمین، مانند گوهر تابان می درخشید، این تابش قرن ها پیش از آن بود که در اثر قوانین و نظامات بشری، دسته یا گروهی توده های مردم را به بندگی خود در آورند، و راه های امتیازات و ظلم و تجاوز را باز نمایند.

سرزمینی که نور خورشید و ماه و ستارگان بر آن می تافت گویا نخستین تابش نور حیات بر آنجا بود، آری در آن روزگارانی که نسیم بر دریاها می وزید و فرشتگان در اطراف زمین تسیح می گفتند، و رحمت خدا همه جا را فرا گرفته بود، و هیچ حرکت و جنبشی از جنبندگان محسوس نبود، تنها اراده او بر همه موجودات فرمان روا بود، در حقیقت این قطعه ای که برای ساختن بیت انتخاب شد، اولین نقطه ای بود که عرش رحمت و فرمان خدا در آن قرار گرفت» (۱)

امیر مؤمنان (ع) در خطبه ۲۳۴ معروف به خطبه قاصعه در رابطه با کعبه که به دست ابراهیم و اسماعیل در نقطه ای خاص بنا شد می فرماید:

آیا نمی بینید خداوند پاک گذشتگان را از زمان آدم صلوات الله علیه تا آخرین انسان این جهان به سنگ های آزمایش نموده که نه زیان می رساند و نه سود می دهد، نه می بیند و نه می شنود، آنجا را خانه حرمت خود و جایگاه قیام مردم به عبادت قرار داد، و آن را در سنگلاخ ترین محل ها، و کم کلوخ ترین مکان های مرتفع دنیا و دره ای تنگ تر از دیگر دره ها، در میان کوه های سخت، و رمل های

ص: ۲۷۰

نرم و روان، و چشمه های کم آب، و دهات دور از هم، که شتر و گاو و گوسپند در آنجا از بی آب و علفی رشد نمی کنند بنا کرد.

سپس به آدم و فرزندانش فرمان داد به آن ناحیه توجه کنند، در نتیجه آن ناحیه مبارک، مرکزی برای سودبخشی سفرها، و مقصدی برای باراندازی قاصدان گردید، اعماق دل ها آهنگ آن خانه می کند، از بیابان ها بی آب و علف و دور از آبادی، و ارتفاعات دره های عمیق و شیب دار، و جزائر جدا از هم دریاها روی به آن می آورند!

تا از روی ذلت شانه ها را حرکت دهند، و گرداگرد آن خانه تهلیل گویند، ژولیده موی و غبار آلود هروله نمایند، لباس های خود را کنار انداخته، و با اصلاح نکردن سر و صورت زیبایی خلقت خود را زشت نمایند، بخاطر ابتلائی بزرگ و امتحانی سخت، و آزمایشی روشن، و تطهیری به نهایت، که آن را موجب رحمت و رسیدن به بهشت قرار داد.

و اگر خداوند پاک می خواست خانه با حرمت خود و مراکز مناسک حج را در میان باغ ها و نهرها، و زمین های نرم و هموار و پر درخت، و میوه های در دسترس، و ساختمان های به هم پیوسته، و آبادی های متصل به هم، میان گندم زاری نیکو، و باغ های سرسبز و خرم، و کشت زارهای وسیع، و نواحی پر آب، و زراعت های تازه و شاداب، و جاده های آباد قرار دهد، قرار می داد، آن وقت مقدار پاداش و ثواب را به تناسب آزمایش سهل و آسان، اندک ساخته بود، و اگر بنیانی که خانه بر آن استوار است، و سنگ هائی که بیت حق از آن ساخته شده، از زمرد سبز، و یاقوت قرمز، و روشنی و درخشش خیره کننده بود، بار دودلی را از سینه ها سبک می کرد، و کوشش ابلیس را برای وسوسه در قلوب فرو می گذاشت، و تلاطم شک و تردید را از مردم برطرف می نمود، ولی خداوند

بندگانش را به انواع سختی‌ها امتحان می‌کند، و با کوشش‌های گوناگون به عبادت او می‌دارد، و به امور ناخوشایند می‌آزماید، تا کبر را از دل‌هایشان بیرون کند، و خواری و تواضع را در جان‌شان بنشانند، تا با این گونه آزمایش‌ها ابواب فضل و رحمت را به رویشان بگشاید، و اسباب عفو خود را به آسانی به آنان عنایت فرماید.

کعبه با نیتی خالص، و دستانی الهی، و زحماتی بی‌شائبه به وسیله ابراهیم و اسماعیل در محدوده تعیین شده پایه‌هایش به صورت مادی و با جهت‌گیری به جانب اوج و رفعت معنوی ساخته شد، تا قبله‌ای برای عبادت‌کنندگان روزگار، و مایه‌ای برای رسیدن برکات به مردم، و مرکز نوری برای هدایت‌بندگان، و محلی برای مناسک حج‌زائران، و جایگاهی برای به دست آوردن ثواب و پاداش کوشندگان و بینندگان مؤمن باشد.

آری عارف به حق معنوی کعبه نه آشنا و آگاه به مواد ظاهری بیت، آنچنان که باید از برکات آن، و هدایت‌گری‌اش، و مناسکش و پاداش‌های مقرر شده‌اش بهره‌مند می‌شود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من نظر الی الکعبه عارفا «عارفا بحقها» فعرّف من حقنا و حرمتنا مثل الذی عرف من حقها و حرمتها غفرالله له ذنوبه کلها و کفاه هم الدنیا و الآخرة:» (۱)

هر کس به کعبه آگاه به حق آن نظر کند و آنگاه به اندازه آنچه از حق کعبه و حرمت آن می‌شناسد حق و حرمت ما را هم بشناسد خدا همه گناهان او را می‌آمرزد، و هم دنیا و آخرت او را کفایت می‌کند.

ص: ۲۷۲

و نیز از آن حضرت روایت شده است که قول حضرت حق وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا به این معناست:

«من ام هذا البيت و هو يعلم انه البيت الذي امر الله به و عرفنا اهل البيت حق معرفتنا كان آمناً في الدنيا و الآخرة:» (۱)

کسی که قصد این خانه کند و بداند این همان خانه ای است که خداوند به زیارتش و انجام مناسک در کنارش فرمان داده، و آنگونه که باید حق ما اهل بیت را به عنوان امامان واجب الاطاعه بشناسند، در دنیا و آخرت ایمن خواهد بود.

امیرمؤمنان (ع) در بخشی از یک روایت نسبتاً مفصل می فرماید:

«و من دخل المسجد حافيا على سكينه و وقار و خشوع غفر الله له، و من نظر الى الكعبه عارفاً بحقها غفر الله له ذنوبه و كفى ما اهمه:»

هر کس با پای برهنه، همراه با آرامش و وقار و قلبی خاشع وارد مسجد شود، خدا او را مورد مغفرت و آمرزش قرار می دهد، و هر کس عارف به حق کعبه به کعبه نظر کند خدا گناهانش را می آمرزد و مهماتش را کفایت می کند.

من لا يحضره الفقيه روایت می کند:

«ان النظر الى الكعبه عباده و النظر الى الوالدين عباده و النظر الى المصحف من غير قراءه عباده، و النظر الى وجه العالم عباده و النظر الى آل محمد عباده:» (۲)

نگاه به کعبه، و به پدر و مادر، و به قرآن بی آن که قرائت شود و نظر به چهره عالم و نظر به آل محمد عبادت است.

امام صادق می فرماید:

ص: ۲۷۳

۱-۱ - من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۱۹۹.

۲-۲ - من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۱۹۹.

«من ام هذا البيت حاجا او معتمراً مبراً من الكبر رجح من ذنوبه كهيه يوم ولدته امه:» (۱)

کسی که به حج یا عمره قصد این خانه کند و از کبر در برابر حق پاک و مبرا باشد از گناهانش به صورت همان روزی که از مادر به دنیا آمده برمی گردد.

سپس حضرت می فرماید: مقصود از تکبر این است که به شناخت حق برنخیزی و نسبت به ادای حق هر ذی حقی سنگینی کنی و راه کبر و منع پیش بگیری.

«روشن است بقعه حرم امن و بلد الامین وقتی امنیت را به جهان می دهند که همه نسبت به حق احترام کنند و در برابر حق خضوع و فروتنی نشان دهند و حتی نژاد سیاهان برای سپیدان، و سپیدان برای سیاهان، کارفرمایان برای کارگران، کارگران برای کارفرمایان و خلاصه همه و همه نسبت به یکدیگر اعتراف به حق داشته باشند و مصراً به حق یکدیگر احترام بگذارند و مشتاقانه به ادای حق هم دیگر برخیزند و برای این امور خضوع نمایند تا جائی که سجده برای حق مطلق کنند که همه حق ها در پرتو آن و به تبع آن هستند. سجده برای خدا در حقیقت سجده برای حق مطلق است، و سجده برای حق مطلق، سجده برای همه حقوق و احترام به حق همه است که باید به پایه خضوع برسد، یا به حد سجده برای حق و در برابر حق، و البته مراد و مقصد در سجده حق مطلق است، که خداست و هر حق در اوست، همه او حق است، و حق همه اوست و حق همه کس بر همه کس در ظل حق اوست که حق اول است و سجده برای او باید اعتراف به هر حقی باشد و اعتراف به حق همه در همه باشد.

ص: ۲۷۴

و عارف به حق خانه که در خیر آمده است لازمه آن عرفان، اعتراف هم هست، یعنی هم بشناسد و هم اعتراف کند و هم چنین حقوق عترت پیامبر و هم چنین کتاب خدا قرآن، همه اینها با توجه به عرفان و اعتراف، نور می دهند و جذب خیر و دفع شر می کنند.

این سه کانون جذب خیر: خانه که قبله است، عترت که مفترض الطاعه‌اند، و کتاب خدا که مشعل و چراغ هدایت است هر چه نگاه انسان به آنها دوخته شود، و در جایگاهشان بیشتر دقت گردد دل بهتر باز می شود، و اسرار و نظامات و معانی آنها عمیق تر در تار و پود مشاعر انسان وارد می گردد، و برای جبران عقب افتادگی ها، ریشه و دنباله گناهان از نفس انسان بهتر کنده می گردد، و به واسطه جریان نظام آنها در داخله ی انسان، آدمی را رو به هدف های صحیح و امیدارد، که مهمات بهتر و آسان تر کفایت می شود.

کتاب شریف قرب الاسناد که از معتبرترین کتب شیعه است روایت می کند که خدا را در زمین حرمت های سه گانه ایست که مانند آنها چیزی نیست.

یکی کتاب خدا که نور و حکمت است و مشعل روشنی در دست انسان.

دیگر خانه کعبه که آن را قبله و وسیله قیام قرار داده و توجه به غیر آن را از احدی قبول نمی کند.

رسوم عترت پیامبر شما هستند که بمنزله وجود پیامبر در درجه دوم و مظهر و مظهر هدایت اند نص حدیث چنین است:

«ان لله حرمت ثلاث لیس مثلهن شیء کتاب و هو نور و حکمه، و بیته الذی جعله للناس قیاماً و قبله و لا یقبل من احد توجهاً الی غیره و عتره بنبیکم.»

روشن است که جاذبه این سه کانون مغناطیسی فقط می تواند انسان را از جاذبه های شرور رها کند و خیر دنیا و آخرت را به سوی آدمی جلب نماید.

پس هر چه عرفان انسان به حق آنها بیشتر گردد، و به هر مقدار دلداده آنها شود، در وجود خود بهتر مغناطیسی می شود، آنها سنگر دفاع اند- و دل انسان و عواطف مؤمن کمتر از سنگ مغناطیس نیست.

عقربه مغناطیس با آن که تیغه نازکی بیشتر نیست، کمک های امواج طیف الکتریکی از تمام آتمسفر بر او هجوم می آورد که او را به طرف قطب می کشاند.

آیات آسمانی قرآن هم که راجع به جبهه کعبه از آسمان فرود آمده پرتوی از علم خدا و نقشه علم به نظام اصلح انفع است از آنها اسرار این خانه و رمز این بیت آنقدر که باید فهمیده می شود، شخص از آن الهام می گیرد، همین که در دل را باز کند تا اسرار و معانی و نظامات آنها را به طور عمیق، دریابد و به آنها پیوندد، ریشه گناهان از دل کنده می شود و هدف های صحیح و مهمات اصلی زودتر کفایت می شود.» (۱)

دعا و آثار آن

ابراهیم و اسماعیل در حال رفع قواعد بیت که کاری بر پایه عبادت و اخلاص بود، نیازمندانه به پیشگاه بی نیاز دست به دعا برداشتند و اموری بسیار بسیار مهم را از حضرت حق درخواست کردند، آنان به این حقیقت آگاه بودند که دعا در حالی عبادت و دنبال عبادت کاری بسیار نیکو، و به اجابت به طور یقین نزدیک است.

ص: ۲۷۶

آنان می دانستند که همه موجودات در حال دعا هستند چه اینکه همه ذاتاً فقیر و نیازمندند و فقیر و نیازمند برای رفع نیاز و فقرش محتاج به درخواست از غنی است.

آنان می دانستند که انسان نیز مانند تمام موجودات نیازمند و فقیر است و در هیچ امری از امور از خود استقلال ندارد و برای رفع فقر و نیازش احتیاج به درخواست و گدائی از حضرت بی نیاز و غنی مطلق دارد.

آنان دعا را جزء بهترین عبادات می دانستند، و برای آنان روشن بود که هر انسانی مأمور است خواسته های خود را به زبان جاری کند و به پیشگاه دوست متواضعانه بنالد، و به اظهار حاجت برخیزد، و آگاه بودند که متکبر در برابر دعا اهل دوزخ است.

آنان در حال دعا در حالت انقطاع از ما سوی محبوب بودند و غیر خدا را سمیع و علیم نمی دانستند تا عمل خود را به او ارائه دهند.

آنان از شدت اخلاص و تواضع و فروتنی متعلق تقبیل را که بناء کعبه بود در دعایشان نام بردند تا کمال خاکساری را به پیشگاه حق عرضه داشته باشند، و به حضرتش اعلام کرده باشند که عمل ما در برابر عظمت تو چنان ناچیز است که قابل ذکر نیست!!

«این دعای مطلق که محدود به قول و نیت نیامده به خوبی حال و وضع این دو بانی را می نمایاند: دعائی است که خضوع و انقطاع آنان را آشکار می نماید، و از راز دلشان برمی خاست و از زبانشان سر می زد، گویا این پدر و پسر چنان در برابر بزرگی و اراده حق مقهور بودند که کار بنا در نظرشان ناچیز بود و نامی از آن نمی بردند.

قبول و پذیرش هر چیزی به این است که پذیرنده آن را جزء هستی خود نماید و مقصود پیش آورنده را منظور دارد.

در این آیه مقصود از درخواست پذیرش، گویا این است که پروردگار این بنا را مشمول ربوبیت « رَبَّنَا » خود گرداند و به سنگ و گلی که روی هم چیده و در معرض فناست صورت بقا دهد، و در پرتو صفت ربوبیتش مانند ثابتات هستی شود و منشأ تربیت خلق گردد.

این درخواست که از ضمیر سراسر اخلاص به حق و رحمت بر خلق برمی خاست در پیشگاه خداوند پذیرفته شد:

چنان که نه عصیت جاهلیت و رقابت قحطان و عدنان بنیان آن را متزلزل ساخت و نه تاریکی های شرک بر آن پرده ی نسیان پوشانید، بلکه پیوسته چراغ هدایت و رهنمای توحید در ظلمت جاهلیت عرب و جهان بود. و پرتو آن در هر گوشه و کنار جهان می تابید و معابد و مساجدی به نام خدا و با دست های اخلاص از برکت این خانه و به سوی آن تأسیس گردید.

آری حکمت خداوند دعای ابراهیم را اجابت نمود، و آن خانه ترکیب یافته از سنگ و گل را در برابر عوامل انهدام نگه داشت و به آن صورت بقا بخشید، با آن که موجبات از میان رفتن و فناء آن در داخل و خارج جزیره از هر بناء محکمی بیشتر بود، زیرا پاسداران آن در داخل تنها قبیله عدنان بود که اولاد اسماعیل بودند و همین پاسداری میراثی، به قبیله عدنان برتری و سروری بخشیده بود، از این جهت دیگر اعراب متعصب و امتیازجو نمی باید به این برتری و سروری عدنان تن دهند، یهود هم که در بخشی از جزیره نفوذ اقتصادی داشتند قبله خود را فقط بیت المقدس می دانستند و از نفوذ معنوی و روی آوردن مردم به کعبه برای قبله و مرکزیت خود بیمناک بودند، چنان که درباره ی تغییر قبله آن همه

صدا در آوردند و عربده جوئی کردند، در خارج جزیره هم هر یک از دو دولت روم شرقی و ایران می کوشیدند که عرب را مقهور خود سازند و توجه آنان را به سوی خود جلب نمایند. چنان که رومیان اعراب شام را تحت نفوذ خود و به کیش مسیحی در آوردند و پادشاه حبشه و یمن برای ویران کردن کعبه سپاهی با پیلان جنگی بسیج کردند، دولت ایران هم برای از میان بردن تمرکز عرب که اطراف این خانه بود همه گونه می کوشید با همه این عوامل دینی و سیاسی، شکوه و قدرت معنوی این خانه پیوسته رو به افزایش شد و در خلال این قرون همیشه مرکز طواف کنندگان، و اطرافش محیط امن و اصول مناسکش برپا بوده» (۱)

بقای کعبه و دوام مناسکش، و آبادی آن منطقه و امنیتش، و سرازیر شدن انواع ثمرات و محصولات به آن ناحیه مقدس همه و همه از آثار پربرکت دعای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام است.

ارزش دعا

دعا از اعظم عبادات و افضل قربات و سرمایه ای است که سود دنیا و آخرتش برای دعا کننده قابل شمارش نیست.

دعا حقیقتی آرام بخش، حلال مشکلات، کلید گنج های مادی و معنوی، و اصلاح کننده امور است.

خدای مهربان در قرآن مجید بندگانش را به دعا فرمان داده و اجابت آن را ضمانت نموده است.

ص: ۲۷۹

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. (۱)

و هنگامی که بندگانم از تو درباره ی من پرسند «بگو» یقیناً من نزدیک ام، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم، پس باید دعوتم را «به اسلام» بپذیرند و به حقیقت به من ایمان بیاورند تا به رشد برسند «و مقصد اعلا را دریابند».

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۲)

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و در حال پنهان بخوانید و از آداب و شرایط دعا تجاوز نکنید، یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.

وَ قَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِبُونَ عَنِّي عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ: (۳)

و فرمان پروردگار شماست که مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از «دعا و اظهار حاجت و در حقیقت» عبادت من تکبر ورزند قطعاً خوار و رسوا به دوزخ در آیند.

از رسول خدا روایت شده:

«الدعا مخ العباده»: (۴)

دعا مخ عبادت است.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

ص: ۲۸۰

۱-۱ - بقره ۱۸۶.

۲-۲ - اعراف ۵۵.

۳-۳ - مؤمن ۶۰.

۴-۴ - محجه البيضاء ج ۲ ص ۲۸۲.

«ان العبد لا يخطئه من الدعا احدی ثلاثه اما ذنب يغفرله، و اما خير يعجل له و اما خير يدخرله:» (۱)

عبد به هنگام دعا به یکی از سه حقیقت دست می یابد: یا گناهی که برای او آمرزیده می شود، یا خیری که در رسیدنش به او شتاب خواهد شد، یا خوبی و خیری که برای او ذخیره می گردد.

و آن بزرگوار فرمود:

«سلوا الله من فضله فانه يحب ان يسأل، و افضل العباده انتظار الفرج:» (۲)

از فضل و احسان خدا درخواست کنید، زیرا خدا دوست دارد از او بخواهند، و برترین عبادت انتظار فرج و گشایش در همه امور است.

از حضرت باقر (ع) سؤال شد:

«ای العباده افضل؟ فقال: ما من شیء افضل عند الله من ان يسأل و يطلب مما عنده و ما احد ابغض الی الله ممن يستکبر عن عبادته و لا يسأل ما عنده:» (۳)

برترین عبادت کدام است؟ فرمود: چیزی نزد خدا برتر این نیست که در پیشگاهش به دعا برخیزند، و از آنچه نزد اوست بخواهند، و احدی نزد خدا مبعوض تر از کسی که از عبادت به درگاه او تکبر ورزد، و از آنچه نزد اوست درخواست نکند نیست.

از امیر مؤمنان (ع) روایت شده:

«احب الاعمال الی الله تعالی فی الارض الدعاء و افضل العباده العفاف.» (۴)

ص: ۲۸۱

۱-۱ - محجه البيضاء ج ۲ ص ۲۸۲.

۲-۲ - ترمذی ج ۱۳ ص ۷۷.

۳-۳ - کافی ج ۲ ص ۴۶۶.

۴-۴ - محجه البيضاء ج ۲، ص ۲۸۳.

در میان همه اعمال در روی زمین محبوب ترین نزد خدا دعاست، و برترین عبادت امتناع و خودداری از همه گناهان است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«الدعاء مفاتيح النجاح، و مقاليد الفلاح، و خيرالدعا ما صدر عن صدر نقي و قلب تقى، و فى المناجات سبب النجاه، و بالاخلاص يكون الخلاص فاذا اشتد الفزع فالى الله المفزع:» (۱)

دعا کلیدهای پیروزی و نجات است، و بهترین دعا دعائی است که از سینه صافی و قلب با تقوا بیرون آید. در مناجات سبب نجات، و در اخلاص رهائی است، پس هنگامی که فزع و مورد خطر سخت شود پناهگاه خداست.

از رسول الهی روایت شده است:

«الدعا سلاح المؤمن و عمود الدين و نور السماوات و الارض.» (۲)

دعا اسلحه مؤمن و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است.

آداب و شرایط دعا

از آیات کتاب خدا و روایات کتاب های معتبر استفاده می شود که دعای مستجاب دعائی نیست که هر کس در هر زمانی و بدون شرایط لازم دعا کند و هر چه از خدا بخواهد به اجابت رسد، دعا کننده باید به شرایط بیان شده در معارف آراسته باشد، و دعای او هم دعای صحیح و مناسب با شأن او، و مصلحت دنیا و آخرتش باشد.

ص: ۲۸۲

۱-۱) - کافی ج ۲، ص ۴۶۸.

۲-۲) - کافی ج ۲، ص ۴۶۸.

اگر دعا کننده در خانه بنشیند، و راه هرگونه کوشش و فعالیت را به روی خود ببندد، آنگاه از خدا بخواهد، که رزق وسیع و معیشت فراخ، و سفره حلال به او بدهد قطعاً این دعا قابل استجاب نیست.

اگر کسی از همسرش آزار و اذیت و ظلم و ستم ببیند، و مشککش جز از راه طلاق ممکن نباشد، به گوشه ای بخزد و زانوی غم بغل بگیرد، و به پهنای صورت اشک بریزد و به حضرت حق بنالد که مرا از چنین همسری نجات بده، مسلماً این دعا به اجابت نمی رسد.

اگر کسی در ایام کهنسالی دعا کند که: خدایا مرا به جوانی و قله بیست سالگی برسان، چنین دعائی شایسته اجابت نیست.

اگر کسی دعا کند که: الهی همه گنج های روی زمین و معادن زیر زمین و آنچه ثروت در پهنای خشکی و دریاست به من عنایت فرما، بی تردید این دعا مایه اجابت ندارد.

اگر کسی دعا کند خدایا حسن یوسف، صدای داوود، علم پیامبر، شجاعت امیرمؤمنان، قدرت امین وحی را به من بده محلی از اجابت ندارد.

آری دعای مستجاب دعائی است که شرایطی لازم در دعا کننده و در خود دعا باشد، دعائی که صلاح و خیر دنیا و آخرت عبد را تأمین کند و به رشد و هدایت و کمال او کمک دهد، و زندگی و حیات او را حیات طیبه سازد.

محدث خیبر، فیلسوف کبیر و عارف کم نظیر در جلد دوم محجه البیضاء می گوید آداب و شرایط دعا ده شرط است و بلکه بیشتر و سپس ده شرط را ذکر می کند:

۱- نسبت به اوقات شریفه و ویژه چون روز عرفه، ماه رمضان، روز جمعه هنگام سحر، ساعتی پس از نیمه شب مواظبت و مراقبت داشته باشد، که در چنین ساعتی دعا مطلوب و دارای زمینه استجاب است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ان الله لينادي كل ليلة جمعه من فوق عرشه من اول الليل الى آخره: الا عبد مؤمن يدعوني لدينه و دنياه قبل طلوع الفجره فاجيبه، الا عبد مؤمن يتوب الى من ذنوبه قبل طلوع الفجر فاتوب اليه، الا عبد مؤمن قد قترت عليه رزقه فيسألني الزيادة في رزقه قبل طلوع الفجر فازيده و اوسع عليه. الا عبد مؤمن سقيم يسألني ان اشفيه قبل طلوع الفجر فاعافيه، الا عبد مؤمن محبوس مغموم يسألني ان اطلقه من سجنه و اخلى سربه، الا عبد مؤمن مظلوم يسألني ان آخذ له بظلامته قبل طلوع الفجر فانتصر له و آخذ بظلامته قال:

فلا يزال ينادي بهذا حتى يطلع الفجر:» (۱)

خداوند هر شب جمعه از اوج عرشش از ابتدای شب تا پایان شب فریاد می زند: آیا بنده مؤمنی هست که مرا پیش از طلوع فجر برای دین و دنیایش بخواند و من او را اجابت کنم.

آیا بنده مؤمنی هست که پیش از طلوع فجر از گناهانش توبه کند و من توبه او را بپذیرم؟

آیا بنده مؤمنی هست که روزیاش بر او تنگ شده باشد و پیش از طلوع فجر زیاد شدن روزیاش را از ن بخواهد و من بر و بیفزایم و او را گشایش دهم؟

ص: ۲۸۴

آیا بنده مؤمنی هست که دچار بیماری باشد و پیش از طلوع فجر از من بخواهد، پس من او را شفا دهم؟

آیا بنده مؤمن محبوس اندوهناکی هست که از من آزادیاش را بخواهد تا او را آزاد کرده و راهش را باز کنم؟

آیا بنده مؤمن ستم دیده‌ای هست، که از من پیش از طلوع فجر بخواهد که از او رفع ستم کنم، پس انتقامش را زستمکار بگیرم و از روی دفع ستم نمایم؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: پیوسته حضرت حق ندا میکند تا صبح صادق طلوع کند.

حضرت صادق (ع) در قول یعقوب به فرزندانش

سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ: در آینده نزدیک برای شما درخواست آمرزش میکنم، میفرماید:

«اخرهم الى السحر من ليله الجمعة»

طلب آمرزش را برای فرزندانش به سحر شب جمعه که ساعت استجابت دعاست به تأخیر انداخت.

حضرت باقر (ع) میفرماید:

«ان من السحر الى طلوع الشمس يفتح ابواب السماء و يقسم فيها الارزاق، و تقضى فيها الحوائج العظام:» (۱)

یقیناً از هنگام سحر تا طلوع خورشید درهای آسمان باز میشود، و ارزاق در آن وقت تقسیم میگردد، و حوائج بزرگ در آن قطعه از شب برآورده میشود.

۲- برای این که دعا مستجاب شود غنیمت شمردن مقاطع حساس و احوال شریفه لازم است مانند: هنگام حرکت صفوف مجاهدان به سوی جهاد فی سبیل الله، و زمان نزول باران، و وقت اقامه نمازهای واجب و پس از نماز، و بین اذان و اقامه، و هنگام روزه.

از حضرت صادق (ع) از قول امیر مؤمنان صلوات الله علیه روایت شده است:

ص: ۲۸۵

«اغتنموا الدعاء عند اربع: عند قراء القرآن، و عند الاذان، و عند نزول الغيث، و عند التقاء الصفيين للشهادة:»

درخواست از حق، و گدائی از حضرت بی نیاز، و دعا نمودن را در هنگام تحقق چهار حقیقت غنیمت بدانید:

وقت قرائت قرآن، و زمان اذان، و هنگام نزول باران، و زمان برخورد دو لشکر حق و باطل و شوق ارتش حق به شهادت.

غزالی می گوید: در حقیقت شرف اوقات برگشت به شرف حالات دارد، به این معنا که هنگام سحر زمان صفای دل و پاکی قلب و خلوص نیت و دوری از دل مشغولی و علل تشویش است، و روز عرفه و روز جمعه زمان اجتماع همت های عالی، و تعاون قلوب برای جلب رحمت خداست، البته این امور از جمله اسباب شرف اوقات است و گرنه اسراری دیگر در کار است که بشری از آن آگاهی ندارد، حالت سجود نیز سزاوار به این است که دعا در آن مستجاب شود چنان که پیامبر فرموده است:

«اقرب ما یكون العبد من ربه و هو ساجد فاکثروا فیه الدعاء:» (۱)

نزدیک حالت عبد به پرودگارش هنگام سجود است، پس در سجود زیاد دعا کنید.

۳- از شرایط دیگر دعا و راز و نیاز دعا نمودن رو به قبله است، و دست به سوی حق برداشتن به صورتی که زیر بغل دیده شود، جابر بن عبدالله روایت می کند:

«ان رسول الله اتى الموقف بعرفه و استقبال القبلة و لم یزل یدعو حتى غربت الشمس:» (۲)

ص: ۲۸۶

۱- ۱) - محجه الیضاء ج ۲، ۲۸۷.

۲- ۲) - محجه ج ۲، ص ۲۸۸.

پیامبر خدا روز عرفه در موقف عرفات روی به قبله کرد و پیوسته در حال دعا بود تا خورشید غروب کرد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا- استحی الله تعالی ان یردها صفرأ حتی یجعل فیها من فضل رحمہ ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و رأسه:» (۱)

عبد دستش را به سوی خدای عزیز جبار به آسمان برنمی دارد مگر این که خدا حیا می کند آن دست را خالی برگرداند، مسلماً از فضل رحمتش آنچه بخواهد به دعا کننده عطا می کند، نهایتاً هر یک از شما به دعا موفق شود، دستش را برنگرداند مگر این که به صورت و سر بکشد.

به موسی بن عمران وحی شد:

«الق کفیک ذلا بین یدی، کفعل العبد المستصرخ الی سیده فانک اذا فعلت ذلک رحمت و انا اکرم القادرین یا موسی سلنی من فضلی و رحمتی فانهما بیدی لایملکهما غیری، و انظر حین تسألنی کیف رغبتک فیما عندی، لکل عامل جزاء و قد یجزی الکفور بما سعی:» (۲)

موسی دو دستت را ذلیلانه در پیشگاه من بردار، و حال دعایت مانند برده فریادخواهی در کنار مولایش باشد، چون به این صورت عمل کنی تو را مورد رحمت قرار می دهم، من کریم ترین قدرتمندم، موسی از فضل و رحمت من درخواست کن، زیرا فضل و رحمت در دست من است و غیر من دارنده فضل و رحمت نیست، هنگام دعا و درخواست دقت کن که میل و رغبت نسبت به آنچه نزد من است چگونه است؟ برای هر کوشنده ای پاداشی است و پاداش کفران کننده نعمت به اندازه سعی و کوشش اوست.

ص: ۲۸۷

۱-۱ - کافی ج ۲، ص ۴۷۱.

۲-۲ - عده الداعی ص ۱۳۸.

۴- به هنگام دعا نه صدا را باید بلند نمود و نه خیلی آهسته دعا کرد.

بلکه باید صدائی میان صدای بلند و آهسته باشد، در روایت آمده: مردم هنگامی که در معیت رسول خدا حرکت کردند و به مدینه نزدیک شدند با صدای بلند تکبیر گفتند، حضرت فرمود: ای مردم خدائی را که می خوانید نه کراست و نه غائب، کسی را که می خوانید میان شما و مرکب های شماست. (۱)

در کتاب کافی شریف از جمله آداب دعا را پنهان دعا کردن شمرده و دلیل آورده که چنین دعائی از ریا دور و دعائی خالص است خدای مهربان در قرآن مجید فرموده:

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً: (۲)

پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و پنهان و مخفیانه بخوانید.

و در روایتی از حضرت رضا (ع) نقل شده است:

«دعوه العبد سرّاً دعوه واحده، تعدل سبعین دعوه علانیه:» (۳)

یک دعای عبد در پنهان مساوی هفتاد دعای او در آشکار است.

در روایت مهمی از رسول خدا آمده:

«ان ربك يباهي الملائكة بثلاثه نفر: رجل يصبغ في ارض كفر فيؤذن و يقيم ثم يصلی فيقول ربك عزوجل للملائكة: انظروا عبدی يصلی و لا يراه احد غيری، فينزل سبعون الف ملك يصلون وراه و يستغفرون له الى الغد من ذلك اليوم، و رجل قام في الليل يصلی وحده فسجدو نام و هو ساجد فيقول: انظروا الى

ص: ۲۸۸

۱- ۱) - محجه ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- ۲) - اعراف ۵۵.

۳- ۳) - کافی ج ۲، ص ۴۷۶.

عبدی روحه عندی وجده ساجدلی، و رجل فی زحف فیفر اصحابه و ثبت هو یقاتل حتی قتل.» (۱)

پروردگارت نسبت به سه نفر مباحات می کند، مردی که در سرزمین بی آب و گیاهی وارد می شود، پس اذان می گوید و به اقامه نماز مشغول می شود، پروردگارت به فرشتگان می گوید: بنده ام را نظر کنید به دور از هر بیننده نماز می خواند و کسی جز من او را نمی بیند، پس هفتاد هزار فرشته نازل می شوند و پشت سر او به نمازش اقتدا می کنند و تا فردای آن روز برای او طلب آمرزش می نمایند و مردی که نیمه شب از خواب راحت برمی خیزد و در خلوت و تنهایی نماز می خواند سپس سجده می کند و در حال سجده خوابش می برد، حضرت حق به فرشتگان می گوید: بنده ام را بنگرید روحش نزد من است، و بدنش برای من در حال سجده است، و مردی که در میدان جنگ است، یارانش در حال فرار از جنگ اند ولی او در جنگیدن ثابت قدم است، تا به شهادت برسد.

۵- از آداب دعا این است که دعا کننده از حضرت حق محرمات را نخواهد، و زمینه قطع رحم را نطلبد، و آنچه را متضمن کم حیائی و اسائه ادب است طلب ننماید، از رسول خدا روایت شده:

«ایاکم و السجع فی الدعا، حسب احدکم ان یقول:

اللهم انی اسألك الجنة و ما قرب الیها من قول و عمل، و اعوذ بک من النار و ما قرب الیها من قول و عمل.» (۲)

شما را از تکلف در دعا و درخواست های بیجا بر حذر می دارم کافی است که یکی از شما از خدا بخواهد که خدایا بهشت را نصیب من کن و هر قول و عملی که مرا به بهشت نزدیک می کند، و از تو به آتش دوزخ پنهان می برم و هر قول و فعلی که مرا به آتش نزدیک می نماید.

ص: ۲۸۹

۱-۱ - مستدرک ج ۱، ص ۱۳.

۲-۲ - محجه البیضاء ج ۲، ص ۲۹۲.

و بهتر این است که هر دعاکننده ای به دعاهائی که از پیامبران و امامان در کتاب های معتبر دعا وارد شده است اکتفا کند که در آن دعاها آنچه خیر دنیا و آخرت انسان است گنجانده شده است.

۶- دعا باید همراه با زاری و تضرع، و خشوع قلبی، و ترس از عظمت حق باشد.

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ: (۱)

پیامبران همواره به کارهای خیر می شتافتند و ما را از روی امید و بیم می خواندند، و پیوسته در برابر ما باطنی فروتن داشتند.

در صحیفه سجادیه در دعای چهل و هشتم از حضرت سجاد روایت شده:

«و لا ینجینی منک الا التضرع الیک»

جز تضرع و زاری در پیشگاهت راه نجاتی برای من نیست.

به موسی (ع) خطاب رسید:

«یا موسی کن اذا دعوتنی خائفًا مشفقًا و جلا، و عفر وجهک فی التراب، و اسجد لی بمکارم بدنک، واقنت بین یدی فی القیام،

و ناجنی حیث تناجینی بخشیه من قلب و جل:» (۲)

موسی در هنگام دعا چون دست به دعا برمی داری ترسان و در حال برحذر بودن از سنگینی عقاب و با دلی پر دغدغه و ترسناک باش، و چهره بر خاک بسای، و به اعضای با ارزش بدنت به سجده آی، و در حال قیام قنوت کن، و به وقت مناجات با من با قلب دغدغه دا پر از خشیت مناجات کن.

ص: ۲۹۰

۱-۱) - انبیاء ۹۰.

۲-۲) - کافی ج ۸، ص ۴۴.

۷- در دعا جدی باشد، و به اجابتش یقین ورزد، و امیدش در دعا صادقانه باشد.

رسول خدا میفرماید:

«ادعوا الله تعالى و انتم موقنون بالاجابه، و اعلموا ان الله سبحانه لا يستجيب دعاء من قلب غافل:» (۱)

خدا را در حالی که یقین به اجابت دارید بخوانید، و بدانید خدای سبحان دعای برخاسته از قلب غافل را که توجه به قدرت و رحمت حق ندارد اجابت نمیکند.

و نیز آن حضرت فرموده:

«ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه، فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم الستيقن بالاجابه:» (۲)

خداوند دعای برخاسته از دل فراموش کار را نمیپذیرد، پس زمانی که دعا میکنی با قلب روی به دعا آر، سپس به اجابت یقین کن.

۸- اصرار و پافشاری بر دعا جزء آداب دعاست، و هر دعائی را سه بار تکرار کردن لازم است.

ابن مسعود میگوید:

«كان رسول الله اذا دعاء، دعا ثلاثاً و اذا سأل، سأل ثلاثاً:» (۳)

رسول خدا هرگاه دعا میکرد سه بار دعا میکرد، و هر زمان از حضرت حق درخواست میکرد سه بار درخواست میکرد.

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده:

«و الله لا يُلح عبد مؤمن على الله في حاجته الاقضاها له:» (۴)

ص: ۲۹۱

۱-۱) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

۲-۲) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

۳-۳) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

۴-۴) - محجه ج ۲ ص ۲۹۴

به خدا سوگند عبد مؤمنی در حاجتش به خداوند اصرار نمیورزد مگر این که بر آورده میشود.

۹- دعا باید با ذکر حضرت حق و صلوات بر محمد آل محمد شروع شود، و بدون ذکر حق و یاد محبوب و صلوات اقدام به دعا نگردد.

سلمه بن اکوع میگوید:

«ما سمعت رسول الله يستفتح الدعاء الا استفتحه فقال:

سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب»

از رسول خدا نشنیدم که دعا شروع کند مگر این که با این جمله که یاد و ذکر خداست شروع می کرد:

« سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب»

حارث بن مغیره می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ایاکم اذا اراد ان یسأل احدکم ربه شیئاً من حوائج الدنیا حتی یبدء بالثناء علی الله عزوجل و المدحه له و الصلاه علی النبی ثم یسأل الله حاجه» (۱)

شما را توجه می دهم که هرگاه یکی از شما چیزی از حوائج دنیا را از پروردگارش بخواهد، با ثنا و مدح حضرت حق و صلوات بر پیامبر شروع کند، سپس حاجتش را از خدا بخواهد.

هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت می کند:

«لا یزال الدعاء محجوباً حتی یصلی علی محمد و آل محمد» (۲)

پیوسته دعا محجوب از اجابت است تا بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود.

ص: ۲۹۲

۱- ۱) - کافی ج ۲، ص ۴۸۴.

۲- ۲) - کافی ج ۲، ص ۴۹۱.

۱۰- ادب باطن است که از شرایط اصلی اجابت، و مستجاب شدن دعای دعا کننده است و بخشی از آن عبارت از توبه، برگرداندن مال مردم به مردم و به عبارت کامل تر رد مظالم، و روی آوردن به حق به کنه همت و قلب صافی، و دل با خشوع، و بدنی فروتن و اشکی ریزان از چشم است.

در روایت آمده: در عهد موسی بن عمران امت موسی دچار قحطی شدید شدند، موسی سه بار با بنی اسرائیل برای طلب باران به بیرون شهر رفتند و باران نیامد! خداوند به موسی وحی کرد من دعای شما را مستجاب نمی کنم زیرا تمام و سخن چین میان شماست، موسی گفت پروردگارا آن سخن چین کیست تا او را از خود برانیم و از میان امت بیرونش کنیم، وحی آمد من همه شما را از سخن چینی نهی می کنم اکنون خود سخن چینی کنم؟!

موسی به بنی اسرائیل خطاب کرد، همه آری همه از تمامی و سخن چینی توبه کنید، همه توبه کردند، در نتیجه خداوند برای آنان باران فرستاد. (۱)

و نیز نقل شده: بنی اسرائیل هفت سال دچار قحطی شدند تا جائی که به خوردن میته و خوردن اطفال گرفتار گشتند، این گونه به سر بردند تا به کنار کوه آمدند و به درگاه حق به زاری و تضرع نشستند، خداوند به انبیاء آنان وحی کرد: اگر با قدمهایتان به اندازه ای راه بروید که به شدت لاغر شود، و دستانشان به عنان آسمان برسد، و زبانتان از دعا باز بماند، من دعای دعا کننده ای از شما را مستجاب نمی کنم، و بر گریه گریه کننده ای از شما رحم نمی کنم مگر این که مال مردم را به مردم برگردانید، و پرونده خود را از رد مظالم پاک کنید، قوم قحطی زده فرمان خدا را اطاعت کردند و از نعمت باران بهره مند شدند. (۲)

ص: ۲۹۳

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۲، ص ۲۹۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۲، ص ۲۹۸.

از حضرت صادق (ع) روایت شده: در میان بنی اسرائیل عابدی بود که به مدت سه سال پیوسته دعا می کند که خداوند فرزندش را به او عنایت فرماید، ولی دعایش به اجابت نمی رسد، روزی در حال مناجات عرضه داشت:

«یا رب ابعد انا منک فلا تسمعنی ام قریب فلا تجیبنی؟»

پروردگارا آیا چنان از تو دورم که صدایم را نمی شنوی، یا نزدیکم و دعایم را اجابت نمی نمائی؟

در عالم رؤیا به او گفته شده سه سال است خدا را با زبانی که به فحش و ناسزا عادت کرده می خوانی، و با قلبی آلوده به ستم و نیت دروغ دعا می کنی، اگر دعای مستجاب می خواهی فحش و ناسزا را از زبان قطع کن، و از خدا بترس و قلبت را از آلودگی پاک کرده نیت را نیتی صادقانه قرار ده، امام صادق می فرماید به دستورات عمل کرد و خدا دعایش را با عنایت نمودن فرزند اجابت فرمود. (۱)

دعای مستجاب

در باب دعا آمده: زمان داود قحطی شدیدی مردم را احاطه کرد، سختی و مضیقه مردم را در رنج و اندوه قرار داد، سه نفر از علمای خود را انتخاب کردند تا به بیابان رفته برای آنان طلب باران کنند، آنان به صحرا رفتند و در مقام مناجات برآمدند، یکی از آنان گفت: خداوندا تو در تورات خود نازل کردی:

«ان نعو عن ظلمنا»

این که ما ستمکاران بر خود را مورد عفو و بخشش قرار دهیم، خداوندا ما بر خود ستم کردیم، پس ما را ببخش و از ما گذشت کن.

دومی گفت: خدایا تو در تورات نازل فرمودی که:

ص: ۲۹۴

ما بردگان خود را آزاد کنیم، خداوندا ما بردگان توایم پس ما را آزاد کن.

سومی گفت: خداوندا تو در توراتت نازل نمودی که:

«ان لا تردو المساکین اذا وقفوا ببابکم.»

تهیدستان و از کارافتادگان را چون به درگاهتان ایستادند و درخواست کمک کردند دست خالی بر مگردانید، خداوندا اکنون ما مساکین و نیازمندان، ایستاده در پیشگاه حضرتت هستیم دعای ما را بر مگردان، در نتیجه این راز و نیاز خالص، و دعای با آداب و شرایط باران بر قوم داود نازل شد. (۱)

شرط اجابت دعا

عطاء سلمی می گوید مدتی طولانی بر ما گذشت در حالی که از باران محروم بودیم، گروهی جهت طلب باران به جانب بیابان حرکت کردیم ناگهان کنار قبرستان به سعدون مجنون برخورد نمودیم، سعدون که از میان جمع مرا می شناخت به من نظری دقیق انداخت و گفت: عطا امروز روز حشر و نشر است، یا برانگیخته شدن مردگان از قبور؟ چه روی داده که این همه جمعیت با زاری و تضرع به بیابان آمده اند؟ گفتم بیرون آمده ایم تا از خدا طلب باران کنیم گفت: با قلوب مادی و زمینی یا با قلوب ملکوتی و آسمانی؟

گفتم: به قلوب ملکوتی و آسمانی، گفت: هیئات ای عطا به روندگان در راه باطل، و منحرفان از صراط مستقیم بگو سالک راه باطل مباشد که نقد کننده اعمال و بررسی کننده حرکات بصیر است، سپس چشم به آسمان دوخت و گفت:

ص: ۲۹۵

معبود و سید من شهرها را به سبب گناهان بندگانت نابود مکن، خداوندا به اسماء مکنونت، و نعمت های معنوی ات که حجاب های نورانی آنها را پنهان نموده آب فراوان و خوشگوار و خوشگوار که شهرها را سیراب کند و بندگانت را احیا نماید به ما عنایت کن، ای کسی که بر هر کاری توانائی.

عطا می گوید: کلامش تمام نشده بود که رعد و برق آسمان را فرا گرفت و بارانی شدید چون آبی که از دهانه مشک می ریزد از آسمان نازل شد، سپس به جمعیت پشت کرد و گفت: زاهدان و عابدان رستگار شدند، زیرا شکم خود را بخاطر مولایشان گرسنه نگه داشتند، و برای عشق او شب را بیدار ماندند، و بندگی حق آنها را از هر چیزی منصرف نمود تا جائی که مردم گفتند در اینان جنون است!! (۱)

دعای مستجاب غلامی سیاه

سعید بن مسیب که از فقهای نامدار مدینه و از چهره های برجسته زهد و عبادت است می گوید: مدینه دچار محرومیت از باران شد، قحطی چهره زشتش را به مردم نشان داد، سختی همه جانبه گریبان مردم را گرفت، مردم برای درخواست باران به بیابان رفتند و به دعا و مناجات نشستند، در میان مردم غلامی را دیدم که بالای تلی رفت، و گویا می خواهد جدای از مردم با حضرت حق به راز و نیاز پردازد، نیروی مرموزی مرا به سوی او جلب کرد، علاقه داشتم از چگونگی راز و نیاز او و دعا و مناجاتش با خبر شوم.

پیش رفتم دیدم لب هایش حرکت می کند ولی چیزی نشنیدم و از متن دعا و راز و نیازش با خبر نشدم.

ص: ۲۹۶

هنوز دعای او تمام نشده بود، ابری سراسر فضای مدینه را فرا گرفت، غلام سیاه چون ابر را دید خدای مهربان را شکر کرد و زبان به سپاس حضرت او گشود، و راه مدینه را در پیش گرفت و از آن ناحیه دور شد، باران فراوانی بارید، به اندازه ای که ترسیدم سیل سختی جاری شود.

غلام را تعقیب نمودم و پنهان به دنبالش رفتم، چون به مدینه رسید وارد خانه حضرت زین العابدین شد، خدمت حضرت رسیدم و به آن جناب عرضه داشتم: در خانه شما غلام سیاهی به سر می برد، اگر مانعی نباشد بر من منت گذاشته او را خریداری کرده با خود ببرم.

آن منبع لطف و کرامت به من فرمود: سعید چرا او را به تو نبخشم، فرمان داد کارگزار غلامان هر چه غلام در خانه هست از نظر من بگذرانند تا مورد نظر خود را انتخاب کنم، همه غلام ها را جمع کرد، ولی غلامی که می خواستم در میان آنان نبود، گفتم هیچ کدام از اینان منظور من نیست، حضرت به متصدی غلامان فرمود: غلام دیگری هست؟ آری فقط یک غلام باقی مانده که نگهبان اسب ها و شترهاست، فرمود: او را نیز حاضر کنید، تا وارد جمع شد دیدم همان کسی است که بر بالای تپه آهی جگرسوز و راز و نیازی خالصانه داشت گفتم غلامی که خریدار او هستم همین است، حضرت زین العابدین فرمود: غلام از این لحظه سعید مالک تو می باشد با او همراه شو، و در خدمت او باش.

غلام سیاه روی به من کرد و گفت:

«ما حملک علی ان فرقت بینی و بین مولای»

چه چیز تو را وادار کرد که میان من و مولایم جدائی انداختی در پاسخش گفتم: آنچه در بالای تل و بلندی تپه از تو مشاهده کردم، این سخن را که شنید دست به پیشگاه حضرت بی نیاز دراز کرد و گفت: خداوندا رازی میان من و تو

بود اکنون که پرده از روی آن برداشته شد مرا از دنیا ببر و به سوی خود بازگردان، حضرت زین العابدین (ع) و آنان که حضور داشتند، از مناجات با صفایش با محبوب عزیزش به گریه افتادند، من هم اشک ریزان از خانه حضرت بیرون آمدم، همین که به منزل خود رسیدم شخصی از جانب امام چهارم پیام آورد، که آن حضرت فرموده اگر دوست داری جنازه دوستت را تشییع کنی بیا، با آن شخص به سوی منزل امام حرکت کردم و مشاهده نمودم غلام پس از مناجات و تضرع از دنیا رفته است!! (۱)

تأخیر اجابت دعا

از وجود مقدس حضرت صادق (ع) روایت شده است که: روزی حضرت ابراهیم اطراف کوه های بیت المقدس بخاطر یافتن چراگاهی گردش می کرد تا گوسپندان خود را به آن ناحیه ببرد، ناگهان صدائی به گوشش رسید، به دنبال صدا مرد بلند قامتی را دید که در حال نماز است، پرسید بنده ی خدا برای که نماز می خوانی، پاسخ داد پروردگار.

سؤال کرد از خویشان و بستگان کسی باقی مانده؟ جواب داد نه، ابراهیم فرمود از کجا غذا برای خود فراهم می کنی، به درختی اشاره کرد و گفت از میوه این درخت، و مقداری از آن را هم برای زمستانم ذخیره می کنم، از مسکن وی سؤال کرد: کوهی را نشان داد و گفت مسکنم آنجاست، فرمود ممکن است مرا به منزل خود ببری و یک شب مهمان تو باشم، پیرمرد گفت: پیش روی منزلم آبی است که عبور از آن مشکل است. پرسید خودت چگونه می گذری؟ پاسخ داد من از روی آب می گذرم، گفت دست مرا هم بگیر امید است حضرت حق به من نیز

ص: ۲۹۸

توانائی عبور از آب را عنایت کند، پیرمرد دست خلیل الله را گرفت و هر دو از آب گذشتند، هنگامی که به منزل رسیدند، حضرت از او پرسید کدام روز بزرگ ترین روزهاست؟ گفت: روز قیامت که خداوند پاداش اعمال مردم را در آن روز می دهد.

ابراهیم گفت جا دارد با هم دعا کنیم که خداوند ما را از شر آن روز ایمن بدارد، پیرمرد گفت: دعا را چه می خواهی؟ به خدا سوگند سه سال است دعائی کرده ام و حاجتی خواسته ام هنوز مستجاب نشده، ابراهیم فرمود: می خواهی بگویم چرا اجابت دعایت به تأخیر افتاده، زیرا خداوند وقتی بنده ای را دوست داشته باشد اجابت دعایش را به تأخیر می اندازد تا مناجات کند و از حضرتش درخواست حاجت نماید زیرا راز و نیازش را دوست دارد، ولی بنده ای که خدا بر او غضبناک است، اگر چیزی درخواست کند، در قضای حاجت او و برآوردن نیازش تعجیل می کند، یا قلبش را از آن حاجت منصرف کرده ناامیدش می نماید، تا دیگر درخواست نکند، سپس پرسید پیرمرد حاجت تو چه بوده؟

پیرمرد گفت: سه سال پیش رمه گوسپندی از اینجا گذشت، جوانی خوش چهره که دو رشته مو بر دو طرف سر داشت گوسپندان را چوپانی می کرد، از او پرسیدم گوسپندها از کیست؟ گفت: از ابراهیم خلیل الرحمن، آن روز درخواست نمودم خدایا اگر در روی زمین خلیل و دوستی داری به من نشان ده.

ابراهیم گفت: خدا دعایت را مستجاب نموده، من ابراهیم خلیلم، پیرمرد از جای برخاست و ابراهیم را در آغوش گرفت. (۱)

حاجت بزرگ

ص: ۲۹۹

در حیات الحیوان دمیری نقل شده: روزی رسول خدا در سفری که داشتند به شخصی برخوردند و میهمان او شدند، آن شخص به اندازه همتش از حضرت پذیرائی کرد، پیامبر هنگام رفتن به او فرمود: چنانچه خواسته ای از من داشته باشی، از خدا می خواهم تو را به خواسته ات برساند.

عرضه داشت از خدا بخواهید شتری به من عنایت کند که اسباب و لوازم زندگی ام را بر آن حمل کنم، و چند گوسپند که از شیر آنها بهره مند شوم، پیامبر برایش دعا کرد که خدا آنچه می خواهد به او لطف فرماید، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود ای کاش همت این مرد مانند عجزه بنی اسرائیل بلند بود، از ما می خواست که خیر دنیا و آخرت را برای او بخواهیم.

عرض کردند داستان پیره زن بنی اسرائیل چگونه بوده؟ حضرت فرمود: هنگامی که حضرت موسی خواست با بنی اسرائیل از منطقه مصر به سوی شام برود راه را گم کردند، از هر طرف به جستجو برخاستند ولی از راه اثری نبود.

حضرت ترسید مانند گذشته که در بیابان تیه سرگردان شدند این بار هم سرگردان شوند، اصحاب خود را جمع کرد، پرسید آیا شما به مردم مصر وعده ای داده اید که با رفتن از این شهر خلف وعده شود؟ در پاسخ گفتند آری از پدران خود شنیده ایم زمانی که حضرت یوسف مشرف به مرگ شد از مصریان تقاضا کرد هر وقت خواستند به شام بروند جنازه او را همراه خود ببرند و در کنار قبر پدرش یعقوب به خاک بسپارند، اجداد ما با یوسف عهد بستند که این برنامه را عملی سازند، موسی فرمود به مصر برگردید تا به وعده خود وفا نمائید، و گرنه هرگز از این سرگردانی نجات پیدا نمی کنید، مردمی با موسی به مصر بازگشتند، سپس از هر کس جوایای محل قبر یوسف شدند اظهار بی اطلاعی می کرد، تا به آن حضرت خبر دادند پیره زنی است که ادعا دارد من محل قبر یوسف را می دانم،

فرمود او را احضار کنید، فرستاده موسی نزد پیره زن آمد و او را از جریان آگاه کرد، آن زن گفت به موسی بگوئید اگر نیاز به دانش من نسبت به این موضوع پیدا کرده، او باید نزد من آید، زیرا ارزش دانش اقتضا می کند که متعلم نزد معلم برود، چون پیام عجوزه به موسی رسید سخن او را تصدیق کرد و از همت عالی و نظر رفیعش شگفت زده شد، نزد آن زن آمد و از محل قبر یوسف جويا شد، عجوزه گفت: ای موسی دانش قدر و قیمت دارد من سالیان طولانی است که این راز را در سینه نگاه داشته ام در صورتی برای شما اظهار می کنم که سه حاجت از من برآورده سازی، حضرت فرمود حاجت هایت را بگو.

گفت اول آن که از سختی پیری در آیم و وضع جوانی به من دست دهد، دوم آن که همسر شما شوم، سوم آن که در آخرت هم افتخار همسری شما را داشته باشم، موسی (ع) از بلند همتی او که با خواسته هایش میان سعادت دنیا و آخرت را جمع می کرد شگفت زده شد، از حضرت حق درخواست کرد هر سه حاجت او برآورده شود.

در این هنگام محل قبر یوسف را به این شرح بیان کرد: زمانی که یوسف از دنیا رفت مصریان در محل قبر او اختلاف کردند، هر طایفه ای می خواستند قبر آن حضرت در محله ایشان باشد، دامنه اختلاف نزدیک بود به درگیری مسلحانه بیانجامد، قرار شد برای رفع اختلاف بدن حضرت یوسف را در تابوتی بلورین بگذارند و روزنه های آن را مسدود نمایند و تابوت را در داخل نهري که وارد مصر می شود دفن کنند تا آب شهر مصر از روی شهر مصر از روی قبر یوسف بگذرد و در محلات گردش کند تا همه از فیض قبر او استفاده نمایند.

سپس محل قبر را به حضرت نشان داد، موسی تابوت را بیرون آورد و در شش فرسخی بیت المقدس محلی که معروف به خلیل قدس است روبروی قبر یعقوب کنار قبر ابراهیم دفن نمود.

در هر صورت اگر دعا کننده واجد شرایط لازم باشد، و دعایش تناسب با حیات دنیا و آخرتش داشته باشد، مستجاب خواهد شد.

فیض کاشانی در باب دعای محجه البیضاء غیر از شروطی که در سطور گذشته نقل شد، جهت استجاب دعا شرایط دیگری را نقل می کند از جمله:

۱- اظهار و بیان حاجات ۲- داخل نمودن همه مردم در دعا ۳- دعا کردن به صورت اجتماع ۴- گریه در حال دعا. ۵- اعتراف به گناه در پیشگاه حق پیش از بیان حاجت ۶- دعا از روی قلب نه با زبان تنها. ۷- عرفان و معرفت به پروردگار و توجه به حضرت او قبل از دعا ۸- پیش انداختن برادران مؤمن در دعا و سپس برای خود دعا کردن. ۹- در درخواست حوائج فقط به خدا اعتماد کردن. ۱۰- حفظ آداب دعا.

اخلاص در عمل

بدون تردید اخلاص در عمل و به عبارت دیگر عمل را فقط و فقط برای جلب رضایت حق انجام دادن، و احدی را در عمل شرکت ندادن، عمل را در قله ارزش قرار می دهد، و سودی سرشار در دنیا و آخرت نصیب انسان می نماید و سبب بقاء عمل و منافعش به صورت حقیقتی ابدی می گردد.

اگر کعبه و مسجدالحرام و مواقع کریمه و مناسک شریفه نوریه از زمان ابراهیم و اسماعیل برپاست و قطعاً تا طلوع قیامت هم برپا خواهد بود، و اگر در هر زمانی میلیون ها دل مشتاقانه متوجه آن ناحیه است، و به سوی آن نماز و دعا خوانده می شود، همه و همه نتیجه اخلاص ابراهیم و اسماعیل است.

قرآن مجید در بسیاری از آیات و با عباراتی متنوع بر اخلاص در عمل اصرار می ورزد و عمل آلوده به ریا و شرک و باطل و فاقد ارزش می داند، محصول عمل ریائی رضایت خلق و محصول عمل خالصانه رضایت خالق و بهشت عنبر سرشت است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا: (۱)

مگر کسانی که توبه کردند و مفسد خود را اصلاح نمودند، و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند، پس آنان در زمره ی مؤمنان اند و مسلماً خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد داد.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ: (۲)

بگو یقیناً نماز و عباداتم و زندگی و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است، او را هیچ شریکی نیست و به این یگانه پرستی مأمورم و نخستین کسی در این جامعه هستم که تسلیم او و فرمان های او هستم.

فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ: (۳)

خدا را در حالی که ایمان و اعتقاد را برای او از هر گونه شرکی خالص می کنی پرست، آگاه باشید که ایمان و اعتقاد و عبادت خالص ویژه خداست.

از حضرت رضا (ع) روایت شده که امیرمؤمنان پیوسته می فرمود:

ص: ۳۰۳

۱-۱ - نساء ۱۴۶.

۲-۲ - انعام ۱۶۳.

۳-۳ - زمر ۲-۳.

«طوبی لمن اخلص لله العباده و الدعاء و لم يشغل قلبه بما تری عیناه، و لم ینس ذکر الله بما تسمع اذناه، و لم یحزن صدره بما اعطی غیره:» (۱)

خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص، و پاک از همه شوائب قرار دهد، و قلبش به آنچه که چشمش می بیند مشغول نشود، و یاد خدا را در برابر آنچه گوشش می شنود از یاد نبرد، و درونش به آنچه به دیگری عطا می شود اندوهگین نگردد.

حضرت رضا از پدراناش از رسول خدا روایت می کند:

«ما اخلص عبد الله عزوجل اربعین صباحا الا جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه:» (۲)

عبدی به مدت چهل روز خدا را برای خدا خالص نمی کند مگر این چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می گردد.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«یا ایها الناس انما هو الله و الشیطان، و الحق و الباطل، و الهدی و الضلال و الرشده و الغی و العاجله و العاقبه و الحسنات و السيئات فما کان من حسنات فمن الله و ما کان من سيئات فللشیطان:» (۳)

ای مردم فقط خدا و شیطان، و حق و باطل، و هدایت و گمراهی، و رشد و استقامت و غوایت و ضلالت، و دنیا و آخرت، و نیکی ها و بدی هاست، پس آنچه از نیکی هاست از خداست، و آنچه از بدی هاست برای شیطان است.

ص: ۳۰۴

۱-۱ - کافی ج ۲ ص ۱۶.

۲-۲ - عیون الاخبار ج ۲ ص ۶۹.

۳-۳ - محاسن ۲۵۱.

اسماعیل بن یسار می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ان ربك لرحيم، يشكر القليل، ان العبد ليصلي الركعتين يريدها وجهه الله فيدخل الله به الجنة:» (۱)

یقیناً پروردگار شما مهربان است، در برابر عمل اندک پاداش فراوان می دهد، هر آینه عبد دو رکعت نماز می خواند و به آن رضایت خدا را منظور داد، پس خداوند به آن دو رکعت او را وارد بهشت می نماید.

از حضرت جواد (ع) روایت شده:

«افضل العباده الاخلاص:» (۲)

برترین عبادت اخلاص است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من احب لله، و ابغض لله، و اعطى لله، و منع لله، فهو ممن يكمل ايمانه:» (۳)

کسی که برای خدا دوست بدارد، و برای خدا دشمنی کند، و برای خدا بپردازد، و برای خدا منع کند، از کسانی است که ایمانش را کامل می کند.

قبولی عمل

عمل در صورتی که مطابق با خواست حضرت حق انجام گیرد، و شرایط فقهی اش کامل باشد، و برای جلب نظر کسی نباشد، و بر اساس خلوص و اخلاص بنا گردد، قطعاً از جانب پروردگار پذیرفته می شود، و منافع و سودش ابدی می گردد، و در آخرت به صورت بهشت و رضوان جلوه خواهد کرد.

ص: ۳۰۵

۱-۱ - محاسن ۲۵۳.

۲-۲ - بحار ج ۷۰ ص ۲۴۵.

۳-۳ - محاسن ۲۶۳.

ابراهیم و اسماعیل که از بندگان مخلص حق بودند، و در همه لحظات زندگی جز خدا را در نظر نداشتند، و جز خدا را نمی خواستند، و جز برای خدا قدمی بر نمی داشتند بنای خانه کعبه را بر پایه اخلاص برپا کردند، و با تضرع و زاری از پروردگار مهربان درخواست قبولی آن را نمودند، خدای مهربان و سمیع و علیم که شنوای دعا و آگاه به وضع و حال دعا کننده است دعای آن دو بزرگوار را مستجاب کرد، و عمل آنان را پذیرفت و به آن جنبه ابدیت و ثابت بودن داد.

من در این بخش لازم می دانم شرط یا شرایط قبولی عمل را از امت اسلام و جامعه ای که ادعا دارد جامعه محمدی است، و خود را منتسب به رسول خدا و نیز ائمه طاهریں می داند از طریق برخی از روایات بیان کنم، باشد که مفید افتد.

انسان اگر از روی حقیقت متدین به فرهنگ الهی باشد، و از عقاید حقه و اعمال صالحه و اخلاق حسنه برخوردار باشد و حرکات و اعمالش را در حد لازم خالصانه انجام دهد و خلاصه از همان آئینی پیرو کند که همه پیامبران و ائمه طاهریں مبلغ آن بودند قطعاً اعمالش از طرف حضرت حق مورد قبول واقع خواهد شد.

عرض دین به وسیله حضرت عبدالعظیم به امام هادی

حضرت عبدالعظیم حسنی که از چهره های با عظمت علمی و عملی و از راویان مخلص و مورد وثوق، و طرف توجه امامان عصر خودش بود به محضر حضرت هادی (ع) مشرف شد، می گوید وقتی حضرت هادی چشمش به من افتاد فرمود: مرحبا بر تو ای ابوالقاسم تو به حقیقت دوست و محب ما هستی، به حضرت عرضه داشتم ای پسر رسول خدا من می خواهم دینم را به شما عرضه کنم اگر مورد رضایت باشد تا خدا را ملاقات کنم بر آن ثابت بمانم، حضرت فرمود ای ابوالقاسم عرضه کن، گفتم: اعتقادم این است و بر آن اقرار دارم که

خدای تبارک و تعالی یکی است و چیزی مانند او نیست، از حد ابطال و تشبیه خارج و منزّه است، حضرت حق جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، او مجسم کننده اجسام و نقاش صورت ها و آفریننده اعراض و جواهر، و پروردگار و مالک و قرار دهنده و به بوجود آورنده هر چیزی است.

اقرار می کنم که محمد بنده و رسول خدا و آخرین پیامبر است و تا روز قیامت پیامبری بعد از او نخواهد بود، و شریعت او خاتم شرایع است، و تا قیامت شریعتی پس از شریعت او نخواهد بود، و اقرار دارم که امام و خلیفه و ولی امر پس از پیامبر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است، و پس از او حسن، سپس حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی سپس مولای من شما هستید.

حضرت هادی فرمود: و پس از من فرزندانم حسن، پس وضع مردم با جانشین بعد از او چگونه است؟ به حضرت گفتم: مولای من داستان از چه قرار است؟ فرمود برای اینکه شخص او را به خاطر غایب بودنش نمی بینند و بردن نامش جایز نیست، تا از پرده غیبت در آید و زمین را از عدل و قسط پر کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، به حضرت هادی (ع) گفتم به همه حقایق اقرار دارم و اعلام می کنم دوستدار امامان دوستدار خداست، و دشمن آنان دشمن خداست، و فرمانبرداری از آنان فرمانبرداری از خداست، و نافرمانی از آنان نافرمانی از خداست، و اقرار دارم معراج و سؤال در قبر، و بهشت و دوزخ و صراط، و میزان حق است، و قیامت یقیناً خواهد آمد و در آن هیچ شکی نیست، و خدا مردگان را از قبورشان به قیامت می آورد، واجبات پس از ولایت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است، حضرت هادی فرمود:

ای ابا القاسم به خدا سوگند این دین خداست که برای بندگانش پسندیده، بر آن ثابت قدم باش، خدا تو را به ایمان ثابت در دنیا و آخرت استوار بدارد. (۱)

آری عقاید و اعمال و روش و منش انسان در صورتی از طرف خدای مهربان مورد پذیرش قرار می گیرد که به چنین حقایقی که حضرت عبدالعظیم در پیشگاه امام زمانش اقرار کرد آراسته باشد و به عبارت دیگر دین و آئینی مورد قبول خداست که در کلام حضرت عبدالعظیم آمده است.

ابراهیم مخارق می گوید برای حضرت صادق دینم را به این صورت بیان کردم: شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست و شریکی ندارد، و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست، و علی امام عادل پس از اوست، آنگاه حسن، و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و سپس تو حضرت فرمود:

خدا تو را رحمت کند آنگاه فرمود:

«اتقوا الله، اتقوا الله، اتقوا الله، عليكم بالورع و صدق الحديث و اداء الامانه و عفه البطن و الفرج تكونوا معنا في الرفيق الاعلى:» (۲)

تقوای الهی، تقوای الهی، تقوای الهی، شما را به پارسائی و پاک دامن و راستگوئی، و ادای امانت، و حفظ شکم و غریزه جنسی از حرام سفارش می کنم، تا در مقام رفیق اعلی با ما باشید.

هشام بن عجلان می گوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«اسألک عن شیء لا اسأل عنه احداً بعدک، اسألک عن الايمان الذی لا یسع الناس جهله فقال: شهاده ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله، و الاقرار بما جاء من عند الله و اقام الصلاه و

ص: ۳۰۸

۱-۱) - بحار ۶۹ ص ۱.

۲-۲) - امالی طوسی ج ۲ ص ۲۲۶.

ایتاء الزکاه و حج البيت و صوم رمضان و الولایه لنا و البراءه من عدونا و تکون مع الصدیقین:» (۱)

چیزی را از تو می پرسم که پس از تو از کسی نخواهم پرسید، از ایمانی می پرسم که مردم نسبت به جهل آن معذور نیستند، حضرت فرمود: شهادت به این که معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده، و برپا داشتن نماز، و پرداخت زکات، و حج بیت، و روزه ماه رمضان، و ولایت ما و بیزاری از دشمنانمان، در این صورت در آخرت با صدیقین خواهید بود.

قبولی عمل و اعتقاد و اخلاق سبب ارزش و رفعت این حقایق و علت جلب رضای حق، و باعث رسیدن به جنّات الهی در قیامت است، و بر اساس آیات و روایات هیچ مسئله و امری از انسان جز با متدین بودن به دین خدا که در قرآن و روایات اهل بیت متجلی است، و جز با نیت خالص و مطابقت داشتنش با فقه قرآن و امامان معصوم پذیرفته نخواهد شد و به نقطه قبولی نخواهد رسید.

ص: ۳۰۹

اشاره

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

پروردگارا ما را از هر جهت و با همه وجود تسلیم خود قرار ده، و از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر، و راه و رسم مناسکمان را به ما بنمایان و رجوع و بازگشت ما را به سوی خود بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

شرح و توضیح

از این آیه کریمه که دارای مفاهیم بسیار با ارزش و معانی بلند و ملکوتی است چهار مطلب اساسی به نظر می رسد.

۱- تسلیم بودن در برابر حق. ۲- دعای خیر برای ذریه و دودمان. ۳- مناسک حج. ۴- بازگشت به سوی خدا.

تسلیم بودن در برابر حق

از آنجا که اسلام حقیقتی ذو مراتب است، و هر مرتبه ای با توفیق حضرت حق و کوشش انسان قابلیت زیاد شدن دارد، باید گفت خواسته این پدر و پسر ملکوتی، اسلام اصطلاحی در میان مردم که عبارت از اظهار ایمان و انجام ظواهر فرمان ها و احکام است چه این که از روی یقین باشد، و یا این که از زبان تجاوز نکند نبوده است.

معنا ندارد که چنین اسلامی خواسته پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم، و رسول با کرامتی چون اسماعیل که راه ابتلائات و تکالیف و مسئولیت های سنگینی را با معرفت به حق، و ایمان به قیامت و اخلاص کامل پیموده اند و اکنون که در حال ساختن بیت الله اند در اوج ایمان و عمل و یقین هستند باشد، یقیناً اسلام مورد

درخواست آن دو شخصیت بزرگ آخرین مرتبه اسلام که همان تسلیم همه وجود انسان به خداست بوده، مرتبه و مقامی که در حقیقت تحقق دادنش از اراده و اختیار آدمی خارج است و تجلی آن فقط و فقط منوط به توفیق و عنایت ویژه حضرت حق به درخواست کننده است، ظهور چنین حالتی در انسان سبب می شود که آدمی نسبت به حق و فرمان ها و احکامش خالصانه و مشتاقانه به حرکت آید، و از همه تعلقات آزاد شود و جز خدا نبیند و جز به سوی خدا حرکت ننماید، و جز خدا نخواهد و خلاصه هر که و هر چه غیر اوست از خیمه حیات انسان بیرون رود، و حتی از هویت انسان در برابر پروردگار چیزی نماند.

آری اسلام دارای مراتب و درجاتی است، که عالی ترین مرتبه اش همان بوده که در ابراهیم و اسماعیل تجلی یافت، و کمترین مرتبه اش همین است که در عموم مردم ظهور دارد که از برکت همین کمترین مرتبه اش خون و مال و آبروی همه انسان ها محترم شمرده شده، و آنان را در صف اهل اسلام قرار داده گرچه آلوده به برخی از معاصی باشند.

آنچه را ابراهیم و اسماعیل خواسته اند انقیاد و اخلاص، و ثبوت قدم در راه اسلام کامل و اطاعت همه جانبه از حضرت حق، و راضی بودن به قضاء الهی و تسلیم همه وجودشان به حضرت رب العزه بوده است، درخواست آنان این بوده که خدای مهربان با لطف ویژه اش و رحمت خاصه اش روی دل آنان را از غیر برگرداند و تسلیم حق کند.

آنچه را خواستند این بود، که آنچه را دارند با شوق و اشتیاق و در نهایت اخلاص تسلیم مولای خود کنند

چه مال، چه آبرو، چه کوشش و عمل و چه زن و فرزند، و چه جان، و در مقام هزینه کردن آنها در پیشگاه حق هیچ تعللی نورزند، و تعلق خاطری در این زمینه در میان نباشد که سبب کندی کار یا مانع از اجرای خواسته محبوب گردد.

مقام تسلیم که گویا در اوج آن هیچ اختیار و اراده ای برای انسان نمی ماند، و عبد نسبت به حق مانند میت در دو دست غسل می شود، و به عبارتی در برابر حضرت حق فناء عرفانی برای آدمی حاصل می گردد از بهترین و بالاترین مقاماتی است که نصیب سالک می شود.

سیر این حقیقت و طی مسیر این واقعیت به این صورت است که: «چون شعور و عقل فطری هشیار شد، و شعاع صفات بر آن تابید و چشم آن را گشود اولین مرتبه عقیده را می سازد، و چون قلب به آن حقیقت عالی گرائید رو به ایمان پیش می رود، و زمانی که جاذبه توحید و صفات سراسر خلال نفس انسانی را فرا گرفت و همه قواعد و عواطف و غرائز را تحت اراده ی خود آورد و به آن سوی گرداند اولین مرتبه تسلیم است، و چون همه مقاومت ها و جنبش های مخالف از میان رفت اسلام کامل تحقق می یابد و این معنای اسلام آخرین مرتبه کمال توحید است، چنان که اسلام و تسلیم ظاهر در برابر حکومت و شریعت اسلام اولین مرحله آن است.» (۱)

روایات بسیار مهمی در باب تسلیم در کتاب های پر قیمت حدیث نقل شده که به پاره ای از آنها اشاره می شود.

ص: ۳۱۲

«اوحى الله تعالى الى داود ترديد و اريد و انما يكون ما اريد فان سلامت لما اريد كفيتك ما ترديد و ان لم تسلم لما اريد اتعبتك فيما ترديد ثم لا يكون الا ما اريد: (۱)»

ويقترحه، الا فسلموا لله امره تكونوا من الفائزين:» (۲)

ای بندگان خدا شما چون بیمارید و پروردگار جهانیان مانند طیب، و بهبود و شفای بیمار در گرو توصیه های طیب به اوست نه در آنچه بیمار می خواهد و پیشنهاد می دهد، هان! در برابر دستورات خدا گردن نهید تا از رستگاران باشید.

دعای خیر برای ذریه و دودمان

اولاً دعای ابراهیم و اسماعیل درباره ذریه و نسلشان نشانگر علاق و محبت آن دو انسان والا به فرزندانشان می باشد، ثانیاً به همه انسان ها تعلیم می دهند که آنچه را برای خود می خواهید برای دیگران هم بخواهید و نسبت به کسی در رسیدن نعمت و عنایت حق به او دریغ نورزید و بخیل نباشید، و حالت دگردوستی که از بهترین حالات است در شما چون موج دریا موج بزند، و ثالثاً هر دو برای ذریه خود بهترین مقام و برترین مرتبه را که تسلیم همه جانبه در برابر خداست درخواست کردند، و این که این حالت گران و مایه عظیم را برای همه ذریه نخواستند « وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ » چون می دانستند تمای دودمان و نسلشان لیاقت رسیدن به مقام تسلیم را دارا نیستند، چنان که خدا در آیه امامت به ابراهیم خبر داد

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ همه ذریه تو شایسته مقام امامت نیستند، ستمکاران لیاقت رسیدن به این مقام را ندارند.

ص: ۳۱۳

۱-۱ - بحار ج ۸۲ ص ۱۳۶.

۲-۲ - میزان الحکمه ج ۶ ص ۲۵۶۸.

و چه نیکوست همه پدران و مادران به ابراهیم و اسماعیل اقتدا کنند و هر خیری را از خدای مهربان برای ذریه و نسل خود درخواست کنند و از این طریق گوشه ای و اندکی از دین خود را نسبت به دودمانشان ادا نمایند.

مناسک حج

از این که ابراهیم و اسماعیل دعای خود را نسبت به دریافت مناسک با « اَرِنَا » زینت داده اند معلوم می شود که تعلیم ذهنی و ظاهری مناسک را نخواستند بلکه درخواستشان این بوده که حضرت حق جزء جزء مناسک و محل های آن و بلکه حقایق نهفته در مناسک را به آنان بنمایاند، و تعلیم به گونه ای باشد که گویا واقعیات مناسک را با چشم سر ببینند.

گرچه در آیات ۱۹۶ تا ۲۰۰ سوره مبارکه بقره به برخی از مناسک اشاره شده و می باید در توضیح آن آیات، مناسک حج شرح داده شود ولی از آنجا که لفظ مناسک که دلالت بر همه اعمال حج دارد در آیه مورد بحث در دعای ابراهیم آمده لازم می بینم در همین بخش تا جائی که مورد نیاز است به بیان مناسک پردازم.

میقات

شروع مناسک حج از میقات با پوشیدن لباس احرام و نیت صاف و پاک و قصد خالصانه است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

ص: ۳۱۴

«و احرم من كل شيء يمنعك عن ذكر الله و يحجيك عن طاعته و لب بمعنى اجابه صافيه زاكيه لله عزوجل فى دعوتك له متمسكاً بعروته الوثقى:» (۱)

چون وارد میقات شدی، از هر چه تو را از یاد خدا باز می دارد و میان تو و طاعت حضرت حق حجاب می شود محرم شو.

در گفتن تلبیه: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك»

این معنا را قصد کن که: الهی با قلبی صاف و نفسی پاک دعوت را اجابت می کنم، و منظورم از اجابت دعوت گردن نهادن به همه اوامر و نواهی تو در تمام شئون زندگی ام می باشد.

ای مولای من به لطف و کرمت متشبم و به جبل المتین متمسکم و یاری و مدد و عون و نصرت گدا و نیازمندم.

وقتی در میقات قرار گرفتی یعنی در جائی که به انسان هشدار می دهند زمان حرکت است، هنگام بیرون آمدن از لجن زار مادی گری و بداخلاقی و بدکاری است، آری میقات؛ آن محل مقدسی که این ندا به گوش جان می رسد: توقف و سکون بس است به سوی حق به حرکت آی.

ای انسان! ای آدم! که خود را هم چون کرم خاکی گرفتار مستی لجن شهوت و شکم کرده ای و به این سبب خود را از همه فیوضات الهیه بی بهره نموده ای وقت آن شده که به جانب او به پرواز آئی، آری به سوی او، به سوی بی نهایت، به سوی عظمت، به سوی حقیقت، به سوی الله آری این همه در میقات مورد نظرت باشد جائی که پیامبر و امامان و اولیا سر تواضع به پیشگاه محبوب به خاک گذاشتند و چون ابر بهاران گریستند.

ص: ۳۱۵

آنجا با زبان حال به حضرتش عرضه بداد:

گر زشمت چراغی افروزیم ج

خرمن خویش را بدان سوزیم جدر غمت دود از آن به عرش رسد جآتشى کز درون بر افروزیم آفتاب جمال بر ما تاب زان که
ما بی رخت سیه روزیم تا ببینیم روی خوبت را از دو عالم دو دیده بر دوزیم مایه جان و دل براندازیم به ز عشقت چه مایه
اندوزیم در غم عشق اگر رود سر ما ای عراقی بیا که فیروزیم جج

لباس احرام

آنگاه به لباس احرام و دیگر لباس ها با دیده عقل و چشم بصیرت نظر کن، و بین در سایر لباس ها در طول تاریخ از باب
غرور و کبر چه جنایت ها شده، و چه ستم ها بر بشر مظلوم رفته، و در لباس احرام چه گناهکارانی توبه نموده و چه بیگانه
هائی که آشنای حضرت حق در میقات شده اند.

اینجا هنگام بیرون آوردن لباس ظلم، لباس فخر، لباس کبر، لباس غرور، لباس غضب و لباس درندگی، و پوشیدن لباس توبه،
لباس کرامت، لباس بصیرت، لباس ذکر، لباس توجه، لباس مراقبت، لباس محاسبه و لباس طاعت است.

آری با دو پارچه سپید و ندوخته احرام ببند تا از بار سنگین هر لباس ناحقی سبک شوی، و با همه زائران از هر قوم و ملتی و از
هر نژادی چون سیاه و زرد و سپید هم رنگ و همگام شو، تا بدانی تمام مایه های فخر و مباهات، و علل کبر و غرور خیالی
بیش نبوده و چیزی جز سراب نیست.

در این لباس از من بمیر و به او زنده شو، از چنگال شیطان در آی و به دامن لطف و رحمت دوست چنگ زن، از تعلقات غیر
منطقی و بی پایه در آی و وارد دنیای با عظمت احسان و عنایت محبوب شو.

نیت.

پس از پوشیدن لباس احرام نوبت نیت است، نیت یعنی قصد، یعنی آهنگ، یعنی توجه، آن هم توجه به سوی اولین و آخرین مقصد، و این توجه تحقق پیدا نمی کند مگر با جدا شدن از ما سوی الله، و قطع رابطه ی غلط با غیر خدا.

در این موقعیت استثنائی فقط توجه به مقصد حقیقی و مقصود واقعی، آن مقصودی که بازگشت همه موجودات به اوست لازم است.

آری به او بازگرد، این همه بیراهه رفتن بس است، این همه پشت کردن به حقایق کافی است، به طوری جدی بازگرد، بازگشتی که در آن بازگشتی نباشد.

با چنین نیت و عزمی آن سفر معنوی، آن سیر ملکوتی آن حرکت الهی را شروع کن، در مسئله نیت فقط دل خوش به لفظ تنها مباش، از لفظ کاری ساخته نیست هر چه هست مربوط به دل است.

نیت عزم است، آن هم عزم جزمی و جدی، عزم بر طاعت، عزم بر ترک گناه، عزم بر تقوا، عزم بر جلب رضایت دوست، عزم بر آراسته شدن به حقایق آسمانی، عزم بر بیرون رفتن از چاه آلودگی ها، عزم بر نجات دیگران و خلاصه نیت حقیقی یعنی منفجر کردن هسته فطرت با قدرت نور خداوند برای یافتن خیر دنیا و آخرت.

آری نیت یعنی عزم بر آزادی از اسارت شهوات شیطانی، عزم بر خلاصی از همه طاغوت ها و فرهنگ منحط آنان، عزم بر افتادن در دریای مغفرت و رحمت برای رها شدن از همه مهالک و پاک شدن از همه معاصی.

تلبیه

پس از آن که شرایط و آداب حضور را در خود آماده نمودی، می توانی با تلبیه که شعار بلند ملکوتی و فریادی آسمانی است، آمدنت را با اخلاص و عشق و

محبت و با دلی پاک و صاف و بی غش به محضر حضرت رب العزه که مهمانداري اش در اين سفر مهمانداري ویژه ای است اعلام کنی، و توجه داشته باش که آمدنت را به صورتی اعلام نمائی که به فریادت و صوت حزینت توجه کنند و آمدنت را بپذیرند.

میقات با همه امورش جای پاکان و پرهیزکاران است، آنجا هر کسی را به عنوان زائر و مهمان نمی پذیرند، آنجا ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاص و اشک پاک و سیله قبولاندن انسان به محضر حضرت یار است.

بدون تردید اگر کسی خود را آراسته به ایمان و عمل و اخلاق و صفات ملکوتی نکرده باشد یا حداقل در آنجا نیت بر آراسته شدن برای او نباشد ندایش را نشنیده می گیرند و به آمدنش توجه نمی کنند!!

انسان باید در حال گفتن این جملات «لبيك اللهم ليك» با کمک پاکی باطن و خلوص و خضوع و خاکساری به مولایش توجه پیدا کند، و با حال زاری و تضرع به این معنا دقت کند که به یکتای حضرت معبود معترف است و او را در ربوبیت و مالکیت و قدرت و فضل و احسان و بخشایش و تدبیر یگانه می داند.

«لبيك اللهم ليك...» آمدنت را در لباس آشنائی و آشتی خبر می دهد، هجرت را از همه مفسد و معایب و آلودگی ها و زشتی ها اعلام می دارد.

«لبيك اللهم ليك...» یعنی نهاد و درونم را از تنگانای ستم و سرکشی به دنیای عدالت و خیر خواهی و درونم را از مضیقه شرک به فراخی و وسعت توحید انتقال می دهم.

«لبيك اللهم ليك» یعنی آری! ای محبوب من ای مالک و خالق من، ای معشوق و رازق من، ای صاحب و مدبر من، ای راه دهنده من به ضیافت و

مهمانی ویژه است، دعوت را اجابت نمودم، در آستان مقدست ایستاده ام، به فرمانت گردن می نهم، به طاعت شتابانم، پیمان را با وفاداری و بدون تغییر دادن حفظ می کنم.

ای مولای من! تو یکتا و بی همتائی، شایسته هستی که همه موجودات به ویژه انسان ندایت را و دعوت را اجابت نمایند، تو عطا کننده نعمت های بی شماری، تو عزیز و قدرت مندی هستی که شکست و خواری به حریمت راه ندارد، نیروئی هستی که نقصان نمی پذیری، فرمان نافذت به همه جا رسیده، معبودی جز تو وجود ندارد.

آری ای مولای من ندایت را می پذیرم، ستایش و سپاس برای توست و بی همتایی و یکتائی ویژه توست.

این است گوشه ای از معنای تلبیه، با این شعار وحدت و اتحاد مسلمانان و همبستگی آنان اعلام می شود، البته در صورتی که تلبیه، تلبیه قلبی باشد نه لفظی.

گویندگان تلبیه واقعی، خود را به آسمان مجرد معنوی که در آنجا از ظلمت های مادی، سرکشی و عصیان نفسی، امتیازات واهی، کبر و دورویی خبری نیست بالا- می برند، زیرا تلبیه شعار ایمان است، و مقصود از تلبیه این است که آدمی مصداق حقیقی آن شود، و معنایش پاسخ گوئی به فرمان های خداوند است، و از جهتی در مسائل حج تحت عنوان ویژه ای قرار دارد، چون حج مزایای منحصر به فردی دارد.

بنابراین چه اندازه از ایمان دورند و چقدر چهره باطن آنان زشت است، کسانی که خود را از حریم حضرت دوست دور نگاه داشته و به جای پیوستن به مقام توحید، وجود خود و اسرار خویش و جامعه خود را به شیطان وا گذاشته و در بست در اختیار دشمنان دین و ملت اند و در شئون زندگی خود را با داشتن

فرهنگ پرباری چون اسلام از شیاطین زمان و طاغوت های دوران پیروی می کنند، این دون همتان و پست فطرتان اگر به میقات هم راه پیدا کنند به هنگام تلبیه جز به لفظ بی معنا و تلبیه بی اثر اتصال پیدا نمی کنند.

در هر صورت ای زائران تلبیه گو، ای میهمانان خدا، ای ضیوف رحمان با همه وجود به حقیقت تلبیه توجه داشته باشید، به ندای مولای خود پاسخ مثبت دهید، وجود خود را به دنبال گفتن «لبيك اللهم لبيك» وجود خود را از اجابت دعوت شیطان، طاغوت، شهوت، بیگانه، استعمارگر، خودخواهی، یهودیت، مسیحیت، فرهنگ های مادی، شرق و غرب و خلاصه هر کس برای دین و ناموس، مملکت شما خطر و زیان دارد منع کنید.

اجابت دعوت با تسلیم جان

در ایام جوانی و در ابتدای طلبگی به واسطه برخی از دوستان اهل حال با کسی آشنا شدم و به گردونه رفاقت و دوستی با او درآمدم که مؤمنی واقعی و عبیدی پاک برای خدا، و دوستی دلسوز و مخلص برای دوستان و کلید حل مشکلات برای نیازمندان بود.

شغل او در شهر تهران در مرکزی پرجمعیت غذا فروشی بود، پاکی اش در شغل، و جنس پاکیزه دادن به مردم، و احتیاط شدیدش در کسب، و رعایتش نسبت به حلال و حرام و انصافش در معاملات، از او چهره با ارزشی در میان مشتریان فراوانش ساخته بود.

او علاوه بر آن شغل هر ساله در سال هائی که زائر کم بود، و اغلب سفرها در طریق حج با وسائل زمینی صورت می گرفت به شغل حمله داری هم اشتغال داشت و مشتریانش مشتریان دست چین و اهل حال و مؤمنان وارسته بودند.

روزی در محضر نورانی اش سخن از حج و زائران به میان آمد، داستان شیرین و اعجابانگیزی که در یکی از سفرهایش اتفاق افتاده بود در حالی که حمله دار گروهی مؤمن و مشتاق بود برایم بیان کرد:

تعدادی زائر در یکی از سال ها، برای رفتن به حج از طریق عتبات عراق همراه من شدند، همه در اتوبوس نشستند تا سفر آغاز گردد، در این میان زن و شوهری که در کاروانم نام نویسی کرده بودند و از چهره آنان آثار عظمت و ادب و عبودیت می درخشید برای سوار شدن به اتوبوس نزدیک شدند، و این دو نفر که نشان می داد اهل اصفهان هستند آخرین مسافران وارد بر اتوبوس بودند.

با احترام هر دو را در جایگاه مخصوص خودشان نشاندم، سپس یکی از بدرقه کنندگانشان با حالتی خاص سفارش هر دو را به من کرد.

زیارت عتبات: نجف، کربلا، کاظمین، سامره را طی کردیم، پس از آن عازم حج شدیم، به لطف حق وارد مدینه گشته و در آنجا به اندازه ممکن اقامت کرده و به زیارت معصومین مدفون در مدینه موفق شدیم، سپس آماده رفتن به شجره و ورود به میقات جهت محرم شدن برای حج تمتع شدیم، در میان مسافرانم آن دو مسافر حال دیگری داشتند، انقلاب حال و اشک چشم آنان را تنها نمی گذاشت، وارد شجره شدیم، جمعیت زائر موج می زد، هر کس با شتاب آماده محرم شدن می شد، زائر با حال اصفهانی پیش از محرم شدن اظهار علاقه کرد که غسل کند روزگاری بود که مسجد شجره بیش از دویست متر مساحت نداشت و از حمام و دستشویی لازم در آن ناحیه خبری نبود، وسائل غسلش را فراهم نمودم، غسل کرد و دو پارچه احرام را پوشید و در گوشه ای از مسجد ایستاد.

گریه امانش را بریده بود، او را برای گفتن تلبیه «لبيك اللهم ليبيك...» آماده کردم، پرسید تلبیه به چه معناست گفتم تلبیه یعنی ای خدای مهربان دعوت را پذیرفتم و خواسته ات را به جان خریدم، دعوت نمودی تا به میهمانی به حریم مقدست آیم من هم اجابت کرده آمده ام گفت، گفت: معنای تلبیه این است؟ یکی دو بار در شدت انقلاب حال گفت و ناگهان نقش زمین شد، چون با کمال حیرت بالای سرش نشستم تا اگر حالت غش به او دست داده برای بهوش آمدنش یاری اش دهم دیدم جان به جان آفرین تسلیم کرده و از دنیا رفته است!!

محرمات احرام

اشاره

زائر چون تلبیه گفت بیست و پنج چیز بر او حرام می شود و حرمت این بیست و پنج مرحله برای این است که انسان برای رسیدن به بخشی از درجات بندگی و اخلاص آماده شده، بتواند به محضر مقدس حضرت دوست و حریم حرم آن محبوب حقیقی بار یابد.

ظاهر محرمات احرام در رساله های مناسک حج فقها بیان شده، در این بخش به توضیح مفاهیم معنوی محرمات احرام اشاره می شود، گر چه معلوم نیست آنچه در توضیح این بیست و پنج چیز بیاید فلسفه و اسرار آن باشد زیرا عقل ناقص ما از درک بسیاری از حقایق عاجز است، ولی تا اندازه ای می تواند دورنمایی از حقایق محرمات را نشان دهد.

۱- صید حیوانات

توجه خود را به هنگام احرام از دوست برداشتن و متوجه صید نمودن عین بی ادبی نسبت به اوست، علاوه بر این در این مقام که مقام حال و انابت است، رقت قلب و عاطفه و مهر می پسندند و این برنامه با صید حیوانات تناسب ندارد.

این سفر برای حرکت به سوی مقامات عالی ملکوتی است، نه تفرج و خوش گذرانی، برای مهرورزی و عاطفه است نه بی رحمی و سنگدلی.

زائر در این مقام در موقعیتی است که با کشتی امید به سوی دریای رحمت در حرکت است، و مقصدش اتصال به لطف و کرم اوست، شکار نوعی خوش گذرانی و توجه به امور مادی است و زائر را از هدف عالی اش باز می دارد، در آن مرحله آسیب رساندن به جاندار گناه است و از طرف مولا نسبت به آن نهی شدید وارد شده است.

زائر باید به این معنی توجه داشته باشد که خود او در این حریم صید عالم معنی و مجذوب ملکوت است با دنبال کردن صید از آن مقام باز می ماند.

۲- نگاه در آئینه

در این سفر ملکوتی باید چشم انداز محرم مقام عالی قرب باشد، و نظرش متوجه تکالیف و مسئولیت هائی گردد که حضرت محبوب به عهده او گذراده است.

چشم تماشا به اوامر و نواهی و خواسته های مولا اندازد، و از خود دیدن و خود تماشا کردن بپرهیزد.

در هر صورت در حال احرام به خود منگر که اگر با دیده حق بین نظر کنی خودی برای تو نمانده و اصولاً خودی برای تو نبوده و نیست.

اگر هم بنا باشد به خود بنگری به نقایص و عیوب خود بنگر و ملاحظه کن آیا حضرت رب العزه تو را با این همه عیوب و نقائص به حریمش می پذیرد؟!

۳- بوی عطر

ص: ۳۲۳

زائر باید در این سفری که به توفیق حق برایش پیش آمده از بوئیدن بوی خوش عطر پرهیزد و جز به دنبال فراهم آوردن زمینه های بوی بهشت نباشد.

ای مهمان حق اکنون به گل گشت بوستان معنوی یار آمده ای، گل حقایق را ببوی تا به تزکیه درونت از آلودگی ها موفق گردی، وجودت را به گل های عشق و معنویت و صدق و صفا و درستی و راستی، و عبودیت و اخلاص بیارای تا پیامبر بزرگ از مدینه به میقات و از میقات به حرم توجه کند و با شوق و رغبت بگوید:

«انی لاشم رائحه الرحمن من طرف الیمن»

و یعقوب از کنعان به مصر روی کند و بگوید:

«انی لاجد ریح یوسف.»

۶-۵-۴- لمس بدن همسر و نامحرم - آمیزش - بوسیدن.

مهم ترین تحقق این سه برنامه، نظر کردن و چشم دوختن به زنان است و در آن حریم مقدس فرقی نمی کند که آن زن همسر قانونی انسان باشد یا دیگری، آری قوی ترین عامل نزدیک کننده انسان به شهوت جنسی نظربازی است.

اهل دل و سالکان راه دوست تردید ندارند که تماشا کردن چهره و بدن زنانی که پروردگار آنان را نامحرم دانسته سرچشمه و مبداء همه مفساد خانمان سوز خانواده و اجتماع است.

انسان غربی گو این که زمان مسیحی بودنش هم ارزشی برای قیود و موانع اخلاقی و شرعی قائل نبود ولی این بی توجهی به قیود پس از عصر رنسانس به اوج بی قیدی و افسار گسیختگی و لامذهبی رسید، جنس مرد در غرب پس از انقلاب صنعتی هجوم شدیدی به شخصیت زن نموده و پرده ی حرمت او را

درید، و وی را از حجاب و عفت و حیا دور کرد تا بتواند هر دختری و هر زنی را تحت هر شرایطی ببیند و از او بهره جنسی گیرد و زمینه را به گونه ای در این زمینه فراهم ساخت که هیچ مانعی برای او نباشد.

انسان غربی ممنوعیت از هر نوع شهوت رانی و شکم چرانی و لذت گرائی را از چشم دین می دید، روی این حساب با ژست علمی به دین نه تنها در غرب بلکه در سراسر جهان حمله کرد و تا جائی که توانست، اصول دینی و اخلاقی و انسانی را به حاشیه راند و میدان را برای هر نوع تمتعی که می خواست باز کرد، و در این زمینه چنان که می دانید زن را به کالای شهوت تبدیل نمود و او را به صورت نیمه عریان به خیابان ها، پارک ها، ادارات، وسائل نقلیه، مدارس، دانشگاه ها کشانید تا سهل و آسان در دسترس باشد، و هر نوع لذتی که بخواهد از او ببرد، البته در گوشه و کنار ممالک اسلامی زنانی و دخترانی بودند که بر اثر تربیت اسلامی و توجه به قرآن و روش پیامبر و اولیاء اسلام از مکتب غرب فریب نخورده، و در حصار مصونیت حجاب و دور بودن از مردان هرزه و چشم چران باقی ماندند و از بسیاری از آفات و بلاها حفظ شدند.

کیست که نداند بخش عظیمی از مفاسد، خیانت های کم سابقه، باز شدن هر نوع راه گمراهی، فرار دختران و زنان از محیط امن خانواده ها، انواع بی بند و باری، پدید آمدن مراکز فحشاء و منکرات علنی، بی قیدی و همه و همه محصول فرهنگ ضد انسانی غربی و آزادی زن از قیود شرعی و اخلاقی و انسانی است.

سراسر ممالک غربی و تقریباً شرقی از حاکم شدن فساد در همه شئون زندگی می نالند، و بخاطر متلاشی شدن اوضاع اجتماعی و اخلاقی، و سلطه بی بند و باری به ویژه وضع زن در عزایند.

فقط خدا می داند که از این ناحیه چه خسارت های غیر قابل جبرانی به زندگی انسان وارد شده است.

آری اگر برای زن رابطه با مرد نامحرم به هر صورت که بخواهد، و برای مرد دنبال هر زنی رفتن به هر نوع که میل داشته باشد فراهم نبود، این همه ضرر و زیان و خسارت به بار نمی آمد.

در مکتب سعادت بخش اسلام، مسئله حجاب و پوشش زن و بودن قیود اخلاقی و دینی و رعایت قانون محرم و نامحرم در همه جا و همه وقت از ضروریات دانسته شده و منکر آن با علم به ضروری بودنش به عنوان خارج شده از دین به حساب آمده.

این فرمان های دینی و اخلاقی و دستورات گران بها و با ارزش سدی عظیم در برابر سیل انحرافات و جنایت ها و خیانت و انواع بیدادگری ها و فحشا و منکرات است.

حرام بودن تماس مرد با زن گرچه همسر شرعی در وقت احرام به صورت لمس بدن یا آمیزش یا بوسیدن تمرینی برای مرد و زن است که در مواقع دیگر هم قدرت حفظ خود را داشته باشند و از افتادن در چاه گناه محفوظ بمانند.

و چه بسا که حرمت این سه برنامه برای این است که مرد و زن در این سفر ملکوتی به درک لذت عبادت و افتادن در راه وصال محبوب حقیقی نائل آیند و از مناسک و زیارت و حج بیت الله آنگونه که شایسته است بهره مند گردند.

۷- پوشاندن روی پا

ص: ۳۲۶

زائر باید توجه داشته باشد که در حریم مقدسی قرار دارد که وادی سینا و عرصه گاه طور از آن کسب نور می کند، باید هم چون موسی کفش تعلقات از پای جان و کفش پوشاننده از پای بدن بیرون آورد.

یقیناً شایسته نیست که در این وادی ملکوتی همراه با زر و زیور به حرکت آمد زیرا

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. (۱)

تو در وادی مقدس طوی هستی.

برای زائر اگر میسر باشد چه نیکوست با پای برهنه به سوی حریم دوست رود، تا از نظر ظاهر نهایت خضوع را رعایت کند، و از نظر باطن به تدریج به حال خشوع دست یابد و برای شنیدن ندای محبوب از وادی سینا قلب و طور جان آماده گردد.

۸- سوگند خوردن

آئین مقدس اسلام در شرایط، عادی هم انسان را از سوگند خوردن منع می کند مگر در جائی که نیاز به اثبات حقی در محضر قاضی عادل باشد.

سوگند خوردن برای محرم جایز نیست، محرم نباید حضرت حق را در معرض سوگند قرار دهد و اصولاً نباید کاری کند که نیاز به سوگند خوردن داشته باشد.

ص: ۳۲۷

حاجیان باید با آهنگی واحد به سوی حریم توحید با کمک ایمان و خلوص حرکت کنند و سخنی جز خدا نداشته باشند و بکوشند که حرمت نام محبوب را نگاه داشته از سوگند خوردن پرهیزند.

برای زائر باید شیرین تر از یاد محبوب و ذکری جز ذکر معشوق نباشد، و همه سعی و کوشش در این نقطه متمرکز گردد که بارگاه قرب و وصال یار راه یابد.

۹- انگشتر برای زینت

زائر باید در حال احرام از هر زیور و زینتی خالی باشد، زیرا در این وادی مقدس او را بی رنگ و بی تعلق خواسته اند.

انگشتر زینتی گرچه وزن ندارد ولی به قصد زینت جان و قلب را سنگین می کند و همین باعث می شود که از سرعت حرکت معنوی کاسته شود.

مولای مهربان دوست ندارد که هر چه موجب منیت یا انحراف نیت و قصد، یا خرابی حال است همراه انسان باشد. زائر باید با بدنی آزاد از تعلقات مادی، و روحی پاک و پاکیزه از رذائل و عقلی آرام از شوائب به سوی او در حرکت باشد، نباید با یک حلقه انگشتر زینتی خود را حلقه بگوش امور مادی نماید، باید دست از امور مادی تهی باشد تا آن را از رحمت و مغفرت پر کند.

در این حریم پاک ذلت و مسکنت و فقر و سوز دل می پذیرند، اینجا قلب خاشع، بدن خاضع، اشک دیده و ندامت از گذشته می خرند.

۱۰- لباس زینت برای زن

برای زن در غیر حج زینت نمودن به لباس های گوناگون و سایر ادوات از قبیل طلا و نقره و جواهرات البته برای محرم خودش از نظر اسلام بی مانع است، ولی پس از پوشیدن لباس احرام و گفتن تلبیه همه زینت ها برای او ممنوع

می گردد، تا به این وسیله برای مدتی بتواند از امور مادی آزاد گردد، الهی محض شود، و از حالات معنوی لذت ببرد.

زنان باید در آن سرزمین پاک به ندای بانوی دو سرای حضرت فاطمه زهرا (ع) که هنوز بعد از گذشت چهارده قرن از فضای مکه و مدینه به گوش می رسد توجه کنند که فرموده:

بهترین زینت زن، حیا و پاک دامنی است و این که مردان نامحرم او را ببینند و او هم به مردان نامحرم چشم ندوزد. (۱)

زن باید همه جا و همه وقت به ویژه در این سفر، حضرت حق را به یاد داشته باشد، و به ذکر او با قلب و زبان مشغول باشد و بداند که نباید با جلوه دادن خود و به معرض نمایش گذاردن زینت هایش و خودآرائی در برابر نامحرمان تحریک شهوات کند و مردان را از راه حق باز دارد.

این مرحله برای زن تمرین حیا و عفت و پاکی و پاکدامنی است و جای ظهور دادن تقوا و پرهیزکاری و توبه حقیقی از هر گناهی است.

۱۱- پوشانیدن سر

هنگام حرکت از میقات تا رسیدن به منزل مقصود، هر پوششی برای سر مرد حرام است.

کلاه، دیهیم، افسر، تاج و... در محضر مقدس او که رحمتش تاج سر همه موجودات است مناسب سر نیست، کبریائی فقط و فقط برازنده حضرت اوست.

زائر باید هر کلاهی بر سر دارد از سر بردارد، سرپوش تکبر ممنوع است، مرغ عقل باید از جمجمه غرور آزاد شود، تا بتواند در فضای ملکوت به پرواز آید.

ص: ۳۲۹

۱۲- کندن موی بدن

در این سرزمین و در حال انجام برنامه های حج نباید سر موئی از کسی کم شود، با کندن یک موی گرچه بسیار ریز از بدن خود و دیگران به جسم آزار می رسد و آنجا تا این مقدار آزار رساندن به خود و دیگران حرام است.

اگر به این دستور عالی توجه شود، معلوم می گردد که بخشی از اعمال حج، حس انسان دوستی و ترحم را در لطیف ترین مرحله در قلب انسان زنده می کند، و آدمی را در مسیر قرار می دهد که از آزرده خود و دیگران حتی به اندازه یک سر مو و یک سر سوزن پرهیزد.

آیا می توانید در سایر مکتب ها چنین قوانینی را برای حفظ حقوق انسان گرچه به اندازه یک مو باشد بیابید.

تنها آئینی که به انسان اجازه نمی دهد به اندازه موئی یا سر موئی آلوده به تجاوز شود آئین الهی و مکتب انسان ساز اسلام است.

۱۳- دروغ و مفاخرت و ناسزا

پلیدی دروغ را احدی از افراد انسان انکار ندارد، دروغ اعتماد و اطمینان را از حریم حیات جامعه ریشه کن می کند، و ضربه های سنگینی بر پیکر زندگی وارد می کند.

دروغ گو در کتاب خدا مورد لعنت قرار گرفته، و محرومیت دروغگو از رحمت حق دلیل بر سنگینی این گناه است.

دروغ در همه جا و همه وقت از نظر اسلام- مگر در موارد خاصی که پای حفظ جان و مال و آبرو در میان باشد- حرام و ممنوع است.

اعلام حرمت دروغ و تأکید بر ممنوع بودن آن در هنگام احرام با این که در غیر احرام هم حرام است شاید برای این باشد که زائر با تمرین ترک این گناه

بتواند از بلای خانمان سوز آن نجات پیدا کرده و ریشه این پلیدی از سرزمین وجودش کنده شود.

فخر فروشی بر دیگران کاری ناپسند است، چون آدمیان همه از یک مرد و زن آفریده شده اند و برای آنان امتیازی جز به پاکی و تقوا وجود ندارد، و این پاکی و تقوا هم توشه آخرتی است و نباید موجب خودبینی و افتخار گردد.

پیامبر اسلام با فریادی رسا اعلام فرمود:

عرب را بر عجم، سپید را بر سیاه، غنی را بر فقیر، امیر را بر رعیت هیچ امتیاز و فخری نیست.

ناسزاگوئی کار مردم سست ایمان و فرومایه و پست است در روایات آمده:

فحش و ناسزا و بدگوئی به دیگران کار انسان مسلمان نیست، مسلمان نسبت به دیگران حتی غیر مسلمانان زبانی نرم و با ادب دارد. (۱)

قرآن مجید در ضمن بیان اصول اخلاقی و تربیتی، مردم را از ناسزا گفتن حتی به دشمنان حق منع نموده، قطعاً مسلمانی که با فحش و ناسزا سبب توهین به دیگران و رنجش قلب مردم است از اسلام به معنای واقعی محروم است.

۱۴- سرمه کشیدن

راستی شایسته نیست، پس از آن که جذبه الهی و ندای پاک سفیرش ابراهیم آدمی را به تماشای حقایق و معانی بلند ملکوتی توفیق داد وقت و زمان را هزینه سرمه چشم کرد.

ص: ۳۳۱

(۱-۱) - روایات مربوط به ناسزا و بدگوئی را می توانید در مستدرک الوسائل ج ۹، ص ۱۳۶، باب ۱۳۸ بنگرید.

حتماً می دانید که سرمه برای مرد و زن جنبه زینت دارد، و به خاطر پوشانیدن عیب و نقص چشم و ابرو به کار می رود، جایی که جلب رضایت دوست با اجرای مناسک باید محور عمل باشد، و در پیشگاه او هیچ زینتی بهتر از تقوا نیست، نیازی به سرمه کشیدن نمی باشد.

۱۵- رو گرفتن زن

شگفتا چه کلاس با عظمتی است، و چه زمینه مهمی برای کنترل نفس و غرائز، و چه عرصه عجیبی است برای تربیت و تزکیه! به مردان می گوید در این اجتماع بزرگ که مرد و زن با هم مشغول ادای مناسک و انجام دادن بندگی و عبادت اند از نظر کردن به روی زن پرهیزند که نظر به او حرام است، و به زنان می گوید روی خود را می پوشانید که پوشانیدن روی در حال انجام مناسک جایز نیست.

آنچه مرد را به سوی شهوت جنسی سوق می دهد در برابرش آزاد است ولی به او می گوید حق استفاده از او را گرچه به یک نظر باشد نداری.

این است راه رشد دادن مایه تقوا در انسان، حریم امن حریم با عظمتی است زن باید از نظر بازی مرد در امان باشد، و چشم مرد باید از آلوده شدن به نظر غیر اخلاقی مصون بماند.

باید دیده از چنان منظره زیبا و تحریک آمیزی برگرفته شود تا زیبایی مطلق در آن تجلی نماید.

۱۶- روغن مالیدن به بدن

ص: ۳۳۲

در مراسم عالی حج باید تمام کوشش زائر بر این باشد که خود را از قیود و رسوم مادی برکنار داشته، و همه وجود خویش را چون ماهی دریا غرق در عبادت و بندگی نماید.

اسلام از انسان می خواهد که برای خدا باش و برای خدا زندگی کن.

و جوب نمازهای یومیه به این خاطر است که آدمی حتی یک روز از عالم معنا جدا نباشد.

مراسم حج برای این است که حقیقت بندگی در آدمی تقویت شود و توان معنوی تا جائی که امکان دارد بالا رود، این که زمان احرام اجازه روغن مالیدن به بدن را نمی دهند شاید برای این باشد که شامه و حواس خود و دیگران از حریم بندگی دور نشود، و انسان به بدن و رسیدگی به پوست در حالی که نیازی به آن نیست مشغول نگردد، و از حقیقت غافل بماند.

۱۷- زیر سایه بودن

از میقات تا حرم با سر برهنه و زیر آفتاب، و در برابر حمله باد، حرکت کردن یکی از برنامه های مهم مناسک است.

زائران باید به این معنا توجه داشته باشند که در این حریم موقعیتی برای سایه بر سر انداختن نیست زیرا سایه رحمت و مغفرت همه وجود را پوشانیده است!

تحمل این معنا شاید برای این است که انسان را از سستی و تنبلی درآورد، و او را برای قبول برنامه های سخت تر آماده سازد.

سر برهنه بودن، با دو قطعه پارچه سپید حرکت کردن، آن هم زیر آفتاب سوزان عربستان ریاضتی شرعی و تحمل تکلیف با مشقتی الهی است.

حرکت با سری برهنه، دلی شکسته، با رگم دوری از وطن و زن و فرزند حال عجیبی برای انسان ایجاد می کند که آدمی از بیانش عاجز است آنجاست که انسان با زبان دل می گوید:

دل من به یاد جانان ز جهان خبر ندارد- سر من به غیر مستی هنری دیگر ندارد

هنر دگر نباشد بر ما به غیر مستی- نبود هنر جز آن را که زخود خبر ندارد

کند آن که عیب مستان بخشیده ذوق مستی- خودش او تمام عیب است و یکی هنر ندارد

دل ماست شاد و خرم به هر آنچه می کند دوست- غم آن نمی خورد فیض که دعا اثر ندارد.

۱۸- آزار رساندن به جانوران

در برنامه حج حتی همه حیوانات و وحش و طیور باید از ایمنی و امنیت برخوردار باشند، در وادی امن هر جاننداری لازم و واجب است حقش رعایت شود و از شر و آزار انسان مصون باشد.

حمایت از حیوانات و امنیت دادن به آنها و حفظ حقوقشان در آن وادی مقدس امری جدی و دارای صورتی حقیقی است، بر خلاف اداره حمایت از حیوانات در غرب که ظاهر و باطنی منافقانه دارد.

غرب برای آزار دیدن یک گربه یا سگ از دست انسانی بی رحم و بی توجه به فریاد می آید، ستم گر به حیوانات را جلب می کند و او را محکوم به پرداخت جریمه می نماید، و به حمایت از حیوانات فریاد می کشد، ولی هر روز در گوشه و کنار دنیا خون صدها انسان را به ناحق می ریزد، و زنان و کودکان را به گلوله می بندد، و خانه و مزارع مردم را به آتش می کشد، و ثروت مظلومان را غارت

می کند ولی نه به فریاد می آید، و نه کسی به دادگاه احضار می شود و نه از مظلومان به حمایت برمی خیزد.

۱۹- استمناء

در حال احرام دست زدن به عملی که پیش از احرام هم از محرّمات شناخته شده عملی بسیار زشت و کاری ناپسند است.

گمان نمی رود زائری به چنین کاری شیطانی دست یازد، مگر کسی که به غلط خودش را در مهمانان خدا وارد کرده است.

حلیت این کار و دیگر گناهان ره آورد فرهنگ ضد بشری غرب است، عوامل تحریک شهوات و انداختن مردم به خصوص نسل جوان در گناه و گناهکاری که یکی از کارهای غرب وحشی است، زندگی را بر اکثر مردم جهان تباه کرده و آثار شومی به بار آورده که حسابگران از حساب کردنش عاجزند.

غرب راه هر گونه فحشا و منکرات را به روی مردم جهان باز کرده و دنیا را به سرگردانی و بی هویتی مبتلا نموده، و بلائی به سر انسان آورده که در همه ادوار گذشته نمونه نداشته.

۲۰- عقد و شاهد آن بودن

ورود در لباس احرام و سپس تلبیه گفتن و به عبارت دیگر محرم شدن برای این است که انسان جز به حضرت دوست نیندیشد، و عقدی جز عقد بندگی نبندد.

آدمی در آن حریم باید تمام وجودش شاهدی بیدار بر حقایق، بر توحید، بر نبوت، بر ولایت باشد.

آنجا که نور محبوب پر توافشانی می کند، و اسماء و صفاتش در تجلی است فرصت بی نظیری است که باید از آن به بهترین صورت استفاده کرد.

ص: ۳۳۵

زمان در ایام مناسک زمان عقد بستن و شاهد عقد بودن نیست، آنجا باید بر گذشته افسوس داشت، و نسبت به ساختن آینده تصمیم قاطع گرفت، شاید با این انقلاب حال بتوان سعادت دنیا و آخرت را تامین نمود.

۲۱- پوشیدن لباس دوخته

به هنگام مراسم معنوی حج، اگر پوشیدن هر نوع لباسی با هر نوع دوخت و رنگی آزاد بود، باز پای پیروی از هوا و هوس، و مسئله رنگ ها، و خودنمایی و مفاخرت به میان می آمد و مقصود حج عملی نمی شد.

یک رنگ بودن لباس، و عاری بودنش از دوخت، و پاک بودنش از انواع مدل ها برای این است که به انسان بفهماند، رنگ و نژاد، و تعلقات ظاهری سببی برای امتیاز نیست.

تبعیض نژادی و مفاخرت در این زمینه محصول کفر و شرک و الحاد، و ننگ بزرگی بر تارک حیات مادی گران است.

۲۲- ۲۳- ۲۴ دندان کشیدن، ناخن گرفتن، خون از بدن بیرون آوردن

زائر هنگامی که لباس احرام پوشید و تلبیه گفت باید همه توجهش به عبادت و بندگی و ادای مناسک و حفظ ادب و وقار باشد.

زائر وقتی با لباس احرام به محضر دوست وارد شد، و در حریم میهمانی او قرار گرفت باید از کشیدن دندان، ناخن گرفتن و خون از بدن بیرون آوردن بپرهیزد، که این امور در محضر حضرت محبوب خلاف ادب و وقار و متانت است.

مسیر حج به ویژه از میقات تا حرم و از حرم تا عرفات و مشعر و منی، و تا پایان اعمال مسیر امن و سلامت و ایمنی است، منظره آن جایگاه عظیم منظره ای از محشر و در باطن نمایشی از بهشت جاودانی است.

راهی است که کندن موی بدن و گرفتن ناخن و بیرون آوردن گیاه حرم و رم دادن وحش و طیور و بسیاری از برنامه ها در آن ممنوع و حرام است، چرا که در این مسیر واجب است از هر جهت و برای هر جان داری امنیت کامل برقرار باشد، در این مسیر همه زائران وظیفه دارند به عبادت و بندگی، توبه و انابه، تضرع و زاری، جبران گذشته، ساختن آینده و کمک به دیگران پردازند، در آنجا بهترین سلاح دعا و نیایش است چنانچه انسان به دعای واقعی موفق شود، قطعاً به خیر بسیار موفق شده است.

«الدعا سلاح المؤمن:» (۱)

نیایش اسلحه ی مؤمن در برابر دیو مشکلات است.

لازم است مؤمن در تمام مواقف کریمه دست نیاز به درگاه بی نیاز بردارد و از حضرت او تقاضای رحمت، آمرزش، خیر دنیا و آخرت و پیروزی همه مسلمانان بر همه دشمنانشان داشته باشد.

طواف عمره تمتع

هر زائری بر اساس فرمان واجب حق باید در طول انجام مناسک سه بار و هر بار هفت مرتبه خانه خدا را طواف کند و یقیناً هر طوافی را معنائی و سری است.

ص: ۳۳۷

این سیه باطن عاصی و تهی دست از معنویت را جرأت آن نیست که برای هر دوری از طواف توضیح و شرحی ارائه دهد، در این زمینه باید دست به دامن اولیاء الهی و آگاهان به حقایق زد که آن بزرگواران از اسرار این حقایق با خبرند.

شب‌های جمعی از پاکان در این مقوله سخن بود، این اسیر هوا و گرفتار دنیا و افتاده در چاه طبیعت عرضه داشت: هفت شوط طواف در عمره تمتع اشاره به خروج از هفت زنجیر خطرناک است که هر کدامش به دست و پای قلب و جان بسته باشد برای دور ماندنش از حریم قرب و معذب شدنش به عذاب قیامت کافی است.

زائر باید به نحو حقیقت و به طور جدی با هر طوافی به دور بیت محبوب زنجیری از زنجیرهای هفت گانه شیطان را از دست و پای قلب و جان باز کند تا طواف عمره تمتع تحقق یابد.

۱- با طواف اول زنجیر کفر ظاهر و باطن را از گردن قلب و جان باز کند.

۲- با طواف دوم زنجیر شرک درون و برون را بگشاید.

۳- با طواف سوم، زنجیر ریا و دورویی و نفاق را از هم بگسلد.

۴- با طواف چهارم زنجیر هوا و هوس و اسارت به زرق و برق دنیا را حلقه به حلقه نابود کند.

۵- با طواف پنجم زنجیر خطرناک حرص و بخل را باز نماید.

۶- با طواف ششم از زنجیر عجب و خودبینی در آید.

۷- با طواف هفتم از زنجیر علو و استغنا و کبر، قلب و جان را نجات دهد.

چون هفت شرط تمام و شد و از مطاف خارج گردد، به راست حس کند که از زیر بار سنگین این زنجیرهای شیطانی رسته، و با عنایت و لطف حق آنها را از

دست و پای جان و قلب باز کرده، و آنچنان سبک بال گشته که می‌خواهد به سوی دوست به پرواز آید و این جان عاریت را با دیدن جمال محبوب فدا کند.

میروم با اشتیاق روی او ج

در بدر منزل به منزل سوی او جشاید از راهی به آگاهی رسم تا شوم از سالکان کوی او جای صبا با آشنای زلف یار گو
حدیثی گو زمشکین موی او جتا نگیرم من خم گیسوی دوست تا نبویم سنبل خوشبوی او جهم چونی از دل بنالم زار زار پر
کنم گیتی زهای و هوی او ***

طواف حج تمتع

چون از طواف عمره تمتع در فضائی از معنویت و بصیرت متمتع شد و مرا حلی را پیمود نوبت به طواف حج تمتع میرسد، در این هفت دور دوم نیز باید خود را از بندهای هفت گانه دیگر شیطانی برهاند، هفت برنامه‌های که شایسته مهمان دوست نیست.

۱- از بند گناهان سر و اعضائی که در آن است برای همیشه برهد و آزاد شود، و سر و آنچه را در اوست در اختیار دوست بگذارد، یعنی با دور اول طواف با حضرت محبوب پیمان ببندد که از این پس سر و محتویاتش را در راه رضای او هزینه کند، و خیالی جز خیال دوست نداشته باشد و جز به آثار او چشم ندوزد، و غیر فرمان او و اولیائش را نشنود، و جز برای حضرت او سخن نگوید.

رسول بزرگوار اسلام روزی به یارانش فرمود:

ص: ۳۳۹

«استحيوا من الله حق الحياء قالوا يا رسول الله انا لنفعل ذلك، قال ليس ذلك الحياء من الله عزوجل و لكن من استحيى من الله حق الحياء فليحفظ الرأس و ما حوى و البطن و ما وعى و ليذكر الموت و البلى و من اراد الآخرة ترك زينه الدنيا، فمن فعل ذلك فقد استحيى من الله حق الحياء:» (۱)

از خدا آنگونه که باید حیا کنید، گفتند یا رسول الله ما حیا می کنیم فرمود: نه شما را چنین حیائی که من می گویم از خدا نیست کسی که از خدا حیا می کند آن هم آن گونه که باید، بر او واجب است سر و آنچه را از چشم و گوش و زبان در بر دارد.

از همه معاصی مربوط به آنها حفظ نماید، و شکم و آنچه را در آن جای می گیرد از حرام نگاه دارد، و مرگ و پوشیده شدن در قبر را یاد کند، هر کسی خواهان آخرت است زینت فریبده دنیا را رها کند، چون کسی اینگونه شود از خدا حیا کرده در حالی که حق حیا را رعایت نموده است.

۲- در طواف دوم دو دست خود را از همه معاصی از قبیل گرفتن رشوه، غصب مال مردم، بر سر مظلوم کوبیدن، و باطل نویسی، و... آزاد سازد، که هر کس دچار این گناهان باشد راهی به حریم قرب ندارد و این طواف او را بجائی نمی رساند.

در نهج البلاغه امیرمؤمنان (ع) آمده:

«فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده:» (۲)

پس مسلمان حقیقی کسی است که همه مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند.

ص: ۳۴۰

۱- ۱) - منهاج الطالبین ۲۵- روضه الواعظین ج ۲، ص ۴۶۰، با اندکی اختلاف.

۲- ۲) - خطبه ۱۶۷، بحار ج ۳۲، ص ۴۰ باب ۱، حدیث ۲۶.

۳- در طواف سوم خود را از تجاوزات شکم آزاد کرده و برای همیشه در وادی گرسنگی معنوی قدم بگذارد و نسبت به رفع گرسنگی شکم فقط به حلال حق قناعت نماید و از اسراف در حلال هم پرهیزد.

۴- در طواف چهارم به اسیر بودن در بند شهوات و به ویژه غریزه جنسی که او را به گناه بسیار زشت دعوت می کند پایان دهد و این غریزه آتشین را به قید پاک دامنی و عفت مقید سازد، که راستی شهوت جنسی دیو خطرناک و گرگ درنده ای است که در صورت غلبه بر انسان راهی جز سقوط در چاه هلاکت و گرفتار آمدن به عذاب قیامت باقی نخواهد گذاشت.

۵- در طواف پنجم، زنجیر گناه از دو پای خود بگسلد و از گذاردن قدم در وادی عصیان برای همیشه پرهیزد و عزم جزم کند با قدم هائی که به طواف بیت الله موفق شده تا زنده است به مکان ها و مجالسی که رضای دوست در آن نیست نرود.

۶- در طواف ششم باید قلب این حرم معنوی، و عرصه ملکوتی را از کشش ها و جاذبه های غلط آزاد نموده و هر بیگانه ای که در آن جای خوش کرده بیرون کند و این خانه باطن را یکسره به آئینه تجلی اسماء و صفات دوست تبدیل نماید، که اگر دل در حال طواف اسیر بت های جان دار و بیجان و شیاطین انسی و جنی و جاذبه های ضد الهی باشد طواف لازم محقق نشود، مگر در رساله های عملیه و فقهیه نیامده کم و زیاد شدن طواف سبب بطلان طواف است، در طواف حقیقی هم اگر قلب آزاد از شیاطین و جواذب کاذب و بت ها همراه انسان نباشد، از طواف کم گذاشته شده و طواف بی تردید طواف مورد رضای دوست نخواهد بود.

۷- در طواف هفتم حج تمتع باید از زنجیر دوری و بعد، با تمام قدرت و قوت و با کمال اخلاص آزاد گشته و در محور قرب و وصل قرار گرفت، در این مرحله است که خورشید رحمت و مغفرت از افق وجود طواف کننده طلوع می کند و چشم دل آماده تماشای دوست می شود و زائر برای قرار گرفتن در مقام ابراهیم و دو رکعت نماز و نهایتاً سر به سجده گذاشتن برای چشم پوشی از دنیا و ما فیها آماده می شود.

طواف نساء یا هفت منزل سلوک

آخرین طواف در حقیقت طواف نساء است، که پس از آن عمل دیگری به عنوان مناسک حج باقی نیست و زائر به تدریج آماده بازگشت به وطن می شود.

در این مرحله که آخرین نقطه اوج و کمال است باید در هر طوافی وارد مقامی از مقامات هفت گانه سلوک شد و آن هفت مقام به ترتیبی که در معارف الهیه آمده چنین است:

۱- باید در طواف اول وارد منزل توبه حقیقی و نقطه بازگشت واقعی به سوی دوست شد، و برای همیشه رو به دوست و پشت به غیر او.

۲- در طواف دوم باید وارد منزل ورع و پارسائی و تقوا و پرهیزکاری شد.

۳- در طواف سوم باید قدم در وادی زهد گذاشت، زهدی که به توضیح امیرمؤمنان به معنای روی برگرداندن از همه محرّمات است.

۴- در دور چهارم باید قدم در وادی فقر که به معنای احساس نیاز همه جانبه در دنیا و آخرت به حضرت حق است گذارد، فقری که مانع از آلوده شدن انسان به استغناء و استعلاء نفسی است.

فقری که امری معنوی و محصول بصیرت و سبب افتخار رسول خدا بود که می فرمود: نیاز همه جانبه ام به خدا و احساس استقلال نکردنم از او مایه مباهات من است.

«الفقر فخری»: (۱)

فقر حقیقتی است که با هستی همه موجودات عجین است، و هر کس به آن توجه داشته باشد لحظه ای از بندگی خالص دست بر نخواهد داشت.

فقر واقعی است که مایه اصلی عشق انسان به حضرت حق چون عشق طفل به مادر است و سرمایه ای است که انسان را برای همیشه به گدائی و اظهار حاجت در پیشگاه دوست می نشاند.

۵- در طواف پنجم باید وارد منزل صبر آن حقیقتی که مایه حفظ ارزش ها تا روز بیرون رفتن از دنیا است وارد شد.

۶- در طواف ششم باید به منزل توکل و اعتماد نمودن به خدا، و او را تکیه گاه خود قرار دادن وارد شد.

۷- و در طواف هفتم باید وارد منزل رضا شد، منزلی که حضرت سیدالشهداء در گودال قتلگاه قرار داشتند را در آن اعلام کرد: «الهی رضا بقضائک».

سعی صفا و مروه

پس از طواف عمره تمتع و حج تمتع و نماز در مقام ابراهیم نوبت به سعی صفا و مروه می رسد.

ص: ۳۴۳

۱-۱) - عوالی اللثالی ج ۱، ص ۳۹، حدیث ۳۸، جامع الاخبار ص ۱۱۱، فصل ۶۷، بحار الانوار ج ۶۹، ص ۵۵، باب ۹۴، حدیث

صفا و مروه جائی است که نشان قدم انبیا و امامان و اولیاء و عاشقان و عارفان در آن پیدا است، و هنوز صدای زمزمه و مناجاتشان به گوش جان می رسد.

آنجا جائی است که حضرت هاجر خالصا لوجه الله برای طلب آب جهت فرزندش اسماعیل راه پیمائی کرد.

زائر باید به نحو خلوص و اخلاص برای به دست آوردن آب رحمت و مغفرت و لطف و محبت حق راه پیمائی کند.

به صورتی باید سعی صفا و مروه را انجام داد که در پایان آن بر سر کوه مروه از دست ساقی هستی به نوشیدن شراب طهور نائل آمد.

در بخشی از این مکان مقدس جای هروله است، به وقت هروله که همه بدن به خاطر سرعت گرفتن به حرکت می آید باید قصد و عزم این باشد که از قلب و جان و خانه وجود آنچه مورد رضای دوست نیست بریزد و در حقیقت خانه تکانی محکمی انجام گیرد.

عرفات

روز نهم باید به سوی عرفات کوچ کرد، سرزمینی که جای بسیار مقدسی است و در آن وعده اجابت دعا داده شده.

در آن سرزمین، ناامید از رحمت حق به حقیقت بدبخت ترین انسان است، آنجا اقرار به گناهان در پیشگاه دوست و محل طلب آمرزش و مغفرت است، در آنجا پس از نماز ظهر و اندکی استراحت با اشک چشم و زاری و تضرع باید دعای عرفه حضرت حسین را که از مهم ترین دعاهاست زمزمه کرد.

مشعر الحرام

در آنجا باید قرب و وصال دوست را خواست، و بر رحمت و لطف او تکیه کرد، که در آن شب عجیب هیچ سائلی از در گاهش دست خالی بر نمی گردد.

به هنگام حرکت به منی باید قصد کرد و عزم را جزم نمود که برای همیشه پرده غفلت از برابر دیده عقل و قلب برداشت، و بطور جدّ آماده بیرون آمدن از چاه لغزش ها شد و روی به طاعت حق قرار داد، و از همه آرزوهای بی پایه نجات یافت، و آرزوئی جز آرزوی نجات در دنیا و آخرت به جای نگذاشت.

رمی و ذبح

در سرزمین منی به وقت رمی جمرات به دیو شهوت و هوا و هوس سنگ بینداز و او را برای همیشه از حریم حیات خود دور کن و برای خویش با رمی جمرات مصونیتی ایجاد کن که شیطان از دست اندازی به تو ناامید گردد.

و هنگام ذبح کردن باید حنجر و گلوی هوا و هوس را با کارد تیز ایمن برید، که اگر گرگ هوا و حیوان حرص و طمع در آن سرزمین قربانی نشود، ضمانت حفظی برای ارزش ها نخواهد ماند، قربانی کردن گوسپند نشانه ای از قربانی کردن گرگ هوا و حیوان حرص و طمع است.

تراشیدن سر

با تراشیدن سر آن هم با تیغ تیز که یک موی بر جا نمی گذارد، باید تمام عیوب ظاهر و باطن را ریشه کن کرد، و از نفس نفیس جز آئینه ای صاف برای انعکاس حقایق باقی نگذاشت.

آنچه خواندید گوشه ای از مناسک باطنی حج بود نه همه آن که همه آن را باید در حج انبیا و امامان و اولیاء جستجو کرد، و این فقیر مفصل آن را در جلد هفتم عرفان اسلامی آورده ام مشتاقان می توانند به آن کتاب که در پانزده جلد به چاپ رسیده مراجعه کنند.

بازگشت خدا به انسان و بازگشت انسان به خدا.

شرح و توضیح این مسئله بسیار مهم، و مایه سعادت دنیا و آخرت، و عامل جلب رحمت و مغفرت حضرت محبوب در آیه ۳۶ سوره مبارکه بقره گذشت،

در این بخش اشاره به نکته ای مهم بسیار ضروری است و این که توبه انبیا توبه از گناه نیست و رجوع آنان به حضرت حق رجوع از گناه به سوی مولا نیست، بلکه این انسان های کامل عمل خالص و پاک خود را نسبت به عظمت حضرت حق اندک و شایسته او نمی دانند، و خود را متهم به کوتاهی در بندگی و عبادت نموده از این جهت وارد عرصه توبه می شوند، و یا توبه آنان درخواست مغفرت و رحمت برای نسل و ذریه خود است چنان که عَلَيْنَا در تَبِّ عَلَيْنَا احتمال این معنا را می دهد.

در هر صورت ما گناهکاران که نسبت به حضرت حق عصیان داشته و گاهی ترک واجب کرده ایم باید به آثار و عواقب گناه توجه کنیم و این که عصیان و خطای ما رو در روئی و مقابله با که بوده؟!!

انسان جواب مشت را با مشت و درشتی را با درشتی و تندی را با تندی می دهد و خلاصه موجودی انتقام گیرنده است، باید دقت کند و نظر نماید که حضرت حق با او چه کرده که باید پاسخش را با عصیان و گناه بدهد و با او به مقابله و رو در روئی برخیزد؟

خدای مهربان از زمانی که ما نطفه در رحم بودیم تا این لحظه جز احسان و رحمت و لطف و عنایت و رزق رسانی و شفای امراض، و قرار دادن هر نوع نعمتی معامله دیگری با ما داشته، اگر کمی اندیشه کنیم و درست و صحیح تفکر نمائیم به منزل ندامت و پشیمانی از گناه راه پیدا می کنیم و این مقابله و رو در روئی تبدیل به صلح و صفا و توبه واقعی می شود، و حرکت به سوی او با قدم ایمان و اصلاح و توبه میسر می شود قدمی که چون به سوی او برداشته شود، او هم به انسان نزدیک می گردد.

در حدیث قدسی آمده:

«من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعاً»

ص: ۳۴۶

کسی که یک وجب به من نزدیک شود من یک زراع به او نزدیک می شوم.

این توبه واقعی سبب می شود که خواسته های حق جایگزین خواسته های بی مهار و شیطانی گردد، و این جا به جایی رنگ شیطان و صفت دیو و دری و مایه دوزخی شدن را از نفس گرفته و او را به صبغه الهی که احسن صبغه هاست می آراید.

ص: ۳۴۷

اشاره

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

پروردگارا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و کتاب و حکمت به آنان تعلیم دهد، و نفوس آنان را رشد و تکامل بخشد، این امور در خور قدرت توست زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

شرح و توضیح

بحث نبوت حضرت ختمی مرتبت و نزول قرآن، و آثار آیات این کتاب با عظمت در نفوس انسانی، و این که نبوت و قرآن مایه رشد و تکامل و سبب تحقق خیر دنیا و آخرت است در آیات گذشته گذشت.

وَمَنْ يَزْعُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

و کیست که از آئین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که خود را خوار و بی ارزش نماید و به نادانی و سبک مغزی گراید، یقیناً ما ابراهیم را در دنیا به امامت و رسالت انتخاب کردیم و بی تردید در آخرت از شایستگان است.

شرح و توضیح

ملت و آئین ابراهیم همان است که شرح و توضیح اش در آیه ۱۲۴ گذشت، ملت و آئین نظری همان تکالیف و مسئولیت های اعتقادی و عملی و اخلاقی است که ابراهیم همه آنها را به طور کامل و با عشق و اخلاص پذیرفت، و آئین عملی به کار گیری تکالیف و مسئولیت هاست که ابراهیم آنها را در همه شئون حیات و زندگی اش بکار بست و به این خاطر به مقام رسالت و امامت ناس برگزیده شد و لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا.

حقیقت وجود او و ایمان و اخلاصش و تسلیمش در برابر اراده حق در ساختن کعبه و انجام مناسک آن آشکار شد.

ملت ابراهیم است که به انسان ارزش می دهد، و وی را به مقام رفیع می رساند، و از او انسانی والا بلند مرتبه و صاحب درجات می سازد، و به انسان شخصیتی ابراهیمی و پابرجا و استوار می دهد، در عرصه تسلیم به حق است که همه استعدادها ظهور می کنند، و آدمی سر از ملکوت اعلی در می آورد، و تبدیل به شجره طیبه که اصلش ثابت و تنه و شاخ و برگش در آسمان است می شود.

کسی که تسلیم حق و آراسته به ملت ابراهیم نیست در معرض کشش ها و جاذبه های شیطانی قرار می گیرد، و مایه بهره کشی دیگران از وی می شود و نهایتاً

به خواری و پستی و ذلت و اسارت دچار می آید و دنیا و آخرتش را از دست می دهد.

هیچ انسان عاقل و خردورزی که بخواهد به تکامل و رشد برسد، و از ارزش های الهی و ملکوتی برخوردار گردد از ملت ابراهیم روی گردان نمی شود، آنان که از آئین حنیف او اعراض می کنند، یقیناً خود را خوار و بی ارزش گرفته و عقل و خرد خویش را سبک انگاشته اند.

بی شک هر کس در دنیا به اندازه سعه وجودی اش از طرف حق برگزیده شود، و ملائک اصطفای او ارزش های اعتقادی و اخلاقی و عملی باشد در آخرت هم در صف صالحان قرار خواهد گرفت، چنان که حضرت حق رسیدن ابراهیم را به این مقام اعلام نموده:

وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

در هر صورت اعراض و روی گردانی از آئین ابراهیم که اسلام جامع و دین کامل است و همه انبیا مبلغ آن بودند نشانه سبک مغزی و حماقت و نداشتن معیار و میزان درونی برای درک سود و زیان واقعی است.

همه باید بدانند عقل واقعی و خرد حقیقی آن نیست که انسان را به تشخیص سود و زیان مادی راهنمایی کند، عقل آن است که از برکت آن سعادت دنیا و آخرت تامین شود، و انسان را به عرصه اقتدای به انبیا و امامان وارد سازد، و سبب عبادت و بندگی و به دست آوردن بهشت گردد.

«العقل ما عبد به الرحمن واكتب به الجنان» (۱)

ص: ۳۵۰

اشاره

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

یاد کن هنگامی که پروردگارش گفت ای ابراهیم تسلیم باش و او با همه وجود اعلام کرد من تسلیم پروردگار جهانیان شدم.

شرح و توضیح

حضرت حق که مالک و مربی همه موجودات هستی است راه سلامت و طریق هدایت، و تکالیف و مسئولیت ها را به ابراهیم ارائه می کند، و مسیر مستقیم بندگی را به او نشان می دهد و از او دعوت می نماید به قرار گرفتن در راه حضرت رب و انجام همه تکالیف و مسئولیت ها با همه وجودش تسلیم شود، ابراهیم هم نسبت به حضرت حق ادب نموده، و سر تواضع و فروتنی پیش انداخته از عمق قلب و جانش اعلام می کند: من تسلیم پروردگار جهانیان که مالک و پرورش دهنده همه موجودات است شدم.

مقام تسلیم

حال تسلیم حال بسیار مهمی است، این حال که کیفیتی قلبی است از اوصاف انبیا و امامان و اولیاء خاص حضرت حق است، در این حال است که انسان همه برنامه ها و امور طبیعی و احکام تشریحی، و نقل و انتقالاتی که در جریانات هستی صورت می گیرد جلوه علم و حکمت و مشیت و سبب سازی و سبب سوزی و مصلحت خواهی حق می بیند، و چیزی جز فعل احسن مشاهده نمی کند، و در باطنش دچار چون و چرا و سؤال بیجا نمی گردد، و مشتاقانه و خالصانه به اجرای احکام الهیه برمی خیزد، و اگر علت و حکمت چیزی را نداند، یا اموری را بر خلاف عقل محدود خود بنگرد، یا حکمی از احکام حق را مطابق میل و

خواستۀ اش نبیند، کمترین دغدغه ای در باطنش حاصل نمی شود، و به تنگی سینه، و غم و غصه و بیم و ترس دچار نمی گردد، بلکه با شرح صدر و نورانیت باطن، و ایمان استوار به استقبال همه امور صادر شده ی از حق می رود، و با همه وجودش سرود عارفانه الهی رضا بقضائک، تسلیم لامرک را سر می دهد.

قرآن مجید در رابطه با حال تسلیم می فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: (۱)

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود مگر آن که تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند، سپس از حکمی که داده ای در درونشان هیچ دلتنگی و ناخشنودی احساس نکنند و به همه جانبه و به طور کامل تسلیم باشند.

آیه شگفتی است، مطلب بسیار بسیار مهمی است، به جلال ربوبیتش برای پیامبر بزرگوارش سوگند یاد می کند که مسلمانان در صورتی در گردونه ایمان می باشند، که نسبت به داوری و حکم تو برای پایان دادن نزاع و اختلافشان در درون خود احساس تنگی و مضیقه نکنند، و در برابر حکم شرعی و عقلی تو که اتفاقاً با اغراض و اهدافشان موافقت ندارد دل تنگ نگردند. بلکه آن را با طیب نفس، و خوشحالی باطن بپذیرند و بدون هیچ اعتراضی تسلیم آن شوند، و اگر جز این باشد هنوز وارد عرصه ایمان نگشته اند و از اسلام و فرهنگ حق جز ظاهری را نپذیرفته اند.

ابراهیم هنگامی که با همه وجود تسلیم حق شد و به آخرین مرتبه این مقام رسید به مقام اصطفاء و امامت، و از زمره صالحین شدن دست یافت، و با

ص: ۳۵۲

حرکات مثبت درونی و برونی اش که منشأی جز اسلام و ایمان و یقین و حال تسلیم نداشت به مردم جهان آموخت که جز با آراسته شدن به این مقامات و حقایق، به دست آوردن درجات ملکوتی و مراتب عرشی و رضایت الله و جنت الله ابداً میسر نیست.

امیر مؤمنان (ع) می فرماید:

«سلموا لامر الله سبحانه و امر ولیه فانکم لن تضلوا مع التسليم.» (۱)

به همه دستورات خدای سبحان، و کسی که از جانب او نسبت به شما ولایت دارد چون انبیا و امامان با همه وجود تسلیم شوید، که با تسلیم شدن هرگز گمراه و منحرف نخواهید شد.

ابراهیم بر اثر همین حال تسلیم بود که جان و مال و اولاد خود را هزینه حق کرد، و در این مسیر جز با قدم شوق و اخلاص حرکت نکرد، و در این زمینه آن چنان شد که وقتی نمودیان او را به آتش انداختند جبرئیل به او نازل شد و گفت:

«هل لك من حاجة؟ فقال: اما اليك فلا فقال: الا تسأل ربك؟ فقال حسبي بسؤالی علمه بحالی!»

آیا حاجتی داری؟ گفت به تو هیچ نیازی ندارم، گفت آیا از پروردگارت درخواست نجات نمی کنی، گفت: آگاهی اش به وضع من مرا نسبت به درخواستم کافی است.

ص: ۳۵۳

اشاره

وَ وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَيْنَهُ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ

و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به آئین الهی و تسلیم بودن در برابر خواسته های حق سفارش کردند: که ای پسران من، بدون تردید خدا دین را به سود دنیا و آخرت شما برای شما انتخاب کرده، بنابراین باید شما جز در حالی که آراسته به اسلام باشید نمیرید.

شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مسئله بسیار قابل توجه استفاده می شود:

۱- توجه انبیا و اولیاء به فرهنگ و حقوق خدا ۲- سفارش انبیا و اولیا به فرزندانسان نسبت به دین.

توجه انبیا و اولیاء به فرهنگ و حقوق خدا

چه مسئله مهم و زیبایی، چه برنامه عظیم و پربهائی، که ابراهیم و یعقوب و همه انبیا و امامان و اولیاء در برابر سرنوشت دینی و ایمانی خاندان خویش احساس می کردند، و از عمق قلب به آن توجه داشتند و خاطر مبارکشان و نفس نفیسشان نسبت به فرهنگ الهی و حقوق خدا و حرمت پروردگار از دغدغه هم چون دریا موج می زد.

آنان که به ارزش آئین الهی واقف بودند، و می دانستند تنها کلید راه نجات، و منبع خیر دنیا و آخرت، و سبب رشد دهنده انسان، و عامل کرامت آدمی دین است، اهتمام شدیدی داشتند که فرزندان و نسلشان هم چون خودشان به آئین

الهی آراسته باشند، و تاقیامت خورشید ملت حنیف، و حال تسلیم به حق از افق وجود خاندانشان در طلوع باشد.

آنان به فرهنگ حق و حقوق خدا بیش از همه امور توجه داشتند، و ابلاغ آن را اول به خانواده خود و سپس به دیگران از اوجب واجبات می دانستند، و در راه ابلاغ آن حقیقت بینظیر از هیچ گونه فداکاری و بذل جان و مال دریغ نداشتند.

چنان که از آیه بعد

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِسْتَفَادَهُ حَتَّى نَفْسِ آخِرِ خُودِ رَا هَزِينَهُ ابْلَاغِ دِينِ وَ وَصِيَّتِ بِيهِ أَنْ نَمُودِدْ، وَ بِيهِ شِدَّتِ عِلَاقَةُ دَاشْتَنْدِ كِه خَانَانِشَانِ وَ مَرْدَمِ رُوزْگَارِشَانِ وَ انْسَانِهَایِ پَسِ از آنانِ اهلِ دینِ واقعیِ درِ اسلامِ حقیقیِ باشند، وَ بَا آنِ زَنْدَگیِ کَنْنَنْدِ، وَ بَا آنِ از دُنیا بَرُوندِ.

آنانِ اسلامِ و ودیعتیِ گرانِ بها از جانبِ خدا نَزْدِ خودِ میدانستند، وَ بَا همهِ تَوانِ درِ تمامِ ایامِ حیاتِشانِ از آنِ نَگَهداریِ کَرْدَنْدِ، وَ سَپَسِ بَا سَفارِشِ اَکیدِ بِيه فرزندانِ از آنانِ خواستند، کِه آنانِ نِیزِ امانتِ دارانیِ امینِ نسبتِ بِيه آنِ ودیعهِ الهیِ باشند.

آنانِ فرزندانِ خودِ را بِيه تسلیمِ بَودَنْ درِ برابرِ همهِ خواستههایِ حقِ وصیتِ کَرْدَنْدِ، وَ بِيه آنانِ سَفارِشِ نمودند کِه جَزِ بَا اینِ حالِ زَنْدَگیِ نَکَنْنَنْدِ وَ جَزِ بَا اینِ حالِ نَمیرَنْدِ.

چِه نیکوست کِه همهِ پدرانِ مسلمانِ نسبتِ بِيه دینِ وَ درِ جِهتِ مسئولیتِ خودِ نسبتِ بِيه دینداریِ فرزندانشانِ دَغْدَغِه انبیا وَ امامانِ و اولیاءِ الهیِ را داشته باشند، وَ اینِ مَهمِ وقتیِ تَحَقُّقِ پیدا میکند کِه پدرانِ وَ سرپرستهایِ خانوادها از دینداریِ بِيه معنایِ واقعیِ بَهره‌مندِ باشند وَ نسبتِ بِيه دینداریِ فرزندانشانِ نِیزِ احساسِ مسئولیتِ کَنْنَنْدِ.

سفارش انبیاء و اولیا به فرزندانها نسبت به دین

محبت درست و سالم به فرزندان، عشق ورزی صحیح به اهل و عیال، توجه به امور اصلی خانواده، و دغدغه خاطر نسبت به قیامت نسل، اقتضا دارد که سرپرست زن و فرزند محور وصیت و سفارش خود را حفظ دین و دینداری در نسل قرار دهد، و اکیداً از آنان بخواهد که صراط مستقیم و آئین حنیف، و اسلام واقعی و برگزیده خدا را بپذیرند و آن را تا لحظه آخر حیات در همه شئون زندگی به جریان بیندازند، و با در دست داشتن این سرمایه عظیم و این مایه خیر دنیا و آخرت از دنیا بروند.

شاید جمله

وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اشاره به این حقیقت باشد که ای فرزندان اگر هم چون پدران به شتاب و سرعت به مقام تسلیم در برابر خواسته های حق نرسیدید و به نحو جامع از عقاید حقه، و اعمال صالحه و اخلاق حسنه بهره مند نشدید، سعی کنید و بکوشید و اهتمام جدی ورزید که در ایام پایان عمر، «جواذب و علاقه های مختلف شما از دنیاست و بریده گردد، و مانند میوه و بذر رسیده ای که تسلیم طبیعت و عوامل حیات می شود و زندگی نوین و افزایشده ای را آغاز می کند تسلیم حق شوید.»

من لازم می دانم گوشه ای از این احساس مسئولیت عظیم معنوی پدران به معنای واقعی پدر را که در وصایای آنان تجلی دارد و سبب بروز حقایقی به صورت خواسته های به حق و سفارش به اولاد و به دیگران شده نقل کنم، شاید از این رهگذر سودی ملکوتی و بهره ای روحی، و منفعتی معنوی نصیب اهلش شود.

وصیت پیامبر به امیر مؤمنان

«یا علی اوصیک بوصیه فاحفظها فلا تزال بخیر ما حفظت وصیتی، یا علی من کظم غیظاً و هو یقدر علی امضائه اعقبه الله

ص: ۳۵۶

يوم القيامة امنّا و ايماننا يجعد طعمه، يا علي من لم يحسن وصيته عند موته كان نقصا في مروته و لم يملك الشفاعة، يا علي افضل الجهاد من اصبح لايهم بظلم احد، يا علي من خاف الناس لسانه فهو من اهل النار، يا علي شر الناس من اكرمه الناس اتقاء شره، يا علي شر الناس من باع آخرته بدنيا و شر من ذلك من باع آخرته بدنيا غيره، يا علي من لم يقبل العذر من متصل صادقا كان او كاذبا لم نيل شفاعتي.» (۱)

يا علي سفارشاتى به تو دارم، چون به اجراى آنها اقدام كنى، پيوسته در خير و خوشى باشى.

يا علي، هر كسى خشم و كينه اش را فرو نشانند، در حالى كه قدرت به انجام آن را داشته باشد، خداوند در قيامت او را در امن و امان قرار مى دهد، و لذت اين كار خود را در آن روز مى يابد.

يا علي! هر كس به هنگام مرگش نيكو وصيت نكند، از نظر جوانمردى كمبود دارد، و شفاعت مرا به دست نمى آورد. يا علي برترين جهاد اين است كه انسان به احدى از مردم قصد ستم نداشته باشد.

يا علي، كسى كه مردم از زبانش بترسند اهل آتش است.

يا علي، بدترين مردم كسى است كه مردم براى ايمن ماندن از شرش به او احترام كنند.

يا علي، بدترين مردم كسى است كه آخرتش را براى به دست آوردن دنيايش بفروشد، و بدتر از او كسى است كه آخرتش را به دنياى ديگران بفروشد.

ص: ۳۵۷

یا علی کسی که عذرخواهی شخصی را که از ستمش اظهار پشیمانی و ندامت می کنند نپذیرد، از شفاعت من محروم است چه این که شخص پوزش خواه راست بگوید یا دروغ.

وصیت پیامبر به ابوذر غفاری

«یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب، فانه اهون لحسابک غداً، وزن نفسک قبل ان توزن، و تجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی علی الله خافیه الی ان قال:

یا اباذر لا یكون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبه الشریک شریکه، فیعلم من این مطعمه و من این مشربه و من این ملبسه امن حلال او من حرام یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله من این ادخله النار:» (۱)

ابوذر خود را نسبت به اعمال و اخلاق و رفتارت محاسبه کن، پیش از آن که مورد محاسبه قرار گیری، چه این که این محاسبه گری حساب قیامت را آسان می کند.

و خود را در همه امورت بسنج، پیش از آن که در معرض سنجش قرار گیری، و خود را برای عرضه بزرگ قیامت که تو را در معرض دادگاه های آن روز قرار می دهند.

آماده کن که در آن روز هیچ چیز از خدا پنهان نمی ماند، آنگاه فرمود: ای ابوذر انسان به مقام والای تقوا نمی رسد و از متقین به حساب نمی آید تا به حساب خود برسد، قوی تر از حسابرسی شریک از شریکش و در این حسابرسی دقیق آگاه گردد که خوراکی و آشامیدنی و پوشش از کجاست از حلال یا از

ص: ۳۵۸

حرام، ابوذر کسی که به مقررات خدا اعتنا نمی کند و باک ندارد مال و ثروت از کجا به دست می آورد خدا هم در قیامت باک ندارد از چه طریقی او را به دوزخ وارد نماید.

وصیت پیامبر به معاذ

«... و اوصیک بتقوی الله، و صدق الحدیث، و الوفاء بالعهد، و اداء الامانه، و ترک الخیانه، و لین الکلام، و بذل السلام، و حفظ الجار، و رحمه الیتیم، و حسن العمل، و قصر الامل، و حب الآخره، و الجزع من الحساب، و لزوم الایمان، و الفقه فی القرآن و کظم الغیظ و ایاک ان تشتم مسلما، او تطیع آثماء او تعصی اماما عادلا، او تکذب اماما صادقا، او تصدق کاذبا، و اذکر ربک عند کل شجر و حجر و احدث لکل ذنب توبه السر بالسر و العلانیه بالعلانیه:» (۱)

من تو را به پرهیز کردن از همه محرّمات سفارش می کنم، و تو را وصیت می نمایم به راست گوئی، و وفای به عهد و پیمان، و اداء امانت و ترک خیانت و نرمی در گفتار و آغاز کردن به سلام و حمایت از همسایه و پناه دهی و مهرورزی به یتیم و کار و عمل خوب و کوتاه کردن آرزو، و دوست داشتن آخرت و ترس از حساب و ملازمت ایمان و فهم قرآن و فرو خوردن خشم و مبادا که مسلمانی را دشمنام دهی، یا از گنهکاری پیروی نمائی، یا پیشوای عادل را نافرمانی کنی، یا امام راستگوئی را تکذیب نمائی، یا دروغگوئی را تصدیق کنی، پروردگارت را کنار هر درخت و سنگی یاد کن، و برای هر گناهی توبه ای ایجاد کن، گناه پنهان را با توبه پنهان، و گناه آشکار را تا توبه آشکار.

وصیت پیامبر به امت

ص: ۳۵۹

پیامبر بزرگ اسلام ساعاتی پیش از رحلتش امیرمؤمنان و عمویش عباس «یا پسر عمویش فضل» را طلبید و با تکیه دادن به آن دو نفر وارد مسجد شد و به ستونی از ستون های مسجد تکیه کرد در حالی که مردم دور او جمع بودند، پس خدا را حمد و ثنا کرد و فرمود:

«معاشر الناس انه لم یمت نبی قط الا خلف ترکه و قد خلفت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فتمسکو بها فمن ضیعهما ضیعہ الله:» (۱)

ای مردم هرگز پیامبری از دنیا نرفت مگر این که ارثش را از خود به جای گذاشت، و من دو چیز گران در میان شما می گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید، کسی که آن دو را در زندگی خد تباه کند خدا او را تباه خواهد کرد.

وصیت امیرمؤمنان به همه مردم

«تجهزوا رحمکم الله، فقد نودی فیکم بالرحیل، و اقلوا العرجه علی الدنیا، و انقلبو بصالح ما بحضرتکم من الزاد، فان امامکم عقبه کؤوداً، و منازل مخوفه مهوله، لابد من الورد علیها و الوقوف عندها، و اعلموا ان قلا حظ المنیه نحوکم دائبه، و کانکم بمخالبتها و قد نشبت فیکم، و قد دهمتکم فیها مفتحات الامور و معطلات المحذور، فقطعوا علائق الدنیا، و استظهر و ابزاد التقوی:» (۲)

خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد، به آنچه باید برای سرای آخرت مجهز شوید آراسته گردید، که شما را برای کوچ کردن به آن جهان دعوت کرده اند، میل

ص: ۳۶۰

۱-۱ - علم الیقین فیض، ج ۲، ص ۶۶۲.

۲-۲ - کلام ۱۹۵ نهج البلاغه ترجمه این فقیر ص ۱۹۵.

ماندن در دنیا را کم کنید، و با توشه شایسته ای که دارید به سوی خدا باز گردید، که پیش روی شما گردنه ای سخت، و منازلی ترسناک و هول آور است که چاره ای از ورود به آن و وقوف در آن ندارید، بدانید مرگ با چهره ای جدی دیده خود را به سوی شما دوخته، گویا به چنگال هایش که در شما فرو رفته دچار هستید، و امور شدید و سنگین و طاقت فرسا بر شما حمله آورده، پس پیوندهای دنیا را از خود قطع کنید و پشت خود را به توشه تقوا محکم و قوی گردانید.

وصیت امیرمؤمنان به فرزندان و همه انسان ها

امام (ع) لحظاتی پیش از شهادتش و در حالی که آثار رفتن از دنیا بر چهره مبارکش پیدا بود فرمود: حسن جان و حسین جان من شما را به تقوا و پرهیزکاری وصیت می کنم، و این که دنیا را نخواهید هر چند دنیا به دنبال شما باشد، و بر چیزی که از دنیا از دستتان رفته متأسف نباشید، حق بگوئید و برای به دست آوردن پاداش بکوشید، دشمن ستمکار و یار ستمدیده باشید.

شما و همه فرزندان و خاندانم و هر کس را که این وصیتم به او می رسد به پرهیز و تقوای الهی و نظم در همه شئون زندگی و اصلاح میان مردم سفارش می کنم. چرا که از جد شما صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است.

«الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم، و لا یضیعوا بحضرتکم و الله الله فی جیرانکم فانهم وصیه نبیکم، ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم، و الله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم و الله الله فی الصلاه فانها عمود دینکم و الله الله فی بیت ربکم لا- تخلوه ما بقیتهم، فانه ان ترک لم تناظروا و الله الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و السننکم فی سبیل الله و علیکم بالتواصل و التبادل و ایاکم و التدابر و التقاطع، لا تترکوا الامر بالمعروف و

النهي عن المنكر فيولي عليكم اشراركم ثم تدعون فلا- يستجاب لكم ثم قال يا بني عبدالمطلب لا- الفينكم تخوضون دماء المسلمين خوفا تقولون قتل اميرالمؤمنين قتل اميرالمؤمنين الا لا يقتلن بي الا قاتلي،

انظروا اذا انامت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضره و لا تمثلوا بالرجل فاني سمعت رسول الله صلى عليه وآله يقول: اياكم و المثلثه و لو بالكلب العقور.» (۱)

خدا را خدا را درباره یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه مگذارید مبدا که در کنار شما تباه شوند.

خدا را خدا را در رابطه با همسایگان که مورد سفارش پیامبر شمایند، پیوسته به رعایت حقوق آنان سفارش داشت تا جائی که گمان بردیم میراث برشان خواهد ساخت.

خدا را خدا را درباره قرآن، نیاید که دیگران در عمل به آن از شما پیشی جویند، خدا را خدا را در رابطه با نماز که عمود دین شماست، خدا را خدا را درباره بیت الله خانه پروردگارتان، تا زمانی که زنده هستید آنجا را خالی مگذارید که اگر خالی گذاشته شود از کیفر حق مهلت نیاید، خدا را خدا را درباره جهاد با اموال و جان و زبانتان در راه خدا، بر شما باد به پیوند و همبستگی با هم، و بخشش مال به یکدیگر، و از دوری از هم و قطع رابطه با یکدیگر پرهیزید، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدکارانتان بر شما مسلط می شوند، آنگاه دعا می کنید و دعایتان به اجابت نمی رسد.

سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب شما را نیابم که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گوئید: امیرمؤمنان کشته شد، امیرمؤمنان کشته شد، پس باید جمع کثیری را نابود کنیم! آگاه باشید که فقط باید قاتل من که یک نفر بود قصاص شود.

ص: ۳۶۲

توجه کنید هر گاه من به سبب ضربت او از دنیا رفتم تنها او را یک ضربت بزنی و گوش و بینی و اعضای او را قطع ننماید که من از رسول خدا (علیهما السلام) شنیدم می فرمود: از مثله کردن اجتناب کنید هر چند درباره سگ هار باشد.

اینها نمونه ای از وصایای بسیار زیاد اهل خدا به خاندان و افراد و همه انسان ها بود، که مجموعه آنها اگر گردآوری شود به ده ها جلد می رسد.

در هر صورت دلسوزی و خیرخواهی اولیاء خدا نسبت به نسلشان و به ویژه در جهت دینشان درس بسیار مهمی برای ماست، امید است خدای مهربان ما را در دین داری و دین سپاری به دیگران موفق بدارد، و منش و رفتار ما را در رابطه با فرزندانمان همانند انبیا و ائمه قرار دهد.

ص: ۳۶۳

اشاره

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ قَالَ لِأَبْنَيْهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

آیا شما اهل کتاب هنگامی که یعقوب را مرگ فرا رسید در کنار بستر او حاضر بودید؟! زمانی که لحظه ی مرگ به پسرانش گفت: پس از من چه چیزی را می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است می پرستیم و ما تسلیم فرمان ها و احکام او هستیم.

شرح و توضیح

خطاب در این آیه شریفه به اهل کتاب است، اهل کتابی که بر اثر دشمنی با حق، و وابستگی به مادیت، و حس شدید قوم گرایی، و حسادت نسبت به اولیاء الهی، ترس از این که درآمدهای کلانشان که از کیسه عوام یهود و نصاری به غارت می برند از دست برود، حاضرند در میدان هر نوع ستیزی با حقیقت و در عرصه هر نوع جنگی با اسلام الهی وارد شوند و از همه بدتر آماده اند هر تهمتی را به انبیا الهی و اولیاء حق بزنند.

آیه شریفه در مقام مردود دانستن گمان باطل و ظن بیجای آنهاست که بر اثر آن می گفتند: ابراهیم و یعقوب دارای آئین یهودیت و نصرانیت بودند چنان که در این آیه شریفه خداوند بزرگ از اندیشه و گمان غلط و باطل آنان خبر می دهد:

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا يَهُوداً أَوْ نَصَارَى لَقُلْ أَنتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: (۱)

آیا می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان دارای مقام نبوت آنان یهودی یا نصرانی بودند؟!

بگو شما به وضع آنان داناترید یا خدا؟ «شما به یقین می دانید که آنان یهودی و نصرانی نبودند، پس چرا حقیقت را پنهان می دارید» و ستم کارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان بدارد کیست؟ و خدا از همه کارهایتان و گفتارهای باطلتان بی خبر نیست.

شما هنگام مرگ یعقوب حاضر نبودید، و از وصیت او آگاه نیستید، او به فرزندانش به توحید و عبادت خدای یگانه سفارش کرد، ولی شما به او و به ابراهیم و به اسماعیل و یعقوب چیزی را نسبت می دهید که دامن آنان از آن پاک بود، شما می گوئید آنان یهودی یا نصرانی بودند، و هنگام مرگ نسل خود را به داشتن آئین یهودیت و نصرانیت وصیت کردند، شما دروغی آشکار می گوئید، و تهمت ناروا می زنید زیرا اگر منشأ یهودیت و نصرانیت را تورات و انجیل بدانید که تورات و انجیل زمان آنان نازل شده بلکه تورات زمان موسی و انجیل زمان عیسی نازل شده و موسی و عیسی مدت ها پس از ابراهیم و یعقوب و اسماعیل و اسحاق به وجود آمده اند و فاصله زمانی موسی و عیسی و نزول تورات و انجیل نسبت به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب زیاد بوده!

و چنین آئینی که به عنوان یهودیت و نصرانیت در دست شماست سالیان درازی پس از نزول تورات پیامبر و انجیل و با تحریف هر دو به دست غارتگران دین و ایمان و دزدان راه انسانیت پدید آمده!

ص: ۳۶۵

پس اندک احتمال هم در این داستان که آنان فرزندانشان را به یهودیت و نصرانیت سفارش کرده باشند هر دو راست، و این گفته شما تهمتی بزرگ نسبت به پیامبران، و دروغی آشکار است.

یعقوب و دغدغه او نسبت به آینده دینی نسلش

یعقوب عزیز که دارای مقام نبوت، و پدری دلسوز و مهربان نسبت به فرزنداناش بود، هم چون جدّ بزرگوارش ابراهیم دغدغهای عجیب درباره با سرنوشت دینی فرزنداناش داشت، و با این که همه فرزندان در زمان حیات پدر از آئین توحید، و رسم بندگی نسبت به خدای یگانه بهره‌مند بودند، ولی برای پس از مرگش ترس سنگینی از خطر انحراف نسل از توحید و عبادت بر پایه داشت لذا در نفسهای پایانیاش از فرزنداناش پرسید پس از من چه چیزی را عبادت میکنید، همه پاسخ دادند: خدای تو و پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است عبادت می کنیم، قطعاً نسبت به فرمان ها و احکام او تسلیم هستیم.

از گفتگوی یعقوب با فرزنداناش استفاده می شود که بخش اعظم نگرانی یعقوب از خطر انحراف از توحید عبادی بوده نه فقط ترس از انحراف اعتقادی، زیرا خطر انحراف از توحید عبادی چنان که جریانات تاریخ امت ها نشان می دهد از دیگر انحرافات دینی بیشتر بوده است.

نکته دیگری که از آیه شریفه استفاده می شود این است که فرزندان یعقوب عمویس اسماعیل را در کنار پدران یعقوب، اسحاق و ابراهیم به نام پدر می خواندند و این رسمی در میان آنان بود که بعد از آنان به عرب منتقل شد،

روی این حساب، آیات و روایات و تفاسیری که از آذر بت تراش که عموی ابراهیم بوده تعبیر به اب «پدر» نموده اند امری دور از واقعیت و عرف محاوره ای در میان گذشتگان نیست، و بر همین اساس است که باید در گفتارها و نوشته ها از این که پدر قهرمان توحید را بت پرست معرفی کرد جداً پرهیز داشت.

ص: ۳۶۷

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آنان گروهی بودند که در گذشتند، آنچه از عقیده و عمل و اخلاق به دست آوردند برای خود آنان است، و آنچه شما به دست آوردید برای خود شماست، و شما نسبت به آنچه آنان انجام میدادند مسئول نیستند.

شرح و توضیح

تصور یهود و نصاری اسن است که وابستگیهای نسبی و حسبی و قبیلهای عشایرهای آنان را از فضایل و اعمال و حسنات بهرهمند میسازد و سبب رشد و کمالشان در دنیا و نجاتشان در آخرت است.

قرآن مجید این پندار بیجا و اندیشه انحرافی را مردود میداند و اعلام میکند که هدایت و رشد فرد فقط و فقط وابسته به عقاید و اعمال و اخلاق اوست، و آنچه از پاداش یا عذاب چه در دنیا چه در آخرت به انسان میرسد نتیجه حالات و اعمال مثبت یا منفی اوست، و کمالات و فضایل دیگران اثری برای انسان ندارد.

اینکه کسی دل خوش به این باشد که من چون از نسل ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط هستم پس مورد عنایت ویژه حق، و فردای قیامت بخاطر آنان از پاداش بهرهمند و از عذاب بخاطر فسق و فجورم مصون هستم از دیدگاه قرآن امری باطل و مطلبی مردود و مسئلهای نامعقول است.

نتیجه عقاید و اعمال و اخلاق هر کسی ویژه اوست، و نفع و زیانی از کوششهای مثبت و منفی کسی به کسی نمیرسد.

مقتضای حکمت و عدالت حق این است که هر انسانی از هر نسلی و از هر حسی و از هر عشیره و قبیله‌های پاداش یا عقاب اعمال خود را ببیند و از ناحیه او نفعی و زیانی متوجه کسی نگردد.

آیه میگوید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب در گذشتند اعمال و پاداش اعمالشان مربوط به خود آنان است، و اعمال و پاداش اعمال شما مربوط به خود شماست. خود را از این پندار بیهوده که از ناحیه آنان سودی عاید شما منحرفان و گمراهان و حسودان شود آزاد کنید که هر کسی در این جهان و آن جهان مالک اعمال خود و پاداش و عقاب آن است.

حضرت رضا (ع) و زید النار

حسن بن موسی بغدادی روایت می کند در شهر خراسان در محضر حضرت رضا (ع) بودم، آن حضرت با گروهی سرگرم سخن بودند در حالی که زید بن موسی برادرشان نیز حضور داشت، زید با چند نفر از کرامت حسب و نسبش و این که ما چنین و چنانیم صحبت می کرد و حالت افتخار و فخر بر دیگران داشت، او کسی بود که در مدینه بر بنی عباس خروج کرد و تعدادی را به قتل رسانید و خانه های بنی عباس را به آتش کشید از این جهت به او زید النار می گفتند، مأمون ارتش مجهزی برای مقابله با او فرستاد و نهایتاً به دست لشگریان مأمون دستگیر و او را نزد مأمون آوردند، مأمون دستور داد او را نزد برادرش علی بن موسی الرضا ببرید، وقتی او را به محضر حضرت رضا آوردند آن جناب خطاب به او فرمود:

ای زید گفتار برخی از جاهلان کوفه تو را فریب داده که می گویند:

«ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار»

ولادت فرزندان فاطمه پاک و پاکیزه است، نهایتاً خدا ذریه او را بر آتش دوزخ حرام نموده است.

ای زید این مقام ویژه حسن و حسن علیهما السلام فرزندان بلا- واسطه فاطمه زهرا است، اگر تو آلوده به عصیان و هر کار زشتی باشی و در قیامت وارد بهشت شوی، موسی بن جعفر بندگی کند، روزها را به روزه بگذرانند، و شب ها را به عبادت صبح کند، او هم وارد بهشت شود، پس مقام تو برتر از موسی بن جعفر است!!

به خدا سوگند

«ما ینال احد ما عند الله الا بطاعه:»

یک نفر به رضایت حق و جنت پروردگار و مقام قرب نخواهد رسید مگر به طاعت خدا و بندگی برای حق.

اگر فکر کنی با معصیت خدا و مخالفت با حضرت او به آن مقام می رسی بد خیال و گمانی است، با توجه به این که زین العابدین (ع) فرمود: از برای نیکوکار ما دو پاداش و برای معصیت کار ما دو عذاب است.

زید گفت: من برادر و پسر پدر شمایم، فرمود: آری تو برادر منی تا زمانی که خدا را اطاعت کنی.

نوح گفت: پروردگارا فرزندانم از خاندان من است تو وعده نجات خانواده مرا دادی خطاب رسید.

«انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح»

او از خاندان تو نیست، او سرا پا عملی ناشایسته است.

حضرت حق به واسطه معصیت و طغیان پسر نوح، او را از خانوادگی نوح خارج نمود. (۱)

ص: ۳۷۰

صاحب مجمع البیان در پایان توضیح آیه شریفه **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ** می گوید: در آیه شریفه دلیل واضحی بر عقیده طایفه مجیره است که می گویند: فرزندان بخاطر گناهان پدرانشان به عذاب دچار می شوند، و همه گناهان ملت اسلام را به دوش کافران می گذارند. (۱)

خواب عجیب رسول خدا

در زمینه این حقیقت که عمل هر کسی و پاداش آن ویژه خود اوست، و ربطی به دیگران ندارد، و راهی برای بهره گیری کسی از عمل کسی وجود ندارد، و آنچه موجب نجات یا هلاکت است عقیده عمل و اخلاق خود انسان است، و هر کسی در این مرحله مستقل است رسول بزرگوار اسلام خوابی را دیده اند که برای اصحاب نقل کرده اند.

دیشب خواب عجیبی دیدم، مردی از امتم را مشاهده کردم که ملک الموت برای قبض روحش آمده بود، نیکی به پدر و مادرش آمد و ملک الموت را از او رد کرد، و مردی از امتم را دیدم که عذاب قبر بر او گسترده شده بود، وضویش او را نجات داد، و مردی از امتم را دیدم که شیاطین گرداگرد او را گرفته و محاصره اش کرده بودند، ذکر خدا آمد و او را از میانشان رهائی داد، و مردی از امتم را دیدم که فرشتگان عذاب او را در میان گرفته بودند، نمازش آمد و وی را از چنگ آنان نجات داد، و مردی از امتم را دیدم که از شدت تشنگی زبان از دهان بیرون می آورد، هر گاه به حوض آبی وارد می شد او را از آب خوردن باز می داشتند، پس روزه اش آمد و نجاتش داد، و مردی از امتم را دیدم که می خواست به حلقه حلقه پیامبران ملحق شود به هر یک نزدیک می شد او را

ص: ۳۷۱

میرانند، غسل جنابتش آمد و از او دستگیری کرده وی را در کنار من نشانید، و مردی از امتم را دیدم که از شش جهت در تاریکی بود و چهره ای حیرت‌زده داشت، حج و عمره اش او را از تاریکی بیرون آورده و در عرصه نور وارد کردند، و مردی از امتم را دیدم با اهل ایمان سخن می‌گوید و آنان با وی سخن نمی‌گویند، صله رحمش آمد و گفت ای گروه مؤمنان با او سخن بگوئید، و مردی از امتم را دیدم می‌خواهد چهره اش را با دستش از شعله و شراره آتش حفظ کند در حالی که امکان نداشت ولی صدقه اش آمد و میان او و آتش و شعله اش مانع شد، و بر سرش سایه انداخت، و مردی از امتم را دیدم که زبانه آتش از هر جا او را گرفته اما امر به معروف و نهی از منکرش آمد و او را از چنگ زبانه رهانید و با فرشتگان رحمت قرارش داد، و مردی از امتم را دیدم که به زانو در افتاده و میان او و حضرت حق حجاب است، پس اخلاق نیک و حسنه اش آمد و او را از حجاب میان خود و خدایش نجات داد، و مردی از امتم را دیدم پرونده اش از طرف چپ به پرواز آمد ولی خوفش از خدا آمد و آن را در طرف راست قرار داد، و مردی از امتم را دیدم که میزانش سبک است پس شتابش به کار خیر آمد و میزانش را از سبکی خارج ساخت، و مردی از امتم را دیدم لبه پرتگاه جهنم ایستاده دلهره اش از عظمت حق آمد و او را نجات داد، و مردی از امتم را دیدم به دوزخ افکنده می‌شود اشک‌های دیدگانش از خوف خدا آمد و او را از دوزخ رهانید، و مردی از امتم را دیدم بر صراط ایستاده و چون لرزش شاخه نخل می‌لرزد، پس حسن ظنش به خدا آمد و او آرامش یافت و از صراط گذشت، و مردی از امتم را دیدم گاهی روی زانو راه می‌رود و زمانی سینه خیز حرکت می‌کند و گاهی آویخته می‌شود پس صلواتش بر من آمد و دستش را گرفته پیا داشت و با قدم‌های استوار از صراط عبور کرد، و مردی از

امتم را دیدم که به انتهای درهای بهشت رسید ولی درها به رویش بسته شد، پس شهادتش به وحدانیت خدا آمد و همه درها را باز کرد و او را وارد بهشت ساخت. (۱)

نمونه این روایت را در کتاب های معتبر حدیث زیاد می بینیم که همه آنها انسان را به این حقیقت آگاه می کنند که نجات یا عذاب فقط و فقط نتیجه و محصول اعمال و عقاید و اخلاق خود انسان است، و آدمی نباید برای نجاتش متکی به عمل دیگران یا به حسب و نسب و پیوندش با قبیله ای خاص و عشیره ای ویژه باشد و چه نغز و محکم قرآن مجید می گوید:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۲)

به راستی دعا کنیم و جداً از حضرت حق بخواهیم ما را از افکار غلط و خیال پردازی و دل گرمی های بی پایه، و آرزوهای بی مایه نجات دهد.

ص: ۳۷۳

۱-۱ - روح البیان ج اول ص ۳۰۱.

۲-۲ - نجم ۳۹.

اشاره

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

اهل کتاب چه یهود و چه نصاری به مؤمنان به وحدانیت حق و رسالت پیامبر گفتند یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید، ای رسول من به آنان اعلام کن نه این است که شما می گوئید ما از آئین ابراهیم یکتاپرست حق گرا متابعت می کنیم و او هرگز از مشرکان نبود.

شرح و توضیح

ابن عباس در رابطه با شأن نزول این آیه شریفه می گوید: عبدالله بن صوریا، و کعب بن الاشرف و مالک بن الضیف و گروهی از یهود و نصرانی های اهل نجران با اهل ایمان و مسلمانان واقعی بخاطر گرایش و روی کردشان به اسلام نزاع و مخاصمه داشتند، و با تبلیغات بی مایه و بی پایه خود و فعالیت بسیار چشم گیرشان در جهت انحراف مسلمانان از راه حق و از اسلام که آئین ابراهیم و همه انبیا بود قدم برمی داشتند، و آرزو داشتند چراغ اسلام را خاموش و مسلمانان را وارد عرصه گمراهی کنند، و هر کدام از دو گروه گرچه از نظر دینی اختلاف داشتند، اما در جهت نابودی اسلام و به انحراف کشیدن مسلمانان اتحاد داشتند، مدعی این مسئله بودند که تنها دین حق و آئین صحیح ویژه و خاص ماست.

یهود می گفتند پیامبر ما موسی برترین پیامبر و کتاب ما تورات برترین کتاب است، و نصاری ادعا داشتند پیامبر ما عیسی برترین پیامبر و کتابمان انجیل برترین کتاب است، و هر دو طایفه با تبلیغ فراوان و جوسازی به اهل ایمان می گفتند به دین ما متدین شوید که تنها دین حق دین ماست.

آنان به این معنا آگاه بودند که ابراهیم موحد و یکتاپرست و تسلیم حق بود و دین حق جز اعتقاد به توحید و تسلیم به خواسته های حق و عبادت و بندگی خالصانه برای خدا نیست، و اسلام ابراهیم که اسلام همه انبیا و همان مجموعه وحی الهی برای هدایت انسان است انشعاب و رشته رشته شدن برنمیدارد، و تا قیامت یک راه و یک حقیقت است.

اختلافات و شعبه شعبه شدن دین که یهود و نصاری مسلمانان و دیگران را به آن دعوت می کردند و دعوت می کنند ساخته و پرداخته هوا و هوس کشیشان و خاخام های نصرانی و یهودی است، و با این دین سازی می خواستند و می خواهند جیب خود را پر کرده و در ضمن با نابودی حق موانع راه ساخته هوا و هوسشان را برطرف نمایند، آنان با دین سازی، و تحریف حقایق تورات و انجیل منافع دنیوی و اغراض مادی را به جای اهداف دینی قرار دادند.

آنان آیاتی را در تورات و انجیل دایر بر بشارت به ظهور پیامبر اسلام و وجوب اطاعت از او می خواندند و چه بسا ظهور او را انتظار می کشیدند، ولی نه این که به آن آیات عمل نکردند، بلکه به تحریف معانی آنها نیز دست زدند.

یهود با اعتقاد به این که عزیر فرزند خداست، در حالی که خدا جسم نیست و نمی زاید و زائیده نشده، و نصاری با اعتقاد به این که مسیح فرزند خداست و اب و ابن و روح القدس سه عنصری هستند که با ترکیب خود خدای واحد به وجود آورده اند، گرفتار لجن زار شرک بودند، و در ظلم عظیم دست و پا می زدند، و در عین این که دینشان ساخته هوا و هوس بود، و دستشان به تحریف تورات و انجیل نشان از سنگین ترین خیانت داشت، هر یک ادعا می کرد دین حق دین من است و هر که به این دین گرایش پیدا کند هدایت یافته است، ولی حضرت حق در آیه مورد بحث پیامبر عزیز اسلام را مأمور فرمود که به آن منحرفان مشرک

بگوید سخن شما با تناقضاتی که در آئینتان وجود دارد، و با اموری که مخالف عقل و فطرت است، و از سراپای دین شما و خود شما چرک و کثافت شرک سرازیر است سخن درستی نیست، و هر کس به آئین شما در آید به گمراهی و ضلالت افتاده، و دچار شرک گشته، روی این حساب ما از ملت ابراهیم یعنی آئین او که جز آئین توحید و یکتاپرستی نبود پیروی می کنیم و اعلام می داریم که ابراهیم انسانی به تمام معنی مسلمان و حق گرا و اهل توحید در اعتقاد و توحید در عبادت بود و دامنش از شرک، که شما به آن آلوده هستید پاک، و موجودی کامل و بی عیب و بدون نقص بود.

در هر صورت آیه شریفه تلویحاً از اسلام ابراهیمی که اسلام همه انبیاست، و مبتنی بر توحید و اخلاص و نفی شرک است، و فقط همین آئین سزاوار پیروی است دفاع می کند، و یهود و نصاری را محرف گر حقایق، و منحرف از صراط اسلام، و گمراه کننده ملت ها، و موذی و فریبکار و پیمان شکن و دروغ گو، و دین ساز و خائن به حقیقت معرفی می کند و هشدار می دهد که فریب تبلیغات گسترده آنان را نخورید، و بر اسلام ثابت قدم و استوار باشید که در صورت تسلیم به اسلام هدایت خواهید یافت.

نصاری با صدای رسا اعلام کنند، و در این زمینه هراس و ترسی به خود راه ندهند، که این اعلام و اقرار آشکار هم بیان حقایق است، و هم پاسخی دندان شکن به تبلیغات دشمن، تبلیغاتی که می خواهد ادیان ساخته هوا و هوس را جایگزین دین واقعی کند.

در این زمینه هیچ مؤمنی حق پنهان کاری ندارد و نباید در اعلام اسلام حیا و شرم مانعش گردد، چنان که دشمن مکتب باطل خود را به هر شکل ممکن تبلیغ می کند، باید دوستان خدا هم مکتب حق و صحیح خود را تبلیغ نمایند.

بر مسلمانان از باب امر به معروف لازم است در برابر مخالفان حق و حقیقت به اظهار دین و اقرار به حقیقت برخیزند، و قولاً و عملاً اسلام را بنمایانند، و در این راه از نرمی و محبت و ارائه برهان و دلیل غفلت نورزند.

و جوب مقابله فرهنگی با دشمنان دین و به ویژه یهود و نصاری به خوبی از آیه شریفه استفاده می شود.

بیان آیه شریفه

مسلمان و مؤمن همه جا و همه وقت را باید میدان عرصه تبلیغ حق و اقرار به حقایق، و اظهار واقعیات بدانند و به این معنای یقین داشته باشد که در تمام موقعیت های اظهار دین و اقرار ایمانی و بیان حقایق حضرت حق او را یاری می دهد و در این جنگ فرهنگی دشمن را به دست دوست مغلوب و مقهور می کند، و این جنگ مأموریتی الهی است که بر عهده همه مؤمنان آگاه به دین گذارده شده، و دارای پاداش بسیار عظیم است. مؤمن براساس این آیه شریفه میگوید:

ص: ۳۷۸

ایمان آوردم به وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمالیسه و اوصاف جمال و جلال و اسماء حسنی است.

ایمان آوردم به ذات مبارکی که آفریننده پرده هستی و همه نقوش ظاهر و باطن است.

ایمان آوردم به آن خدائی که ایجاد و ابداع فقط و فقط ویژه اوست و بر هر کاری و بر هر چیزی تواناست.

ایمان آوردم به کسی که مالک و مربی و پروردگار جهانیان است و همه موجودات زنده سر سفره او نشسته و هر یک در خور خود روزی خور اوست.

ایمان آوردم به محبوبی که جز او مالکی در همه هستی وجود ندارد، و ذره ذره هستی، همه موجودات بالا- و پستی مملوک حضرت او هستند.

ایمان آوردم به وجود مقدسی که کارگردانی عالم خلقت فقط به دست اوست و در هیچ زمینهای شریک و یا رو مددکار ندارد.

ایمان آوردم به آن حقیقتی که تمام جریانات غیب و شهود به اراده اوست، و سراسر هستی از علم و حکمت و عدالت و رحمت او موج می زند.

ایمان آوردم به خداوندی که هر موجودی را آفرید او را در طریق هدایت مخصوص به او قرار داد، و بر اثر هدایتش موجود را به طرف کمال و رشد مطلوبش سوق داد.

ایمان آوردم به آن هستی بخشی که برای هدایت انسان پیامبران را برگزید و به آنان کتاب نازل کرد، و به قبول کنندگان هدایت وعده پاداش، و به طاغیان و یاغیان وعده عذاب و عقاب داد.

ایمان آوردم به معبودی که جز او شایسته عبادت شدن نیست و هر قدرتی و هر نیروئی و هر بت زنده ای و هر بت جاننداری در برابر او باطل و فانی و محو و نابود است.

ایمان آوردم به پروردگاری که جز او معبودی وجود ندارد، و حول و قوتی جز او نیست، و همه صفاتش عین ذات و ذات مقدسش بی نهایت، و اراده و علم و رحمتش به همه جا و همه چیز احاطه دارد.

وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا:

ایمان آوردم به قرآن مجید، کتاب حکیم، فرقان عظیم که برای هدایت ما بندگان بر قلب عرشی و ملکوتی محمد (علیهما السلام) نازل شده است.

ایمان آوردم به کتابی که چشمه خوشگوار علم، منبع حکمت، دریای رحمت و مایه درمان دردهای روان و باطن و پرورش دهنده عقول و مربی نفوس است.

ایمان آوردم به کتابی که معجزه جاوید پیامبر، و تصدیق کننده نبوت حضرت ختمی مرتبت، و نور پر فروغ حضرت حق در خیمه حیات انسان است.

ایمان آوردم به کتابی که در حقانیت و وحی بودن هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، و کتابی است که برای اثبات حق بودنش و این که وحی الهی است که هیچ دستی جز اراده حق در به وجود آوردنش در کار نبوده، از همه جن و انس دعوت به مقابله به مثل نموده و با فریاد رسا اعلام کرده اگر در وحی بودن من شک دارید. آیه یا سوره ای یا همانندم را بیاورید، ولی از زمان نزول تا این زمان که بشر به پیشرفت های شگرف علمی نائل شده دعوت قرآن برای مقابله به مثل بی پاسخ مانده و تا قیامت هم بی پاسخ خواهد ماند.

ایمان آوردم به قرآنی که بیان گر توحید ناب، و توضیح دهنده مسائل آفرینش، و روشن کننده راه و روش مستقیم، و عامل وحدت امت ها، و هدایت گر

گمراهان، و توضیح دهنده سرگذشت واقعی پیشینیان برای عبرت گرفتن قاریان است.

ایمان آوردم به کتابی که دریای رحمت خدا، و مشعل هدایت حق، و نظم دهنده به زندگی انسان، و تأمین کننده خیر دنیا و آخرت، و سفره پر برکت حضرت رب العزه، و مایه شرف و کرامت انسان، و زمینه ساز عدالت در همه شئون زندگی، و چراغ پر نور فراری دهنده ظلمت ها، و شفای سینه ها، و وسیله رسانیدن انسان به مقام قرب و لقا و رضایت الله و جنت الله است.

ایمان آوردم به کتابی که گوشه ای از حقایقش، و دورنمایی از فلسفه واقعیاتش به این صورت در یکی از حکمت های امیرمؤمنان که خود قرآن عینی و تجسم عملی قرآن و شاهد بر نزول آن و شاهد بر نبوت رسول اسلام است بیان شده است:

خداوند ایمان به خود را به معنای واقعی اش جهت پاک شدن قلوب از شرک، و نجات انسان ها از اسارت بت های جاندار و بی جان واجب و فرض نمود، و نماز را برای پاک شدن بندگان و رهائی آنان از تکبر و خود بزرگ بینی مقرر فرمود، و زکات را موجب رزق و روزی قرار داد، و صوم و روزه را آزمایش برای اخلاص ورزی مردم بر عهده آنان گذاشت، حج را که گردهمائی مؤمنان متمکن در روزهای معین است، و نقطه دیدار مسلمانان مستطیع از همه نقط عالم برای تقویت دین معین نمود، و جهاد را مایه عزت و ارجمندی و پیروزی اسلام، و امر به معروف را بخاطر اصلاح عموم، و نهی از منکر را برای بازداشتن سبک مغزان از کارهای بیهوده و زیان آور، و صلّه رحم را برای فراوانی نفرات، و قصاص را برای حفظ خون ها، و اقامه حدود را برای بزرگداشت محرمات، و حرمت شرب خمر را برای حفظ عقل، و دوری از دزدی را برای پابرجائی پاک

دامنی، و ترک زنا را برای حفظ نسب، و ترک لواط را برای ازدیاد نسل، و شهادت در دادگاه های عدل را برای پشتوانه حق بر ضد انکارها، و ترک دروغ را بخاطر شرافت راستی و سلام را امانی از خطرات، و امامت و رهبری به حق را برای نظام حیات امت و فرمانبرداری را برای بزرگداشت مقام امامت برعهده همگان واجب نمود. (۱)

ایمان آوردم به کتابی که خلاصه و نتیجه همه کتاب های آسمانی، و ارائه دهنده اسلام کامل و جامع و تمام کننده نعمت بر انسان تا روز قیامت است.

ایمان آوردم به کتابی که نور است و منور کننده قلب و جان و راه گشای مشکلات و نجات دهنده بشر از مهالک دنیا و آخرت است.

وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ...

ایمان آوردم به آنچه از حکمت و معارف و وسایل هدایت و مایه رشد و تکامل انسان به قهرمان توحید حضرت ابراهیم و بنده مخلص خدا حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده، و ایمان آوردم به آنچه از حقایق به موسی و عیسی و همه انبیا برای نجات انسان از شرک و بت پرستی، و از چاه ضلالت و گمراهی، و برای اصلاح عمل و اخلاق آدمی عطا شده است، و من مانند یهود و نصاری گرایش به دین ساخته شده هوا و هوس ندارم، بلکه ایمان دارم که میان پیامبران در اهداف والایشان و این که همه آنان به اسلام وحی شده خدا که عبارت از توحید و یکتاپرستی و احکام و قوانین بر وفق مصالح دنیا و آخرت انسان است هیچ تفاوت و فرقی نیست، و همه را از آدم تا خاتم معبوث شده حق می دانم، و قائل به پایان گرفتن نبوت به موسی یا به عیسی نیستم، و این

ص: ۳۸۲

تفرقه در دین را ابداً قبول ندارم و با همه وجود تسلیم خدا و فرمان های حکیمانه او هستم.

این حقایق که اقرار به آن و ابلاغش واجب است دین هر مؤمنی و راه و روش هر انسان مسلمانی و هر با انصافی است، دینی که چشم پوشی از آن برای یک لحظه جایز نیست و سکوت از ابلاغش حرام و تقویتش در هر دوره و در فشار هر نوع سختی و ناراحتی واجب عقلی و شرعی است.

خطاب حق به همه انسان ها و به ویژه یهود و نصاری در رابطه با هدایت

از آنجا که هدایت حقیقتی و آئین واقعی ایمان به خدا و وحدانیت او و نفی شرک از حریم آن ذات مقدس، و ایمان به کتاب های نازل شده بر انبیا و تصدیق نبوت پیامبران و تسلیم بودن در برابر خدا و همه خواسته های اوست و جز این راه حقی و صراط مستقیمی وجود ندارد، حضرت حق خطاب به یهود و نصاری و همه انسان ها فرموده:

که راه همه شما به هر رنگ و کیفیتی که باشد باطل است، و همه از گردونه هدایت خارج و در گمراهی و ضلالت به سر می برید، چنانچه آنان هم به همان حقایقی که شما ایمان آوردید ایمان بیاورند.

قطعاً هدایت یافته و در صراط مستقیم الهی قرار گرفته اند، و جهان جایگاه یک امت متحد و منسجم و همدل و هم راز خواهد شد، و همه مفساد و فتنه ها و کشمکش ها خاتمه خواهد یافت، و امنیت و عافیت سراسر گیتی و خیمه حیات انسان را فرا خواهد گرفت، و اگر از این حقایق و مایه های خیر دنیا و آخرت اعراض کنند و روی برتابند جز این نیست که در چاه خطرناک نفاق، دوئیت، نزاع و ستیز قرار داشته و هر یک منبعی از شر و فساد و ظلم و ستم و مایه ای برای ایجاد تفرقه و قطعه قطعه شدن دین و ملت خواهند بود، ولی ای رسول من با توجه به این که لبه ی تیز حملات همه آنان نبوت و رسالت توست، و

نمی خواهند جهان از پرتو تو و اسلام الهی روی آرامش ببینند، و در این فکرند که از آب گل آلود ماهی بگیرند، و دیگران را در جهل و بی خبری نگاه دارند، و در وادی ضلالت حیران و سرگراشان کنند و سپس به غارت گنجینه های معنوی و مادی آنان برخیزند ما نخواهیم گذاشت در سطح جهان موفق شوند، بلکه شر و زیان آنان را از تو برمی گردانیم که خدا شنوای هر صدا و هر راز و رمز و هر پیمان و قراردادی از هر کسی نسبت به هر چیزی است، و به همه امور و ترفندهای دشمن نابکار آگاه و داناست.

اینان بدانند که جنگ با خدا و ستیز با پیامبر، و دشمنی با اسلام هرگز پیروزی ندارد، و مطمئن باشند که نصرت و یاری خدا شامل پیامبر و مؤمنان است.

رنگ خدائی

تصدیق توحید، و یگانه دانستن معبود، و نفی هر عیب و نقص از او، و بندگی و عبودیت برای او، و باور داشتن نبوت همه پیامبران، و ایمان به همه کتاب های آسمانی صبغه الله و رنگ خدائی است.

قرآن از اسلام و دین الهی به تعابیر مختلفی یاد کرده که مفهوم و معنای همه آنها یکی است:

«فطره الله، صبغه الله، کلمه الله، دین الله، صراط الله، هدی الله، نور الله، جبل الله، سبیل الله.»

راستی چه آئین و دینی نیکوتر از آئین خداست؟

ای یهود و نصاری و ای همه کسانی که به عقل و فطرت پشت کرده و از رنگ الهی اعراض کرده اید ما فقط و فقط حضرت الله معبود واقعی را عبادت می کنیم و دین ما همان اسلام خدا و آئین همه پیامبران است، و با درکی که به توفیق حق از دین داریم، تحت تأثیر تبلیغات پوچ و بی اساس شما قرار نمی گیریم.

ص: ۳۸۴

اشاره

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ كَانُوا يَهُوداً أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

به یهود و نصاری بگو: آیا با ما درباره ی خدا گفتگوی بی منطق و احتجاج نادرست می کنید؟ در حالی که همه یقین داریم او پروردگار ما و شماست، و اعمال ما از ما و اعمال شما از شماست و ما نسبت به او از پرتو اسلام بی عیب و نقص اخلاص می ورزیم.

آیا می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند؟! بگو شما داناترید یا خدا و ستم کارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان کند کیست؟! و خدا از آنچه همواره انجام می دهید بی خبر نیست.

آنان گروهی بودند که در گذشته، آنچه به دست آوردند مربوط به خود آنان است و آنچه شما به دست آوردید مربوط به خود شماست، و شما در برابر آنچه آنان انجام می دادند مسئول نیستید.

شرح و توضیح:

این سه آیه شریفه راه محکوم کردن خصم را با گفته هائی روشن و بیانی واضح و نقاطی مورد اتفاق دو طرف، نشان می دهد، و ادعاهای یهود و نصاری را

درباره ی خدا، و این که میتوان از اعمال و فضایل دیگران برای نجات خود مایه گذاشت مردود دانسته و به آن مهر باطل می زند.

این سه آیه شریفه توضیح و تأکیدی بر آیات گذشته است لذا از توضیح تفصیلی آن چشم پوشیده و به شرح مختصر آن قناعت می ورزم.

«المیزان می گوید محاجه و مباحثه اهل کتاب لغو و بیجاست، توضیح این که نزاع دو دسته که از چیزی پیروی می کنند نسبت به متبوع خود ممکن است یکی از سه جهت را داشته باشد: یا این که هر کدام متبوعی غیر از دیگری دارد، و می خواهند متبوع و معبود خود را بر متبوع دیگران برتری دهند، مانند مباحثه و محاجه بت پرست و مسلمان که یکی از خدا و دیگری از بت پیروی می کند، و یا این که در عین یکی بودن متبوع و معبود، هر کدام از آنان می خواهند فضیلتی برای خود قائل شوند و خود را به آن متبوع نزدیک تر جلوه دهند و دیگری را دورتر بدانند، یا این که یکی از آنها دارای اعمال و صفاتی است که به عقیده طرف مخالف، با داشتن آن اعمال و صفات شایسته نیست خود را منتسب به آن متبوع بدانند و این انتساب موجب هتک متبوع و سایرین است.

در حالی که هیچ یک از این سه موضوع در مورد مسلمانان و اهل کتاب وجود نداشت خدای همه یکی « وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ » و اعمال هر یک مربوط به خود اوست و به دیگری ربطی ندارد، « وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ » و مسلمانان دارای دین خالصی هستند که هیچ گونه نقطه ضعف و دست آویزی برای طرف مخالف خود باقی نمی گذارند وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ با این حال چرا اهل کتاب به محاجه برخیزند؟ (۱)

ص: ۳۸۶

آری ربوبیت و مالکیت و پرورش دهندگی او اقتضا کرد که نبوت همه انبیا را به نبوت پیامبر اسلام کمال و جامعیت بخشد، و اسلام را در دائره اکمليت قرار دهد، و راه نجات را از این طریق تا قیامت به روی همگان باز کند، و ربوبیت او اقتضا دارد که هر کس با مایه اعتقاد و اعمال صالحه و اخلاق حسنه در دایره رشد و کمال قرار گیرد او را بپذیرد و حسناتش را تا رسیدن به نقطه رضایت و جنت رشد دهد، و هر کس روی به ایمان و عمل صالح و اخلاق نیک نیآورد او را بی نصیب بگذارد و چیزی از اعمال و فضایل دیگران را به او منتقل نکند، و هر کسی را مسئول عمل خودش بداند.

با این حساب روشن مباحثه و محاجه یهود و نصاری با پیامبر و مؤمنان لغو و بیهوده بود و عرض خود می بردند و زحمت برای دیگران فراهم می آوردند.

آنان دچار خود برترینی و انحصارگرایی بودند، و بخاطر این دو صفت زشت پیوسته با اهل ایمان به ستیز و نزاع و گفتگوی بی منطق برمی خاستند.

مؤمنان واقعی مخلصان حقیقی بودند، آنان همه عقاید و اعمالشان برای خدا بود و از هر شائبه ای و آنچه منافات با حق داشت پاک و پاکیزه بود.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«بالاخلاص ترفع الافعال:» (۱)

به سبب اخلاص کارها به جانب قبولی بالا می روند و رفعت می یابند.

«بالاخلاص تتفاضل العمال:» (۲)

بخاطر اخلاص کار گزاران به برتری می رسند.

«بالاخلاص یکون الخلاص:» (۳)

ص: ۳۸۷

۱-۱ - غررالحکم ۳۳۲.

۲-۲ - غررالحکم ۳۳۳.

۳-۳ - مواهب الرحمن ج ۲، ص ۸۶.

رهائی از طریق اخلاص است.

«طوبی لمن اخلص لله العباده و الدعاء» (۱)

خوشا به حال کسی که عبادت و دعا را برای خدا خالص و بی ریا و بی شائبه انجام دهد.

البته اخلاص حقیقتی ذو مراتب است، و ظهور اخلاص در نیات و اعمال هر کسی به اندازه ظرفیت و سعه وجودی اوست.

«ابولفتوح رازی نقل می کند: حدیفه یمان گفت: از رسول خدا پرسیدم اخلاص چیست؟ رسول خدا فرمود من از جبرئیل پرسیدم، او گفت من از خدای عزوجل پرسیدم خداوند فرمود:

«لاخلاص سر من سری استودعته قلب من احبته من عبادی»

اخلاص سری و راز و رمزی از اسرار من است، آن را در قلب بنده ای که او را دوست دارم به ودیعت نهاده ام.

ابوذر از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان لكل حق حقیقه و ما بلغ عبد حقیقه الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شیء من عمل الله»

بی تردید برای هر حقی حقیقتی است و عبد به حقیقت اخلاص نرسد تا نسبت به عملی که برای خدا انجام می دهد چشم از ستایش شدن ببوشد.

سعید بن جبیر می گوید: اخلاص آن باشد که انسان دین و عملش را برای خدا خالص نماید و در عبادت برای خدا شریک نیاورد، و در عمل برای جلب خوشنودی مردم وارد نگردد.

ص: ۳۸۸

ابوالحسن بوشنجی می گوید: اخلاص آن است که کرام کاتبین راهی برای نوشتنش در پرونده نیابند، و شیطان به تباه کردن آن موفق نگردد، و مردمان از آن آگاه نشوند.» (۱)

آنان می گویند ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند، در حالی که یهودیت و نصرانیت سال های طولانی پس از آنان به دست علمای تحریف گر و خائن یهود و نصاری به وجود آمد، چگونه آئینی که در زمان آنان نبوده، آنان را منتسب به آن آئین می کنید؟ آن هم آئین ساخت هوا و هوس دزدان راه انسانیت، آن بزرگواران تابع دین حنیف و اسلام واقعی و اهل توحید خالص و عمل بی شائبه و عبودیت و یکتاپرستی بودند، از کجا می گوئید آنان یهودی یا نصرانی بودند در حالی که فاصله زمانی شما با آنان قرن های زیادی است و علاوه بر این جریانات گذشته، و حوادث پیشین و عقاید افراد و سنن جوامع فقط در آگاهی خداست.

□
أَأَنْتُمْ أَغْلَمُ أَمْ اللَّهُ؟!

خدا در تورات و انجیل به مبعوث شدن پیامبر اسلام و نزول قرآن شهادت داده، و شما به همه آن آیات واقف و آگاه هستید، ولی بخاطر از دست ندادن ریاستتان بر مشتی عوام یهود و نصاری، و برای حفظ منافع نامشروعتان، و برای این که کیسه خود را از اموال مردم به ناحق پر کنید به کتمان شهادت که از اعظم گناهان و سبب گرفتار آمدن به عذاب دوزخ است آلوده شدید و به شما این خاطر از ستم کارترین مردم هستید، ادای شهادت برای اثبات حق امری واجب و کتمان آن ظلم سنگینی است، و شما از واجب خدا اعراض نموده، و به گناه بزرگ کتمان شهادت آلوده شده اید، و کتمان شما سبب شده که قومی در یهودیت

ص: ۳۸۹

و قوم دیگر در نصرانیت بمانند، و در گمراهی و شرک دست و پا بزنند و این گمراهی به نسل های پس از آنان منتقل شود و آتش نزاع و ستیز در میان انسان ها به خاطر حاکمیت مکتب های غلط روشن بماند.

و به همین خاطر است که شما ستم کارترین مردم روزگار هستید.

شرح و توضیح آیه شریفه ۱۴۱ در آیه ۱۳۴ به طور مفصل گذشت.

ص: ۳۹۰

اشاره

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلاَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.
 وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ
 مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
 لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ.

به زودی مردم سبک مغز و سخیف‌الرأی می‌گویند چه چیزی مسلمانان را از قبله‌ای که بر آن بودند یعنی بیت المقدس به سوی کعبه گردانید؟ بگو: مالکیت مشرق و مغرب فقط برای خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

و همانگونه که شما را به راه راست هدایت کردیم، شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط قرار دادیم تا] در ایمان و عمل و درستی و راستی گواه بر مردم باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد، و ما قبله‌ای را که بر آن بودی فقط بخاطر این قرار دادیم تا کسانی که از پیامبر پیروی می‌کنند از کسانی که از اسلام و متابعت پیامبر برمی‌گردند، معلوم و مشخص کنیم، گرچه این حکم جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده گران و دشوار است و خدا بر این نیست که ایمان شما را تباہ کند زیرا خدا به همه مردم رؤف و مهربان است.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه مورد بحث و تفسیر چند مطلب استفاده می‌شود: ۱- خبر از تغییر قبله ۲- رأی سبک مغزان در برابر حکم حق.
 ۳- همه جهات هستی از

خداست. ۴- صراط مستقیم. ۵- امت وسط گواه بر مردم. ۶- گواه بودن پیامبر. ۷- تغییر قبله نوعی آزمایش حق. ۸- حفظ ایمان و عبادت مؤمنان به وسیله خداوند ۹- رأفت و رحمت حق.

خبر از تغییر قبله

بیان حقایقی از حیات نورانی ابراهیم، و ارائه گوشه ای از کوشش های خالصانه او، از قبیل آزمایشش به تکالیف سنگین بدنی، روحی، مالی، خانوادگی و اجتماعی، و سرفراز بیرون آمدن از میدان اجرای همه تکالیف، و رسیدنش به مقام با عظمت امامت و پیشوائی بر ناس، و ساخته شدن کعبه به دست او و اسماعیل، و درخواست های حکیمانه اش از حضرت حق، به خصوص تعلیم گرفتن مناسک حج و از همه مهم تر تسلیم بودنش در برابر خدای مهربان و همه احکام و فرمان های او، و تجلی توحید ذاتی و صفاتی و افعالی در اعماق جان و قلبش و این که آئین او آئین فطری و حنیف بود، و کمترین شائبه شرکی در حیات پاکش و زندگی نورانی اش وجود نداشت، مسلمانان را آماده تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه کرد، تا پس از سیزده سال در مکه و حدود هیجده ماه در مدینه که روی برای نماز به سوی بیت المقدس داشتند، روی وجود و حقیقت خود را به سوی کعبه کنند، تا برای همیشه از غیر خدا و اوهام و خیالات بی پایه، و عادات و رسوم بی مایه و هر چه بوی شرک دارد برگردند و تسلیم اراده و فرمان و خواسته او که در بیت و مناسکش جلوه گر است شوند خبر از تغییر قبله چه برای اهل کتاب که می پنداشتند قبله عبادت برای همیشه بیت المقدس است، و چه برای مسلمانان که از شر افتخار فروشی اهل کتاب که می گفتند قبله عبادات شما قبله ماست خبر بسیار مهم و در عین حال جنجال سازی بود.

رأی سبک مغزان در برابر حکم حق

ص: ۳۹۲

و این خبر دیگری بود که حضرت حق در اختیار مؤمنان قرار داد که در آینده ای نزدیک، پس از تغییر قبله در برابر چون و چرای سفیهان که مردمی کج سلیقه و سبک رأی، و گرفتار جمود فکری و نارسائی و کوتاهی اندیشه اند قرار خواهید گرفت اعتراض به حکم حضرت حق که بر اساس حکمت و مصلحت است، و در آن خیر دنیا و آخرت بندگان منظور شده، و اشکال تراشی در برابر تغییر حکمی به وسیله خداوند، محصول تلخ سفاهت و سبک مغزی است، و این سبک مغزی و سفاهت مانع دل دادن به حکم خدا، و عبادت و بندگی صحیح و سدّ خطرناکی است که نمی گذارد انسان تسلیم اراده حق شود.

انسان هائی که از معرفت و آگاهی گرچه اندک باشد، و از پختگی عقل و تجربه و انصاف و تواضع و فروتنی برخوردارند نسبت به احکام الهی گرچه بنا به مصلحتی تغییر کند تسلیم محض هستند و هیچگونه اعتراضی به آن ندارند.

در این آیه شریفه خداوند بزرگ مسلمانان را از موضعگیری سفیهان در برابر تغییر قبله و تبلیغات سوء و خطرناکشان خبر میدهد، تا آماده ایستادن در برابر آنان و پیشگیری از گفتارها و آراء سنجیفشان باشند. و نگذارند سخنان شیطانی و مطالب آنان در قلب ضعیفان از امت اسلامی تأثیر سوء بگذارد.

همه جهات هستی از خداست

در آیه شریفه در جمله مله المشرق و المغرب دست مایهای برای جواب به سفیهان در اختیار مسلمانان قرار میدهد، که اولاً خداوند مالک مشرق و مغرب همه جهات است، و ثانیاً حضرت او فعال ما یشاء است و در ارائه حکم ثابت یا حکم قابل تغییر دارای اختیار است و احدی در برنامههای او نفوذ ندارد، سالها مصلحت دانسته قبله عبادت پیامبر و مسلمانان بیت المقدس باشد، و سپس اراده حکیمانه، و مصلحت خواهی اش، و رحمت و لطف واسعه اش اقتضا کرده قبله

عبادت را از بیت المقدس به سوی کعبه برگرداند، و احدی را نمی رسد که به خواست او و اراده عالمانه اش و لطف ویژه اش به محمد (علیهما السلام) بنده خاصش اعتراض کند، و اگر کسی به اعتراض برخیزد دلیل بر سفیه بودن او و سبک مغزی وی است.

ذات او و رحمت و ربوبیت او و اراده حضرتش محدود به جهتی نیست، تغییر قبله در حقیقت تغییر از جهتی به سوی جهت دیگر است، که هر دو جهت در مالکیت خدا و در احاطه رحمت و ربوبیت اوست.

بس که هست از همه رو و ز همه سو راه به تو- به تو برگردد اگر راهروی برگردد.

صراط مستقیم

در سوره مبارکه حمد تا جائی که ممکن بود به معنای صراط مستقیم اشاره شد، و بررسی لازم در رابطه با مفهوم و مصداق آن صورت گرفت، در اینجا به تناسب قرار داشتنش پس از حکم تغییر قبله باید گفت: روی وجود هر کس را به سوی کعبه برای عبادت برگردانند، در حقیقت روی او را به جانب امام هدایت که کعبه و مسجدالحرام و مناسکش جلوه وجودی و عبادت و نیت اوست برگردانده اند و این برگشت کیفی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

قبول کردن تغییر قبله، و تسلیم شدن به این حکم حکیمانه، و انجام عبادت خالصانه به سوی آن، هدایت به صراط مستقیم است.

امت وسط گواه بر مردم

بسیاری از مفسران بزرگ قدیم و جدید امت وسط را به معنای امت معتدل، برگزیده و میانه رو و پاک از افراط و تفریط گرفته اند، و توضیح داده اند که این

امت با مقررات و قوانینی که دارد، و با توجه به قرآن و احادیث و روایاتی که از پیامبر و اولیاء طاهرین اسلام در اختیار اوست، نه مانند یهود است که در مسیر مادی گری به شدت راه افراط پیموده اند تا جائی که هدفی جز مال و ثروت و مقام و جاه ندارند، و نه مانند نصرانی های متدین به آئین نصرانیت اند، که تارک دنیا شده و دیرنشین گشته و به شدت دنبال معنویات است تا جائی که جز رسیدن به رشد روحی البته به گمان خودشان هدفی ندارند و در این مسیر نسبت به امور مادی دچار تفریط شده اند.

برخی از مفسران هم امت وسط را به این معنا گرفته اند که وجود مبارک محمد (علیهما السلام) بر همه مقدم است، و امت البته به معنای واقعی اش بخاطر ملحق شدن به او حد وسط و در درجه دوم است و دیگر مردم و به تعبیر قرآن ناس در درجه سوم، و این امت هستند که باید در همه زمان ها واسطه میان پیامبر و دیگر مردم باشند، به این معنی که حقایق را از پیامبر دریافت کنند و علاوه بر این که خود عمل نمایند به دیگران هم ابلاغ نمایند و در این زمینه در مقام حفظ و تحمل حقایق اعمال مردم، یعنی سعادت و شقاوت و ردّ و قبول اعمال آنان و انقیاد و سرکشی باطنی آنان در برابر دستورات خدا در این دنیا، و گواهی دادن به آن در آخرت باشند لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَي النَّاسِ.

به یقین این مقام یعنی مقام شهادت بر حقایق اعمال، و ردّ و قبول امور مردم و تحمل انقیاد یا سرکشی باطنی آنان در برابر دستورات خدا در این دنیا و گواهی دادن به آن در آخرت شایسته و در خور تمام افراد امت نیست و ویژه امامان معصوم و اوصیاء طاهرین پیامبر و اهل بیت محمد است.

حتی طبقه متوسطین در سعادت یعنی مؤمنان عادل این مقام را ندارند تا چه رسد به افراد بی سر و پا و فرعون صفتان سرکش این امت. (۱)

گواه بودن پیامبر

پیامبر بر اساس این آیه و دیگر آیات مانند آخرین آیه سوره مبارکه حج شاهد و گواه و به عبارت روشن تر حجت بر اولیاء طاهرین وائمه معصومین و آنان هم حجت بر دیگر مردم هستند، شهید به معنای حجت قولی است که امین الاسلام طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است (۲) و این فقیر این معنا را به سبک و سیاق آیه شریفه نزدیک تر می دانم، و روایات مهمی هم بر این معنا دلالت دارد که پیامبر حجت خدا بر امامان و امامان حجت خدا بر مردم اند.

تغییر قبله نوعی آزمایش حق

یقیناً خردورزان، و فروتنان در برابر حق، و اهل انصاف، و دارندگان فطرت بیدار در برابر تغییر حکمی از احکام الهی که بر اساس حکمت و مصلحت انجام می گیرد تسلیم هستند و چون پیش از تغییر حکم پس از تغییر حکم هم متعبد به خواسته حق و ادامه دهنده راه بندگی می باشند، ولی سفیهان و سبک مغزان در برابر تکلیف حق و تغییر حکم موضع مخالف نشان می دهند تا جائی که یا از اصل دین برمی گردند، یا با بی میلی و غیر خالصانه به عمل می پردازند.

در آیه شریفه حکم تغییر قبله را تکلیفی الهی بر عهده مؤمنان می داند و این تغییر را آزمایشی برای معلوم شدن پیروان واقعی پیامبر از متخلفان قلمداد می کند، و آن را جز بر هدایت یافتگان از جانب حق سنگین می داند.

ص: ۳۹۶

۱-۱) - المیزان ج ۱، ص ۴۴۸ با اندکی تصرف در عبارات.

۲-۲) - مجمع البیان ج اول، ص ۴۱۸.

خواه ناخواه برخی از مردم که ظرفیت فکری آنان محدود است و معرفت دینی آنان ضعیف، و آن چنان که باید حقایق را با عمق قلب لمس نکرده اند به هنگام تغییر قبله به چون و چرا برمی خیزند و نسبت به نمازهایی که بطرف بیت المقدس خوانده اند. دچار دغدغه خاطر و شک و تردید می گردند که آیا آن عبادات قبول است یا مردود، آیا قضا لازم دارد یا نه؟! و نهایتاً تکلیف آنان که پیش از تغییر قبله مرده اند از نظر پاداش و ثواب چه خواهد شد؟

خداوند مهربان در پایان آیه اعلام می کند که خدای رؤوف و مهربان بر این نیست که عبادات و نمازهای شما را که به سوی بیت المقدس خوانده شده به هیچ انگارد و ضایع و تباه کند، بلکه ثواب و پاداش نمازهای به سوی بیت المقدس که در حقیقت انجام تکلیف و ادای مسئولیت بوده، با نمازهایی که به سوی کعبه خوانده می شود و آن هم انجام همان تکلیف است فرقی نمی کند، و این دغدغه و شک و تردید بی جاست و ناشی از عدم شناخت رأفت و رحمت الهی است، از این نکته هم نباید غافل بود که ایمان در آیه شریفه به فرموده امام صادق (ع) به قرینه مطالب آیه نماز است (۱).

و از نظر ادبی از باب اطلاق سبب به جای مسبب است.

رأفت و رحمت حق

در تفسیر رحمان و رحیم مطالب بسیار مهمی مطرح شد، و حقایقی به رشته تحریر آمد، در این بخش به یکی دو روایت و چند قطعه ناب اشاره می شود، باشد که خواندنش کدورت قلب را برطرف نماید، و نورانیت باطن آورد، و امید به حضرت محبوب را بیفزاید.

ص: ۳۹۷

از حضرت عیسی سؤال شد:

«یا روح الله هل بعد هذه الامه امه؟ قال نعم قیل و ایه امه؟ قال: امه احمد قیل یا روح الله و ما امه احمد قال علماء حکماء، ابرار، اتقیاء کانهم من العلم انبیاء یرضون من الله بالیسیر من الرزق و یرضی الله منهم بالیسیر من العمل، یدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله:» (۱)

ای روح خدا آیا پس از این امت شما امتی هست؟ فرمود آری، گفتند: و آن امت کدام است گفت: امت احمد، گفتند: امت احمد چگونه امتی است؟ گفت: دانایان، حکیمان، نیکوکاران، متقیان، گوئی از کثرت دانش پیامبران اند، و خدا به اندک از رزق راضی اند.

و خدا از آنان به اندک از عمل راضی است، آنان را به خاطر موحد بودنشان وارد بهشت می کند.

این شرف ها و کرامت ها که رب العزه امت احمد را داد نه از آن است که ایشان را سابقه طاعتی است یا حق خدمتی که از اینان آن خدمت نیاید که شایسته خدا باشد، و نه خدا را از خدمت و طاعت اینان سودی رسد، به فضل خود آنان را می نوازد، و هر چه عنایت می کند به کرمش عنایت می فرماید، و هر چه می سازد به رحمت و مهربانی خود می سازد که او خداوندی است به بنده نوازی معروف و به مهربانی موصوف، این است که در پایان آیه مورد بحث فرمود

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ.

ص: ۳۹۸

خدا را بر بندگان بخشایش است و مهربانی دائمی، بخشایش خلق گاه گاه است و بخشایش حق جاودان، و نشان بخشایش ویژه حق و مهربانی او آن است که بنده را توانائی معصیت ندهد و به راه گناهِش نگذارد تا مستوجب عقوبت نگردد، و این در باب رحمت بلیغ تر است از غفران معصیت.

از بعضی از صالحین حکایت شده که در منام بعضی را دیدم، به او گفتم، خدا با تو چه معامله ای کرد؟ گفت حسنات و سیئاتم را سنجیدند، سیئات بر حسنات سنگین تر آمد، کیسه ای از بالا در کپه حسناتم افتاد و آن را بر سیئات رجحان داد، کیسه را باز کردم مستی خاک در آن بود که هنگام پوشانیدن قبر مسلمانی روی لحدش ریختم! [\(۱\)](#)

ص: ۳۹۹

۱-۱ - کشف الاسرار ج ۱، ص ۳۹۶-۳۹۷.

قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ
وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.

وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اِتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ.

ما گردانیدن رویت را در جهت آسمان چون کسی که به انتظار مطلبی باشد می بینیم، به یقین تو را به سوی قبله ای که آن را بپسندی برمی گردانیم، پس رویت را به سوی مسجدالحرام گردان، و شما ای مؤمنان هر جا که باشید روی خود را به سوی آن برگردانید، و قطعاً اهل کتاب می دانند که این تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه از سوی پروردگارشان مسئله ای حق و درست است و خدا از آنچه بر ضد پیامبر و مؤمنان انجام می دهند بی خبر نیست.

به خدا سوگند اگر برای اهل کتاب هر نشانه و دلیلی بیاوری تا از قبله تو پیروی کنند، پیروی نمی کنند و تو هم از قبله آنان پیروی نخواهی کرد، و نیز برخی از آنان که یهودی اند از قبله دیگران که نصرانی اند پیروی نخواهند کرد، اگر پس از دانشی که چون قرآن برایت آمده از هوا و هوس آنان پیروی کنی مسلماً در آن صورت از ستمکاران خواهی بود.

«و قبله و لا یقبل من احد توجهاً الی غیره و عتره بینکم.»

روشن است که جاذبه ین سه کانون مغناطیسی فقط میتواند انسان را از جاذبههای شرور رها کند و خیر دنیا و آخرت را به سوی آدمی جلب نماید.

پس هرچه عرفان انسان بحق آنها بیشتر گردد، و به هر مقدار دلداده آنها شود، در وجود خود بهتر مغناطیسی میشود، آنها سنگر دفاعاند- و دل انسان و عواطف مؤمن کمتر از سنگ مغناطیس نیست.

عقربه مغناطیس با آن که تیغه نازکی بیشتر نیست، کمکهای امواج طیف الکتریکی از تمام آتمسفر بر او هجوم میآورد که او را به طرف قطب میکشاند.

آیات آسمانی قرآن هم که راجع به جبهه کعبه از آسمان فرود آمده پرتوی از علم خدا و نقشه علم به نظام اصلح انفع است از آنها اسرار این خانه و رمز این بیت آنقدر که باید فهمیده میشود، شخص از آن الهام میگیرد، همین که در دل را باز کند تا اسرار و معانی و نظامات آنها را به طور عمیق دریابد و به آنها پیوندد، ریشه گیاهان از دل کنده میشود و هدفهای صحیح و مهمات اصلی زودتر کفایت میشود.» (۱)

دعا و آثار آن

ابراهیم و اسماعیل در حال رفع قواعد بیت که کاری بر پایه عبادت و اخلاص بود، نیازمندان به پیشگاه نیاز دست به دعا برداشتند و اموری بسیار بسیار مهم را از حضرت حق درخواست کردند، آنان به این حقیقت آگاه بودند که دعا در حال عبادت و دنبال عبادت کاری بسیار نیکو، و به اجابت به طور یقین نزدیک است.

آنان میدانستند که همه موجودات در حال دعا هستند چه اینکه همه ذاتاً فقیر و نیازمندان و فقیر و نیازمند برای رفع نیاز و فقرش محتاج به درخواست از غنی است.

ص: ۴۰۱

آنان میدانستند که انسان نیز مانند تمام موجودات نیازمند و فقیر است و در هیچ مری از امور از خود استقلال ندارد و برای رفع فقر و نیازش احتیاج به درخواست و گدائی از حضرت بیناز و غنی مطلق دارد.

آنان دعا را جزء بهترین عبادات میدانستند، و برای آنان روشن بود که هر انسانی مأمور است خواسته‌های خود را به زبان جاری کند و به پیشگاه دوست

دانشی چون قرآن به عناد و لجاجت اینان آگاهی داده ایم نرمی نشان داد به خواسته‌های آنان که جز هوا و هوس شیطانی چیزی نیست ستم و ظلم است.

در هر صورت بر مؤمنان واجب است که برای تأمین خیر دنیا و آخرت خود، همه وجود خویش را از هر جاذبه‌ای و هر قبله‌ای و مرکز قدرت و سطوتی برهانند و آنگاه روی دل و صورت وجود، و همه هستی خود را با قرار دادن کعبه به عنوان جهت به جانب حق به سوی خدا برگردانند.

اشاره

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.

وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اهل کتاب پیامبر اسلام را «بر اساس اوصافش که در تورات و انجیل خوانده اند می شناسند، شناخت آنان از او چنان است که پسران خود را می شناسند و بی تردید گروهی از آنان حق را در حالی که می شناسند پنهان می دارند.

ای امت این حق که تغییر قبله است از جانب پروردگار توست، بنابراین از تردید کنندگان مباش.

برای هر گروهی قبله ای است، که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است، [بنابراین درباره قبله نزاع و کشمکش نکنید و به جای بحث و گفتگو] به سوی نیکی ها و کارهای خیر پیشی گیرید، خدا همه شما را هر کجا که باشید به صحرای محشر می آورد، مسلماً خدا بر هر کاری تواناست.

شرح و توضیح

در این آیات سخن از عناد و لجاجت علمای اهل کتاب، و گناه زشت کتمان آنان نسبت به نبوت پیامبر اسلام است، که سبب شد بسیاری از عوام یهود و نصاری به پیروی از دانشمندان معصیت کارشان و کتمان کنندگان حق به اسلام روی نیاورند و در گمراهی و ضلالت بمانند و نسل به نسل دنیا را به آتش بکشند و بنای امنیت را در میان ملت ها خراب کنند.

و باز سخن از تغییر قبله است که از جانب خدا امری حق و درست است و مقیاس کلی شناخت حق این است که از سوی حضرت رب العزه آمده باشد، بنابراین شک و تردید در آن راه ندارد، توجه خطاب به رسول اسلام

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ بِخَاطِرِ أَنْتَ كَمَا كَاشَفَ وَ بَيَّنَّكَ حَقَائِقَ وَ مَعَارِفَ وَ رَافِعَ شَكُوكَ وَ تَرَدِيدَهَا، وَ زِدُودَ هَرِّ شَكِّ وَ تَرَدِيدِ نَسَبِ بِي حَقِّ أَزْ قُلُوبِ مَرْدَمِ أَزْ جَمَلَهٗ نَقْشِ هَايِ اِسَاسِي رَهْبِرِ اِمْتِ اِسْتِ، بَا تَوْجِهٖ بِي اِسْتِ حَقِيقَتِ كِهٖ مِي دَانِيْمِ پِيَاْمِبِرِ بَزْرَگِ اِسْلَامِ نَسَبِ بِي حَقِّ دَرِ نَقْطَهٗ اَوْجِ اِيْمَانِ وَ بَاوَرِ تَصْدِيقِ بُوْدِ، وَ قَلْبِ مَبَارَكْشِ هِيْجِ شَكِّ وَ شَبَهَهٗ وَ تَرَدِيدِ نَسَبِ بِي حَقِّ نِدَاشْتِ.

در آیه بعد فرمان می دهد که به مجادله و بحث درباره تغییر قبله خاتمه دهید و عمر خود را در انجام خیرات و نیکی ها هزینه نمائید و به سوی خوبی ها بشتابید که نهایتاً شما را در قیامت گردآورده و پاداش نیکی ها و خیرات را به شما خواهیم داد، و اگر جز این باشید دچار عذاب خواهید شد، چنان که به معاندان و لجاجت بازان و آنان که حق را کتمان کنند و با آن به معارضه و مخالفت برخیزند وعده عذاب داده شده.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مِمَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.

از هر جا برای سفر یا کار دیگر بیرون شدی رویت را در حال اقامه نماز به سوی مسجدالحرام بگردان، بی تردید این فرمان از جانب پروردگارت حق است، و خدا از آنچه انجام می دهد بی خبر نیست.

آری و از هر کجا بیرون شدی رویت را در حال اقامه نماز به جانب مسجدالحرام بگردان و شما ای مؤمنان هر جای باشید رویتان را به سوی آن بگردانید، تا مردم را جز ستمکاران لجوج و یاوه گو بر ضد شما گفتگو و بهانه نباشد [مشرکان نگویند اگر آئین ابراهیم را ادعا دارد چرا به قبله او که کعبه است رو نمی کند، و اهل کتاب نگویند پیامبری که تورات و انجیل وعده داده قبله اش مسجدالحرام است پس این شخص که به قبله ما نماز می خواند پیامبر موعود نیست].

از دشمنی که بخاطر تغییر قبله دست به تبلیغات سوء می زند، و بهانه تراشی می کند و به ستیز با شما برمی خیزند نهراسید و از من بترسید، تغییر قبله برای این بود که نعمتم را بر شما کامل کنم تا به احکام و سنن الهی هدایت شوید.

همان گونه که تغییر قبله کامل کردن نعمت است ظهور، این حقیقت هم کامل کردن نعمت است که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات

ما را بر شما می خواند و شما را از هر آلودگی ظاهری و باطنی پاک و پاکیزه کرده رشد و تکامل می دهد، و کتاب و حکمت به شما می آموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد.

شرح و توضیح

در زمینه تغییر قبله که از جانب خدا حق است، و این که معاندان و اهل لجاجت گرچه حق را بشناسند نسبت به آن سرستیز دارند و بر ضد آن موضع گیری کرده به تبلیغات سوء دست می زنند و به هر نوع بهانه جوئی متوسل می شوند، و درباره مسئله خشیت و هدایت و رسالت پیامبر و اهداف با عظمت آن در آیات گذشته سوره مبارکه بقره به طور مشروح بحث شد.

ص: ۴۰۶

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاُشْكُرْوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ.

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

شرح و توضیح

پس از بیان این حقیقت که نعمت با عظمت تغییر قبله را نصیب شما کردم، و نعمت بی نظیر رسالت پیامبر بزرگ اسلام را به شما عطا نمودم فرمان می دهد که مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و با همه وجود به یاد من آراسته شوید تا به شما توجه نمایم، و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت ننمائید، در آیه شریفه دو موضوع مطرح است: ذکر و شکر.

بندگان تا به معنای حقیقی اش ذاکر نشوند، و یاد او را در همه جوانی حیات طلوع ندهند، از جانب خدا از آنان یاد نمی شود.

مسئله ذکر که در آیات بسیار مهمی از قرآن مجید و روایات و دعاها مطرح است از مسائل فوق العاده و قابل توجه است.

میدان بحث و عرصه تفسیر این حقیقت به پهنای هستی گسترده، و صدای این واقعیت اگر گوش شنوائی باشد از ذره ذره عالم وجود، و کارگاه خلقت به گوش می رسد.

در مسئله ذکر سه بحث رخ نشان می دهد:

ذکر و حقیقت آن، ذاکر و این که ذاکر در چه صورت ذاکر است و مذکور یعنی آن وجود مقدس و مبارکی که از او یاد می شود.

اگر چشم دل و چشم سر برای تماشای حقایق باز باشد و برای نگاه از نیروی عقل و فطرت کمک گرفته شود لحظه به لحظه انسان غرق ذکر می گردد.

ذکر حیات قلب، شیرینی جان، طراوت اعضا و جوارح، و سبب حرکت انسان به سوی معارف و حقایق است.

در رابطه با ذکر مطالب فراوان و مسائل بسیاری که را در آیات قرآن مجید و احادیث اهل بیت، و منابع علم اخلاق و کتاب های عرفانی مشاهده می کنیم که اشاره به آنها و توضیح و تفسیرشان اقتضای چند مجلد کتاب قطور را دارد، لذا چاره ای نیست جز این که به مواردی از آن پرداخته شود.

ذکر خدا از نگاه قرآن مجید.

ذکر خدا یعنی بیداری دل نسبت به حضرت او در همه امور، توجه قلبی در رابطه با وجود مقدس حق در همه احوال.

ذکر بدون تردید عبارت از خالی بودن باطن از غفلت و نسیان است و مراد از ذکر حقیقی یافتن حضرت محبوب در درون و در بیرون و حاضر بودن در محضر او به قلب است، به صورتی که جائی را در درون و در بیرون از نور او و جلوه او خالی ندید، و آنچنان این وجود خاکی در حرارت نور ذکر فانی گردد، که چیزی در میانه جز وحدت ذکر و ذاکر و مذکور باقی نماند، و این نهایت و منتهای ذکر است.

بزرگان از اهل الله و سالکان راه حضرت محبوب در معنای ذکر گفته اند: اظهار حقیقت به زبان یا به قلب یا به جوارح ذکر است.

از آیاتی که ذکر به زبان را می گوید این آیه شریفه است:

هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي: (۱)

ص: ۴۰۸

این اعلام وحدانیت خدا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و نفی مطلق شرک از او با صدای بلند ذکر همراهان واقعی من، و ذکر موحدان پیش از من است.

از آیاتی که ذکر به قلب را می گوید این آیه شریفه است:

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا: (۱)

پس خدا را آن گونه که پدرانتان را یاد می کنید یا بهتر و بیش تر از آن یاد کنید.

و از آیاتی که ذکر به جوارح را می گوید این آیه شریفه است.

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: (۲)

و نماز را به خاطر یاد من برپا دار.

ذکر لفظی که البته باید با توجه باطن به حضرت محبوب بر زبان جاری شود تسبیح و تحمید و تهلیل و شکر نعمت های اوست، و ذکر عملی عبادت و طاعت و کوشش های مورد رضای اوست، مانند عیادت بیمار مؤمن، و تشییع پیکر او، و دنبال قضای حاجت برادران دینی رفتن.

و ذکر قلبی توجه و خلوص و تقرب به جناب اوست.

و هر گاه عبادت با حال، و حرکات خالصانه، و انجام هر خیری برای پروردگار انجام گیرد و رو به اضافه شدن برود، مقام توجه به حضرت او بیشتر می گردد، چنان که از نبی اعظم اسلام روایت شده:

«لی مع الله حالات لا یسعی فیها ملک مقرب و لا نبی مرسل»: (۳)

برای من با خداوند حالاتی است که ملک مقرب و نبی مرسل طاقت و توان آن را ندارد.

ص: ۴۰۹

۱-۱ - بقره ۲۰۰.

۲-۲ - طه ۱۴.

۳-۳ - مواهب الرحمن ج ۲، ص ۱۶۹.

قرآن مجید درباره ذکر می گوید:

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ: (۱)

پروردگارت را در درونت از روی زاری و بیم بدون فریاد یاد کن.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ: (۲)

اهل تقوا هر گاه وسوسه هائی از شیطان به آنان رسد خدا را یاد کنند، پس بی درنگ بینا گردند و از دام وسوسه های شیطان نجات یابند.

به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه کرد، که بنا به قول قرآن مجید هر کس پیامبر را در همه شئون زندگی سرمشق و الگو قرار دهد، و با همه وجود به آنان انسان بی نظیر ملکوتی اقتدا نماید غرق در یاد خدا شده و به ذکر کثیر متصل شده است.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا: (۳)

یقیناً برای شما در روش و رفتار پیامبر خدا سرمشق نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد و می خواهد بسیار به یاد خدا باشد.

کشف الاسرار در جلد اول ص ۴۱۴ می گوید:

حقیقت ذکر طاعت داری است و حسن کردار، نه آراستن سخن و مجرد گفتار.

ص: ۴۱۰

۱-۱ - اعراف ۲۰۵.

۲-۲ - اعراف ۲۰۱.

۳-۳ - احزاب ۲۱.

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ: مرا یاد کنید در سرای محنت به زبان فاقت از سر ذلت به صدق و ارادت بر بساط مجاهدت، تا من شما را یاد کنم در سرای قربت به زبان عنایت از سر رعایت به صدق هدایت بر بساط مکاشفت.

مرا یاد کنید بر بساط خدمت، در ایام غربت در مشاهده منت بر ترک عادت، میان شرم و حرمت تا من شما را یاد کنم بر بساط زلفت، در ایام مشاهدت، میان انبساط و رؤیت / «فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمعافات، فاذکرونی بالموافقات اذکرکم بالکرامات، فاذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء، فاذکرونی فی النعمه و الرخاء اذکرکم فی الشده و البلاء، فاذکرونی بقطع العلائق، اذکرکم بنعت الحقائق، فاذکرونی من حیث انتم، اذکرکم من حیث انا:»

مرا به طاعات یاد کنید تا شما را به بخشش ها یاد کنم، مرا به انجام اعمال هماهنگ با خواسته های من یاد کنید تا شما را به کرامات یاد کنم، مرا به دعا یاد کنید، تا شما را به عطا یاد کنم، مرا در نعمت و راحتی یاد کنید تا شما را در سختی و بلا یاد کنم، مرا به قطع علایق نامعقول یاد کنید تا شما را به بیان حقایق، یاد کنم، مرا از جائی که هستید یاد کنید تا شما را از مقامی که هستم یاد کنم.

از رسول خدا پرسیدند از کارها کدام بهتر و از کردارها کدام نیکوتر؟ فرمود این که هنگام مردن زبانت به ذکر خدا باز باشد.

غزالی در کتاب احیاء می گوید: ذکر گاهی به زبان است، و مرحله ای با قلب، و گاهی با جوارح.

ذکر خدا به زبان تسبیح و تمجید و قرائت کتاب او و آیات هدایتگر قرآن عظیم است.

ذکر به قلب بر سه مرتبه است: اول این که در دلایلی که بر ذات و صفاتش دلالت می کند اندیشه شود، و بعد در شبهه های عارض بر این عرصه به تفکر برخیزد.

دوم این که در دلائلی که دلالت بر کیفیت تکالیف و احکام حق و اوامر و نواهی حضرت او و وعده و وعیدش می نماید اندیشه کند، زیرا زمانی که کیفیت تکلیف را شناخت و کار موجب پاداش و عمل موجب عذاب را درک کرد، کوشیدن در راه خدا و اجتناب از گناه بر او آسان می شود.

سوم این که در اسرار مخلوقات چنان اندیشه کند که هر ذره ای از ذرات مخلوقات در برابر چشم سر و چشم عقلش چون آئینه جلوه کند، آئینه ای که محاذی عالم قدس است، که با نگاه در آن آئینه شعاع نگاهش به عالم جلال منعکس گردد و این مقام والائی است که حدی برای آن نیست.

و ذکر به جوارح به این است که چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت غرق در اموری باشد که خدا از انسان خواسته، و خالی از اعمالی باشد که از آنها نهی شده است و روی این حساب است که از نماز به ذکر خدا تعبیر شده:

فَاسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ. (۱)

به سوی ذکر خدا بشتابید.

در هر صورت از زوایای کلمات فقها و عارفان و مفسران و اخلاقیون استفاده می شود هر کار مثبتی چه در جهت عبادت حق که نسبت به آن فرمانی از خدا و رسول و امام معصوم رسیده و چه در جهت خدمت به خلق ذکر خداست.

ابوالفتوح رازی در جلد اول تفسیرش در ضمن توضیح و تفسیر آیه شریفه فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ می گوید:

از عبدالله بن عباس نقل است که گفته:

«اذكروني بطاعتي اذكرکم بمعونتي»

ص: ۴۱۲

مرا به طاعتم یاد کنید تا شما را به یاری و نصرتم یاد کنم سعید بن جبیر گفته:

«اذکرونی بطاعتی اذکرکم بثوابی.»

مرا به طاعتم یاد آرید تا شما را به پاداشم یاد آرم.

از رسول خدا روایت شده:

«من اطاع الله فقد ذکر الله و ان قلت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن، و من عصی الله فقد نسی الله و ان کثرت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن:» (۱)

کسی که خدا را اطاعت کرد به ذکر خدا برخاسته، گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآنش اندک باشد، و آن که خدا را عصیان کرده، محققاً خدا را فراموش نموده گرچه نماز و روزه و تلاوت قرآنش فراوان و زیاد باشد.

از بعضی روایت شده:

«اذکرونی بالتوحید و الایمان اذکرکم بالدرجات و الجنان مرا با توحید و ایمان یاد کنید تا شما را به درجات و بهشت یاد کنم.»

ابن کیسان گفته:

«اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیاده:»

مرا با شکر یاد کنید تا من شما را با افزودن نعمت یاد کنم.

اصمعی می گوید: اعرابی دیدم در عرفات ایستاده می گفت:

«الهی عجت الاصوات بضروب الغات، یسئلونک الحاجات و حاجتی ان تذکرنی علی طول البلاء اذا نسینی اهل الدنیا:»

خدایا صداها به سوی تو به زبان های گوناگون بلند است و از تو درخواست ها دارند، درخواست من این است که چون مرا در آن منزل وحدت و وحشت فرود آرند و همه فراموشم کنند تو از من یاد کنی.

و گفته شده

ص: ۴۱۳

«اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء.»

مرا در پنهان یاد کنید، تا شما را در آشکار یاد نمایم.

روایت شده در بعضی از کتب آسمانی این قطعه نازل شده است:

«انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی فمن ذکرنی فی نفسہ ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعاً و من تقرب الی ذراعاً تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هروله و من اتانی بقراب الارض خطیئه اتیته بمثلها مغفره ما لم یشرک بی شیئاً:»

من نزد گمان بنده ام به من است، هر چه خواهد به من گمان برد، من با بنده ام هستم چون مرا یاد کند، پس کسی که در باطنش مرا یاد کند من هم در باطنم از او یاد می کنم، و اگر مرا در جمعی یاد کند او را در جمعی بهتر از آن یاد کنم، کسی که یک و جب به من نزدیک شود من یک ذراع به او نزدیک می شوم و هر کس یک ذراع به من نزدیک شود من چند ذراع به او نزدیک می گردم، و هر که با قدم به سوی من آید من با تاختن به سویش آیم، و هر که با کثرت گناهی که در همه روی زمین ننگجد به سویم آید با مغفرتی مانند آن به سویش آیم مادامی که به من شرک نیاورده باشد.

موسی بن عمران گفت: یا رب تو با بندگانت نزدیکی تا با تو بسیار آهسته سخن گویند، یا دوری تا تو را به آوای بلند بخوانند حق تعالی گفت:

«یا موسی انا جلیس من ذکرنی»

ای موسی من همنشین با کسی هستم که مرا یاد می کند

موسی گفت: خدایا من گاهی بر حالاتی چون جنابت و قضای حاجت هستم که نمی خواهم در آن حال ذکر تو داشته باشم خطاب رسید:

«اذکرنی علی کل حال»

در همه حالات مرا یاد کن.

ص: ۴۱۴

به موسی وحی شد چون یاد من کنی باید اندام هایت از خوف من لرزان، و دلت از عقابم ترسان و به معرفتم ساکن مطمئن باشد، چون مرا خوانی باید دلت پیشرو زبان و زبانت و رای دل قرار گیرد، چون نزدم بایستی ایستادنت باید ایستادن ذلیلان و حقیران و اسیران باشد آنگاه به مذمت و ملامت خویش آئی که تو به ملامت شایسته تری و چون با من مناجات نمائی و زبان به ذکر برگردانی با دلی حزین و زبانی صادقانه مناجات کن.

روایات اهل بیت در باب ذکر

از پیامبر عزیز اسلام روایت شده:

«لیس عمل احب الی الله و لا انجی لعبد من کل سیئه فی الدنیا و الآخره من ذکر الله قیل: و لا القتال فی سبیل الله؟ قال لو لا ذکر الله لم یؤمر بالقتال:» (۱)

عملی نزد خدا محبوب تر و برای عبد نجات بخش تر از هر رنج دنیا و آخرت چون ذکر خدا نیست، گفتند حتی قتال در راه خدا؟ فرمود اگر یاد خدا نبود به قتال فرمان داده نمی شد.

و نیز حضرت فرمود:

«الله اخبرکم بخیر اعمالکم و ازکاهما عند ملیککم و ارفعها فی درجاتکم و خیر لکم من الدینار و الدرهم و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلونه و یقتلونکم؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال ذکر الله عزوجل کثیراً:» (۲)

شما را به بهترین اعمالتان، و پاکیزه ترینشان نزد خدا و با رفعت ترینشان در درجاتتان و برای شما بهتر از دینار و درهم، و بهتر از این که با دشمنانتان روبرو

ص: ۴۱۵

۱- ۱) - تفسیر معین ۲۵۲.

۲- ۲) - بحار ج ۹۳ ص ۱۵۷.

شده با آنان بجنگید و آنان با شما بجنگند خبر دهم، گفتند آری ای رسول خدا فرمود پیوسته یاد خدا بودن.

در غررالحکم از امیرمؤمنان روایت د شده:

«ذکر الله جلاء الصدور و طمأنينه القلوب.»

ذکر خدا صیقل سینه ها و آرامش دلهاست.

ذکر الله سجدیه کل مؤمن

ذکر خدا سرشت و خلق و خوی هر مؤمن است.

«الذکر مجالسه المحبوب»

ذکر همنشینی با محبوب است.

در حدیث قدسی آمده:

«ایما عبدا طلعت علی قلبه فرأیت الغالب علیه التمسک بذکری تولیت سیاسته و کنت جلیته و محادثه و انیسه:» (۱)

بر قلب هر بنده ای نظر کنم و چیره بر قلبش را تمسک به ذکرم بینم، عهده دار امور زندگی اش می گردم و همنشین و هم گفتار و انیس او می شوم.

امیرمؤمنان به نقل غررالحکم می فرماید:

«من عمر قلبه بدوام الذکر حسنت افعاله فی السر و الجهر:»

کسی که قلبش را با ذکر دائم آباد کند، کردارش در پنهان و آشکار نیکو می شود.

«مداومه الذکر قوت الارواح و مفتاح الصلاح»

ذکر پیوسته غذای ارواح و کلید صلاح است.

«علیک بذکر الله فانه نور القلوب»

بر تو باد به یاد خدا، که یاد خدا روشنی دل هاست.

«ذکر الله دعامة الايمان و عصمه من الشيطان»

ذکر خدا ستون ایمان و حافظ و نگهدارنده از شیطان است.

«قيل للنبي من اكرم الخلق على الله؟ قال: اكثرهم ذكراً لله و اعملهم بطاعه:» (۱)

به پیامبر گفتند: گرامی ترین انسان نزد خدا کیست؟ فرمود: آن که ذکرش برای خدا بیشتر و عملش در جهت طاعت خدا فراوان تر است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«ما من شيء الا و له حد ينتهي اليه الا الذكر فليس له حد ينتهي اليه، فرض الله عزوجل الفرائض فمن اداهن فهو حدهن الا الذكر فان الله عزوجل لم يرضى منه بالقليل و لم يجعل له حدا ينتهي اليه ثم تلا هذه الآية: يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً.»

(۲)

چیزی نیست مگر آن که برای آن حدی است که به آن پایان می پذیرد مگر ذکر که برای آن حدی که به آن پایان پذیرد وجود ندارد، خدای عزوجل فرائض را بر بندگان واجب کرد، پایانش همان انجام دادن آن است جز ذکر که خدا به اندک آن رضایت نداده و برای آن پایانی که به آن برسد مقرر نفرموده سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد:

ای اهل ایمان پیوسته و دائم خدا را یاد کنید.

رسول خدا فرمود خدا فرموده:

«اذا علمت ان الغالب على عبدى الاشتغال بى ثقلت شهوته فى مسألتى و مناجاتى فاذا كان عبدى كذلك فاراد ان يسهو حلت

بينه و بين ان يسهو اولئك اوليائى حقا:» (۳)

ص: ۴۱۷

۱-۱ - بحار ج ۹۳، ص ۱۶۴.

۲-۲ - کافی ج ۲ ص ۴۹۸.

۳-۳ - بحار ج ۹۳ ص ۱۶۲.

زمانی که مشاهده کنم توجه و اشتغال به من بر بنده ام غلبه دارد، میلش را به درخواست از خودم و مناجات با من انتقال می‌دهم، هرگاه عبدم این گونه باشد و بخواهد به فراموشی از من بنشیند میان او و فراموشیش حایل می‌شوم به حقیقت اینان اولیای من هستند.

شکر و کفران نکردن

این دو موضوع مهم در ضمن تفسیر سوره حمد و بخشی از آیات اوایل سوره مبارکه بقره به طور مفصل گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ:

ای اهل ایمان از صبر و نماز «برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق» یاری بخواهید زیرا خدا با صابران است.

در آیه شریفه چهل و پنجم سوره مبارکه بقره در رابطه با صبر و نماز و در بخشی دیگر از آیات پیش از این آیه مشروح و مفصل درباره صبر و نماز بحث شد.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.

و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید بلکه آنان زنده هستند ولی شما کیفیت حیات آنان را درک نمی‌کنید.

شرح و توضیح

اگر انسان در خیال خود، مرگ را هم چون هیولائی بیم‌آور، و چهره‌ای ترسناک و نقطه پایان همه چیز، و زنگ خاموشی ابدی و عدم و نابودی همیشگی ببیند، از عبادت رب که نتایجش به خود انسان باز می‌گردد، و خدمت به خلق که محصولاتش به خود انسان می‌رسد، و از قدم گذاردن در عرصه بسیاری از

خیرات و مبرات باز می ماند، و حیات او چون حیات حیوانات منحصر در شکم چرانی و شهوت رانی می گردد، و بر این پایه از هیچ گناه و معصیت و ظلم و ستمی روی نمی گرداند، و امید مثبت و آرزوهای سازنده و نشاط برای فعالیت های لازم را از دست می دهد.

انسان باید با تکیه بر فطرت که ابدی خواهی و جاوید طلبی در ذاتش نهفته است، و با بکار گرفتن عقل و اندیشه و با تکیه بر وحی و نبوت انبیا و امامت امامان که مرگ را پلی برای عبور از دنیای محدود به جهانی نامحدود، و عوض کردن لباسی و پوشیدن لباس دیگر، و انتقال از خانه ای به خانه دیگر می دانند، و سرای آخرت را جانی برای پاداش نیکان و محلی برای کیفر ناپاکان و ستم گران می شمارند، مرگ را زیبا و نعمت عظیم حق مشاهده کند، و بر این اساس به گردونه عبادت رب و خدمت به خلق درآید، و با شور و شوق و نشاط و مسرت، به انجام هر خیر و عملی صالحی برخیزد و از آنچه برای خودش و برای دیگران زیان دارد که به عبارت دیگر گناه نامیده می شود اجتناب ورزد.

آری به دلایل گوناگون و براهین واضح و محکم و حجت هائی استوار متین و مباحثی دقیق و حقایقی غیر قابل انکار که به بخشی از آنها در شرح و توضیح آیه ۲۵ و ۲۸ سوره مبارکه بقره اشاره شد، ثابت گشت که جهان پس از مرگ که در دو مرحله برزخ و قیامت صورت می گیرد وقوعش حتمی و قطعی است و هر انسانی پس از عبور از دنیا و ورود به عرصه دنیای دیگر بنابر عدالت و حکمت حق به پاداش اعمالش چه خوب و چه بد خواهد رسید و در این زمینه کمترین ستمی به او نخواهد شد، و در زمینه حیات و زندگی پس از مرگ و دست یافتن به درجات عالی و مراتب ملکوتی برای شهیدان راه حق و کشته شدگان در راه دین پرونده ویژه ای باز است، و حیات خاصی به آنان عطا می شود که فوق حیات

دیگر مؤمنان در جهان پس از مرگ است، و این حیات در قدرت جذب الطاف و عنایات خدا و رحمت و مغفرت حضرت محبوب در حدی از کمال است که گوئی مرگ طبیعی گریبان آنان را نگرفته، بل احیاء بلکه زنده اند، و کیفیت حیات عالی آنان بگونه ای است که برای موجودین در دنیا قابل درک نیست.

قرآن مجید همه مؤمنان به حقایق را از بکار بردن لغت اموات درباره شهیدان موکداً نهی می کند، و از این اندیشه انحرافی، و خیال شیطانی که شهیدان را مرده پندارند برحذر می دارد.

خدای مهربان حیات با عظمت، و شکوه زندگی الهی و ملکوتی شهیدان را در آیات قرآن مجید تجلی داده و از همه دعوت می کند در آئینه آیات حیات پس از شهادت شهیدان را بنگرند، و آنان را اسوه و الگوی خود قرار دهند.

برای این که جوانان مدینه فاضله، شجاع و قهرمان بار آیند سقراط حکیم که برخی از بزرگان او را از جانب خدا پیامبری مبعوث به ملت یونان می دانند گفته:

باید به آنان درس هائی آموخت تا از اندیشه های هراس انگیز مرگ آزاد شوند، و لغات و اشعار و اساطیری که جهان دیگر را تاریک و وحشت زا می نمایاند، و هم چنین زاری ها و بی تابی هائی که به مردان بزرگ نسبت می دهند، نباید به گوش آنان برسد، و از زبان ها و نوشته ها باید حذف شود واجب است چنان آزادمش بار آیند که مرگ آری ذلت بندگی نه و مرگ دوستان و کسان را فاجعه پندارند. (۱)

گویندگان و نویسندگان باید شعارهای بسیار مهمی که از قلب ملکوتی اولیاء خاص طلوع نموده، و در آنها درس شجاعت و فداکاری و یقین و معرفت، و نگاه به جهان آخرت، و نشاط برای عبادت و خدمت موج می زند به مردم به ویژه به جوانان و نسل پر شور و نشاط بیاموزند و آنها را همه وقت و همیشه زنده و با طراوت نگاه دارند مانند:

ص: ۴۲۰

«و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه»

به خدا سوگند پسر ابی طالب به انتقال از این جهان و رفتن به سرای آخرت که پلی جز مرگ ندارد از کودک گرسنه نسبت به سینه مادرش مأنوس تر است.

«انی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیاه مع الظالمین الا برما:»

من مرگ را جز سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی نمی دانم، و زندگی با ستم گران و زیر بار آنها رفتن را جز ملالت و عار و ننگ به حساب نمی آورم، این شعار حضرت حسین در برخورد با یزیدیان بود که او را به بیعت با خود و قبول برنامه های آنان دعوت می کردند.

قاسم بن حسن که شب عاشورا بیش از سیزده بهار از عمرش نگذشته بود در پاسخ حضرت حسین که به او فرمود مرگ در نظر تو چگونه است عرضه داشت.

«احلی من العسل»

عموی بزرگوارم مرگ نزد من از عسل شیرین تر است. آری مؤمنان، و اهل خدا، و آنان که تسلیم حق و وحی هستند، و دنیا را مقدمه ای برای آخرت می دانند و این جهان را مزرعه ای برای عالم بعد می شمارند، و مرگ را پایان کار ندانسته بلکه اول و مبدء حیات جاوید و زندگی پر از نعمت ابدی و همیشگی به حساب می آورند نظرشان نسبت به مرگ از شعارهای برخاسته از شعورشان پیداست.

علامه طباطبائی مفسر بزرگ زمان در پاسخ مطلب بی اساسی که ما دیگران و لائیک ها نسبت به حیات شهیدان می گویند که منظور از اموات نبودن آنان زنده بودن نام نیکشان در میان ملت ها و در کتاب هاست می فرماید:

«این نوع حیات «باقی ماندن نام نیک» یک حیات خیالی بیش نیست، که جای آن فقط در عالم وهم و خیال است و در خارج از خیال وجود ندارد، و چنین موضوعی شایستگی آن را ندارد که خداوند با این عظمت از آن یاد کند، این موضوع در واقع مصداق باطل است، در حالی که خداوند به حق دعوت می کند:

پس از حق جز گمراهی نیست.

اینگونه خیالات باطل و اوهام کاذب شایسته افکار مادی هاست، آن هائی که معتقدند روح انسان هم مادی و پس از مرگ نابود می شود، و حیات دیگری بعد از این حیات وجود ندارد!

چنین اشخاصی چون از یک طرف قائل به بقاء روح و حیات پس از مرگ نیستند، و از طرف دیگر در خود یک احساس فطری به قائل شدن به بقاء نفوس و برخورداری از سعادت و شقاوت پس از مرگ می کنند و مشاهده می نمایند که اگر انسان چنین اعتقادی را نداشته باشد و مرگ را به معنی نیستی مطلق بداند هیچ گونه دلیلی ندارد که در مواقع مخصوصی فداکاری و جانبازی کند، کدام عقل به او اجازه می دهد که خود را نابود محض کند تا افراد دیگری از لذات حیات و زندگی برخوردار شوند، و یا این که تن به ظلم در دهد تا دیگران از نعمت عدل بهره مند گردند عقل می گوید: اساس کار انسان باید بر پایه مبادله باشد، یعنی اگر چیزی را از دست می دهد در برابر آن عوض و بدلی را دریابد، و اما از دست دادن بدون عوض مانند نابودی در راه بقاء دیگران و محرومیت در راه تنعم سایرین موضوعی است که فطرت انسانی جدا از آن امتناع دارد، این دسته افراد مادی با در نظر گرفتن این جهات ناچار شدند که برای جبران این نقیصه دست به دامن اوهام و خیالات باطله بزنند، و مطالبی را که جز در عالم خیال وجود ندارد برای خود درست کرده بگویند: انسانی که از چنگال اوهام و خرافات رهائی یافته! باید جان خود را در راه وطن و شرافت فدا کند تا حیات جاوید یعنی نام نیک ابدی پیدا کند، و به اصطلاح آنان تاریخ مشعشع طلائی از

ص: ۴۲۲

خود به یادگار بگذارد، انسان باید انواع محرومیت‌ها را در راه آسایش دیگران و تأمین عدالت اجتماعی و حفظ اصول مدنیت و اجتماع تحمل کند تا از حیات شرافت برخوردار گردد.

ولی این طایفه از این نکته غفلت کرده اند که وقتی بنا شد انسان نابود گردد، و این ترکیب ماده به کلی دستخوش امواج فنا شود، در نتیجه اثری از حیات و شعور و ادراک او باقی نماند، این حیات و این شرف و نام جاوید را چه کسی دارا خواهد شد، و کی و چه زمانی آن را درک می‌کند و از آن لذت میبرد؟ آیا این سخن از خرافات نیست؟!

ذیل آیه شریفه یعنی جمله **وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** ولی شما کیفیت حیات شهید را درک نمی‌کنید با این معنایی که آقایان می‌گویند هیچ گونه سازشی ندارد، زیرا موضوع نام نیک را همه می‌فهمند.

نظیر این آیه که در واقع مفسر آن است چنین می‌گوید:

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. (۱)

در این آیات خداوند اوصافی برای حیات پس از شهادت ذکر کرده مانند روزی خوردن، شاد بودن از نعمت‌های خدا، که هیچ گونه سازش با آن حیات خیالی ندارد و از اوصاف حیات حقیقی خارجی است.

آیه فوق همانند آیات مشابهش دلیل واضح و برهان محکمی بر وجود برزخ یعنی دنیای میان این دنیا و آخرت است.

ص: ۴۲۳

اگر کسی بگوید مؤمنان سطح بالا و نیز کافران سطح بالا بر اساس آیات قرآن دارای حیات برزخی هستند و هر یک به تناسب وضعشان یا متنعم از عنایات حق اند، یا معذب به عذابی که به سبب کفرشان دچار آن شده اند، پس حیات پس از مرگ و زنده بودن در برزخ اختصاصی به شهدا ندارد، در پاسخ باید گفت حیات شهیدان و نحوه ی روزی گرفتن آنان از خدا و شاد بودنشان به نعمت های الهی، حیاتی مافوق حیات برزخیان و رزقی مافوق رزق مؤمنان اوست، به خاطر قرب آنان به حضرت حق و تبدیل شدن همه وجودشان به نور محبوب حیاتی خاص و رزقی ویژه و مخصوص است و به کیفیتی است که گوئی بوی مرگ ابداً از آنان استشمام نمی شود بَلْ أَحْيَاءٌ و حیاتشان و بهره مندی شان از عنایات حق با حیات مؤمنان قابل مقایسه نیست.

چهره ملکوتی شهید در روایات

به سه نوع سند از حضرت رضا (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«اول من یدخل الجنة شهید و عبد مملوك:» (۱)

اول کسی که وارد بهشت می شود و شهید و عبد مملوکی است که عبادت پروردگارش را نیکو بجا آورده و خیرخواه مولایش بوده است. (۲)

ابوذر می گوید وارد مسجد شدم در حالی که رسول خدا تنها نشسته بود فرصت را غنیمت شمرده عرض کردم:

«ای الاعمال احب الی الله عزوجل؟ فقال: ایمان بالله و جهاد فی سبيله الی ان قال قلت: فای الجهاد افضل قال من عقر جواده و اهریق دمه (فی سبیل الله)»

ص: ۴۲۴

۱-۱) - روایات مربوط به شهید را از جلد ۱۶ جامع احادیث الشیعه ص ۲۲ بعد نقل کرده ام.

۲-۲) - اوصاف عبد مملوك در روایتی که مفید در امالی نقل کرده آمده است.

کدام عمل نزد خدای عزوجل محبوب تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او تا جائی که گفتم: چه جهادی برترین جهاد است؟ فرمود: جهاد کسی که مرکبش را در میدان جنگ بدواند و از این عمل خسته نشود و خودش در راه خدا بریزد.

امام صادق از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«فوق كل ذي بر بر حتى يقتل الرجل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه برّ:»

فوق هر صاحب نیکی، نیکی وجود دارد تا کشته شدن انسان در راه خدا، چون انسان در راه خدا شهید شود فوق آن بزی وجود ندارد.

حضرت باقر از پدر بزرگوارش حضرت علی بن الحسین روایت می کند که آن حضرت همواره می فرمود پیامبر خدا گفت:

«ما من قطره احب الى الله عزوجل من قطره دم في سبيل الله:»

قطره ای نزد خدا محبوب تر از قطره خون در راه خدا نیست.

امیرالمؤمنین (ع) خطاب به مردم فرمود:

«... انکم ان لم تقتلوا تموتوا و الذی نفس علی بیده لالف ضربه بالسیف علی الرأس اهون من الموت علی فراش:»

شما اگر شهید نشوید به ناچار با مرگ طبیعی از دنیا خواهید رفت، سوگند به آن کسی که جان علی در اختیار اوست هر آینه هزار ضربه با شمشیر بر سر، آسان تر از مردن در رختخواب است.

رسول خدا فرمود:

«اجود الناس من جاد بنفسه في سبيل الله»

سخی ترین مردم کسی است که جانش را در راه خدا داده است.

حضرت صادق می فرماید: به رسول خدا گفتند:

«ما بال شهيد لا يفتن في قبره فقال (عليهما السلام) كفي بالبارقه فوق رأسه فتنه»

چگونه است که شهید را در برزخش مورد پرسش و پاسخ قرار نمی دهند؟ حضرت فرمود: برق شمشیر بالای سرش برای آزمون او کافی است.

امیر مؤمنان (ع) در پاسخ جوانی که از حضرت شئون جهاد و فضل آن را پرسید فرمود:

«الجنة تحت ظلال السيوف فتكون الطغته و الضربه اهون على الشهيد من شرب الماء البارد في اليوم الصائف و اذا زال الشهيد من فرسه بطغته او ضربه لم يصل الى الارض حتى يبعث الله عزوجل زوجته من الحورالعين فتبشره بما اعد الله عزوجل له من الكرامه فاذا وصل الى الارض تقول له مرحبا بالروح الطيبه التي خرجت من البدن الطيب ابشر فان لك مالا عين رأته و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.»

بهشت در سایه اسلحه هاست، زخم نیزه و ضربت شمشیر بر شهید آسان تر از خوردن آب سرد در تابستان گرم است، چون شهید به ضربت اسلحه از مرکبش به سوی زمینی سرازیر شود هنوز به زمین نرسیده خدای عزوجل همسرش از حوریان بهشت را به سوی او می فرستد، پس او را به آنچه خدا از کرامت برای شهید مقرر فرموده بشارت می دهد، و چون به زمین افتد می گوید: خوشا به حال روح پاکی که از بدن پاک بیرون آمد، بر تو بشارت باد به پاداشی که چشمی ندیده و گوش نشنیده و بر قلب بشری خطور نکرده است.

رسول خدا فرمود:

«للشهيد سبع خصال من الله: اول قطره من دمه مغفور له كل ذنب، و الثانيه يقع رأسه في حجر زوجته من الحورالعين، و تمسحان الغبار عن وجهه تقولان مرحبا بك و يقول هو مثل ذلك لهما، و الثالثه يكسى من كسوه الجنة و الرابعه يتدره خزنه الجنة بكل ريح طيبه ايهم ياخذه معه، و الخامسه ان يرى منزله، و

ص: ۴۲۶

السادسه يقال لروحه اسرح في الجنة حيث شئت، و السابعة ان ينظر في وجه الله و انها لراحه لكل نبي و شهيد.»

برای شهید از جانب خدا هفت خصلت است: ۱- اولین قطره خونی که از او می ریزد همه گناهانش آمرزیده می شود.

۲- سرش در دامن دو همسرش از طایفه حورالعین قرار می گیرد آنان غبار از چهره اش پاک می کنند و می گویند به دنیائی فراخ و پر ناز و نعمت خوش آمدی و او هم به هر دو خوش آمد می گوید.

۳- از لباس بهشت به او می پوشانند.

۴- خزانه داران بهشت با هر بوی خوشی به سوی او می شتابند.

۵- منزلش را در بهشت می بیند.

۶- به روحش می گویند از هر کجا که خواهی در بهشت رو،

۷- به وجه خدا نظر می کند که نظر به وجه خدا راحت هر پیامبر و شهید است.

حضرت باقر (ع) از پدرانش از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند:

«ثلاثة يشفعون الى الله يوم القيامة فيشفعهم، الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء»

سه طایفه در قیامت در پیشگاه خدا شفاعت می کنند و خدا شفاعت آنان را می پذیرد: پیامبران سپس علما آنگاه شهیدان.

حضرت صادق از پیامبر خدا روایت می کند

«اشرف الموت قتل الشهداء»

شریف ترین نوع مردن شهادت است.

اشاره

وَلَنْبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات نباتی یا ثمراتی چون فرزند آزمایش می کنیم و صبر کنندگان در این امتحانات و تکالیف را بشارت ده.

آنان که چون بلا و آسیبی به ایشان رسد گویند:

ما مملوک خدائیم و بی تردید به سوی او باز می گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و هدایت یافتگانند.

شرح و توضیح:

مطالب مهمی از آیات شریفه استفاده می شود:

۱- موارد پنج گانه ی امتحان. ۲- برخورد صابران با مصائب، ۳- الطاف حضرت حق به صابران.

موارد پنج گانه ی امتحان

شاید آیه شریفه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بِخِوَاهِدِ اهل ایمان بگویند ملاحظه کنید کسی که برای خدا در جهت رفتن به جنگ با دشمنان حق انواع سختی ها را در مقدمه ی به عرصه جهاد رفتن تحمل کرده، و از خانه و کاشانه و زن و فرزند و دیگر بستگان دست شسته، و از همه مهم تر از

پرقیمت ترین گوهری که در اختیار داشته یعنی جان عزیزش دست برداشته، نزد خدا به چه مقامات و منازل رسیده و از چه کرامتی برخوردار گشته، و دارای چه حیات ویژه ای با چه رزق خاصی شده، پس شما با توجه به وضع شهید نباید از سختی ها و شداید و کمبودها و مصائب و داغ اولاد، و مشکلات بدنی به هراس افتاده و به جزع و فزع و بی صبری و بی طاقتی دچار شوید، و برای دفع بعضی از آنها به غیر خدا پناه برید، و وجود خود را در گردونه دین و ایمان و عمل صالح حفظ نکنید و تحت این عنوان که در فشارم و حوصله ندارم و طی صراط مستقیمی که این همه رنج و مصیبت دارد مناسب با من نیست از حضرت حق و عرصه خواسته های او جدا شوید، و خود را از صلوات و رحمت خدا دور کرده به شقاوت و تیره بختی دچار نمائید!!

شما باید بدانید که آزمایشات الهی و به تعبیر دیگر تکالیف و مسئولیت هائی که در این پنج مورد متوجه شماست روش و سنت قطعی خدا نسبت به همه مؤمنان در تمام ادوار تاریخ است، و این آزمایشات تکالیف خارج از طاقت و توان شما نیست که حضرت حق هیچ گاه مؤمنی را با آنچه قابل تحمل نمی باشد امتحان نمی کند و تکلیف ما لا یطاق بر انسان مقرر نمی سازد، علاوه بر این که این گونه تکالیف و آزمایشات که موارد خاصی است پخته کننده عقل، سازنده روح، تزکیه کننده نفس، زمینه قرب به خدا، و دریچه ای به سوی رحمت بی نهایت حضرت حق، و تبدیل کننده انسان به مانند فولاد آب دیده برای رو در روئی با حوادث دیگر به ویژه برای مقابله با دشمنان در جهت حفظ دین و ملت و مملکت است.

اهل ایمان باید به این حقیقت توجه داشته باشند که ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح با وسعت رزق، و رفاه در دنیا، و گشایش در امور مادی هیچ

ملازمه ای ندارد، این امور بر اساس قانون خاص خود و بر پایه سنت های الهی در جریان است، و عرصه مادیت برای هر کسی بر مبنای مصالح او و حکمت خداوندی نسبت به وی است.

چه بسا کافران که در شدت فقر و فاقه دست و پا میزنند، و چه بسا بی دینان از شدت سیری نمی دانند چه کنند فقر کافر یا ثروت او ملازمه چندانی با کفرش ندارد، در عرصه ایمان هم فقر و ثروت ملازمه با امور معنوی و قلبی ندارد چه بسا افرادی از اولیاء خاص الهی هم چون ابوذر در بیابان ربنده از شدت گرسنگی و تشنگی جان دادند، و چه بسا مؤمنانی که به علت اموری ظاهری و زیر و رو شدن وضع اقتصادی به ثروت کلانی از راه حلال دست یافتند و بخش عمده ای از آن را هزینه راه خدا نمودند، بنابراین امتحانات الهیه جهت ظهور مقدار صبر و استقامت مؤمن و یا کمال ایمان او و تهذیب باطن وی از رذائل اخلاقی است، این اموری که از مقتضیات خانه دنیا و بافت این جهان است مانند خوف و گرسنگی و نقص اموال و انفس و ثمرات به عنوان امتحان الهیه جهت رشد و تکامل انسان و رسیدنش به مقام قرب پیش می آید، و بر مؤمن لازم است که از این امتحانات که در عرصه آنها تکالیفی مانند صبر، شکر، حمد الهی، و اجتناب از جزع و فزع و بی تابی، و ایراد گرفتن به حق و دستگاه آفرین متوجه انسان می شود با شوق و ذوق استقبال کند و در این زمینه در کنار اولیاء حق و در معیت صلحا و شهدا قرار گیرد، و زمینه را با ادای تکالیف لازم برای رسیدن به منازل ملکوتیه و مقامات معنویه و اتصال به صلوات و رحمت خدا فراهم نماید.

نظری به حیات پیامبران، و امامان معصوم و مؤمنان واقعی بیندازید و عنایت کنید که آن بزرگواران به انواع مصائب و سختی ها و مضیقه ها امتحان شدند و هر

یک به فراخور حال خود در میدان امتحانی که پیش می آمد به تکلیف و مسئولیتشان در رابطه با آن امتحان خالصانه عمل می کردند.

روشن است که گاهی این پنج برنامه در ارتباط با جنگ با دشمنان برای اهل ایمان پیش می آید، آری جنگ است که سبب ترس و گرسنگی و نابود شدن بخشی از اموال و شهادت بعضی از نفوس به ویژه جوانان مردم است که با شور و هیجان برای دفاع از حق به میدان جنگ شتافته اند، و گاهی برای یک فرد و یا یک خانواده و نهایتاً برای یک ملت در زمانی محدود یک یا دو مرحله یا چند مرحله از این امتحانات پیش می آید، که در هر دو صورت وظیفه انسان مؤمن است که نگذارد ترس و خوف مانع از حرکتش به سوی انجام وظیفه شود، و اجازه ندهد گرسنگی و شکم او را از راه خدا منحرف سازد، و از اینکه نقص مال و نفس و ثمرات سدی در برای سلوک او به سوی مقام قرب شود جلوگیری نماید.

آری ترس از دشمن، یا ترس از عذاب، یا خوف از مقام حق، و اندک گرسنگی بخاطر قحطی و تنگی در معیشت و نقصان مال بر اثر حوادث، و دگرگونی عرصه اقتصاد، یا بلاهای آسمانی، و نقص نفس به سبب جنگ با دشمن یا بیماری و پیری و ضعف و سستی، و کم شدن میوه جات از پی آفات آسمانی و زمینی یا مرگ فرزندان، همه و همه داروهائی است که طیب طیبیان برای ما بیماران مقرر نموده، تا بدین وسیله درمان شویم و به عافیت دنیا و آخرت برسیم.

اینجاست که حضرت حق که رحمت و لطفش و احسان و محبتش شامل حال مؤمنان است پیامبر را مأمور می کند که به مصیبت دیدگان و بلا کشیده ها، و رزمندگان میدان جهاد فی سبیل الله، و داغ دیدگان و خلاصه آنان که از باد

امتحان نمی لرزند، و قدم از میدان ایمان و عبادت و خدمت به خلق بیرون نمی نهند و همه وجود خود را با آن همه مصائب در کنار خدا حفظ می کنند بشارت دهد، و در این زمینه متعلق بشارت را ذکر نمی کند برای این که عظمت و بزرگی موضوع بشارت را در دیده باطن به تصویر کشد و بگوید که در این دنیا عقول گنجایش فهم متعلق بشارت را ندارد.

برخورد صابران با مصائب

صابران در برخورد با مصائب شعارشان **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** است، و این شعار نه این که فقط بر زبان آنان جاری است، و نه این که معنایش را در ذهن خود خطور می دهند، بلکه حقیقت این شعار از افق تک تک سلول وجودشان در طلوع است، به این معنا که برای هستی از روی ایمان و صدق فقط یک مالک قائل اند و همه ملکیت های اعتباری مانند مالکیت انسان را بر مال و ضیاع و عقارش به اذن خدا جاری در حیات می دانند و اینگونه مالکیت ها را فانی در مالکیت حق می بینند، و نهایتاً چون خود را و زن فرزند و مال و اموال و آنچه را دارند مملوک حق مشاهده می کنند، و نسبت به همه همه هستی و همه موجودی خود مالکی جز خدا نمی شناسند و رجوع هر مملوکی را ضروره به مالک اصلی می دانند، و مبدء و معاد همه موجودات را حضرت حق می بینند در برابر حوادث و مصائب از حالت عادی و طبیعی خارج نمی شوند، و همه آن ها را از جانب محبوب ملاحظه می کنند، و سرمایه هائی که معشوق در اختیار عاشق گزارده به حساب می آورند، لذا صبر و استقامت پیشه می کنند، و به قضای الهی تسلیم می شوند، و به ادای تکالیف در دایره امتحان پیش آمده برمی خیزند، و در این راه از حضرت حق درخواست ثبات قدم و تحمل می نمایند و حتی نسبت به پیش آمده ها خدا را شکر و سپاس می گویند!!

یقیناً انسان از آنچه را مالک است لذت برده، و از فقدان و از دست رفتنش به شدت اندوهگین می شود، اما کسی که برای خود به حقیقت هیچ مالکیتی قائل نیست، و همه هستی و آنچه را خود دارد مملوک خدا می داند، چرا بخاطر داشتنش مغرورانه خوشحال گردد، و به هنگام از دست دادنش به اندوه و حسرت و غصه و غم دچار شود؟

«خداوند کراراً در قرآن مجید فرموده: مالکیت ویژه خداست، و مالکیت هر چه در آسمان ها و زمین است مخصوص خداست، و آنچه در آسمان ها و زمین است مال و ملک خداست، البته کسی که به حقیقت این مالکیت آگاه باشد، و بداند هیچ یک از موجودات استقلالی از خود ندارند، و در هیچ قسمت از ذات مقدس او مستغنی نیستند، و خداوند مالک حقیقی ذات هر چیز و آنچه مربوط به ذات اوست می باشد، و به این حقیقت ایمان قطعی داشته باشد، در نظر چنین کسی تمام موجودات، هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال از درجه استقلال می افتند، واضح است چنین کسی ممکن نیست غیر خدا را طالب باشد و خضوع و خوفی و رجاء و امیدی نسبت به دیگری پیدا کند، یا از غیر خدا لذت ببرد، یا بر غیر او تکیه کند، یا کار خود را به دیگری واگذارد، او جز حق نمی خواهد و جز خدا نمی جوید، خدائی که ذات مقدسش باقی و همه چیز فانی است» (۱)

الطاف حضرت حق به صابران

بدون تردید انسانی که با ظرفیتی معین در برابر حوادث سخت به خاطر خدا صبر می کند، و قدم از صراط مستقیم الهی بیرون نمی گذارد، و عبادتش را چون

ص: ۴۳۳

زمان رفاه و خدمتش را به بندگان چون زمان خوشی ادامه می دهد، و پس از برطرف شدن حادثه باز هم به انتظار امتحان الهی می نشیند، و هر جریانی را بر اساس مصلحت و حکمت از خدا می داند، شایسته و لایق صلوات خدا و رحمت حضرت اوست، و این گونه انسان ها هستند که به هدایت الهی دست یافته و در مقام کرامت مقیم شده اند.

گویا با گوش جان شنیدند: هر که وصل ما جوید و قرب ما خواهد، او را چاره ای نیست جز بار محنت کشیدن، و شربت اندوه چشیدن.

آسیه همسر فرعون همسایگی حق طلب کرد و قربت وی خواست گفت:

«رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنه»

پروردگارا در همسایگی تو حجره ای خواهم که در کوی دوست حجره نیکوست، آری نیکوست ولی بهای آن بس گران است، اگر چیزی به زر فروشند این به جان و دل فروشند، آسیه گفت: باکی نیست اگر به جای جانی هزار جان بودی دریغ نبود، پس آسیه را به چهار میخ کشیدند، و در چشم وی میخ آهنین فرو بردند و او در آن شکنجه از دل می خندید و شادمانی داشت.

هر جا که مراد دلبر آمد یک خار به از هزار خرماست

«بشر حافی و مستغرق عشق»

بشر حافی که به دست موسی بن جعفر بنا به نقل عالم بزرگ ملا احمد نراقی در کتاب طاقدیس توبه کرد و از اولیاء خدا شد می گوید: در بازار بغداد می گذشتم، یکی را هزار تازیانه زدند ولی آه از نهادش برنیامد، آنگاه او را به زندان بردند، از پی او رفتم، پرسیدم که این زخم برای چه بود، گفت: از آن که شیفته ی عشقم، گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف دهندت، گفت: بخاطر این که

معشوقم به نظاره بود، به مشاهده معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن و آه کشیدن نداشتم! گفتم:

اگر به معشوق اکبر و محبوب ازل و ابد نظر می کردی چون بودی؟ نعره ای کشید و در برابر این سخن جان نثار کرد!!

آری چون عشق درست بود بلا و مصیبت به رنگ نعمت شود، دولتی بزرگ است این، جمال معشوق تو را به خود راه دهد تا در مشاهده ی وی همه قهر به لطف برگیری! (۱)

خدایا مرا از من آزاد کن ج

ضمیرم به عشق خود آباد کن ج

سرم را به یاد خودت زنده کن ج

روان مرا منبع یاد کن

به روی خودت باز کن دیده ام

دلَم را به نظاره ات شاد کن

خرابم کن از مستی و بی خودی

وجودم به ویرانی آباد کن

به فردوس اعلام راهی نما

به علم لدنی ام ارشاد کن

دروغم به اسرار معمور دار

برونم به طاعات آباد کن جج

ز شیطان و نفسم پناهی بده

ز جور اعدایم آزاد کن

بس اندوه و غم بر سر هم نشست

گشادی بده سینه را شاد کن

بود فیض در بند خود تا به کی

خدایا دلی از من آزاد کن

شأن نزول آیات امتحان و استرجاع

درباره ی سبب نزول این حقایق از حضرت صادق (ع) روایت شده:

چون حضرت حق آیه

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ

ص: ۴۳۵

(۱-۱) - کشف الاسرار میبیدی ج اول ص ۴۲۳.

را نازل کرد، رسول خدا (علیهما السلام) فرمود:

«نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر و اعطی فشکر و لولا- انی اخاف علی عترتی لسألت لهم الامامه و مالهم و الدنیا فانهم خلقوا للآخره و خلقت الدنیا لهم.»

ابراهیم برای خدا نیکو دوستی بود، او را به انواع تکالیف آزمودند، و او صبر و استقامت ورزید، و نعمتش عطا کردند به شکر گذاری نشست و با اتمام کلمات به مقام والای امامت رسید، اگر من بر عترت خود از حسادت حسودان و عناد معاندان نمی ترسیدم از خداوند مقام امامت را برای آنان درخواست می کردم آنان را با دنیا چه کار که برای آخرت آفریده شده اند و دنیا از پرتو وجود آنان و به میمنت آنان به وجود آمده است.

جبرئیل نازل شد و آیه شریفه وَ لَنَبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ را بر قلب ملکوتی پیامبر تلاوت کرد.

آن حضرت امیرمؤمنان را طلبید و این آیه را بر او خواند و فرمود:

«هذه کلماتک و کلمات ابراهیم هی الشمس و القمر»

یا علی موارد امتحان تو در حقایق قرار داده شده در این آیه است و کلمات ابراهیم که با آنها امتحان شد شمس و قمر بود.

آری این کلمات توست که دنبال کردن آن، و سرفراز بیرون آمدنت از امتحان نسبت به آنها رساننده توبه مقام امامت و پیشوائی ناس است، و کلمات ابراهیم در ابتدای راه آزمایش نسبت به نفی الوهیت و ربوبیت از شمس و قمر و اثبات توحید و ربوبیت حق بود که به آن رتبه امامت یافت.

«و لقد سبقت اجابه الله مسئلتی»

محققاً اجابت خدا بر درخواست من که امامت را اگر خوف نداشتم برای عترتم می خواستم پیشی گرفت.

وَ لَنْبَلُوَنَّكُمْ یعنی شما اهل بیت را به چیزی از خوف در هنگام قتال و جهاد امتحان کردیم، و اتمام این امتحان به گونه ای که از افق وجود علی طلوع کرد برای هیچ کدام از اصحاب در میدان های جنگ تحقق نیافت، او از زمان جنگ بدر تا پایان عمرش که شرکت در میدان نهروان بود، هرگز از ورود به عرصه جهاد و رو در روئی با کفار و مشرکان و شجاع ترین قهرمانان عرب مانند عمرو بن عبدود و مرحب خیبری کمترین ترسی به خود راه نداد و اندک بیمی بر دل ملکوتی او ننشست، هر کجا سری از گریبان کفر برآمد آن را به تیغ آبدار برداشت.

و او به جوع امتحان شد، جوع بر اثر مضیقه معیشت و جوع به خاطر روزه های بسیار که در غیر ماه رمضان در شدت گرمای مدینه به عنوان عبادتی مستحب بر خود هموار داشت و اکثر به لقمه نانی جوین افطار کرد، و گاهی همان لقمه نان جوین بی خورش را در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر ایثار نمود.

و به نقص اموال چه در مرحله پرداخت زکات و چه در مرتبه انفاق پنهان و آشکار امتحان شد، و عاشقانه جهاد با مال را به جائی رسانید که از عهده کسی بر نمی آمد.

و به نفس نفیس در خوابیدن در جایگاه پیامبر در حالی که خطرات سنگینی او را تهدید می کرد امتحان شد و از آن سرفراز بیرون آمد، و در همه میدان های جنگ جان بر کف شرکت نمود و قدمی عقب نشینی نکرد، و چون پیامبر خبر کشته شدن و شهادتش را به دست اشقی الاشقیاء به او داد کراراً می گفت:

«ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم»

چه منع می کند بدبخت ترین امت را که محاسن مرا از بالا به پائین به خون سرم رنگین کند.

و به نقصان ثمرات امتحان شد، که رسول به شهادت حسن و حسین و دیگر از ذریه اش او را خبر داد و حضرتش در این زمینه تسلیم محض خدا بود.

آری او و اهل بیتش به انواع امور امتحان شدند، و با بهترین نمره قبولی از کوران امتحان بیرون آمده به مقام والای امامت رسیدند. (۱)

پاداش صبر

ام سلمه همسر پیامبر که از زنان پاک سرشت و نیکو سیرت و اهل ایمان و مطیع پیامبر و اهل بیت بود می گوید:

روزی همسر سابقم از نزد پیامبر به خانه آمد و گفت: **مَطْلِبِي** از پیامبر شنیدم که خوشحال شدم، آن حضرت فرمود: هر مسلمانی به هنگام برخورد با مصیبت کلمه استرجاع: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بر زبان جاری کند و بگوید:

«اللهم اجرني في مصيبتی و اخلف لي خيراً»

خداوندا مرا در این مصیبت پاداش ده و بهتر از فوت شده ام را به من عطا کن، خدا او را پاداش عنایت می کند، و بهتر از فوت شده اش را به او می بخشد.

ام سلمه می گوید من این کلمات را حفظ کردم، زمانی که همسرم از دنیا رفت آنها را می خواندم بعد فکر می کردم چگونه بهتر از ابوسلمه همسرم نصیب من خواهد شد، عده وفات شوهرم از من سپری شد، روزی رسول خدا از من اذن ورود به خانه ام را خواست، من سرگرم دباغی پوستی بودم، حرکت نموده و دست خود را شستم و زیراندازی از چرم که در درونش لیف خرما بود برای آن حضرت قرار دادم و آن بزرگوار بر روی آن نشست، و پس از چند لحظه مرا برای خود خواستگاری کرد!

ص: ۴۳۸

عرض کردم ای رسول خدا آیا امکان دارد مرا به مانند شما رغبتی نباشد؟ اما چون زنی غیور هستم بیم دارم در زندگی با شما کاری از من صادر شود که خداوند به خاطر آن مرا عذاب نماید، علاوه بر این که سنی از من گذشته و عیال دارم.

حضرت فرمود: اما عیال و فرزندان فرزند من هستند، و اما مسن بودند مانع از این معنی نیست زیرا من هم مسنم، با توجه به فرمایشات رسول اکرم به آن ازدواج الهی و ملکوتی رضایت دادم، خداوند به جای همسرم ابوسلمه با توصل به آیه استرجاع و آن دعا بهتر از او را که پیامبر اسلام است به من عنایت فرمود. (۱)

روحیه صبر و مقاومت در برابر مصیبت

در کتاب ها در این زمینه از شخصی روایت شده که با دوستم به جانب بیابان رفتیم، پس از مدتی از سیر و سفرمان راه را گم کردیم، در سمت راست بیابان چادر و خیمه ای نظر ما را جلب کرد، به جانب آن آمدیم زنی در آنجا بود سلام داده جواب شنیدیم گفت: کیستید گفتیم مسافر راه گم کرده به امید این که راهنمایی شویم نزد شما آمدیم، گفت صبر کنید تا برای شما زمینه پذیرائی آماده کنم، گلیم کهنه ای انداخت گفت استراحت کنید تا پسر من از راه برسد برای شما غذا تهیه کنم، آمدن فرزندش به تاخیر افتاد، و او هم چنان به انتظار بود، ناگاه از دور شترسواری پیدا شد، زن گفت: خدا به خیر کند، شتر از پسر من است ولی سواره او نیست، شترسوار نزدیک شد و پس از سلام زن را به مرگ فرزندش تسلیت گفت، به شترسوار گفت راست می گوئی؟ پاسخ داد آری شتر دم کرد و او را به چاه انداخت، گفت اینک پیاده شو و کمک کن این گوسپند ذبح شود تا

ص: ۴۳۹

غذائی برای میهمانان آماده کنم، از صبر او در شگفت شدیم، پس از صرف غذا به ما گفت آیا از قرآن آیاتی می دانید گفتیم آری گفت قرائت کنید آیه شریفه وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ رَأْسًا أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ خواندیم برخاست چند رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت و گفت:

«اللهم انی قد فعلت ما امرتنی فانجزلی ما وعدتنی به»

خدایا به آنچه فرمان دادی عمل کردم اینک تو به آنچه وعده دادی وفا کن.

تصور کردم خواهد گفت چه خوب بود پسرم برایم می ماند چون به او نیاز داشتم ولی شنیدم می گفت: اگر بنا بود کسی بماند هر آینه حضرت محمد (علیهما السلام) برای امتش می ماند.

ص: ۴۴۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

